



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

شکفتیهای

نهج البلاغه

تألیف: جورج جرداق
ترجمه: فخرالدین حجازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شگفتیهای نهج البلاغه

نویسنده:

جرج جرداق

ناشر چاپی:

موسسه انتشارات بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	شگفتیهای نهج البلاغه
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	مقدمه مترجم
۱۳	اشاره
۱۴	علی و خدا
۲۰	علی و پیامبران
۲۱	علی و محمد
۲۵	علی و امامت
۳۰	علی و قرآن
۳۵	علی و دنیا
۴۰	علی و آخرت
۴۴	علی و عدالت
۴۸	علی و حکومت
۵۳	علی و اخلاق
۵۶	علی و علی
۶۲	پایان سخن
۶۳	مقدمه مؤلف
۶۳	مرزهای اندیشه و دل
۶۹	یگانگی در آفرینش
۷۵	روش و نیروی سخن
۸۱	همبستگی در آفرینش
۹۲	مهربانی عمیق

- ۹۷ راستی در پهنه حیات
- ۱۰۱ خیر و جود و انقلاب حیات
- ۱۰۹ سرآغاز گفتار علی
- ۱۱۱ برگزیده‌ای از نامه‌ها، خطبه‌ها، پیمانها و سفارشهای علی بن ابیطالب
- ۱۱۱ عبادت آزادگان
- ۱۱۱ ای مردم
- ۱۱۱ ای ابوذر
- ۱۱۲ هر گاه بدنیا دل بستی
- ۱۱۲ درود بر تو ای پیامبر خدا
- ۱۱۲ بهترین و بدترین مردم
- ۱۱۳ برگزید و خودسری ورزید
- ۱۱۳ من یکی از شمایم
- ۱۱۳ حق را هیچ چیز باطل نگرداند
- ۱۱۴ فروترین شما برترین شما
- ۱۱۴ خدا از آنچه گذشته بگذرد
- ۱۱۵ رشوه
- ۱۱۵ اگر راست رو نباشید
- ۱۱۵ با مردم بدادگری رفتار کنید
- ۱۱۶ آیا پیروزی را با ستمکاری بدست آورم؟
- ۱۱۶ مردم در حقوق با هم برابرند
- ۱۱۶ به یاران جمل
- ۱۱۷ از سوراخت بیرون آی
- ۱۱۷ بیان برهان
- ۱۱۸ می‌خواهد اشتباهکاری کند

- ۱۱۸ من رویاروی آنهایم
- ۱۱۸ چه پاسخی می‌خواهند؟
- ۱۱۹ در موج دریا
- ۱۱۹ آنها را به رنج و حيله كشتند
- ۱۱۹ آنها كه با من جنگیدند
- ۱۲۰ گنگ‌های سخنگوی
- ۱۲۰ از دشمن انتقام مگیر
- ۱۲۱ زنان
- ۱۲۱ زمامداران بد
- ۱۲۱ نه خانه‌ای و نه خرگاهی
- ۱۲۱ گشاده گلو
- ۱۲۱ حرص سرمایه‌داران
- ۱۲۲ با حق
- ۱۲۲ خرما فروش بی تدبیر
- ۱۲۲ از خدا بترس
- ۱۲۳ گروهی از مردم را کشتی
- ۱۲۳ فریب کودک
- ۱۲۳ ای معاویه
- ۱۲۳ می‌فرید و گناه می‌کند
- ۱۲۳ بهای بیعت
- ۱۲۴ حرام خواران
- ۱۲۴ دنیا و آخرت را از دست دادی
- ۱۲۴ بر تو سخت می‌گیرم
- ۱۲۴ فرورفته در نعمت

- از معاویه پروا گیر ۱۲۴
- مردم در نزد ما برابرند ۱۲۵
- ای همانندان مردان ۱۲۵
- اگر با این شمشیر او را بزنم ۱۲۶
- ندانسته سخن می‌گوئید ۱۲۶
- برای اصلاح شما، به تباهی نمی‌گرامیم ۱۲۶
- نظر من بر مداراست ۱۲۶
- از سرزنش‌تان خسته شدم ۱۲۷
- پایداری حکومت ۱۲۷
- آشتی بهتر است ۱۲۸
- سفارشی ارزنده ۱۲۸
- خدایا پیروزمند را از ستمکاری بازدار ۱۲۹
- خدایا بین ما و آنها را اصلاح فرما ۱۲۹
- به زبان آنها سخن گفت ۱۲۹
- آنها را بر گردن مردم سوار کردند ۱۲۹
- دو دسته ۱۳۰
- پیشوایان دادگر ۱۳۰
- اگر اقلیم‌های هفتگانه را به من بخشند ۱۳۰
- بادهایش نمی‌جنباند ۱۳۱
- اگر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده نبود ۱۳۱
- فریبکاران ۱۳۲
- تو و برادرت هر دو انسانید ۱۳۲
- خاموش مانید و سخنم بشنوید ۱۳۳
- حق را دیدند و واگذاشتند ۱۳۴

- ۱۳۴ من شما را می‌ترسانم
- ۱۳۴ کجایند زمامدران؟
- ۱۳۵ عمار کجاست؟
- ۱۳۵ تکبر و تعصب و ستمکاری
- ۱۳۶ دنیا پشت سرتان پیچیده می‌شود
- ۱۳۷ دستور فرمانداران
- ۱۴۰ توجه به سپاهیان
- ۱۴۱ انتخاب قضات
- ۱۴۲ گزینش کارگزاران
- ۱۴۲ رسیدگی بکار مالیات
- ۱۴۳ انتخاب دبیران
- ۱۴۳ توجه به بازرگانان و پیشه‌وران
- ۱۴۴ تنگدستان را دریاب
- ۱۴۴ نیازمندان را به حضور بپذیر
- ۱۴۵ کار خدا و مردم
- ۱۴۵ از مردم دور مباش
- ۱۴۵ نزدیکیان نادرست را دور کن
- ۱۴۶ پیمان شکن مباش
- ۱۴۶ خون بنا حق مریز
- ۱۴۷ خود خواه مباش
- ۱۴۷ پایان فرمان
- ۱۴۸ دستور مالیات
- ۱۴۸ نادانان و تبهکاران
- ۱۴۹ حاکمان رشوه خوار

۱۴۹	با مظلوم
۱۴۹	مال از مردم است
۱۴۹	امانت
۱۵۰	ترا به شمشیرم می‌زنم
۱۵۱	ای دنیا از من دور شو
۱۵۲	زمامدار و دادگری
۱۵۲	بالهای خود را بگشای
۱۵۳	نادان را بیاموز
۱۵۳	فرماندار خیانتکار
۱۵۳	خوبهای نیکو
۱۵۴	سیرها و گرسنه‌ها
۱۵۵	قاضی نادان
۱۵۶	اختلاف آراء علماء
۱۵۶	دانشمندان دوروی است
۱۵۶	هر مغز داری اندیشمند نیست
۱۵۷	کارهایتان را بسنجید
۱۵۷	بر تو باد
۱۵۷	خشنودی و خشم
۱۵۸	نفاق و ستم
۱۵۸	بستگان
۱۵۸	سرشت‌های انسان
۱۵۹	مردم روزگار
۱۵۹	چه بسا روزه‌دار
۱۵۹	گروههای مردم

- ۱۶۰ با هر بادی می‌جنبند
- ۱۶۰ چه بسیار کوچکی که بر بزرگ پیروز می‌شود
- ۱۶۰ چراغش در شب، ماه بود
- ۱۶۱ بر روش مسیح
- ۱۶۲ چیزی که نمی‌دانید نگوئید
- ۱۶۲ گفتارشان راست و روش آنها فروتنی است
- ۱۶۳ منافقان
- ۱۶۴ به ابدیت پیوستند
- ۱۶۵ او را به هراس می‌اندازد
- ۱۶۵ آنها عمری درازتر داشتند
- ۱۶۶ خدایا کوههای ما از خشکی درهم شکافت
- ۱۶۷ وای بر شما
- ۱۶۷ غیبت
- ۱۶۸ امروز می‌رود و فردا می‌آید
- ۱۶۸ آه از دوری راه
- ۱۶۹ سرشت آفرینش
- ۱۶۹ خورشید و ماه را به گردش درآورد
- ۱۷۰ خروش آب
- ۱۷۰ آفرینش شیپره
- ۱۷۱ آفرینش طاووس
- ۱۷۲ آفرینش مورچه
- ۱۷۳ آفرینش ملخ
- ۱۷۳ خدایا مرا بیمارز
- ۱۷۴ چه‌ها دیدم؟

- ۱۷۴ بخشش قاتل
- ۱۷۴ مظلوم
- ۱۷۴ گاوهای سه‌گانه
- ۱۷۵ شگفتیهائی از گفتار کوتاه امام
- ۱۸۷ پاورقی
- ۱۹۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

شگفتیهای نهج البلاغه

مشخصات کتاب

سرشناسه: جرداق جورج ۱۹۲۶ -، شارح
عنوان و نام پدید آور: شگفتیهای نهج البلاغه تالیف جرج جرداق ترجمه و نگارش فخرالدین حجازی
مشخصات نشر: [تهران: موسسه انتشارات بعثت ۱۳۷۴].

مشخصات ظاهری: ص ۳۲۳

شابک: بها: ۶۰۰۰ ریال؛ بها: ۶۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ قبلی موسسه انتشارات بعثت ۱۳۵۶ (۴۵۵ ص)

یادداشت: عنوان اصلی روائع نهج البلاغه

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس عنوان دیگر: نهج البلاغه شرح

موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه‌ها

موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه‌ها

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - نهج البلاغه شرح

شناسه افزوده: حجازی فخرالدین ۱۳۰۵ -، مترجم

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۲ ج ۴ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۶۳۲۷

مقدمه مترجم

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بطن خفيات الامور و دلت عليه اعلام الظهور و امتنع على عين البصير فلا- عين من لم يره تنكره و لا- قلب من اثبتته
يبصره سبق في العلو فلا شئى اعلى منه و قرب في الدنو فلا شئى اقرب منه فلا استعلاوه با عده عن شئى من خلقه و لا قرينه ساواهم
في المكان به لم يطلع العقول على تحديد صفته و لم يحجبها عن واجب معرفته فهو الذي تشهد له اعلام الوجود على اقرار قلب ذى
الوجود تعالى الله عما يقول المشبهون به و الجاهدون له علوا كبيرا [۱].

سخن را بستایش خداوند آغاز می کنیم و بنام او خامه برنامه می آوریم که بدون توان یابی از توانائی بی پایان او کاری آغاز نگردد و
بفرجام نرسد، ولی چون ما را توان شناخت او نیست تا بستایش او پردازیم و اندیشه‌ی کوتاه و سخن نارسا و خامه‌ی ناتوان ما نتواند
یک پرتو از فروغ محیط و گسترده‌ی او را انعکاس دهد،

[صفحه ۴]

دم فرومی کشیم و او را با زبان بندهی والا- و عارف یکتایش علی (ع) که پیشوای یکتا برستانست می ستائیم که این کتاب هم از اوست و تراوشی از صفای نهاد و پاکی اندیشه و عرفان تمام او.

انسان والائی که خدا را دید و پرستید، هم دیدهی بینای دلش در خلوتگاه راز کبریایی چهره‌ی زیبای معبود محبوب را نگرست و هم اندیشه‌ی بلندش از ستیغ هستی بالاتر رفت و پرده‌ی ماورایی را درید و تا درگاه اعلاب کبریایی زبانه زد و خاضعانه فروافتاد هم با دانش ژرف و گسترده‌اش که هندسه‌ی هستی را رصد کرد در هر خط و نقطه و سطح آفرینش، ابتکار بدیع مبدع یکتا را دریافت و هم در مکتب آخرین آموزشهای وحی آسمانی از زبان پاک پیامبر نغمه‌ی جانبخش توحید را آموخت و یکسره در فضای قدس آفرینش نوای عرفان الهی را طنین بخشید و خود آموزگار مکتب توحید شد.

پس خدا را با علی می گذاریم و خود سراپا چشم و گوشیم تا چه گوید و چه شنود و چه بیند و این دو عاشق و معشوق و دو عابد و معبود و دو حبیب و محبوب و دو جاذب و مجذوب، در پرتویک شراره‌ی عشق راستین چه ارمغانی به انسانیت دهند و در زیر آبشار رحمت بیکرانی که از اوج وحدت ربانی بر جان پاک زبده‌ترین آفریده‌ی آفریدگار سرازیر می شود، چه تراوشی بهره‌ی ما شود و چه قطره‌ای بر جان تفتیده‌مان فروافتد که زنده شویم و صفا یابیم و برخیزیم و بیفتیم و برجهیم و پرکشیم و بشناسیم و

[صفحه ۵]

آگاه شویم و برآئیم و کمال یابیم و زنده‌خ مانیم و هرگز نمی‌رویم و به ابدیت پیوندیم، پس علی را با خدایش تنها می گذاریم و خود بتماشا می‌مانیم.

علی و خدا

علی درباره‌ی خدایش این چنین می‌سراید.

ستایش شایسته‌ی خداوندی است که به رازهای پنهان آگهی دارد و پدیده‌های آشکار آفرینش بیانگر توانائی اوست دیده‌ها را توان دیدار او نیست ولی چون او را نمی‌بیند به انکار وجودش پردازد، دلهایی که با دریافت عرفانی خویش ذات او را اثبات می‌کنند هرگز بدرک حقیقت وجودش نمی‌رسند و از شناخت ذات واجبش ناتوان می‌مانند، از همه چیز والا-تر است و چیزی از او بالاتر نیست و در عین والائی بهمه چیز نزدیکتر است بهمه چیز نزدیکتر است و چیزی از او نزدیکتر نیست، با آنکه در برین پایگاه والای هستی است از آفریدگانش دور نیست و با آنکه در برین پایگاه والای هستی است از آفریدگانش دور نیست و با آنکه به همه‌ی مخلوقاتش نزدیک است با آنها در یک جایگاه قرار ندارد خردها نتوانند صفات او را دریابند و بمرزبندی او صافش پردازند ولی خدای هرگز بندگانش را از امتیاز شناختش باز نداشته و راه معرفت خویش بر آنها گشوده است، همه‌ی پدیده‌های هستی بر وجود او گواهی دهند حتی منکران خدا هم در دل خویش باین حقیقت راه یابند، بلندتر از

[صفحه ۶]

آنستکه که بچیزی همانندش کنند و از آنچه تشبیه‌گران و منکران درباره‌اش گویند والا-تر و بالاتر است [۸].

در این گفتار علی بلاغت را به انتها رسانیده و جناس و تضاد و ترصیع را هنرمندانه در سخن بکار برده، نه آنکه بخواهد شعری بسراید و سجعی بسازد و لفظی پردازد بلکه، ذات خدای را در تجلیات گونه‌گونش ستوده و ستایش را در ابعادی متضاد نمایش داده و فلسفه و عرفان و علم را بهم درآمیخته و مفاهیم برین ماورائی را با معجزه‌ی کلام در قالب هنرمندانه‌ترین سخنوری روزگار فروریخته است.

درست نگاه کنید واژه‌های پنهان، آشکار، دیده، دل، بلندی، نزدیکی، ناتوانی خرد، توانائی شناخت، اقرار منکران اشتباه تشبیه

گران، چنان برای شناخت پروردگار بخدتم گرفته شده‌اند که انسان در این فراز و نشیبها و تضادها و ابعاد گونه‌گون بحیرت می‌افتد و بهیجان می‌آید و موسیقی و آهنگ کلام هم نیرومندترین استدلالهای فلسفی را بصورت ترانه‌ای در می‌آورد که تارهای گوش و دل را بغمه می‌آورد هم در اندیشه فرومیرود و هم قلب را بطپش می‌افکند.

آنجا که خدای را به آگاهی رازهای پنهان می‌ستاید، سخن از غیب و ماوراء می‌گوید که خدا خود پنهان است و به پنهان‌ها

[صفحه ۷]

آگاه و این بحثی است ذهنی و ماورائی و متافیزیکی ولی ناگهان از پهنه‌ی غیب بصحنه‌ی شهود می‌جهد و پدیده‌های طبیعت را به میان می‌کشد و آنها را دلیل وجود خدا می‌داند و در اینجا سخن از علت و معلول است و یک درس فلسفی ناب و بیان نتیجه‌گیری از یک اندیشه و رای راستین.

دیده با اینکه او را نمی‌نگرد انکار نمی‌کند، زیرا چهره‌ی او را در زیباییهای هستی متجلی می‌بیند و اندیشه‌ی انسان از نردبان طبیعت بالا- می‌رود تا بیام طبیعت بالا- رود و از محسوس به نامحسوس پی برد و این خود استدلالی کلامی است و علی در اینجا بر کرسی تدریس علم کلام بالا رفته است.

ولی پس از دیده، سخن از دل می‌گوید یعنی از فلسفه و کلام به عرفان می‌پردازد و اینکه دل است که او را می‌بیند و زیباییهای را در خلوتگاه یکتائی در می‌یابد و این عرفانست همان دغدغه‌ی خداجوئی بی‌نهایت و عطش شدید انسان برای راه‌یابی بسرچشمه‌ی زلال شناخت خدا، که آخرین حد تکامل انسانست و راهی است راست و روشن برای رفتن بسوی بی‌سوئی، برای جهت‌یابی و جهت‌گیری، جهتی که در هیچ جهت نمی‌گنجد و سوئی که در عین حال بی‌سوئی است ولی نقطه‌ی اوج و بیکران تکامل است (و الی الله المصیر)

ولی این دل هم بژرفای شناخت او نمی‌رسد، زیرا متناهی را به نامتناهی راهی نیست و ممکن را با واجب سنخیتی نمی‌باشد و بیدل از بی‌نشان چه گوید باز،

ولی بهرحال، اینقدر هست که

[صفحه ۸]

بانک جرسی می‌آید، و برقی است که از خرگاه معشوق به خرمن مجنون می‌افتد و می‌سوزاندش و سراپا شعله‌اش می‌شود که نمایش همان برق است و سوزی است که سازی دارد

شگفتا خدا والا و بالاست و در استوای علوی برتر از همه چیز تجلی می‌کند ولی همچون خدای ذهنی افلاطونی نیست که هیچکس را بشناخت و قرب و مهر و نور لطف او راهی نباشد که در عین والائی و بلندی آنسان نزدیک و پائین است که بهمه چیز از هر چیز نزدیکتر است، تا انسان احساس تنهائی نکند و هراس غربت او رافرانگیرد و سراسیمه و دیوانه نشود و یا او را آنقدر دور نداند که دور از چشمش بنا فرمانی و عصیان پردازد که (الله معکم اینما کنتم) خدا با شماست هر جا که باشید.

ولی با آنکه از رگ گردن بما نزدیکتر است چنان نیست که با مادریک جای قرار گیرد، یعنی درون خرقه‌ی درویش رود و در جان جوکیان و مرتاضان فرورود و یا بقول بودائیان در وجود کوه و رودخانه و مرغ و مار و انسان و قورباغه و درخت و ستاره حلول کند و یا بعقیده‌ی چینی‌های باستان در بیکر امپراتوران جای گیرد و بعقیده‌ی مسیحیان در وجود فرزندش عیسی ظاهر شود...

خردها نتوانند صفاتش را بدانسان که هست باز شناسند و برای هر کدام هندسه‌ای ترسیم کنند و مرزی بسازند که در آنصورت به تحدید اوصافش پرداخته‌اند و بتعددش کشانده‌اند و صفاتش را از ذاتش متمایز ساخته و مرکبش دانسته و از یگانگیش انداخته‌اند

[صفحه ۹]

ولی معاکسا آنچنان هم نیست که عقول از معرفتش محروم مانند بلکه آنچنان هویدا است که چوپانان امی و پیره زنان عامی هم او را

از دیدن ستارگان و چرخش چرخ ریسندگی هم بشناسند و بدرگاهش راه یابند، بلکه ماه و ستاره و کاه و کهکشان و دد و دام هم خواه و ناخواه به آستانش سجده برند که (و الله یسجد من فی السموات و الارض)

باز، علی از عرفان به علم می‌گراید و از پدیده‌های هستی و آیات آفرینش سخن می‌گوید که با شناخت علمی طبیعت و در پی گیری حس و تجربه و از مسیر علم هم می‌توان بخدا راه یافت و این راه بحدی روشن است که حتی منکران خدا و آنها هم کهر برای ماده‌خ و طبیعت اصالت قائلند در کاوشها و بررسیهای علمی خویش بجائی می‌رسند که بهت زده می‌گویند پاسخ هزاران چراها و چگونگی‌های ما را یک کلمه می‌دهد و آن کلمه خداست ولی این خدا خدائی نیست که او را در محیط تنگ و تاریک طبیعت بچیزی همانند کنند و با اندیشه‌های نارسا و زبانهای کوتاه خود درباره‌اش چیزی بگویند (تعالی الله عما یقول المشبهون به و الجاحدون له علوا کبیرا)

در خطبه‌ای دیگر، [۸] یکسره بفسفه می‌پردازد و این بیابانی مکتب ندیده و از فلسفه‌های آتن و اسکندریه و هند و چین و - [صفحه ۱۰]

رواقون و مشائیون و کلیون و سوفسطائیون و دیگر اندیشمندان بر کنار مانده‌خ، در اوج والا-ترین اندیشه‌های فلسفی از کائنات و حادث و عدم و وجود و مقارنه و مزایله و حرکت و آلت سخن می‌راند و خدایش را در این منهج پیچیده می‌ستاید و می‌گوید. بوده‌ای که پدیده نیست، از نیستی به هستی نیامده با همه چیز هست نه آنکه هم سنخ و همسر و همطراز آنها باشد و از همه چیز بدور است نه آنکه آنها را از افاضه‌ی وجود بر کنار درد فاعلی که در فعل ایجاد، بخود حرکتی ندهد و ذاتش دگرگونی نپذیرد و برای آفرینش، به ابزاری نیازمند نباشد، بینائی که پیش از آنکه مشهودی پدید آید بینا بوده و یگانگی که پیش از هستی موجودات تنها بوده و زاتنهائی خویش بهراس نیفتاده است، آفرینش را او پدید آورد و هستی را او آغازید بدون اندیشه و نقشه و بدون آزمایش و تجربه، بی‌آنکه بخویش جنبشی دهد و در آفرینش بسختی و اضطراب افتد. هر موجودی را بهنگام خویش بیافرید و ذوات العباد و حالات گوناگون پدیده‌ها هماهنگی و ائتلافی فراهم آورد و برای هر کدام غریزه‌ای پدید آورد و همانندش را همراهش ساخت، پیش از پیدایش هر چیز از چگونگی آن آگاهی داشت و مرز و انتهایش را می‌شناخت و پیوندها و کرانه‌های آنرا می‌دانست

در اینجا، امام از وجود خدا سخن می‌گوید که قدیم است و برای او آغازی نیست و هرگز پدید نیامده و همیشه بوده است [صفحه ۱۱]

علت العلی است که معلول نیست سلسله جنبان زنجیره علت‌ها و معلولهاست ولی این زنجیره بوجود او پایان می‌یابد و پیش از او چیزی نیست او از همه پیش است و پیشین است و بی‌پیش است و بی‌آغاز است و قدیم است و کائن، روزگارانی بی‌زمانی بوده و زمان و مکان مفهوم و مصداقی نداشته و او در آن روزگاران تنها بوده بی‌آنکه همدمی بخواد و یا از تنهائی خویش بهراسد.

در اینجا امام هستی را حادث می‌داند و برعکس اندیشمندان کوه اندیش، جهان را قدیم نمی‌داند، زیرا از لحاظ فلسفی تعدد قدیم پیش می‌آید و توحید به مخاطره می‌افتد و از جنبه‌ی طبیعی هم ماده نمی‌تواند قدیم باشد که بقول فرانک آلن در آنصورت همه‌ی انرژیها نابود می‌گردد، پس هستی حادث است و تازه و جدید است و خداوند بدیع است و نوآور و نوساز و مبتکر ولی در این ایجاد و آفرینش نیازی بتفکر و طرح و نقشه و تجربه ندارد زیرا طرح و آزمایش، دلیل نادانی است و خداوند بذات خود علیم است و دیگر آنکه تواناست و با توان خویش موجودات را بیافریده و از ناتوانی خویش بسراسیمگی نیفتاده است، پس امام در اینجا علم و قدرت خداوندی را ثابت می‌کند و دقیقتر و مهمتر آنکه می‌گوید خداوند در ایجاد آفرینش حرکت و جنبشی بخود راه نداد یعنی از حالی بحال دیگر نگرائید، یعنی ذات مجرد پروردگار دچار تغییر و دگرگونی نمی‌شود و حادثاتی بر او رخ نمی‌دهد و محل وقایع قرار نمی‌گیرد و بالاخره جهان را بدون ابزار بیافرید و در این سخن بی‌نیازی پروردگار ثابت می‌شود که (الله غنی عن العالمین)

[صفحه ۱۲]

و چون مردی از امام خواست که خدای را برایش چنان بستاید که گویی او را می‌بیند، از چنین درخواستی خشمناک شد و همه را بمسجد فراخواند و بمنبر رفت و چنین فرمود.

ستایش خدائی را سزاوار است که چون نبخشاید، گنجینه‌ی احسانش فزونی نیابد و اگر ببخشد ذخایر اعطایش نقصان نپذیرد زیرا هر بخشنده‌ای بجز خداوند، سرمایه‌اش پایان می‌یابد و هر کس نبخشاید، به پستی و بخل شناخته می‌شود ولی او خداوند بخشنده‌ای است که به اعطای نعمتهای فراوان منت می‌گذارد و به میزان بخشندگی‌هایش می‌افزاید، همه‌ی آفریدگان روزیخوار احسان اویند که روزی همگان را تعهد فرموده و برای هر جنبه‌ای باندازه‌ی معین روزی و توشه‌ای تقدیر فرموده است، هر کس که بخواهد براه او برود و او را بجوید، راه روشنی فرایشش نهاده است، بخشندگی‌اش در برابر درخواست نیازمندان، بیشتر از آنچه از او نخواهند نیست (مردم چه بخواهند و چه درخواست نکنند از انعامش بهره‌مندند)

آغاز همه چیز است و چیزی بیش از او نیست و فرجام همه چیز است و چیزی پس از او نباشد، بمردمک چشم، یارای آن نبخشد که به او رسد و ذاتش را در یابد، روزگار و زمان بر او نگذرد که بذاتش دیگرگونی دهد و در جایگاهی جای نگیرد که جای بجا می‌شود اگر آنچه طلا و نقره در گنجینه‌ی کوههاست و گوهرهایی که

[صفحه ۱۳]

در ژرفای دریاهاست بمردم ببخشد در بخشایش او اثری پدید نیاید و ذخائر احسانش پایان نیابد زیرا گنجینه‌ی انعامش آنسان بیکران است که درخواست مردمان از میزانش نمی‌کاهد و بخشاینده‌ای است که بخشش فروانش از بخشندگی‌اش نکاهد و نیازبری نیازمندان ساختش را ببخل نکشاند [۸].

در اینجا، امام می‌کوشد که مردم را از اشتباه بدر آورد تا خداوند را بخویشتن قیاس نگیرند و ذات بیکران و نامتناهیش را در محدوده‌ی ماده و امکان محصور ندانند و همچون قوم موسی تقاضای دیدارش را بچشم سر نکنند که پاسخ (لن ترانی) بشنوند پس مردمکهای چشم را توان دیدن او نیست و ذات نامتناهیش در محصوره‌ی زمان و مکان نمی‌گنجد، زیرا زمان و مکان دو پدیده‌ی مادی هستند و ذات واجب حق هرگز بخود ممکن نمی‌گراید، آغاز همه‌ی آغازها است و آغازی بی‌آغاز است و فرجام همه‌ی فرجامهاست و فرجامی بی‌فرجام است.

پس ز آن امام، صفات خداوندی را هم که عین ذات او است به بیکرانگی و بی‌انتهائی می‌ستاید و می‌گوید هر چه ببخشاید از گنجینه‌ی وجودش کاسته نگردد و از ترس نقصان انعامش به بخل نگراید، زیرا چون اراده‌اش بایجاد تعلق گیرد، آنچه بخواهد بوجود آورد و کمبودی در خزائن احسانش پدید نیاید، بعلاوه آنچه

[صفحه ۱۴]

در نزد اوست فنا نپذیر است و آنچه در نزد ماست دستخوش فنا است (و ما عندکم ینفذو ما عندالله باق)

آنگاه پرسشگر را بر حذر مدارک که به اندیشه‌ی کوتاه خویش بخدای نیندیشد و خدا را تنها از راه وحی و پیامبری و تعلیمات آموزراگاران آسمانی بشناسد، زیرا اندیشه‌ی محدود انسان را توان جهش به قله رفیع مفاهیم فوق مادی نیست و این فلاسفه کم توان که می‌خواهند تراوشهای شیار معزی خود را آنقدر گسترش دهند که حقایق ماورائی را دریابند سخت در اشتباهند و ترازوی ناتوان و لرزان خرد هرگز بسنجش حقایق ابر ماده راه نیابد و پای چوبین استدلالیان چنان بی‌تمکین است که گامی در این راه بی‌پایان برندارد، پس باید خدای را از زبان خودش شناخت که با فروغ تشعشات الهام آسمانیش صحیفه‌ی کریم را روشن ساخته و از بیان پیامبرانش حقیقت توحید را تجلی داده است و هر که از این راه برون رود بدام اهریمن افتد و خدای را دگرگونه شناسد، از این رو امام می‌فرماید. ای پرسنده، در شناخت خداوند، بقرآن روی آور و از فروغ راهنمایی آن بهره‌گیر و از آنچه از

کتاب خدا و سنت پیامبر و روش پیشوایان هدایت بدور است و با دسیسه‌های اهریمن همراه است دوری گزین، که آموزگاران مکتب آسمانی، رد طریق دانش استوارند و از شناخت ذات خدا بناتوانی خود اقرار دارند و مردم را از تعمق در ذات خدای باز می‌دارند تو هم به همین اندازه بسنده

[صفحه ۱۵]

باش و خدای را به میزان ناتوان خرد خویش اندازه مگیر که نابود خواهی شد [۸] به خطبه‌ای دیگر شکوه کبریایی و قدرت و عزت و بی‌نیازی خداوند را می‌ستاید و صفات الهی را از زبان بنده‌ای که با او سخن می‌گوید بیان می‌دارد و چنین می‌گوید. همه چیز در برابر او خاکسار است و همه بذات او پایدارند نیازمندان را بی‌نیاز می‌کند و خواران را چیره می‌گرداند و ناتوانان را توان می‌بخشد و آشفته‌گان را پناه می‌دهد، هر کس سخنی گوید گفتارش را می‌شنود و هر کس خاموش ماند از رازش آگهی دارد و هر کس زندگی کند روزیش را می‌رساند و چون بمیرد بسوی خویش بازش می‌گرداند.

دیده‌ها ترا ندید که از تو آگهی دهد بلکه تو پیش از ستاینندگان خویش هستی، آفریدگان را برای ترس از تنهائیت نیافریدی و از آفرینش آنها سودی نجستی، هر که را بخواهی از تو پیشی نجوید و هر که را بگیری از تو فرار نکند، نافرمانی گناهکاران از بزرگیت نکاهد و طاعت فرمانبرداران بر توانائیت نیفزاید و هر کس که از فرمانت، خشنود باشد فرمانت را نتواند برگرداند و هر کس از تو روی گرداند از تو بی‌نیاز نماند هر رازی در برابر تو آشکار است و هر پنهانی در پیشگاهت هویدا، همواره پایداری و پایانی برایت

[صفحه ۱۶]

نیست، پایانی که از تو گزیری نیست و پناهگاهی که راه رهائی به سوی تو است. زمام هر جنبنده‌ای بدست تو است و هر زنده‌ای بسوی تو می‌رود، پاک پروردگاری که آفرینش تو بس بزرگست و این بزرگی آفرینش در برابر تو کوچک است، چه اندازه ملک تو در برابر ما هراس انگیز است و چه اندازه مشهودات ما در برابر ناپیدائیه‌های ملکوت تو ناچیز است؟ چقدر نعمت تو در دنیا فراوانست و چه اندازه بهره‌های دنیا در برابر نعیم آخرت اندک است [۸].

برای یگانگی پروردگار دلایلی روشن بیان می‌دارد و فرمانبرداری او را واجب می‌شمارد، زیرا انسان موجودی ناتوانست و در برابر چنان خداوند توانا و محیط و قاهری باید تسلیم باشد و از نافرمانیش بپرهیزد و خشنودیش را که سیر در راه تکامل است بجان پذیرد و از خشمش که انحراف از راه کمال‌یابی است و بهراسد و بداند که اوامر و نواهی خداوند، از حکمت بالغه‌ی او بر می‌خیزد و نیکبختی انسان در فرمان‌پذیری خداوند است از این روی بفرزندش حسن چنین سفارش می‌کند.

بدان ای پسرک من، اگر پروردگارت شریکی می‌داشت و هم پیامبرانی بسویت می‌فرستاد و بزرگی و توانائی خود را بتو نشان می‌داد و از کردار و صفاتش آگهت می‌ساخت، بنابراین خدائی جز او نیست و او خدائی یگانه است، همچنانکه خود را به یکتائی

[صفحه ۱۷]

ستوده و هیچکس در قدرت بیکران او شریک و منازع نیست، هیچگاه الوهیتش پایان نمی‌پذیرد و همیشه هست، آغاز همه چیز است و برای او آغازی نیست و پایان همه چیز است و خود پایانی ندارد، بزرگتر از آنست که با چشم و دل، پروردگاری او را دریابی، پس چون او را چنین شناختی درباره‌ی او چنان باش که سی با وجود ناچیزی و ناتوانی و نیاز فروانی که به پروردگار خود دارد در فرمانبرداری او رفتار می‌کند و از کیفر او می‌هراسد و از خشمش می‌پرهیزد زیرا خداوند ترا فرمان نمی‌دهد مگر به نیکی و ترا باز نمی‌دارد مگر از زشتی [۸].

توحید زیر بنای معتقدات ادیان آسمانی است و پیامبرانی مبارز و انقلابی انسانی ندای یکتا پرستی را با تحمل جانکاه‌ترین رنجها و دردها در فضای بشری انعکاس می‌داده و مردم را به پرستش خدای یگانه و پرهیز از هرگونه آلودگی شرک فرامی‌خوانده‌اند. خدا یگانه است و برای او انبازی نیست و حرکت تکاملی همه‌ی موجودات بسوی مقصد یگانه‌ی توحید است و رمز فلاح انسانها در

قبول همین اعتقاد یگانه است ولی این اعتقاد باید از پهنه‌ی ذهن و اعتقاد در محیط عمل و اجتماع پیاده شود و انسانیت هم رنگ و چهره‌ی توحید گیرد و برابری انسانها همه جا اعلام گردد که قرآن می‌فرماید ان امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون. [صفحه ۱۸]

وحدت انسانها و وحدت جهان پرتوی از یگانگی خداست و اگر انسانها بکثرت گرایند و دچار بیماری تبعیض‌ها و تضادها و برتریها شوند، جنگها پدید می‌آید و خونها ریخته می‌شود نیکبختی انسانها قربانی جوامع پراکنده و شرک آلود می‌شود. علی که پیشوای یکتا پرستانست این دعوت را با اندیشه و سخن و گفتارش همه جا گسترش می‌دهد و با استمداد از حقیقت وحی و تجلی عرفان و استدلال فلسفی و سخن علمی همه جا و همه گاه بیان می‌دارد و عمری را با شرک و دستاوردهای پلید و خطرمند آن می‌جنگد و مردم را بحقیقت توحید می‌خواند.

و همین خدای واحد است که با انگیزش پیامبران و فرود کتابها و آموزشهای آسمانی مردم را بسوی کمال می‌خواند، عواملی که انسانرا در این سیر مترقی پیش می‌راند بعنوان فرائض تشریح شده و عوامل ضد تکاهل هم که مانع حرکت انسان بسوی خداست بنام گناه معرفی شده است، راه کمال‌یابی راه خشنودی خداست و طریق انحراف و تبهکاری هم مسیر ناروایی است که بمفهوم خشم خدا شناخته می‌شود، پس خدا آنچنانکه دشمنان اسلام می‌گویند خدای خشمگین و عصبانی نیست، زیرا هیچگاه حادثه‌ای بر خدای وارد نمی‌شود و حال او را دگرگون نمی‌سازد، خدا نه محل حوادث است و نه دچار تغییر حال می‌شود بلکه همانطوریکه مولف فهیم و عالم تفسیر المیزان نگاشته، رضای خدا در حرکت بسوی [صفحه ۱۹]

خدا در مسیر کمال است و سخط و خشم خدا هم در انحراف از جاده کمال‌یابی و سیر بسوی خداست که همه‌ی موجودات، راه پیمای آن صراط مستقیمند و امام همه‌ی این حقایق را در سفارشی که بفرزند ارجمندش امام حسن فرموده بیان داشته است. علی (ع) که چنین خدائی را بجاذبه‌ی الهی و کشش دل به میزان توان والای خویش شناخت بدرگاهش نیاز می‌برد و چون ناتوانی خویش و توانمندی خدای توانا را بیش از هر کس دریافت و این فاصله‌ی نامتناهی را شناخت برای نزدیکی به آستان برین (الله) خاشعانه و دردمندانه بمناجات می‌پردازد و در تاریکی‌های متراکم شب که همه‌ی دیده‌ها بخوابی سنگین فرورفته‌اند چهره به درگاهش می‌ساید و از سویدای دل می‌خواندش و عاشقانه و عارفانه و مشتاقانه به آستانش چنین عرضه می‌دارد.

بار خدایا تو از هر همدمی بدوستانت دمسازتری و آنرا که بتو توکل کنند از هر کس بیشتر نیازشان را بر می‌آوری و مرخواستشانم گواهی، از راز رهائی که در نهانخانه‌ی دلشان پنهانست آگاهی و دردهای درونشان را می‌دانی و از بینش و دریافتشان خبر داری رازهاشان برای تو آشکار و دلهاشان بسوی تونگرانست، اگر از تنهایی بهراس افتند یاد تو همدم آنهاست و اگر ناگواریها بر آنان فرود آید بتو پناه برند و از تو کمک خواهند زیرا زمام همه‌ی کارها بدست تو است و هر حادثه‌ای از فرمان تو برمی‌خیزد خداوندا اگر ندانم که چه می‌خواهم و از درخواست [صفحه ۲۰]

خود سرگردان شوم مرا به آنچه شایسته‌ی من است راهنمایی فرما دلم را بسوی رشد و کمال رهبری کن، که این عنایت از هدایت تو بدور نیست و از کفایت و مرحمت تو شگفت نباشد.

خدایا با بخشش خویش با من رفتار کن و مرا بداد‌گریت و امگذار (که توان عدالت تو را ندارم) [۸].

والحق باید هم علی اینسان سخن بگوید زیرا می‌داند که هیچکس با عمل خویش هر چند شایسته باشد سزوار پاداش نیکوی خدا نیست زیرا عمل هم پدیده‌ی توان خداست و کسی از خویش چیزی ندارد و تنها باید به بخشایش او امید داشت تا بر بندگانش رحمت آرد و آنها را شایسته‌ی نعیم دنیا و آخرت گرداند و در جوار رحمتش جای دهد.

علی و پیامبران

علی، حق پیامبران را بزرگ میدانند و مجاهدت بهت‌انگیزشان را در تبلیغ خدا و هدایت مردم محترم می‌شمارد و نقش والای آنها را در استحکام پیمان خدا و مردم بیان می‌دارد و انگیزه‌های عظیم پیامبری را بر می‌شمارد و چنین می‌فرماید:

خداوند از میان فرزندان آدم پیامبرانش را برگزید و از

[صفحه ۲۱]

آنها در ابلاغ وحی پیمان گرفت و امانت تبلیغ رسالت را بدانان سپرد به هنگامی که مردمان، پیمان خویش را با خدای دگرگون ساخته و حق خدا را شناخته و برای او شریکانی قرار داده بودند و اهریمن آنانرا از شناخت خدای باز داشته و از پرستش او دور کرده بود، در چنان هنگامی‌ای خداوند، پیامبرانش را برانگیخت و رسولانی پیاپی بسوی مردم بفرستاد تا پیمان خدای را از مردم بخواهند و نعمتهای فراموش شده‌ی الهی را بیاد آرند.

پیامبران هم با تبلیغ رسالت خویش، راههای روشن را بمردم نمایانند و گنجینه‌های خردشان را بازگشودند و آیات خداوندی را بمردم نشان دادند آیاتی بمانند سقف بلند آسمان که بر فرازشان سایه انداخته و فرش زمین که در زیر پایشان گسترده شده و بهره‌های طبیعی زندگی که زنده‌شان میدارد و مرگهائی که به سراغشان می‌آید و بیماریهائی که پیر و فرسوده‌شان می‌سازد و حوادثی که پیاپی بر آنها فرود می‌آید.

و خداوند هرگز بندگانش را بدون رهبر و پیامبر نگذاشت و کتابهای آسمانی و دلایل روشن و راههای راست را بر آنها عرضه داشت و پیامبرانی که با پیروان اندک خویش هرگز از تلاشی باز نایستادند و فراوانی دشمنان و دروغ‌زنان در اراده‌ی استوارشان رخنه‌ای وارد نیاورد و هر پیامبری ظهور پیامبر تازه‌ای را بشارت داد و خود با معرفی پیامبر پیشین بدعوت برخاست [۹].

[صفحه ۲۲]

در اینجا امام از پیمان خدا با مردم سخن می‌گوید پیمانی که در ژرفای سرشت خویش با خدای خود بسته‌اند و هر لحظه خود نیاز خود را بخدای بی‌نیاز احساس میکنند.

که همیشه و همه جا و همه گاه به او نیازمندند و حتی یک لحظه از افاضه‌ی فیض بیکران او بی‌نیاز نیستند و باید او را پرستند و بستایند و بدرگاهش نیاز و نماز برند ولی این انسان ظلوم و جهول و جحود، نعمت خدای را فراموش میکند و پیمانش را با پروردگارش از یاد میبرد و این پیامبراند که انسان کجرو کج راه و کج اندیش را دوباره براه می‌آورند و بر سر پیمان مینهند، تا راه کمال خویش را باز یابد و بسوی خدا رود و فرمانش را گردن گذارد و از گمراهی باز رهد و براه آید.

امام از حقیقتی دیگر هم سخن می‌گوید و نقش والای پیامبران را در سازندگی انسان بیان می‌دارد و می‌گوید پیامبران می‌آیند تا عقول مردم را برانگیزند و استعدادهای نیرومند بشر را بکار اندازند و این را بزرگترین خدمات ارزنده‌ی پیامبرانست که تمدنهائی والا- و بزرگ و برین و درخشان را پدید می‌آورند، زیرا استعدادهای والای انسانی که بر اثر گناه و نادانی و نابخردی فروخته و فرومرده و در زیر قشرهائی از تباهی و ستم و تجاوز و ناتوانی و استضعاف مدفون گردیده است در پرتو تلاش پی گیر پیامبران بر میخیزد و زنده میشود و رستخیزی بر پا میگردد و نیروهای بالقوه بفعلیت می‌آید و شراره‌های درون انسانی اخگری میزند و جهان را

[صفحه ۲۳]

گرم و پرفروغ و روشن می‌سازد و انسان انسان میشود و بشر خفته و مرده، زنده و بیدار میشود و به علم و عقل و فکر و عمل و تلاش و کار و کوشش می‌گراید و پیمانش را با خدای بیاد می‌آورد و استحکامش می‌بخشد و خداجوی و خداخواه و خدا پرست می‌گردد و متکامل و نیرومند و پاک و شیفته و کار آمد و پرجهش و جنبش و آگاه و مسئول میگردد و بخدمت انسان می‌آید و آزاد و

دادگر و دادخواه و آگاه و انسان دوست و بخشنده و فداکار و ایشارگر و دانش دوست و محرک و متحرک میشود و از اجتماع چنین انسانهای برخاسته و شوریده و جهش یافته و هدفداری، انسانیت باوج میرسد و تمدنها پا میگیرد و فرهنگها پدید میاید و یگانگیها و دوستیها و هماهنگیها و هم‌رزمی‌ها و همدمیها چهره مینماید، انسانها یکی میشوند و توحید تجلی میکند و برنامه‌های آسمانی اجرا میشود و تباهیها و ستمکاریها و جهل‌ها و جورها رخت بر می‌بندد نیرومندترین و پیشروترین امتهای شکل میگیرند و در اردوگاه وحدت انسانی فراهم می‌آیند و هر روز بر زبر قله‌ای والاتر از ستیغهای منبع تکامل اوج می‌گیرند و خداوند از پیامبران هم که بشارتگران و بیم رسانان آسمانید پیمانی استوار میگیرد تا پیامش را علیرغم همه‌ی دشمنی‌ها و کینه توزیهای یاغیان و طاغوتها، بمردم برسانند و در رهنمونی انسانها از هیچ فداکاری و تلاشی حتی جان بازی و فداکاری دریغ نوزند چنانکه قرآن مجید فرماید:

یاد آر هنگامی را که از پیامبران برای رساندن پیام آسمانی

[صفحه ۲۴]

پیمان گرفتیم و از تو از نوح و ابراهیم و عیسی پسر مریم و از آنها پیمانی استوار گرفتیم [۱۰] و این پیامبران، مردانی پاک و بیگناه و آگاه و فداکارند که نه تنها دامانشان به پلیدی هیچ گناهی آلوده نشده بلکه نژاد آنها نیز پاک است و دودمانشان هرگز بنا پاکی شرک و انحراف آلوده نشده و دامان مادرانشان نیز پاک و مقدس و اینانند برگزیدگان خدای پاک که مردم را بپاکی و ایمان و شرف رهبری می‌کنند چنانکه امام میفرماید:

خداوند نطفه‌ی آنها را در بهترین نژادهای پاک پدران و نهاد پاکیزه‌ی مادران قرار داد و ازدومان پدران به نهاد مادران انتقال بخشید و هر کدام از آنها که رسالت خویش را در دنیا پایان میرسانیدند، پیامبری دیگر بجای آنها براهنمائی خلق برمی‌خاست [۱۱] و اینم حقلقت زنجیره‌ی رسالت در طول تاریخ همچنان ادامه می‌یافت تا نوبت به آخرین و بهترین و برترین پیامبران رسید.

[صفحه ۲۵]

علی و محمد

علی به محمد (ص) نه بعنوان یک پسر عمو و خویشاوند بلکه بعنوان یک پیشوای بزرگ و مربی و معلم عظیم و پیامبر راستین عشق میورزد، از کودکی در دامان او پرورش یافته و نخستین کسی است که به او ایمان آورده و با آنکه بظاهر کودکی نابالغ بوده دعوتش را از صمیم جان پاسخ گفته و با او نماز خوانده و برای نگهبانی جان پیامبر، همیشه و همه جا جان خود را آماده‌ی نثار کرده است و از هر کس بیشتر و بهتر و دقیقتر و عمیقتر و روشنتر و کاملتر و متعالیتر، مکتبش را دریافته و بژرفای آموزشهای آسمانیش راه یافته و در راه حفظ این آئین استوار در هولناکترین پهنه‌های نبرد را در جهت این آئین استوار در هولناکترین پهنه‌های نبرد آماده‌ی مرگ شده است و دردناکترین و جانگازترین دردها و رنجها را در جهت این آئین حنیف، بجان خریده و در پایان، در این راه جان باخته است و خود و فرزندانش نمونه‌ای کامل عملی و مظاهر روشن رهبری اسلامی بوده‌اند که اسلام، به جهاد و خون و علم و ایمان و پارسائی و کرامت و پاکدامنی و نماز و زکوة و مهر انساندوستی و آزادی و عدل و صبر و فداکاری و خرد و عرفان و بینش و آگاهی و تلاش و سخن و قلم و شمشیر آنها دوام یافته و برخاسته و بالیده و رشد کرده و استواری یافته و گسترش پذیرفته است که آنها یادگار پیامبرند که بمواظبات قرآن در روزگار باقی مانده و نجات خلق را بعهده گرفته‌اند.

[صفحه ۲۶]

اینجاست که خضوع و احترام علی را در برابر پیامبر می‌بینیم و او بیشتر و بهتر از هر کس محمد (ص) را می‌شناسد و او را می‌ستاید چنانکه میگوید.

خداوند کرامت خویش را بر بندگانش ارزانی داشت و گوهر وجود پیامبر را از بهترین کانه‌ها برآورد و از والاترین ریشه‌ها برویانید

از درخت برومندی که پیامبارن از آن شاخه زدند و امینان آستان حق از آن برخاستند خاندانش بهترین خاندانها و خویشانش بهترین خویشاوندان است درخت بارور وجودش در حریم ایمان جوانه زده و در بوستان بزرگواری سر برافراشته، شاخه‌هایی برومند و بارهای فراوان دارد که دستی به آنها نرسد و پیشوای پاکدلان و بینش راه یافتگان است، چراغ تابانی که فروغش زبانه میکشد و اختر تابانی که نورش میدرخشد و جرقه‌ای که در تاریکیها بر می‌جهد روش او دادگرانه و سنت او هدایت است، سخنش حق را از باطل جدا میکند و فرمانش دادگرانه است، خدایش بهنگامی برگزید که رسالت به فترت گرائیده بود و مردم بر اثر نداشتن راهبر به انحراف افتاده بودند و امتهای پیشین دچار بیخبری و نادانی بودند [۱۲] علی پیامبر را درخت باروری میدانند که از ریشه اصیل [صفحه ۲۷]

پیامبری برخاسته و از دودمان پاک ابراهیم است، جوانمرد بت‌شکن و موسس مکتب توحید و از نژاد پاک اسماعیل ذبیح و دیگر پیامبران، که پیشوایان آئین یکتا پرستیند و راهنمایان مردم و پاکدامنان برگزیده و مصطفایان مرتضی و این آخرین درختی است باور که هرگز نمی‌خشکد و نمی‌پژمرد و میوه‌هایش جاودانه است و دست هر کس بفرازش نمی‌رسد که شاخه‌هایش به آسمان سر کشیده ریشه‌هایش در درون نهاد امت برگزیده‌ی اسلام قوام یافته است و امام این تشبیه را از قرآن گرفته و این سمبل را از کتاب کریم و زبان وحی بیان داشته که قرآن میفرماید:

کلمه‌ی پاکیزه همچون درخت پاکیزه است که ریشه‌ی آن استوار و شاخه‌اش در آسمان است

محمد (ص) کلمه است همچنان که مسیح کلمه بود، منتها کلمه محمد علیاست و برتر همیشگی است، کلمه همان لفظی است که معنی را در بردارد و محمد (ص) حقیقتی است معنوی که از وراء هستی پرکشیده و در قالب کلمه جسم و مادیت چندی بسر برده و به هدایت خلق پرداخته و باز بهمان جایگاه نخستین که پایگاه دیدار خداوندی است پرواز کرده، کلمه‌ای که همچون درختی، ریشه‌اش استوار و پابرجاست و طوفانهای سهمگین حوادث نمی‌تواند آنرا از جای برکند و شاخه‌هایش در آسمانست در وراء مادیت و هستی‌ها و سایه از آسمان بر زمین میگستراند و میوه‌هایش بهشتی و آسمانی است و تنها دستهای بلند انسانهای نیرومندی که توان معنوی

[صفحه ۲۸]

دارند میتوانند به آن برسند و کام جان را شیرین کنند و من نمی‌دانم این کلمه چیست زیرا قرآن میگوید اگر همه‌ی درختها قلم شوند و آب دریاها مرکب گردند نتوانند مفاهیم کلمات خدا را بنگارند.

پس محمد (ص) کلمه الله است، بی‌پایان است و بشناخت ستایش ما نمی‌آید، زیرا پدیده‌ای الهی است و معنوی و روحانی ماورائی که از آسمان پیغام آورده و هم کلام خدا شده و بزرگترین والاترین و ارزنده‌ترین آفریده‌ی خدا بوده که صفات خدائی را در خود تجلی داده و اکنونهم زنده است و بر اعمال ما گواه است و اشرف کائناتست و خلاصه‌ی ممکنات و جوهر وجود و چهره‌ی خدا و من نمی‌دانم که چیست و تو هم نمی‌دانی و خدا داند و علی داند که پیامبر خودش فرمود یا علی کسی مرا جز تو و خدا، بحقیقت نشناخت.

و دیگر آنکه محمد (ص) نور است یعنی روشنائی و روشنگری که تاریکیهای جهل و سفه و شرک را درهم میدرد و ظلمات طاغوتی را درهم می‌نورد دو جهانرا روشن میکند، خدا او را چراغ روشن معرفی کرده و علی هم نور ساطع و ضیاء لامع و اختر تابانش گفته است و این را باید بدانیم، که خدا خودش نور است و بگفته‌ی قرآن کریم، این نور را در چراغ بلورین وجود پیامبر انعکاس داده است تا جهان و جهانیان روشن شوند و هر کس رو بسوی الله کند و از نور هدایت پیامبر فروغ گیرد و به ایمان گراید

دل و

[صفحه ۲۹]

جان و روش و راهش روشن شود و آنکس که پرده‌ی کفر بر دل آویزد و بندگی طاغوت را پذیرا شود، از روشنائی بتاریکی افتد و بمرگ و فضیحت و سیه روزی کشیده شود چنانکه خداوند در قرآن فرمود:

خداوند، دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند و آنها را از تاریکی بروشنائی میرساند و آنانکه کفر ورزیدند، سرپرست آنها طاغوت است و خداوند آنها را از روشنائی بتاریکی میکشاند و آنان یاران آتشند که همیشه در آن جاویدان میمانند [۱۳].
علی در خطبه‌ای دیگر که بهنگام بازگشت از صفین بیان فرمود، ظهور اعجاز آور و اعجاب انگیز پیامبر را که در تاریکی هراس انگیز جهل و شرک بوقوع پیوست بروشنی و زیبایی بیان میدارد و نارواییهای زمان تار و تباہ پیش از بعثت را بدقت ترسیم میکند و میفرماید:

گواهی میدهم که محمد (ص) بنده و فرستاده‌ی خداست، که خدایش با آئینی مشهور و جهانی و جاودانی بفرستاد و با نشانه‌هایی روشن و کتابی آسمانی برانگیخت نور روشنگر خرد و فروغ تابان هدایت همراهش بود و فرمانش حق را از باطل جدا میکرد و نادانیها را میسزود و دلایل را بیان میداشت و مردم را از دستاورد نارواییهای گذشتگان میترسانید.
[صفحه ۳۰]

او به هنگامی به پیامبری برخاست که مردم دچار فتنه‌ها بودند و ریسمان دین پاره و پایه‌های هدایت درهم شکسته بود، دین به اختلاف افتاده و کار مردم پراکنده گشته بود و راه فراری از ناگواریها بچشم نمی‌آمد و کوره راهها در پیش بود، هدایت ناپیدا بود و نایبائی همه جاگیر، خدا را نافرمانی میکردند و بیاری اهریمن می‌پرداختند و ایمان را خوار می‌ساختند، تا بدانجای که پایه‌های ایمان درهم شکافته شده و نشانه‌هایش ناشناس و راههایش ویران بود، مردم از اهریمن پیروی میکردند و راه او را میرفتند و به آبشخور او سر مینهادند شیطان، بیاری کور مردم، پرچم گمراه‌گریش را بر می‌افراشت و آنها را در فتنه‌هایی نابودگر می‌انداخت همگان دچار سرگردانی و لگد کوب جهل و سراسیمگی بودند و راه گم کرده و سرگشته و نادان و فتنه زده در بهترین جایگاهها که مکه بود بسر میبردند و با بدترین همسایگان بت پرست همجوار بودند، از سختی فتنه و کشتار، خوابی بچشمشان نمی‌آمد و گریه در چشمهایشان جا گرفته بود و در سرزمینی می‌زیستند که زبان دانایان بسته بود و نادانان، بزگوار و محترم بودند [۱۴] و چنین پیامبری توانست به نیروی خدا و تلاش و مجاهدت و پایداری و فداکاری خویش بر اینهمه تیرگی و ناروایی و نادانی و ستم و شرک و زشتی و پستی پیروز شود و پاکی و شرف و ایمان و پارسائی و وحدت و انساندوستی و کمال و دانش و علم و عمل و
[صفحه ۳۱]

برتری و والائی و مدنیت و حکومت و پیروزی و هماهنگی و همکاری پدید آر، آئینی زنده برای همیشه و همه جا و اینهمه از اوست که چنین کرد و چنین ساخت و چنین پدید آورد که علی اینچنین شخصیت محمد (ص) را می‌ستاید و می‌گوید:
جایگاهش برترین جایگاهها و رویشگاهش بهترین رویشگاهها بود که گوهر وجودش از کان بزرگواری و بستر سلامت برخاست دلهای نیکمردان شیفته‌ی او شد و چشمها بسوی او دیده‌ور گردیدند، خدا بکوشش او کینه‌ها را مدفون و آتشیهای فتنه را خاموش کرد و هم خداوند، بتلاش پیامبرش دلهای مردمان پاک را بهم پیوست و نزدیکان ناهماهنگ را از هم دور ساخت چیرگان را خوار گردانید و ناتوانان را پیروز کرد، سخنش بیان حقایق و خاموشیش زبان حکمت بود [۱۵] و این درست است که از کعبه برخاسته بود، خانه‌ی خدا و مردم و استوانه‌ی وحدت و محور توحید ناس و معبد توحید رب، خانه‌ای که پایه‌هایش را ابراهیم بر آورده بود و پیامبران برگردش گردیده بودند، خانه‌ی آزادی، بیت عتیق و کانون امن که از دامانش امنیت بهمه‌ی جهان گسترده میگردد، محمد از دامان این کعبه برخاست و ندایش را در فضای آن در داد.

[صفحه ۳۲]

رویشگاهش خاندان بزرگ قریش بود از دودمان هاشم، بزرگ مرد بخشنده و عبدالمطلب سید بطحاء که به ابراهیم می‌پیوندد،

حلقه‌های زنجیره‌ی رهبری و اندام درخت باروری.

در تاریکی برخاست و نور پاشید و کینه‌های جاهلی را بگور نابودی فرستاد نیکان و پاکان به او گرائیدند که سختی اصلی است ریشه‌در بالا تر و برتر و ژرفتر از خویشاوندی جاهلی، ابوذر از صحرا آمد صهیب از روم، سلمان از ایران، اویس قرن از یمن و چون ندای توحیدش در آفاق طنین انداخت و قطر زمان و بعد مکان را شکست از همه سوی بسویش آمدند و می‌آیند، از کرانه‌ها تا مکان را شکست از همه سوی بسویش آمدند و می‌آیند، از کرانه‌ها تا کرانه‌ها، سیه‌ها و سیاه‌ها و زردها، برده‌ها و رنجبرها و کشاورزها، دانشمندان و محققان و فیلسوفان، شاعران و عارفان و هنرمندان و این محمد (ص) است که با جاذبه‌ی روحانی خویش همه‌ی دلها را بهم پیوند داد و کینه‌ها بریخت و دوستیها بر آهیخت اوس و خزرج و عدی و قحطان و تیم که تا دیروز بروی هم شمشیر می‌کشیدند اکنون بهنگام مرگ شربت آب را بیکدیگر حواله میدهند که این معجز محمد است، بزرگتر از اعجاز عصای موسی و مرده زنده کردن مسیح،

عجبا همچنانکه بیگانگان را بهم پیوند داد، خویشان ناهماهنگ را از هم جدا کرد، در جنگ بدر پدر آنسو بود و پسر این سو یک برادر در صف شقاوت و دیگر برادر در صف سعادت، که محمد نور بود و آفتاب بود و چون می‌تابید هر نهادی نهان خویش را نشان میداد، یک عمویش ابولهب بود، رباخوار، تجاوز کار

[صفحه ۳۳]

سرمایه‌دار و اشرافی قریش که با نهضت پاک برادر زاده‌اش بمبارزه برخاست و دیوانه‌اش خواند و همسرش آتش بیار معرکه شد و آنقدر با پیامبر جنگید که زبان وحی خدا بسخن آمد و شعار مرده‌خ باد برایش در داد و تا قیامت بفضیحتش کشید. عموی دیگرش حمزه بود که کمان خود را بر سر ابو جهل شکست و سردار نامور نهضت شد و در احد جان باخت و سیدالشهداء شد بلی علی درست گفت که فرمود: (الف به اخوانا و فرق به اقرانا) علی چون می‌بیند که نمی‌تواند آنسان که باید محمد را بستاید رو بخدا می‌آورد و از خدای محمد میخواهد که به روان مقدس پیامبرش درود بفرستد و خاضعانه چنین نغمه سر می‌دهد.

ای خدائی که زمینها را گستردی و آسمانها را برافراشتی و نگهداشتی و دلها را که به اختیار خویش بدبختی و نیکبختی ار برگزیدند آفریدی، درودهای فراوان و برکنهای افزونت را بر محمد که بنده و فرستاده‌ی تو است فرو فرست، پیامبری که بدوران پیشین نبوت خاتمه بخشید و درهای بسته را بر روی مردم بگشود و حقیقت را بحق آشکار ساخت و سپاهیان باطل را درهم شکست و قدرت گمراهان را در هم کوبید، بار سنگین رسالت را بدوش گرفت و برای اجرای فرمانت پیاخاست و در راه خشنودی تو بشتاب آمد بی‌آنکه تو را دریافت و نگهداشت و بر پیمانست استوار ماند و برای اجرای فرمانت بتلاش افتاد، تا اینکه پرتو هدایت را گسترد و راه را برای

[صفحه ۳۴]

گمراهان روشن ساخت دلها براهنمائی او راه یافتند و از پرتگاههای فتنه و گناه بیرون جستند، پرچمهای هدایت را برافراشت و آئین روشن را بر پا داشت، او امین آستان تو و گنجور گنجینه‌ی دانش تو و گواه تو در روز رستاخیز است که بحق او را برانگیختی و بسوی بندگانت فرستادی.

خدایا سایه‌ی رحمت خویش را برا و فراختر فرما و از فضل خویش پاداشی بزرگ باو عنایت کن، پروردگارا بنیان رسالت او را بر دیگر بناها والا تر و برتر گردان و پایگاه او را در نزد خویش بالا تر فرما و نور دیانتش را بر افروز و پیاداش رسالتی که انجام داد شهادتش و شفاعتش بپذیر و گفتارش را پسندیده و مقبول خویش ساز که گفتارش راست بود و حق را از باطل جدا می‌کرد خدایا ما را و او را در جایگاهی فراهم آور که عیش و نعمت در آن فراوان باشد جائیکه بخواسته‌ها و میلهاتی خویش برسیم و آسایش و آرامش و ارمغانهای نیکو در آنجا مهیا باشد [۱۶].

علی و امامت

جامعه‌ی یکتا پرستی که بنام امت درصراط مستقیم هدایت و تکامل بسوی کمال مطلق در حرکت است و مسیر و مصیر او الی

[صفحه ۳۵]

الله است نیار به امام دراد تا پیشاپیش امت براه افتد و در هر گام ره‌نما و پیشوای آن باشد: امام باید مقصد را بشناسد یعنی خداشناس باشد و در حرکت خویش دچار لغزش و انحراف نگردد و چنین امامی برگزیده‌ی خداست که خدا او را چنین اصالتی شناخته و انتخاب و معرفی کرده و از میان مردمش برکشیده است و او راه‌های سخت آزمایش را طی کرده و باین مقام والا رسیده است خداوند درباره‌ی ابراهیم چنین فرماید:

هنگامی که خداوند ابراهیم را در گرفتاریهای دشوار آزمود و او از این آزمایشها پیروز درآمد خداوند به او گفت اکنون ترا برای مردم امام قرار دادیم، ابراهیم گفت و فرزندان مرا نیز امام قرار بده خداوند فرمود پیمان خداوندی ستمکاران را نرسد [۱۷].

پس پیامبران، امامند که امتها را بسوی کمال و پیروزی و نیکبختی رهنمونی می‌کنند و پیامبر اسلام هم امامی بزرگ و پیشوایی عظیم بود ولی چون پیامبر اسلام، آخرین پیامبرانست، مقام امامت پس از او بخاندان پاک او انتقال می‌یاد و آنانند که پیشوایان راستین انسانها که به امتیاز آگاهی و پاکدامنی ممتازند و عناصر علم و عمل و ایمان و پارسائیند و علی که خود نخستین امام است و دیگر امامان از نژاد پاک اویند امامان را بدرستی و صفات بارزشان می‌شناسد و درباره‌ی آنان چنین می‌فرماید:

[صفحه ۳۶]

آنان نگهبان راز پیامبر و پناه فرمان او و گنجینه‌ی دانش او و مرجع حکمت‌های او و نگهدارنده‌ی کتاب و روش او و کوهساران دین اویند، که پیامبر به نیروی آنان دینش را در طول روزگاران بر پا نگه میدارد و از تزلزل آئینش جلوگیری میکند [۱۸].

راز نهان آفرینش، اسرار هستی و رموز نیکبختی انسان را که خداوند بزبان وحی بر پیامبرش گشود و کسی را توان دریافت و برداشت آنها نیست، تنها امامان دانند که این رازها را در نهاد پاک خویش نگه میدارند و از شعاع هدایت بخش آن براهنمائی مردم می‌پردازند، فرمانهای پیامبر را با اسرار و حکمت‌های امامان نگهبانند که در طول تاریخ هر کدام بمسئولیت خویش و درک موقعیت زمان بتشریح معارف اسلامی می‌پردازند. آنان مرجع حکمت‌های پیامبرند که جز آنان کسی را بدرستی از دستورات حکمت آمیز پیامبر آگهی نیست و آنهایند که فرمان و پیام پیامبر را از دستبرد حادثات نگه میدارند و بمردم میرسانند و آنان کوهساران دین اسلامند.

و این چه تشبیه نیکوئی است که علی امامان را به کوهساران همانند کرد زیرا کوهساران رحمت خداوندی را از آسمان میگیرند و در سینه‌ی خویش نگه میدارند و از آن چشمه‌سارها و جویبارهای صافی جاری میکنند تا کشتزار جان مردمان سیراب شود و جهان

[صفحه ۳۷]

به شادابی و خرمی گراید و کوهساران گنجینه‌ی ثروت‌های عظیم کافی هستند که بمردم مایه و سرمایه میدهند و کوهستانها در برابر تند بادهای سینه سپر می‌کنند و صولت طوفانها را می‌شکنند تا مردم در دامانشان در امان مانند.

هر گاه که حوادث روزگار و جنایت و تجاوز ستمگران بخواهد پشت دین را در هم بشکنند امامان با فداکاری خویش بنگهبانی دین برمی‌خیزند و دین را بر پای میدارند و از تزلزل ارکان آن جلو می‌گیرند چنانکه دیدیم امامان در دورانهای سیاه بنی‌امیه و بنی‌عباس چگونه از دین حمایت کردند و ببهای جان خویش بنیان اسلام را استحکام بخشیدند.

علی بگفتار خویش درباره‌ی امامان چنین ادامه میدهد و میفرماید:

هیچکس را در این امت بخاندان محمد (ص) نمی‌توان قیاس گرفت و مردمی که از نعمت رهبری آنان برخوردارند هرگز نمی‌توانند

با آنان برابر باشند آنان پایه‌های دین و استوانه‌ی یقینند، دور افتادگان از راه حق بسوی آنان باز میگردند و او وامانده‌گان خود را به آنها میرسانند، برتریها و امتیازات ولایت و سرپرستی امت، مخصوص آنهاست که بسفارش پیامبر و وراثت عترت رسول به این پایگاه والا رسیده‌اند

بحق در میان امت مسلم بلکه در طول تاریخ انسانها کدامین انسانهاست که با امامان ما قابل سنجش باشند، از متفکران و [صفحه ۳۸]

مصلحان گرفته تا خدمتگزاری و فداکاران بشری با رعایت انصاف هیچکس نیست که در ابعاد گونه‌گون انسانی بکمال و رشد و امتیاز و ایمان و معنویت و فضائل علمی و عملی و اخلاقی آنان برسد و این سخنی است که حتی دشمنان بر آن گواهند. آنها پایه‌های دین و بنیان یقینند، زیرا دین بر بنیاد علم و عمل و ایمان و آگاهی و پاکی و اخلاق و شرف و کرامت و مرتدم دوستی و حقجویی و عدل و شهادت و بخشندگی و استوار گامی و دیگر برتریهای عالی انسانی استوار است و همه‌ی این امتیازات با درخشانترین چهره‌ای در وجود امامان متجلی است و اگر امامان نمی‌بودند مکتب قرآن بدون داشتن نمونه‌های راستین متجلی است و اگر امامان نمی‌بودند مکتب قرآن بدون داشتن نمونه‌های راستین عملی در آخرین روزهای زندگی خویش فرمود (من در بین شما دو یادگار گرانبها و سنگین باقی میگذارم کتاب خدا و خاندانم و تا شما به این دو یادگار گرانبها چنگ زنید هرگز گمراه نمیشوید و این دو همیشه باهمند تا در کوثر بر من در آیند).

کتاب، برنامه‌ی هدایت انسانها و امام نمودار عملی و علمی مکتب است و این همان حقیقتی است که تشیع راستین از ظهور می‌بخشد و اسلام، تنها در همین مکتب کامل تجلی می‌کند و شاخه‌ی دیگری برای آن نمیتوان شناخت.

هر کس پیش بتازد و یا عقب بماند، ناچار باید به امامان باز گردد و بدنبال آنها براه افتد که امتیازات رهبری را خداوند به [صفحه ۳۹]

آنها بخشید و آنانرا بحصول چنین پایگاه والائی بمردم شناسانده است. و بدیگر جای امام درباره‌ی امامان چنین میفرماید:

چرا سرگشته و حیرت زده مانده‌اید؟ با آنکه خاندان پیامبر در میان شماست، آنها زمامداران راستین انسانهاست و پرچمهای سرفراز دین و زبانهای گویای راستین، پس آنها را در بهترین پایگاههای قرآن فرود آرید و برای بهره بردن از رهبری آنها چنان بسویشان بشتابید که شترهای تشنه بسوی آبشخورها روان می‌شوند. [۱۹].

امت بی‌امام سرگردان میماند و راه بجائی نمی‌برد و سرانجام دچار غولان و اهریمنان میشود، چنانکه امام صادق فرمود: امت بی‌امام همچون رمه‌ی بی‌چوپان است که هر لحظه بسوئی میدود و سرانجام دچار گرگ میشود، امامان امت را بسوی حق و کمال رهبری می‌کنند و زمامداران شایسته و راستین انسانهاست، وجودشان ستیغ بلند کوه و یا پرچم سرفرازی را ماند که از هر سوی نمودارند و از پشت مرزهای مکان و از پشت پرده‌های زمان آنها را میتوان دید چهره‌شان بخورشید ماند که از همه جا آنها میتوان دید و نور یکسان بهمه سوی می‌پراکند.

[صفحه ۴۰]

زبانشان راست است و چون زمامداران منحرف و جاه طلب دنیائی دروغ نمی‌گویند و فریب نمی‌دهند و مردم را به پرتگاهها نمی‌اندازند و ناس را قربانی آزمندی خویش نمی‌سازند.

انسانهایی که تشنه علم و هدایت و صلح و آزادی و برومندی و کمال و آسایش و یگانگی و عدل و حق و صدق و رفق و بالندگی و شکوفائی و زندگانی همیشگی اند باید بسوی آنها بشتابند و از سرچشمه‌ی هدایتشان سیراب گردند.

و بدیگر جای، علی امامان را بستارگان آسمان همانند میکند که راهنمای کاروانیان شبند و بر متن آسمان هدایت میدرخشند و نور

می‌باشند و سپهر زیبای دنیا را زینت می‌دهند و در این باره چنین می‌فرماید:

آگاه باشید که خاندان محمد (ص) همچون ستارگان آسمانند و هر یک از آنها که غروب کند ستاره‌ای دیگر بر می‌آید، خداوند نعمت خویش را در گزینش این رهبران راستین بر شما تمام گردانید و به آرمانهایتان تحقق بخشید [۲۰] و در خطبه‌ای دیگر امامان را که از خاندان پیامبرند چنین می‌ستاید و می‌گوید:

آنان دانش را زنده می‌سازند و نادانی را نابود میکنند بردباریشان از دانائی‌شان و نمودارشان از نهادشان و خاموشی آنها از خرد و حکمتشان آگهی می‌دهد، با حق بمبارزه برنمی‌خیزند [صفحه ۴۱]

و درباره‌ی آن به اختلاف نمی‌افتند آنها بنیان دین و پناهگاه ایمانند بنیروی آنها، حقیقت بجایگاهش استقرار می‌یابد و باطل از پایگاهش سرنگون می‌شود و زبانش بریده می‌گردد.

دین را بژرف اندیشی دریافتند و فرمانش رفتار کردند نه از روی اندیشه‌ای کوتاه و گفتار و روایت زیرا راویان دین بسیارند و رعایتگران آن اندکند [۲۱].

سخن در این است که پیشوا باید دانا و آگاه باشد و بگسترش دانائی پردازد و همیشه و همه جای با نادانی که جرثومه‌ی همه تباهی‌هاست بمبارزه برخیزد و دانش را بمردم بیاموزد و مردم را آگاه کند و از بیخبری براند، زیرا نادانان و بیخبران از مسیر تکامل بیرون می‌افتند و نیکبختی خود را از دست می‌دهند و بدام غولان اهریمنان و تجاوزگران می‌افتند.

امتیاز امامان اسلامی دانش آنهاست که این دانش را از مکتب وحی و آموزشهای آسمانی دریافته‌اند و بینشی خدائی و دانشی ماورائی دارند و از سوئی دانائی را با بردباری در آمیخته‌اند که از خصائص عالمی یکی شکیبائی است که باید دین و دانش را با نرمی و مهربانی بمردم بیاموزد و بر مردم نیاشوبد و خشم نوزد و بخیل و خودخواه و بدخوی نباشد و شرارت نادان را تحمل کند. امتیاز دیگر امامان تطابق گفتارشان با نیت و نمودارشان با نهادشان است و این مفهوم حقیقی صدق است که اندیشه و گفتار و [صفحه ۴۲]

رفار با یکدیگر همطراز و همگونه باشند و آنها که درونشان با برونشان دو گونه است منافقند و چند چهره و دروغگو و چنین کسانی نه تنها نمی‌توانند پیشوای مردم باشند بلکه در فردیت خویش نیز گمراه و کوتاه و تباه و خطرناکند.

خاموشی امامان یک عمل منفی نیست که زبان در کام گذارند و از بیان مصالح و هدایت مردم دم فروبندند و بمصالح و منافع خویش بیندیشند بلکه امامان بهنگام گفتار، بروشنگری و بیان حق می‌پردازند و بی‌پروا آنچه حق است و سزاوار است می‌گویند و بهنگام خاموشی می‌اندیشند و حکمت می‌آفرینند و روانشان در پرواز است و نهادشان در جستجو و تکاپو.

یک لحظه با حق در نمی‌آویزند که خود حقند و حق را با حق ستیزی نیست و حق را بگونه‌ای روشن می‌شناسند و چنان بحق آگاهند که به اختلاف و اشتباه نمی‌افتند و این باطل گرایانند که با حق در نبردند و چون حق را از باطل باز نمی‌شناسند همیشه دستخوش تردید و اختلافند.

و امامان که پایه‌های استوار ایمان و پناهگاه دین باوراندند، چون خود حقند، حق را در جایگاهش حتی بهای جان خود استقرار می‌بخشند و باطلی را هر چند بزور برای خود پایگاهی دست و پا کرده باشند، بزیر میکشند و زبانش را از یاهه گوئی باز میدارند و می‌برند.

[صفحه ۴۳]

آنها، دین را بقدرت اندیشه و دریافت و عرفان شناخته‌اند و فرمانش را پذیرفته‌اند نه آنکه بدون دریافتی حکیمانه و تنها بشنیدن گفتار و روایاتی به آن گرائیده باشند، آنها علم و ایمان و عمل را بهم در آمیخته‌اند و در کردار پیشگام بوده‌اند، نه آنکه چیزی

ریاکارانه بگویند و خود از انجام آن بر کنار باشند.

و باز علی در شناخت آنان چنین میفرماید.

کرائم اخلاقی قرآن در وجود آنان متجلی است، آنها گنجینه‌های عنایت پروردگارند، اگر سخن بگویند به راستی گویند و اگر خاموش مانند کسی نتواند در سخن بر آنها پیشی گیرد، هر پیشوائی باید به پیروانش راست بگوید و خرد خود را بکار اندازد و فرزند آخرت باشد، زیرا از آن سرای آمده و بدان سرای باز میگردد [۲۲] اگر امامان نمی‌بودند، قرآن کتابی، بیروح و دور از صحنه‌ی عمل بود و به تنهایی نمی‌توانست برهبری مردم پردازد و سخن نادرست (کتاب خدا برای ما بس است) از دهان کسی بر آمد که با امامان دشمن بود و خود میخواست با ناشایستگی جامه‌ی امامت را در پوشد.

امامان نمونه‌های عملی مکتب قرآنند و آنچه در قرآن بمفهوم کرامت انسان واقعی و کامل آمده در روش و پویش و گفتار و کردار امامان پدیدار است تا مردم آنها را سرمشق خویش قرار دهند

[صفحه ۴۴]

آنها در وصول مکارم و حصول فضائل پیروی کنند، زیرا نقشه‌های والای قرآن در وجود امامان پیاده شده و آنها ایند که به این طرح آسمانی شکل می‌دهند و جان می‌بخشند و گرنه قرآن بی‌امام را بجنگ امام هم میتوان آورد چنانکه در صفین چنین کردند و تاریخ هم هر لحظه میتواند تکرار شود. آنها گنجینه‌های رحمت رحمانند، زیرا ناموس آفرینش و سنت خلقت بر آنست که هر چیز با واسطه پدید آید، باران بوسیله‌ی ابر و گرمی بنور خورشید و فرزند از پدر و مادر و بالاخره هدایت بوسیله‌ی پیشوایان.

و این امامانند که پس از پیامبر گنجینه‌ی علم خدایند و اسرار و حکمت و دانش راستین و حقیقتی از سوی خدای بجام جان آنها سرازیر شده و باید دانش را از آنها آموخت و راه را برهنمونی آنان یافت و برای ورود بخانه از در داخل شد بهمین جهت است که علی برای شهر دانش پیامبر در است و درست این سخن گفت پیغمبر است.

آنها چون زبان سخن گویند راست گویند که صدق حقیقی است ماورائی و واقعی است اینجهانی و همه‌ی پدیده‌های طبیعت بر بنیان صدق برآمده‌اند و بر مدار صدق میگردند و چون امامان سخن نگویند دیگر کس را یاری سخن گفتن نیست زیرا نه دانشی دارد و نه صدقی و کسی نباید که در سخن گفتن بر امامان و پیامبر پیشی جوید یا بلندتر از آنها حرف زند چنانکه خداوند در قرآن فرمود (صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید) زیرا او

[صفحه ۴۵]

از زبان خدا سخن میگوید و صدای الهام خداوندی برترین و بالاترین و بلندترین صداهاست.

در اینجا امام میگوید شرط پیشوائی آنست که رهبر به پیروان خویش راست گوید و مسئولیت زمامداری را بنیروی والای خرد انجام دهد و تنها مردم را در همین مسیر دنیا رهبری نکند بلکه آنها را به ابدیت پیوند دهد و تا آنسوی مرز آفرینش پیش برد و بجایگاه راستینش رهبری کند.

رهبران فلسفی و سیاسی و مادی امروز بفرض محال اگر هم بتوانند، تنها بشر را در محدوده‌ی تنگ و تاریک دنیا به پیش میرانند و یک زندگی چارپائی برایش تامین می‌کنند ولی امامان فرزندان آخرتند و انسانها را به آنسوی میکشانند، سوی نیکبختی همیشگی و هدایت ابدی بدان سوی که از آنسوی آمده‌اند و بهمان سوی باز میگردند و بالاخره سخن امام اوج میگیرد و در شناخت آنان که خود نیز نخستین آنهاست سخن میگوید و از معرفی مغایب به متکلم مع‌الغیر می‌پردازد و قاطعانه چنین می‌ستاید.

مائیم درخت پیامبری و فرودگاه پیام آسمانی فرشتگان به خانه‌ی ما فرود می‌آمدند و بال میکشیدند، ما کانهای دانش و سر چشمه‌های حکمتیم، آنکس که یار و دوستدار ماست رحمت خدا را انتظار میکشد و دشمن و بدخواه ما، خشم خداوندی را در پیش دارد. [۲۳].

[صفحه ۴۶]

این درخت همان شجره‌ی پاکیزه است که قرآن گفت، ریشه‌هایش در زمین استوار است و شاخه‌هایش بر آسمان سرکشیده است و این درخت همچنانکه گفتیم کلمه است و من نمی‌توانم درباره‌ی کلمه سخن بگویم که هم نادانم و ناتوانم و هم می‌ترسم اگر شمه‌ای از این حقیقت بازگو به خیالبافی و ذهنیت گرائی متهم شوم.

بهر حال حقایقی برین والا- بر فراز عالم هستی وجود دارد که در نزد خداست و در گنجینه‌ی حکمت و توان خدا و خداوند این حقایق را بجهان طبیعت پائین می‌آورد و به آنها شکل می‌بخشد همچنانکه معنی در قالب لفظ جای می‌گیرد.

پیامبران و امامان کلمه‌ی الله‌اند و کلمه‌ی علیا، سخن برتر و اینها همان شجره‌ی پاکند و آن شجره پیامبر و خاندانش که در میان امت و در نهاد پاک و سرشت پاکیزه‌ی انسانهای لایق ریشه دوانیده‌اند و شاخه‌هایشان از جهان ماده بجهان ماورائی اوج گرفته است و از فروغ تابان وحی و عنایت الهی پرتو می‌گیرند و سایه می‌گسترانند و میوه می‌دهند و کام جان انسانها را شیرین و سیراب می‌سازند.

آنها فرودگاه پیام آسمانیند، زیرا پیام خداوندی که از مصدر قدس پاکی خدای سبحان فرود می‌آید، فرودگاهی می‌خواهد پاک و گسترده و نیرومند تا بتواند تشعشعات وحی را بپذیرد و این فرودگاه جان پاک پیامبر است که چون آبشار الهام خداوندی بر جان پیامبر سرازیر شود از قلب پاکش بجریان می‌افتد و بجان پاک

[صفحه ۴۷]

خاندانش راه می‌یابد، پس امامان هم فرودگاه الهام خداوندی‌اند و از آن داشنه‌های بسیط آسمانی بهره می‌برند و بهره می‌دهند و بهره می‌بخشند.

فرشتگان وحی هم بخانه‌ی پیامبر بال میکشند و پیام میرسانند و صعود و نزول دارند و پیوسته و وابسته بخانه‌ی ساده‌ی پیامبر خانه‌ی علی است و خانه‌ی فاطمه و حسن و حسین که اینها ابلاغ می‌کنند و دیگر خانه‌ای در همه‌ی جهان جز خانه‌ی گلین فاطمه نیست که بر بامش فرشتگان و رحمت‌های محض پروردگار فرود آیند و بهمین جهت پیامبر دستور داد که در همه‌ی خانه‌ها را بمسجد ببندند جز در خانه‌ی علی و فاطمه را یعنی تنها این خانه بفرودگاه وحی راه دارد و بس و بس و بس و ...

از همین جا بود که خانه‌ی فاطمه بیت طهارت شد و خانه‌ی عصمت و مرکز آموزش‌های آسمانی و کانون عشق و ایمان و عمل و پاکدامنی و شرف و عزت و کرامت و فداکاری و شهادت و هر چه در قاموسهای لغت بمفهوم ارزش و والائی و بالائی وجود دارد و من نمیدانم و تو هم نمیدانی و آنها هم نمی‌دانند و فقط خدا میداند و آنها که در آن خانه‌اند که جانم فدای خاک و خشتش باد.

دیگر آنکه آنها کانه‌های دانشند و هر دانش از معدن معارف آنها برمی‌خیزد که گوهر خیز است و نفاست ریز و دیگر کانه‌ها، سنگ است و ذغال است و خزف است، سیاهی و وحشت است و در کانالهایش هراس و عفونت است و تاریکی و مرگ است.

[صفحه ۴۸]

و آنها چشمه‌های حکمت و خردند، چشمه می‌جوشد و همیشه می‌جوشد در تاریکی شب و روشنائی سپیده دم در آفتاب ظهر و سایه‌ی غروب و هیچگاه از جوشش باز نمی‌ماند که بدخیره‌ای آب خیز وابسته است پس همیشه جوشان است و پر آب و صافی و حیات بخش و در جریان، ممتد و مستمر که جویبارها می‌سازد و کشتزارها می‌آفریند و زندگی و رفاه و فراخی بار می‌آورد و این امامانند که چنینند و چشمه‌ی پر جوش و پرخروش و زاینده‌ی آنها از اقیانوس بیکران حکمت ازلی برمی‌خیزد و تا پایان روزگار و بعد از روزگار همیشه این جوش و زاینده‌ی آنها دارد و دارد.

ولی اندیشه‌های کوتاه و نارسای بشری که از مغزی خشک و سیاه برمی‌خیزد از نوک بینی سازنده‌اش بالاتر نمی‌رود و دچار هزاران تضاد و اختلاف میشود و وامی‌ماند و گیج میشود و بحیرت می‌افتد و اگر هم چیزی اندیشید یا از خیال اوست که بی‌پاست و یا از دید و حس اوست که محدود است و جهشی ندارد و جوش و خروشی ندارد اگر هم گامی به بیش نهد دیگر ادامه‌ای ندارد و

خروشی ندارد اگر هم گامی به پیش نهد دیگر ادامه‌ای ندارد و می‌خشکد و فرومی‌ماند و می‌گنجد و می‌پوسد و جنازه‌ای میشود که بار دیگر فیلسوفان بر رویش برقصند و کتابهایش را بمسخره گیرند وای... وای اگر انسان دچار این گمگشتگان شود که هم گمراهند و هم گمراه‌گرند و راهی جز این نیست که بهمان سرچشمه‌های حکمت رو آوریم که برای همیشه می‌جوشد و هرگز پایان نمی‌یابد.

[صفحه ۴۹]

علی میگوید دوستان و یاوران ما را رحمت خدا را در پیش دارند و بدخواهان و دشمنان ما باید در انتظار خشم خدا باشند آخر چرا؟ مگر اینها کیستند که چنین نازنین و مقرب و برگزیده و محبوب باشند که حتی دوستانشان و یارانسان مشمول لطف خدا و دشمنانسان متوجوب خشم خدا باشند؟

من نمی‌دانم، از پیغمبر پرسید که میگوید (ای علی ترا دوست نمیدارد مگر مومن و دشمنت نمیدارد مگر کافر) این اصلی است که بین عاشق و معشوق و محب و محبوب سنخیتی است و چون امامان پاکند و با ایمان و عزیز و کریم لا محاله دوستان واقعی آنان نیز چنینند و کسی که آنها را دشمن بدارد دشمن فضیلت و ایمان و عدل و پاکی است. و چنین کسی از رحمت خدا بدور است و سزاوار خشم اوست.

علی و قرآن

قرآن هم امام است و فرمان امامت از آن برمی‌خیزد که برخاسته از علم خداست و بیانگر مشیت و حکمت و قدرت خداوندی کتابی که لفظ و مفهومش هر دو آسمانی است و جایگاه علم و اراده‌ی الهی پدید آمده و معجزه جاویدان محمد (ص) و اسلام است. کتابی راهنما و هدایت گستر که فرمانهای ارزنده و جاوید است (فیها کتب قیمه) [۲۴] و با قاطعیت حق را از باطل جدا میکند [صفحه ۵۰]

و هرگز بیهوده نمی‌گوید (انه لقول فصل و ما هو بالهزل) [۲۵] سخنی که از روی رسائی و عدل بیان شده و کلمه‌ی خداست که به مرحله‌ی اتمام و تکامل ادیان و کتب آسمانی رسیده و هرگز در آن دگرگونی پدید نیاید و گفتاری جاویدانست (و تمت کلمه ربك صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السميع العليم) [۲۶].

علی از هر کس بیشتر به این کتاب آشناست زیرا همیشه در کنار پیامبر بوده و آبخار وحی که بر جان پیامبر فرود می‌آمده روح او را سیراب میکرده است و پیامبر فرماید یا علی آنچه من بینم تو می‌بینی و آنچه من میشنوم تو می‌شنوی. علی همچنانکه قرآن را می‌شناخته نه تنها بفرمانهایش بهتر از هر کس عمل میکرده که خود نمونه‌ی عالی تجسم حقایق و عملی قرآن بوده است و پیامبر، او را همراه قرآن شمرده است که هرگز این دو امام از هم جدا نمیشوند تا در کوثر بر او درآیند.

اینجاست که علی، قرآن را بدرستی و شایستگی می‌ستاید و مردم را بانجام فرمانهای آن برمی‌انگیزد و چنین می‌فرماید.

کتاب خداوند در میان شماست سخنگویی که از سخنوری باز نمی‌ماند و بنائی که هرگز پایه‌هایش ویران نمی‌گردد و پیشوای

[صفحه ۵۱]

پیروزی که هیچگاه یاورانش شکست نمی‌خورند [۲۷] علی از ابدیت قرآن سخن میگوید، زیرا نمودار علم و اراده‌ی لایزال است و پایداری در حقیقت او نهفته است، نغمه‌های حیات بخش آسمانیش همیشه در دلها و جانهای مردم آگاه‌ترین دارد و بنای استواری است که بهمه‌ی انسانها پناه میدهد تا در سایه‌اش به کمال و آرامش زیست کنند و توفان حوادث را در ارکان نیرومندش راه نباشد تا در هم فروریزد و پناهندگانش را بنا بودی سپارد.

کتاب پیروزی است و رمز عزت و چیرگی و پایداری و کرامت در فرآمین آن آشکار است و یاوران و پیروان راستین آن هرگز

بخواری نگریند و از پایگاه چیرگی بشکست و ناتوانی نیفتند.

علی مردم را بکتاب خدا میخواند و درباره‌ی قرآن چنین می‌سراید.

بر شما باد که بکتاب خدای روی آرید، که آن ریسمان استوار است و فروغ آشکار، و شفای سود بخش و سیرابی تشنگان و نگهبان پناه آوران و رهائی راه جویان، هرگز بکزی نیفتد تا راستش کنند و از آهنگ هدایت بدور نمی‌افتد تا از آن دست بردارند هر چه آیاتش را بخوانند و بشنوند کهنه نمیشود، هر کس به منطق آن سخن گوید راست است و هر کس بفرمانش رفتار کند پیشرو

[صفحه ۵۲]

است [۲۸] قرآن ریسمان استوار خداوندی است که سوئی از آن در دست مردم است و سوی دیگرش در دست توانای خدا و هر که بدان چنگ زند از تکان و ترس و پراکندگی و دغده برهد، ریسمان یگانگی و پیوند همگانی است که خداوند فرمود (و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا) [۲۹].

رمز یگانگی امت و راز هماهنگی مردم است که همه‌ی انسانها را به سوی فراهم آورد و بدلهای پیوند و پیوست و الفت بخشد و ترک و رومی و هندی و عرب و عجم را یک کاسه کند و امتی یگانه و زنده و آگاه و نیرومند و پیشاهنگ بوجود آورد.

فروغی آشکار است و نور خداست که از ممکن نور آسمانها و زمین در چراغدان هدایت میدرخشد تا انسانها را از تاریکی جهل و جور و شرک بروشنائی آگاهی و عدل و یکتا پرستی رهنمون شود که خداوند فرمود:

کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور [۳۰].

یعنی ای پیامبر این کتاب را بر تو فرفرستادیم تا مردم را از تاریکی بسوی نور بیرون بری.

[صفحه ۵۳]

بیماریهای روحی انسانها را شفا می‌بخشد و داروئی اخلاقی است که مرضهای سهمگین ستیز و حسد و خودکامگی و تباهی و کجروی را درمان می‌کند

تشنگان را سیراب می‌کند که سرچشمه‌ی حیات است، چشمه‌ای که از مکمن حیات قومی بر می‌جهد و هرگز خشک نمی‌شود و کشتزار تشنه و تفتیده‌ی دلها را سیراب می‌سازد و مزرع سبز فلک انسانیت را همیشه تر و تازه نگه‌میدارد نگهبان پناه آور است آنکس که بریسمان عنایت و هدایتش چنگ زند هرگز نلغزد و نیفتد و نمیرد و هر کس برای رهائی از ستم و تجاوز و تباهی بدامان حمایتش در آویزد بناروائی و ناگواری گرفتار نگردهد

کتابی است که خداوند، نگهداری او را تضمین فرموده و دست نابکاران را از تجاوز بمقام والایش باز داشته، پس کسی را توان تحریف در کلامش نیست، تا چون دیگر کتب مذهبی بکجی افتد و نیاز بر راست کردن داشته باشد، بلکه محفوظ است و راست است و روشن و ایمن از هر کجی و خیانت و تحریف

قدرتمندان را در طول روزگار توان آن نیست که این کتاب را از سیر هدایتش منحرف کنند و مردم را از آن برهانند، بلکه همیشه هدایتگر است هدایت در صراط مستقیم بسوی کمال انسانی و اوج مطلق بی‌کران معنوی و این از معجزات قرآن است که هر چه آنرا بخوانند و بشنوند خسته نشوند و کهنه‌اش ندانند

بهترین کتابهای ادبی جهان که پدیده‌ی نبوغ بزرگترین هنرمندان و متفکران انسانی است پس از چند بارخواندن کهنه میشود

[صفحه ۵۴]

و رغبت مردم از آن پایان میرسد ولی آهنگ روحنواز قرآن و این ترانه‌ی حیات بخش و هدایتگر آسمانی آنچنان دلنواز و روح پرور است که هرگز به اندراس و کهنگی نمی‌گراید و هر بارش که بخوانند گوئی همان لحظه از آسمان فرود آمده است، علامه اقبال لاهوری گفت قرآن را چنان بخوان که گوئی بر تو نازل میشود.

موج معنویتش تار دلها را بنوا می‌افکند و جانها را گرم و روشن می‌سازد و اندیشه‌ها را بر میانگیزد و نشاط روح و شادابی و امید می‌بخشد و گاه چنان می‌ترساند که بند از بند انسان بتکان می‌اندازد و حیات پدید می‌آورد... و زندگی و عشق می‌آفریند زیرا روحی است که از امر خدا برخاسته، نغمه‌ای است ماورائی ترانه‌ای است بهشتی آهنگی است جاودانی، سخنی است برتر والا تر و عالیتر که کتاب مبین است و کلام خداست و من نمی‌دانم و نمی‌فهم که چه می‌گویم و چه بگویم، آخر این خداست که با همه‌ی جلال و شکوه و کبریاگی و قدرت و اراده و مشیت و خشنودی و خشم با همه‌ی صفاتش و ذاتش که خودش، همان ذات و عین و نفسش جلا-جلاله با آنهمه کبریائی و عظمت وجود و جبروتش با انسانی ناتوان سخن می‌گوید و این آنچنان معجزه‌ای است که بدرک هیچکس نیاید و کس نتواند که معجزه‌ی این فرود را دریابد که اگر همه‌ی کرات آسمانی و کهکشانی بی‌کران هستی را با همه‌ی بزرگی در کاسه‌ای سفالین بگنجانند این معجزه در برابر معجز آنکه سخن خدا در قالب حروف الفبائی درآید هیچ است آری حرف الفبائی همچون، الم، الر، حمعسق، کهیعص،

[صفحه ۵۵]

ق، ن، و... خدایا از اینهمه وحشت و دهشت بتو پناه می‌برم و باز علی بسخن می‌ایستد و قرآن را بدرستی می‌ستاید و قرآن را بدرستی می‌ستاید و مردم را بفرمانبریش میخواند و چنین میفرماید:

بدانید که این قرآن، اندرزگوئی است که هرگز خیانت نمی‌کند و راهنمائی است که مردم را بگمراهی نمی‌کشاند و سخنگوئی است که دروغ نمی‌گوید، هر کس با این کتاب همنشین شد هدایتش افزایش می‌یابد و ناپینائیش کاهش می‌پذیرد و بدانید که پس از قرآن برای کسی نیازی نمی‌ماند و بیش از آن کسی از هدایت بی‌نیاز نیست، دردهای خود را به نسخه‌ی شفا بخش آن درمان کنید و در ناگواریها از آن یاری بخواهید زیرا این کتاب بزرگترین دردها را که نفاق و کفر و ستمگری و گمراهی است درمان میکند، خدا را از راه آن بخوانید و بدوستی و پیروی قرآن بخدا رو آورید و آنرا وسیله‌ی نیاز بری مردم قرار ندهید، زیرا هیچ دستاویزی چون آن، بندگان را بسوی خدای رهبری نمی‌کند و بدانید قرآن شفیع است که شفاعتش پذیرفته می‌شود و گوینده‌ای است که گفتارش برآستی شنیده می‌شود و هر کس را که قرآن شفاعت کرد شفاعتش را می‌پذیرد و هر که را که قرآن بزشتکاری معرفی کرد ادعای آن درباره‌اش تصدیق میشود و در قیامت، فریادگری چنین فریاد می‌زند (آگاه باشید که هر کشاورزی گرفتار کشت و نتیجه‌ی عمر خویش است مگر کشاورزان قرآن) پس از کشتکاران کشتزار و پیروان فرمان قرآن باشید و از راه اطاعت آن بخدا راه جوئید و خویشان را به اندرزهای آن پند دهید و به اندیشه‌های

[صفحه ۵۶]

نارسای خویش تکیه نکنید و هوسهای خود را در برابر قاطعیت قرآن خیانتکار بدانید [۳۱] پس قرآن، کتاب اخلاق است که مردم پند میدهد ولی چون مکاتب اخلاقی پیشینیان و متاخران نیست که بجهل یا غرض بمردم خیانت کند و ملاکی راستین برای شناخت خیر و شر نشناسد و حقایق را وارونه نشان دهد و تباهی برانگیزد و کتاب هدایت است که مردم را بسوی کمال رهبری میکند ولی نه چون آئین نامه‌ها و نظامنامه‌های مکاتب بشری که گمراه‌گری آغاز دو برای خلق، سرگردانی ببار آورد و سخنگوئی راستین است که در گفتارش کژی و ناراستی پدید نیآورد زیرا سخنش گفتار خداست و خداوند از دروغگوئی منزّه است، حکمتی بالغه و استوار است که کتاب حکیم و گفته‌ی خدای حکیم است، پس آموزنده است و راهمست که بر هدایت مردم بیفزاید و به آنها بینش دهد و کور دلی براندازد و نیاز مردم را در رسیدن بمقصد عالی انسانی برآورد و بیماریهای دردناک و کشنده‌ی آدمی را شفا بخشد دردهائی جانکاه و خانمان برانداز و جامعه سوز همچنین نفاق که شخصیت واحد آدمی را بتجزه کشاند و چند چهره و بدخیم و زشترویشان سازد و کفر که پرده‌ی جهل و جور و آئینه‌ی دل اندزد و بین خلق و خدای جدائی افکند و انسان را از حرکت بسوی خدای باز دارد و به آغوش سرد و بویناک و خطرمند اهریمن اندازد و ستم که جامعه را بنابودی کشاند

[صفحه ۵۷]

و نظام اجتماع از هم بگسلد و استخوان ناتوانان را لگد کوب تجاوز ستمکاران سازد و گمراهی که منشاء جهل و مرگ و سیه بختی است و بشر را از سیر الی اله باز دارد و در پرتگاه ضلالت بیندازد و بکشد و همه این دردهای مهلک را قرآن با آموزشهای آسمانی خود درمان بخشد و انسانی راستین و ره یافته و یکتاپرست و دادگر بوجود آورد و تنها با این کتاب است که میتوان بخدا راه یافت و بمطلق سعادت رسید و به اوج تکامل عروج کرد و دیگر آنکه قرآن شفیع است و از پیروان خود شفاعت میکند و گفتارش را خداوند در قیامت می‌پذیرد، نه آنکه با تعبیر غلطی که ما از شفاعت می‌کنیم، قرآن کریم با همه‌ی پاک‌ی و دادگری و ستودگیش بیاید و هر ناپاک و تبه‌کار و ناستوده‌ای را بخاطر اینکه او را خوانده یا بگردن آویخته یا در زیر بالش خود قرار داده است شفاعت کند و به بهشت برد، بلکه شفیع بمعنی جفت است و هر کس که در دنیا با قرآن جفت شود و روش خود را با فرمان آن هماهنگ کند و قرآن در دنیا او را بشفاعت و هم آهنگی خود بپذیرد در آن دنیا نیز شفاعتش کند و بحیات پاکیزه ابدی رهنمودنش باشد و قرآن به کشتکاران دنیا آئین کشت یاد میدهد که (الدنیا مزرعه الاخره) و هر کس بذر هر عملی را که در دنیا بکار در عقبی فرآورده‌اش را بدست آورد پس همه‌ی کشتکاران دنیا زیانکارند و در آخرت جز خس و خاشاک و میوه‌های تلخ و زهر آگین چیزی بدست نیاورند مگر آنانکه کشتکاران قرآنند و بدستور و هندسه‌ی قرآنی بذر عمل شایسته را می‌پاشند و بهره و ثمره‌ی نیکوی آن را در دیگر جهان بدست می‌آورند

[صفحه ۵۸]

، پس باید دستور آن الهام گیریم و باندیشه‌های ناتوان و نارسای خود تکیه نکنیم و بدانیم که آرا و خواسته‌های ما، خدشه دار و کج و ناساز و نارواست و تنها در پرتو آموزشهای قرآن میتوانیم راه یابیم و بمقصد رسیم و زنده مانیم و به ابدیت پرکشیم. علی (ع) باز هم مردم را به قرآن میخواند و فریاد برمی‌آورد و فرمان میدهد و با ندائی که در روزگاران حال و آینده طنین می‌افکند چنین میگوید:

و خداوند پاک، مردم را به هیچ کتابی بمانند قرآن اندرز نداد زیرا آن ریسمان استوار خدائی و راه راست اوست، شادابی نوبهاران دلها و سرچشمه‌ی زائیده‌ی دانشهاست و دلها را روشنائی و فروغی جز به پرتو قرآن نیست [۳۲].

در اینجا قرآن، هم اندرز گواست و هم ریسمان، هم راه است و هم بهار و هم چشمه و هم روشنائی و سخن، سخن علی شعر نیست که واژه‌هائی را ردیف کند و چون دانه‌هائی بنظم کشد و تخیل را در تلفظ مهار کند، بلکه سخن امام دور از شعر و خیال و مبالغه است زیرا گفتارش حکیمانه است و اگر الفاظ بشری قالبهای دیگری هم میداشت باز هم بااستخدام امام در می‌آمد و برای بیان حقیقت قرآن بکار گرفته می‌شد، اندرزهای قرآن، بیدارگر فطرت پاک بشری است و نشانگر قانون هستی و سنت آفرینش، معلم مکتب خانه نیست که

[صفحه ۵۹]

نصیحتی کند و بگوید که گوش دار و بهانه مگیر و بعد چوب تادیب برکشد و دست و پا و سر و کله‌ی شاگرد را در هم کوبد و خشم گیر و انتقام کشد بلکه اندرز قرآن درد و جناح بشارت و بیم صورت می‌گیرد که بشارت و امید، نیروی عظیم جنبش و حرکت انسانی بسوی رقاء و پیروزی است و بیم و توییخ هم عامل ضد تباهی و آژیر بیدادگری و مبارزه با توقف و کجروی است و این هر دو نیز قانون آفرینش و فرمان هستی است که نمودار دستاوردهای نیکی و بدی است، ایمان که گرایش به حقیقت ناپیدای هستی و مدیر و مدبر تکوین است و در راستای جذبات مبدا آفرینش قرار گرفتن و از نیروی لا یزال، کمک خواستن و به اوج کمال رسیدن و این همان استراتژی اصیل و راستین است که نه تنها انسان بلکه همه‌ی کائنات بسوی آن مقصد برین و والا آهنگ کمال می‌کنند و عمل صالح، همان تاکتیک پرتوانی است که انسانرا بسوی آن مقصد میکشاند و بر میجهاند و بالا میبرد و هر که باین دو بسوی

آن حقیقت پیوست به بهشت جاودانگی که ستیغ رفیع معراج الهی و سدره المنتهای علو پایگاه و پروازگاه بشری است فائز میگردد و چنین انسانی، انسان برین است و ابر انسان و بهترین آفریدگان که نتیجه‌ی ایمان و شایسته‌ی کاریش پاداشی است بزرگ از خدای بزرگ و بهشت عدن که جایگاه رویش بذره‌های شایستگی و جریان نیکیه‌های ابدی است و سرانجام خشنودی خدا و دیدار خدا و به بی‌نهایت تاختن و جلوات خدا را دیدن و به اوج کمال معنوی رسیدن که قرآن فرمود:

[صفحه ۶۰]

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه. جزا و هم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدآ رضی الله عنهم [...] و برعکس آنها که به ایمان نگریند و مانع عظیم کفر و عناد و بدکاری را بر سر راه تکامل خویش قرار دهند و نیروی راستین کمال‌یابی را در راه انحراف و تباهی بکار برند بگودال آتش افتند و همیشه در آن نشیمن آتشین بمانند و بدترین مردمان باشند.

که باز قرآن فرمود (الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریه) [۳۴].

پس قرآن اندرزگوئی است که قانون عام عالم و سنت سترک آفرینش را بازگو میکند و گفتارش علم است و حکمت که هم نوید میدهد و هم بیم میرساند و نتایج کردار و پندار آدمی را نشان میدهد و انسان را در انتخاب راهش آزاد می‌گذارد و قرآن ریسمان استوار و دستاویز گسست ناپذیر الهی است که هر کس بدان چنگ زند در آشوبها و فتنه‌های تکان دهنده‌ی روزگار، بگودال نیستی فرونیفتد بلکه هر لحظه بالاتر رود و از آتشیهای جنگ و حملات ناگواریها در امان ماند و وحدتی پیش آید توحیدی و گروهی پدید آید همگانی و همیشگی و این گروه همان است، که واحده است و بخدای واحد می‌گراید و پراکندگیها رخت برمی‌بندد و یگانگیها پیش می‌آید و ملتها

[صفحه ۶۱]

فراهم می‌آیند و امت میشوند و این ریسمان همان قرآن است که امتی پدید آورد واحد، از ترک و هند و روم و عجم و عرب ار کرانه‌های اقیانوس آرام تا اطلس امتی گسترده از فروزشگاه خورشید تا غروبگاه آن و اینهمه بیرکت ریسمان قرآن بود و بیگانگان که از این یگانگی بهراس افتادند بدان اندیشه افتادند که این ریسمان را پاره کنند و اگر نتوانند از دست مردم بگیرند و آنها را بتارهای عنکبوت به پیوندند تا دستاویزها بشکنند و بگسلند و قرآنیان بچاه حیل‌ی دشمنان و استعمارگران افتند و در بازار جهان بهائی اندک فروخته شوند و بزندان عذاب فرعونیان افتند و یوسفی متهم و بی‌خریدار شوند

و قرآن راه راست است که هم مردم را بصراط مستقیم خواند و هم بکوشد تا خود انسانها هم راه شوند

و این شگفت است که راهرو و راه هر دو یکی شوند و صراط مستقیم عینیت یابد چنانکه فرد واحدی هم از امت چون حائز همه‌ی امتیازات جمع شود و ابراهیم وار شاخص برتریهای گروه شود خود به تنهایی نیز امت گردد

پس قرآن راه راست است و برنامه‌ی حرکت در راه امام امتی که پویاست و ایستا نیست و این امتیاز امت قرآن است که همچون مردم مادی گر این، در زیر سقف ماتریالیسم متوقف نمی‌ماند و سقف را میشکافد و بر بام طبیعت بالا- میرود و از آنجا به ماوراء طبیعت پرواز میکند و خدایش بسوی خویش میکشاند که (ان الی ربک المنتهی)

[صفحه ۶۲]

و قرآن بهار دلهاست که دلها را بشکوفائی و تازگی و زیبایی و ثمربخشی میرساند و از افسردگی و پژمردگی و مرگ و مهرگان و زمستان می‌رهاند و مردمی می‌سازد که همیشه شاداب و پر نشاط و بارورند و باران وحی همیشه بر آنها می‌بارد و تر و تازه‌شان نگه میدارد و بدانسانکه چون سایر مردمان و جوامع نمی‌خشکند و نمی‌میرند و زردروئی و سقوط و نابودی ندارند و ببینید قرآن را که چگونه پیراوانش را با گذشت چهار سده زنده نگه داشته و اگر در سوئی گروهی در برابر همان انحرافات بخاک افتاده‌اند، گروهی

دیگر بسوی دیگری برخاسته‌اند نشاط آغازیده‌اند و زنده شده‌اند و اگر خورشید بهاری اسلام در شرق غروب کرده همان خورشید از مغرب برخاسته و در دنیای علم و تمدن و فرهنگ چهره‌ی قرآن درخشیده و پرتو افکنده و گرمی و فروغ بخشیده است و قرآن چشمه‌ی جوشان دانش است که هر روز دانشی نوین از آن برمی‌خیزد و آگاهی تازه‌ای بمردم می‌بخشد چنانکه ژول لایبوم فرانسوی که سی سال درباره‌ی قرآن پژوهش کرد و تفصیل الایات الحکیم را نگاشت گفت غریبان دانش را از مسلمانان آموختند و مسلمانان همه‌ی علوم را از قرآن فراگرفتند و امروز هم باز قرآن می‌جوشد و چشمه سارش که از آبشار الهام خداوندی مایه می‌گیرد هر روز حقیقتی تازه و شناختی نوین بمردمش می‌بخشد و این چشمه هرگز نمی‌خشکد و در هر شب و روز و بهاران و خزان همچنان جوشان و پویان و فیض بخش است و دلها را جز قرآن فروغی نیست که دیگر کتابها و مکتبها همچون قبیسی شعله برافروختند و در برابر نسیمی فرومردند و خاموش شدند

[صفحه ۶۳]

و خاکسترشان را باد حوادث پیرا کندول یقرآن همچون ماند مادام که زمین بر مدار خورشید بگردد و انسان در زیر سقف این آسمان زیست کند

ولی این حقیقت والا و راستین و مستدل را همه‌ی مسلمانان باید بپذیرند که قرآن مکتب است و مکتب را معلمی باید تا محتوای کتب را بشاگردان بیاموزد و حقایقش را بشکافد و نمودار سازد و این کتاب صامت را بیانگری ناطق لازمست تا از سوی او سخن گوید و با زبان و عمل و اخلاق و شهادت و جهاد و پارسائی و بالاخره امامت کند بهمین جهت امام که عالم و عامل بقرآن و حکمت امور فرمان محکم اوست چنین میفرماید:

اگر از قرآن بخواهید تا با شما سخن گوید او بسخن نمی‌آید و این منم که از زبان او سخن می‌گویم و از حقایقش شما را آگاه می‌سازم بدانید که در قرآن دانشهای آینده و اخبار گذشته آمده است، درمان دردهای شما و انتظام روابط شما در این کتاب است پس زبان سخنگوی قرآن و بیانگر حقایق آن و آموزنده معارف و نمونه‌ی مجسم علمی و عملی این کتاب مبین امام است و جز امام کس نتواند که بژرفای دقایق معنوی قرآن فرورود و با غوص و غور و خوضی تمام گوهرهای مفاهیمش را بازار سعادت انسان آورد که قرآن را جز پاکیزگان مس و لمس نکنند و پاکیزگان همان خاندان

[صفحه ۶۴]

پیامبرند که خدایشان از پلیدی بدور داشته و بامتیاز پاکی و تطهیر ممتاز فرموده است

و این علی است که آهنگ جانفزای قرآن را بهنگام نزول شنیده و علم کتاب در نزد اوست و فرزندان منصوب و منصوصش که پدیدگان این مکتبند و نازنینان این امت و آنهایی که میتوانند گذشته و آینده دور هم جمع میکرده و نظم و قراری استوار می‌نموده است،

علی و دنیا

دنیا و جهان زیبای طبیعت، آفریده‌ی محبوب و پرانعام خداوندی است و انسان فرزند دنیاست و از دامان پربرکتش بهره می‌برد و به او مهر و عشق می‌ورزد، انسان پیوند و پیوستی ناگسستنی با دنیا دارد و جهان هم ارتباطی با خدا و این جهان زیبا و منظم و پرفیض نشانه‌ی عظمت و یکتائی و مهربانی خداست و آسمانها و زمین و دریاها و کوهها و ابرها و بارانها و گیاهها و بادها همه آیات خدایند و چهره‌ی زیبای خدا در گلبرگها و چشمه سارها و رودبارها جنگلها و اندام زیبای پرندگان و چرندگان و ماهیان دریا و در تلالو ستارگان و تابش خورشید و هوای مصفا و بالاخره در چهره‌ی انسان متجلی است و این زیباییها همه از اوست و همه آیات اوست و بر ماست که جهان طبیعت و دنیای پر بهره و گسترده‌ای را که در آن زیست می‌کنیم دوست بداریم و از برکتهای خجسته

و نعمتهای گونه گون آن بهره گیریم و

[صفحه ۶۵]

زندگنی پاکیزه و رفاه آوری را برای خویشتن فراهم آوریم قرآن مجید میفرماید:

(بهره‌ی خویش را از دنیا فراموش مکن و همچنانکه خداوند به تو احسان کرد تو هم بمردمان نیکی کن و تباهی بر میانگیز که خداوند تبه‌کاران را دوست نمیدارد) [۳۵].

پس باید از جهان بهره گرفت و از بهره‌های آن دیگران را راهنمایی کرد و بهره‌مند ساخت و نباید این جهان پاک و ساده و معصوم را به تباهی کشید و قوانین و سنتهایش را بهم زد و نباید بمردم دنیا که فرزندان جهاندستم ورزید و دوستی را از خود دور ساخت قرآن مجید، علیرغم کسانی که خود را از بهره‌های دنیا محروم میدانند و خود را از اینهمه فضل و برکت کنار می‌کشند، فرمان میدهد که آدمها باید از زیباییها و بهره‌های دنیا بهره گیرند که همه‌ی این جلوه‌ها و نعمتها خاص ایمان آورندگانست و میفرماید:

(بگو چه کسی حرام کرده است زیورهای را که خداوند برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه‌ای که بر ایشان فراهم ساخته است، اینها برای کسانی است که بخدا ایمان آورده‌اند) [۳۶].

و باز میفرماید:

(و بخورید آنچه را که خداوند روزی شما ساخته است که حلال و پاکیزه

[صفحه ۶۶]

است و از نافرمانی خدائی که به او ایمان دارید پروا گیرید) [۳۷] پس نعمتهای دنیا، برای ما و مخصوص ماست و دنیا عزیز است و زیباست و در اختیار ما و ما نباید همچون جوکیان و راهبان، از دنیا بگریزیم و چون حیوانی بی‌دست و پا بسوراخی بخزیم و درویش مابانه، کاسه‌ی گدائی بدست گیریم و از کار و کوشش باز مانیم و اینهمه گنجینه‌های طبیعت را که برای انسان پدید آمده است معطل گذاریم

ولی باید نیروئی را که از این جهان برمی‌گیریم برای بهبود همه‌ی جهانیان بکار بریم و انرژی فراوانی را که از طبیعت کسب میکنیم در راه خدا یعنی راه تعاون و تکامل، راه مردم و راه پرستش خدا و وصول به اهداف والای انسانی بمصرف رسانیم که مفهوم تقوی همین است و گرنه تباهی و ستم و گناه پدید می‌آید و نیروها بر ضد خلقها بکار می‌افتد و یگانگیها و هماهنگیها به بیگانگیها و تبه‌کاریها می‌گراید

پیامبر می‌فرماید (دنیا کشتزار آخرت است) زیرا کردار ما در اینجهان مایه‌ی حیات ما در آنجهان است و دنیا پلکان صعود ما به قله‌ی آخرت و پل عبور ما بفرابخانی ابدیت است و تا از اینجا مایه نگیریم و با شایسته کاری در اینجهان برای خلود در آنجهان تلاش نکنیم به بیهودگی و پوچی گرائیده‌ام

آخرت زدگی و دنیا‌گریزی یک عامل خطرناک انحرافی است که

[صفحه ۶۷]

انسانرا چون میوه‌ای خام و بمانند جنین سقط شده بیرون می‌اندازد و حلاوت و حیات به او نمی‌بخشد

اشعار صوفیانه و شعارهای درویش مابانه، نغمه‌هایی اهریمنی است که انسان را از تکامل باز میدارد. از دامان مادر طبیعت بیرون میکشاند و بمرگ و تباهی و سیه روزی می‌اندازد و او را لقمه‌ی چربی برای دهان فراخ ستمکاران می‌سازد

علی برخلاف آنچه نره گداهای بیکاره و مفتخوار و انگل بر جامعه و هو حق علی گویان متکدی و درویشهای پشم آلو و برخی صوفی مابان آلوده که همگی بدروغ از او دم میزند و او را فقیر و تارک دنیا میدانند مردی است که بجهان و طبیعت و بهمین دنیا عشق میورزد و مظاهر زیبای طبیعت را که همه آیات خدایند دوست میدارد و با آنها سخن میگوید علی دوست ستارگان است و

دوستدار چشمه سار و نخلستان و کشتزار بحدی که حتی با چاه راز خود را میگوید و انبانی از هسته‌ی خرما بدوش میکشد و از دروازه‌ی مدینه بیرون می‌آید و هنگامی که زا او میپرسند اینها چیست میفرماید (نخل انشاءالله) و این هسته‌ها را میکارد و از چاههای ژرف عربستان آب میکشد و آنها را آب میدهد و نخلستانها پدید می‌آورد و در کشتزارها بیل میزند و خودش چاه میکند و قنات پدید می‌آورد.

و حتی بحدی نسبت پول و مال دنیا حساس است که بروزگار خلافت نیمی از وقت خود را در بیت‌المال میگذرانند و شخصا به حسابگری می‌پردازد و حساب همه‌ی درهمها و دینارها را دارد و

[صفحه ۶۸]

لیست‌های حقوق را وارسی میکند و برادش یک درهم اضافی و یک صاع گندم هم نمی‌پردازد و بنماینده‌اش که پول بیت‌المال را بالا کشیده نامه مینویسد و میگوید اگر پولها را پس ندهی با شمشیرم ترا میزنم و به آنکس که از دنیا بدگونی میکند میتازد و او را سرزنش میکند و بعد بستایش دنیا می‌پردازد و میفرماید:

(دنیا سرای راستی است برای آنکس که گفتارش را باور دارد، خانه‌ی تندرستی است برای آنکس که واقعیت آنرا دریابد و جهان بی‌نیازی است برای آنکس که از آن توشه بگیرد و سرای پند است برای پند گیران، دنیا پرستشگاه دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان و فرودگاه الهام خداوند و بازار سوداگری دوستان خداست که از آن رحمت خدا را بدست آورند و بهشت جاوید را به اختیار گیرند، پس چه کسی تواند از دنیا بدگونی کند) [۳۸].

پس دنیا، پیش در آمد آخرتست و این دو را هرگز از هم جدائی نیست و تا در دنیا نکوشیم و بشایستگی تلاش نکنیم و بتکامل نپردازیم در دیگر سرای سودی و حیاتی نخواهیم داشت، دنیا سرای آزمایش است و سکوی پرتاب و پرواز به اوج کمال و ابدیت و نردبان معراج پیاگاه پاکی و آسایش و آرامش و پروازگاه روحانی بفرانخای پرصفای لقای خداوندی، بازاری است که سوداگران با ایمان با پرداخت نیروهای راستین و دریافت علم و ایمان و بکار انداختن توانهای

[صفحه ۶۹]

مادی و فکری و معنوی خویش به والاترین پایگاههای رفیع انسانی ارتقاء می‌یابند و با مردم دوستی و خدمتگری و فداگری و گسترش دادگری و پاکی و شرف و کرامت، جامعه‌ای برین و امتی نیکبخت و برابر و برادر بوجود می‌آورند و همه‌ی انرژیها و گنجینه‌های جهان را برای به زیستی مردمان و تامین زندگانی پاک مادی و رقاء والای معنوی و روحی بکار می‌برند ولی...

ولی دنیا بهنگامی عزیز و شریف و ارجمند و لایق و دوست داشتنی است که وسیله‌ای باشد برای خدمت بمردم و بسط عدل و آزادی و تحکیم بنیانهای برابری و صلح و هماهنگی و همگامی و تربیت برای آمادگی زیست جاودانه در جهان دیگر.

ولی اگر این وسیله هدف شد و در برابر آخرت و خدا و مردم قرار گرفت و معبود و محبوب آدمیان گردید و سنگی بزرگ شد در راه تکامل انسانی و آتشی شد خانمانسوز و مردم گداز و ستم پردازا چنانکه همه‌ی هدفهای عالی انسانی را منکوب و باژگونه ساخت و پولش و مقامش و زیباییش و لذت گرائیش همه‌ی فضائل انسانی را بباد داد و خدا را از یاد برد و خلق خدا را بمرگ و اسارت و کشتار و غارت کشید و همه‌ی تعلیمات آسمانی و عواطف انسانی و تعهدات اجتماعی را در لهیب مهیب جاه طلبی و برتری جوئی و طاغوتگری و خود بزرگی بینی و تجاوز و مال اندوزی و جهانخواری و جنگ افروزی و تباهی و شهوت و گناه سوزانید، آنوقت است که چنین دنیائی زشت است و ناپسند است و پست است و ناچیز است و زهر است و درد است و ننگ است و سیاه بختی و تیره روزی.

[صفحه ۷۰]

اگر دنیا را برای مردم بخوایم نیکوست و اگر برای خودمان زشت و پلید، اگر دنیا را پیش در آمد آخرت بدانیم عزیز است و

محبوب و اگر معاد و اخلاق و خداپرستی و مردم دوستی و فضائل و برتریهای انسانی را فدای او کنیم، اهریمنی است ناپاک و ازدهائی است قتال و عجزهای است که عروس هزار داماد است و هر داماد را در حجله‌ی عفن و تاریک خود بگور شقاوت سرنگون ساخته است. اینجاست که علی با چنین دنیائی می‌ستیزد و از بشکلهای زشتی ترسیم می‌کند، گاهی را ورا بماري تشبیه می‌کند که بظاهر نرم و نگار آئین است ولی زهر کشنده در زیر دندان دارد و گاهی میگوید دنیا در نظر من پست‌تر از استخوان خوکی است که در دست مردی جذامی باشد و یا از آب دماغ بزی بی‌ارزشر است و یا چون برگی بی‌ارجی در دهان ملخی است و اینجاست که مبارزات پی‌گیر علی با دنیا بسختی آغاز میشود، با دنیای نمرودها و فرعونها و بوسفیانها و معاویه‌ها نه با دنیای ابراهیم و مسیح و محمد (ص) و علی و ابوذر

دنیائی که انسان را از خدا جدا کند و از آدمگیری ببرد و به اهریمن سائی برساند، چنین دنیائی مردود و مطرود علی است و درباره‌اش چنین می‌فرماید:

ای دنیا از من دور شو که افسارت را بگردنت انداختم و رهایت کردم و از چنگالت بیرون جستم و از بندهای گرانت رهائی یافتم و از لغزشگاهایت دوری جستم، کجایند مردمانی که آنها را ببازی گرفتی

[صفحه ۷۱]

و امت‌هائی که بزبورهایت فریشان دادی؟ اگر ترا مجسم می‌یافتم کیفر خدائی را درباره‌ات اجرا می‌کردم بجزای آنکه بندگان خدا را به آرزوهای دراز فریفتی و مردمانی را به پرتگاهها افکندی و زمامدارانی را بنابودی کشاندی و بناگواریهایشان دچار کردی چنانکه راه‌گریزی در پس و پیش آنها نماند

دور است که بتو روی آورم که هر کس پا به لغزشگاههایت گذارد فرو افتاد و کسیکه به امواج خروشان غرق شد غرق گردید و هر کس از بندهایت رهائی یافت پیروز شد و آنکس که از خطر تو سالم ماند از تنگنای زندگانی باکی نداشت و دنیا در برابرش روزی بود که پایان میرسد

از من دور شو، بخدا سوگند تسلیم تو نمی‌شوم که خوارم سازی و رام تو نمی‌گردم که بر من افسار زنی) [۳۹].

پس بگفته‌ی امام، دنیا لغزشگاهی است که انسان را از راه خدا و راه کمال باز میدارد و بازیچه‌ها و فریبندگیهایش او را بخود مشغول می‌سازد و از خدا و فرمایش باز میدارد، تا آنجا که همه‌ی مرزها را می‌شکند و همه‌ی قوانین و فضائل را بدور می‌اندازد و غولی آدمیخوار و تجاوزگری ناهنجار کار میشود،

امام، با آذیر هراسناکی مردم را از بندگی دنیا باز میدارد و سرانجام دنیا را که مرگی هولناک و کیفری دردناک است به انسانها

[صفحه ۷۲]

نشان میدهد و از ناپایداری دنیا سخن می‌گوید و دل‌های خفته را بیدار می‌کند و با گفتاری قاطع چنین می‌فرماید:

(ای بندگان خدا، شما را سفارش می‌کنم که دنیا را واگذارید زیرا او شما را و خواهد گذاشت هر چند دوری او را دوست نداشته باشید و پیکره‌ایتان را خواهد پوساند اگر چه بخواهید همیشه تازه بمانید، شما بمانند مسافری هستید که راهی را می‌پیماید و گمان میرید که بیانش میرسد و مقصدی را در مییابید ولی در همین تلاش هستید که ناگهان مرگ را در می‌یابید

پس به پیروزیها و نازشهای دنیائی دل نیندید و بزبورها و بهره‌هایش شادمان نباشید و از گرفتاریها و ناگواریهایش بزاری و لا به نیفتید، زیرا چیرگی و بالندگیش پایان می‌یابد و زیبایی و نعمتش پایدار نمی‌ماند و سختی و دردهایش همیشگی نیست هر روزگاری در این دنیا گذرا و هر زنده‌ای در آن ناپایدار است، آیا آثار گذشتگان برای شما پندی کوبنده نیست

و سرنوشت پدرانان بشما اندرز و عبرتی و بینشی نمی‌دهد؟ اگر بیندیشید و خرد را بکار برید

آیا نمی‌بینید که گذشتگان باز نگشتند و حاضران باقی نمی‌مانند؟ آیا نمی‌بینید که مردم دنیا شبانه روزها را با حالتی گوناگون سپری

میکنند؟ برخی می‌میرند و بعضی بر آنها می‌گیرند و بعضی بیمارند و برخی از آنها عیادت می‌کنند و عده‌ای در بستر مرگ جان می‌دهند مردم در جستجوی دنیایند و مرگ بدنبال آنهاست، مردم از سرنوشت [صفحه ۷۳]

خود بی‌خبرند و لی خدا از کارهایشان بی‌خبر نیست و آیندگان بدنبال گذشتگان می‌روند آگاه باشید و چون خواهید بکار زشتی دست زدید، مرگ را که ویرانگر لذتها و در کوبنده‌ی شهوتها و بر اندازه‌ی آرزوهاست بیاد آرید و اتر خدایاری جوئید تا فرمانش را ببرید و نعمت‌های بیشمارش را سپاس گوئید [۴۰].

در اینجا امام، از دگرگونی دنیا سخن بمیان می‌آورد، پیروزی و شکست نعمت و نعمت‌های بیشمارش را سپاس گوئید [۴۰]. در آسایش و این فلسفه‌ی ماده و طبیعت است که همیشه بیک حال نمی‌ماند و انسان نمیتواند بجهان دگرگونه تکیه کند و بر این استوانه‌ی گردان بماند، پس باید تکیه گاهی والا و پایدار و دگرگون ناپذیر برای خود بجوید و بمعنویت گرایید و چون بر طبق قانون آفرینش هر عملی را عکس العملی است و مرگ آغاز دوران واکنش‌هاست باید بیاد مرگ باشد و از زشتکاری و تباهی پرهیزد و از خداوند توانا برای پاکی و درستی یاری بخواهد

و بدیگر نقش، امام چهره‌ی واقعی دنیا را ترسیم می‌کند و چنین می‌فرماید: (سرچشمه‌ی دنیا و رودبار خروشان آن تیره و گل آلود است، کوه بیابان را بشگفتی می‌آورد و آزمایش شدگان را به نیستی می‌کشاند فریبده‌ای گذراست، که نورش بخاموشی می‌گراید و سایه‌اش برچیده میشود و

[صفحه ۷۴]

تکیه گاهی است که ویران می‌گردد و هر فرار کننده‌ای که به آن روی آورد و بظواهر فریبایش اطمینان یابد، دنیا به او لگد می‌پراند و تیرهایش را بسوی او پرتاب میکند و ریسمانهایش را بگردن مردان می‌افکند و آنها را به تنگی گور میکشاند، بخانه‌ی ترسناک و جایگاهی که دستاوردهایش را از نیک و بد می‌نگرد، آیندگان هم بدنبال گذشتگان می‌روند و مرگ گریبانگیرشان میشود و بنا بودیشان می‌کشاند) [۴۱] اینها همه نمودهای سیاهی و تکاثف ماده است که چون در برابر معنویت انسان قرار گیرد و از حرکت تلاش انسانیش باز دارد بناچار در لجن سیاه آبخور دنیا که همیشه کدر و گل آلود است فرو میرود و وجودش رسوب میکند و از حرکت باز می‌ماند و سرانجام بگور سیه روزی سرنگون می‌شود ولجن‌زا و لجن‌زاده می‌گردد و دیگر پرواز و عروجی ندارد.

دنیا دورانی ناپایدار است و نورهای فریبایش زود بخاموشی می‌گراید و سایه‌ای که بر سر مردم میگستراند زود برچیده میشود و تکیه گاه ویران شده‌ای است که نمیتواند پشتیبان انسان باشد و حیوان سرکشی است که بکسی سواری نمی‌دهد بلکه لگد می‌پراند و تیرانداز ماهری است که نیرومندترین مردان را بخاک می‌اندازد و با ریسمان سیاه جادویش همه را بسرایش گور می‌کشاند قدرتهای بزرگ جهانی

[صفحه ۷۵]

همچون سزارها، فنیقی‌ها، اکدها، آرامی‌ها، عادها و ثمودها، رامسس‌ها، آتیلاها، نفرتی‌تی‌ها، ژرمنها، ساکسونها، اسکندرها، که برای خود روزی داشتند و سروری، بزودی در تاریکی و خاموشی فروماندند و با لگد دنیا بژرفای نیستی سرنگون شدند ولی فرزندان ابدیت که بردگی دنیا را نپذیرفتن همیشه زنده و جاوید ماندند و با زبان اندرز گوی امام بسخن می‌آید و دنیا دوستان را از پرستش این سرای پرفریب باز میدارد و چنین می‌سراید:

بدنیا چنان بنگرید که پارسایان بدان نگرسته و از آن روی گردانیدند زیرا بخا سوگند که بزودی ساکنانش را بدور می‌اندازند و اندیشمندان خوشگذران را بسختی و درد میکشاند، آنچه از جوانی و توانائی دنیا رفت دیگر باز نمی‌گردد و آینده‌اش ناشناخته و مبهم است، شادمانیش با اندوه در آمیخته است و توانمندی مردان بناتوانی سستی می‌گراید پس بهره‌های فراوانش شما را نفرید که

جز مایه‌ای اندک بهره‌ی شما نخواهد شد

خدای رحمت آرد بر آنکس که درباره‌ی دنیا بیندیشد و عبرت آموزد و بینائی یابد، زیرا هر چه در دنیا هست بزودی نابود میشود و آنچه در آخرتست همیشه پایدار است، لحظات معدود عمر پایان می‌یابد و آنچه در انتظار است فرا میرسد و هر آینده‌ای اگر چه بنظر دور آید نزدیک است) [۴۲].

[صفحه ۷۶]

پس باید از دیدگاه پارسایان بدنیا نگیست، همچون سقراط که پابرنه از کوچه‌های آتن میگذشت و دیوژن که به اسکندر گفت از برابر دور شو تا آفتاب بر من بتابد و بالاتر از همه پیامبران که از گذرگاه دنیا گذشتند و دامان به آلودگیهایش نیالودند بمانند محمد (ص) که خوابگاهی نداشت و آثار درشت حصیر بر پشت و پهلویش می‌افتاد و ماهها بر خانه‌اش میگذشت که دودی از مطبخش بلند نمی‌شد و علی که هر چند روز یک قرصه‌ی درست نان جوین بدهان نمی‌گرفت و فاطمه که پیراهن کرباسیش را با لیف خرما پینه میکرد و امام سجاد که درباره‌اش گفتند روز نشد که برایش سفره‌ای بگسترانند و شبی نشد که برایش رختخوابی بیندازند

اینها پارسایان دنیا بودند کهاز تجمل و زیبائی مسخره و فریای دنیا چشم پوشیدند و به کوخی گلین و پیراهنی کرباسی و خوراکی خشن قناعت ورزیدند و دنیا را برای خود نخواستند و بخاطر آن بجنایت نپرداختند و دیدگاهی والاتر و بالاتر داشتند و افق‌اعلای ابدیت را بچشم داشتند و از پشت پرده‌ی مردم فریب دنیا، تماشگاه زیبای ابدی را می‌دیدند و علی مردم را بهمان منظر اعلا توجه میداد و آخرت را اگر چه بظاهر دور مینماید نزدیک میدانست و باز امام آذیر خطر را برای دینا پرستان بصدا درمی‌آورد و میفرماید: (من شما را از دنیا برحذر میدارم که در دهان دنیا پرستان شیرین و در برابر دیدگانشان خرم است، در شهوات پیچیده‌خ شده و با بهره‌های گذرایش خود را بدوستی میزند، درخشد گیش اندک است

[صفحه ۷۷]

و آرزوهای زیبا را بچشم میکشد و بفریائی خود را زینت میدهد، شادمانیش پایدار نمی‌ماند و هیچکس از ناگواریهایش ایمن نیست، فریبده‌ای زیانبخش است، گذرا و ناپایدار و نابود و ناماندگار است و شکمباره‌ای که پیکرها را میخورد و در شکم خود جای میدهد) [۴۳].

اگر بخواهیم دنیا را از دیدگاه علی بشناسیم کاری دراز و دشوار در پیش داریم و همه جا کتاب جاوید علی از ناسازگاری دنیا و ناپایداری آن سخن میگوید و در این باره باید کتابها نوشت و روش علی خود بزرگترین درسی است برای ما تا به زر و زیور و جاه و مقام آن فریفته نشویم و سیر فرعون و هامان و قارون را نپیمائیم بلکه علی وار باشیم و بگوئیم: (ای دنیا، دیگری را فریب ده که مین سه بار ترا رها کرده‌ام و دیگر راه بازگشتی برایت نیست) [۴۴].

علی و آخرت

به این زندگی گذرا و کوتاه دنیا نباید دل بست زیرا سرای زندگانی جاودانگی نیست بلکه پس از این دنیا، جهان دیگری است که سرای همیشگی زندگانی است و انسان برای آنجهان آفریده شده است و دنیا

[صفحه ۷۸]

میدان تلاش و پلکان کمالی است که به آخرت منتهی میشود و زیست جاوید آنجهانی از شایسته کاری این جهانی مایه میگیرد و زندگانی بدون توجه بحیات آخرت بازیچه‌ای بیش نیست چنانکه قرآن مجید میفرماید:

(زندگانی در این دنیا چیزی جز بازی و بیهودگی نیست و سرای آخرت پایگاه زیست همیشگی است اگر بدانند) [۴۵].

و خداوند بوسیله‌ی همه‌ی پیامبران و کتابهای آسمانیش این حقیقت بزرگ را به انسانها ابلاغ کرده است که فریب زندگانی دنیا را نخورند و خود را برای زندگانی پاکیزه و همیشگی آخرت آماده کنند و قرآن در این باره میفرماید:

اما شما زندگانی دنیا را برمی‌گزینید در صورتیکه سرای آخرت بهتر و پایدارتر است و این سخن در کتابهای پیشین آسمانی و کتابهای ابراهیم و موسی آمده است [۴۶].

آنه بسرای آخرت میگیرند و حیات ابدی آنجهانرا با کامیابی و بهره‌یابی همیشگی در می‌یابند که از نافرمانی خداوند در پهنه‌ی زیست این دنیا پرواگیرند و پرهیزگار باشند و دل بازیچه‌های این سرای سپنج نبندند و با بخردی و اندیشه‌وری پایان کار خویش را بنظر آرند و چنانکه قرآن فرماید:

[صفحه ۷۹]

(زندگانی دنیا چیزی جز بازی و بیسامانی نیست و آخرت برای پرواگیران نیکوتر است آیا در این باره نمی‌اندیشید؟) [۴۷].

و نیز میفرماید:

(پایگاه‌های والای آخرت و برتریهای آن بزرگتر و نیکوتر است) [۴۸].

(و آخرت برای تو بهتر از دنیا است) [۴۹].

شگفتی اینجاست که گروهی آخرت را نسبت بدنیا، نشئه‌ای تبعی میدانند و میگویند چون نیکوکاران و تبهکاران در این دنیا پاداش و کیفر لازم و شایسته‌ی خود نمیرسند پس باید جهان دیگری باشد که هر کسی بسزای کار خویش برسد در صورتیکه اصل و حق زندگانی آخرتست همچنانکه زیست کوتاه جنین در رحم مادر مقدمه‌ی زندگانی طبیعی او در دنیا است و دنیا هم نسبت به آخرت پیش درآمد و مقدمه‌ای است که انسانها با تلاش و توشه‌گیری در دنیا خود را برای زندگانی جاودانه‌ی آخرت مهیا سازند و آخرت، دوران شکوفائی و تجسم و تظاهر و تبلور اندیشه‌ها و کارهای انسان در دنیا است و پاداش آخرت هم چیزی جز ظهور دستاوردهای دنیوی انسانی نیست آخرت سرائی است زنده که همه چیز و همه‌ی کارها در آن بحقیقت

[صفحه ۸۰]

حیات میرسد، هم تباهی‌ها زنده میشود و شکل میگیرد و هم شایستگی‌ها جان می‌گیرد و بجنبش می‌افتد و با انسان همراه می‌گردد و همین است معنی پاداش آخرت که یوم الدین است و روز پاداش و قرآنهم جهان را پهنه‌ی کلی حیات همیشگی میدانند و در این باره میفرماید:

و آنان از این زندگانی پاکیزه‌ی جاودانی بهره میگیرند که در دنیا به برتری جوئی نگریند و خلق را بمهمیزبندگی نکشانند و بر دوش مردمان سوار نشوند و در زمین به تبهکاری و گسترش فتنه و فساد پردازند و در این باره چنین میفرماید:

(این جهان آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در زمین خواهان برتری و خویشتن پرستی نباشند و به تبهکاری پردازند) [۵۰].

علی هم که این حقیقت را بدرستی و روشنی دریافته بلکه آن را لمس کرده بعنوان یک زمامدار بزرگ معنوی و روانی که عهده‌دار شکوفائی استعدادهای درونی و نهانی و نهادی بشر است، انسانها را به آخرت توجه میدهد و برای آمادگی یک زیست پاک و متکامل و جاودانه در دیگر سرای برمی‌انگیزد و امتیاز مکاتب الهی بر مکتبهای مادی همین است که ماده پرستان، انسان را فقط برای یک زندگانی کوتاه چند روزه

[صفحه ۸۱]

دنیا آماده می‌کند و آنها را در محدوده‌ی پراکنش میلاد و مرگ زندانی میسازند و استعدادهای نیرومند آنها را در این محصوره‌ی طبیعی می‌خشکانند و میمیرانند ولی مکتبهای الهی و زمامداران معنوی بشر آنها را برای همیشه زنده ماندن و بیمرگی تربیت می‌کنند و در اینجاست کهبشر برایپرواز به ابدیت بال میگشاید و انرژیها و استعدادهای درونیش شگفته میشود و اعجاز انگیزترین و

اعجاب آورترین تلاشها را برای رسیدن به اوج کمالات معنوی بروز میدهد و حتی بر بستر شهادت فرو می‌گلتد و زندگی مادی را فدای زیست معنوی خویش می‌سازد، چنانکه علی نه تنها با سخن بلکه با کردار معجز آسای خویش عشق به ابدیت را بمردم نشان میداد و همواره با مرگ سرو کار داشت و در پهنه‌های نبرد خود را با موج مرگ می‌سپرد و سرانجام هم با مرگ سرخ خویش به ابدیت شتافت و به انسانها نشان داد که زندگانی آن سرای همچنانکه قرآن گفته است بهتر و پایدارتر است

علی با گفتار حکیمانه‌اش مردم را بمعاد و کيفرهای سخت رستخیز توجه میداد و آنها را وامیداشت که توشه‌های شایسته کاری را برای جهان دیگر بیندوزند و از پایان زشتکاریهای خویش در هراس باشند و چنین میفرمود:

(برای روزی تلاش کنید که توشه‌ها برای چنان روزی اندوخته میشد و کسیکه اندیشه‌اش را در این دنیا برای توشه گیری بکار نیندازد بناتوانی افتد، از آتشی بهراسید که گدازی سخت دارد، گودال آتشی که ژرفایش بسیار است و زیورهایش آهن گداخته و نوشابه‌هایش زردآبهای چرکین

[صفحه ۸۲]

است) [۵۱] این آتشها را خود با تبهکاریهای خویش برمی‌افروزیم و پیکرهای زشتکاران هیمه و آتشگیره دوزخ است و فسادى که از گناه و شهوت برمی‌انگیزیم گندابی خونین و چرک آلود است که بخلقم ما فرو میریزد و ستمکاریهای ما زنجیرهای گداخته آهن است که بدست و پایمان فرو می‌پیچد و این آژی‌بی‌امان علی است که انسانها را از گناه و ستم باز میدارد

بینید چگونه سرنوشت شوم دنیا پرستان را که به آخرت و مرگ اعتنائی ندارند بیان میدارد و چهره‌ی مخوف سرانجامشان را با نقش سخن ترسیم می‌کند آنجا که میفرماید:

(بخدا سوگند، سخنی جدی و واقعی است نه شوخی و حقیقت است نه دروغ، درباره‌ی مرگ که مردم را میخواند و حقیقت را به گوش آنها فرو میکند و آنها را با شتاب بسوی نیستی میکشاند، پس زندگانی دنیا پرستان ترا نفریبد که می‌بینی سرمایه‌های فراوانی فراهم می‌آورند و از تهیدستی فرار میکنند ولی ناگهان مرگ بسراغشان می‌آید و آنها را از دنیا دور میکند و از آسایشگاهان بیرون میکشد، بر مرکب چوبین مرگ سوار میشوند مردم آنها را بدوش میکشند و بیکدیگر تحویل می‌دهند و بر سرانگشته‌ها نگه میدارند، آیا نمی‌نگرید که آنها در دنیا آرزوهائی دراز داشتند

[صفحه ۸۳]

و خانه‌هائی استوار می‌ساختند و سرمایه‌های کلان فراهم می‌آوردند و اکنون در خانه‌ی تاریک گورها جای گرفته‌اند و آنچه فراهم آوردند نابود شد و مرده ریگ آنها بین وارثانشان پخش گردید و همسرانشان با دیگران جفت شدند، اکنون نمیتواند کار نیکی انجام بدهند و نه از تبهکاریهایشان پوزش بخواهند

پس هر کس که جاننش بتقوا گراید در نیکوکاری بر دیگران پیشی گیرد و کردارش را برستگاری رساند و از بهره‌های دنیا برای آخرت بهره‌مند گردد و برای رسیدن بهشت جاویدان تلاش کند زیرا دنیا برای آن آفریده نشد که قرارگاه همیشگی انسان باشد بلکه سرائی است که از آن باید برای زندگانی در پایگاه جاودانه‌ی آخرت توشه‌ای بر گرفت پس برای کوچیدن از دنیا آماده باشید و مرکبهای سواری خود را مهیا کنید) [۵۲].

ولی چه باید کرد که انسان فرزند دنیاست و بنا گریز، فرزند بمادر عشق می‌ورزد و بدامانش می‌آویزد و با زیورهایش بازی می‌کند و هرگز از او دل نمی‌کند، علی راه را چنین نشان میدهد که باید روح را از لجن ماده رها کرد و به او ایمان بخشید تا راه را بسوی معنی بازیابد و با شایسته کاری چنان تلاش کند که از چسبیدن بزمین وارهد و بتواند بالایا رود در اینصورت است که علم و آگاهی می‌یابد و بمرگ و زندگی پس از آن یقین می‌کند و خود را برای رسیدن بسرنوشتی

[صفحه ۸۴]

که ناچار باید به آن برسد بخوبی آماده میکند، امام در این باره چنین درس میدهد:

(راه ایمان روشنترین راهها و تابانترین چراغهاست نیروی ایمان است که انسان بشایسته کاری راه می‌یابد و با کردار صالح ایمانش استحکام می‌پذیرد و به نیروی ایمان، حقیقت ذاتش شکوفا می‌شود و در پرتو دانش و آگاهی، انسان از مرگ می‌هراسد و با توشه‌گیری در دنیا، خوشبختی آخرت بدست می‌آید و در روز رستاخیز، پرهیزگاران بهشت راه می‌یابند و جهنم بر گمراهان نمودار میشود، مردم را گریز و گریزی از قیامت نیست و همه بسوی سرنوشت همیشگی خویش شتابانند) [۵۳].

حقیقت هستی و مغز حیات و جاودانگی همان آخرتست و دنیا وسیله و گذرگاهی است که در آن انسانها را می‌آزمایند و انسان برای دنیا پدید نیامده است و قرارگاهش معاد است، پس باید از این پوسته و پل بگذرد تا بواقعیت هستی برسد و از این جهان، توانی برگیری و در برابر پروردگاری که از رازهای شما آگاهست پرده‌ی خود را مدیریت و دل‌های خود را پیش از

[صفحه ۸۵]

پیکرهاتان از دنیا بیرون برید که در این دنیا شما را می‌آزمایند و شما را برای آن نیافریده‌اند، هنگامی که انسانی میمیرد مردم می‌گویند از خود چه باقی گذارد و فرشتگان می‌پرسند برای آخرتش چه پیش فرستاد

خدا پدرانان را بیامرز پس برخی از سرمایه‌های خود را پیش فرستید که هر چه باقی گذارید برای شما زیان بخش است) [۵۴].

دنیا بمعنی پست است و نزدیک، از آنروی پست است که انسان را بلجن میکشد و به رسوب می‌افکند و این نمودار یکی از طبایع انسان است که قرآن هم به آن اشارت کرده و بخشی از عنصر انسانی را لجنی و رسوبی شمرده است و بخشی دیگر را خدائی و روح، انسانهایی که به پستی میگرایند و در لجن ماده فرومیروند آلوده بویناک میشوند و پست و پلید میگردند چنانکه گنداب پیکرشان پهنه‌ی جامعه و تاریخ را به عفونت میکشد و کرمکهای از پیکر پوسیده‌شان میروید که حامل بیماری و مرگند و آخرین آثار حیات را می‌بلعند و لجنزاری می‌سازند کثیف و زشت و بدبوی و انسان ناخود آگاه در این گنداب فرو می‌رود و میمیرد و همین است مفهوم (حمامسنون) یا لجن گندیده و چنین انسانهای مسخ شده‌ای را هم اکنون می‌بینیم که هزاران خوک کثیف در هسته‌ی سلولهایشان نفیر میکشند گرچه جامعه‌ی آدمی بر پیکر پوشیده‌اند و دم از اصالت انسان میزنند، انسانی خونخوارتر از گفتار

[صفحه ۸۶]

و پلیدتر از سگ و زهر آگین تر از افعی، شبیرگانی که به پرده‌ی شب می‌آویزند و در روز کورند و همد شبند و تاریکی ستم و ظلمت تجاوز و هراس جنگ، اینها همان دنیائیان لجنی هستند که خلقی را بعفونت میکشند

و انسانهای رسوبی که شادابی و نمی‌ندارند، خشکند و شکاف خورده‌خ و بزمین چسبیده و بی‌گل و گیاه، سفت و سخت و بی‌جنبش و به مفهوم (طین لازم) و گل چسبنده، نه تکاملی دارند و نه جهشی و نه از درونشان حیاتی برمی‌خیزد، سیه روزانی که زمین گیرند و زمین خوار نه دستی برای تلاش و نه مغزی برای اندیشه، انبانی هستند از شکم و کیسه‌ای از شهوت، سامریانی طلاخوار و طلا پرست و گوساله پرستانی سکه باز و اینها پند طرفداران دنیای پست.

و معنی دیگر دنیا نزدیک است، هر آنچه دم دست است و دستها آنرا لمس می‌کند و چشمهای نزدیک بین آنرا می‌بیند و این دنیا پرستان نزدیک بنی از نوک بینی‌شان فراتر را نمی‌بینند طرفدار سودند نه ارزش، باید چیزی بمشت آنها بیاید تا آنرا بفشارند و حس کنند، سکه‌های طلا، کلیدهای گاو صندوق، انگشتهایشان گرهی از کار خلق نمی‌گشاید بلکه روی دگمه‌ی ماشین‌های حساب می‌رقصد، از چشمهایشان برق پول پرستی می‌جهد گنده شکمهایی که دنیای نزدیک را می‌بینند و دوربین و عاقبت نگر نیستند، آفاق دور دست حیات و پشت پرده‌ی دنیای سود و پروازگاه ارزشهای والای انسانی هرگز بچشمشان نمی‌آید زیرا کورند و بگفته‌ی قرآن هر که در این دنیا کور باشد در آن جهان نیز کور است و ره گم کرده.

[صفحه ۸۷]

قرآن با گنج طلا- و نقره جنگی بی‌امان دارد و این سکه‌های درخشان در آتش جهنم گذاشته میشود و به پشت و پهلو و پیشانی افراد بخیل می‌چسبد و هیچیک از اولیای خدا فریب جرنگیدن مسکوکات زرین را نخوردند و حتی یکدانه از آن را از خود بجای نگذارند و ابوذر خدا پرست و عنصر ضد طلا وقتی برقش دینارها را در برابر عثمان دید گفت:

ای خلیفه، گنجوری در اسلام حرام است اینها را بمستندان، واگذار و چون کعب الاحبار آن بدیهودی عالم نما به او اعتراض کرد، با استخوان شتر کله‌ی پر فسادش را در هم شکست.

امروز دیگر طلا در بازار نیست و طلاها را در بانکها انباشته‌اند و کاغذهایی رنگین را که نمودار ارزش همان طلاست بدست مردم سپرده‌اند، حالا مردمان با آن کاغذهای رنگارنگ بازی می‌کنند که سنگینی طلا را هم ندارد میتوان با سبکباری هزاران برگه از آنها را بجیب گذارد و با ربا خواری و رشوه و دزدی و اختلاس و سوداگریهای نادرست بر قطر آنها افزود و بیهای محرومیت گروهها گروه مردم ستمدیده و گرسنه، آنها را در قفسه‌های گاوصندوقها ردیف کرد، در اینجاست که بعضی از شیعیان همین علی که دشمن گنج و پول و سرمایه و تکاثر است جزء همین لجنی‌ها و رسوبی‌ها هستند و شانس بزرگی هم آورده‌اند که اسکناس مثل طلا مکیل و موزون نیست و بعضی رساله‌های عملیه هم ربای آنرا جایز میدانند و اینجاست که قارون با موسی زانو

[صفحه ۸۸]

بزانو می‌نشیند و گوساله‌ی سامری هم بر سر سجاده‌ی جناب حاجی آقا قرار میگیرد و شیعیان علی هم بوسفیانی می‌شوند و همدریفهای بوجهل و بولهب رباخوار که آثار سجده هم بر پیشانی دارند، این است دنیا پرستی شیعیان ناخلفی که جام طلا را بدست میگیرند تا بخیال خود در آن دنیا از دست علی آب کوثر بنوشند.

علی میگوید، آنچه دارید برای خود پیش فرستید و چیزی بجای ننهید که موجب سنگینی بارتان می‌شود، پس دنیای پست و نزدیک را باید برای کمک بدردمندان و گسترش دادگری و محو آثار شوم امتیازات طبقاتی بکار گرفت و شکافها را پر کرد و خلاء را برانداخت و مردم را یک کاسه کرد و صفهای یکتا پرستان را چنان استوار کرد که دست بیگانه را توان رخنه در آن نباشد، اینجاست که تلخی دنیا، شیرینی آخرت را بیار می‌آورد چنانکه علی در این باره فرمود:

(تلخی دنیا شیرینی آخرتست و شیرینی دنیا، تلخی آخرت) [۵۵].

علی و عدالت

و این اشتباه است که علی و عدالت را بصورت دو کلمه‌ی جدا از هم بنویسیم، زیرا عدالت و علی هر دو یکی هستند این از نارسائی لفظ و نوشته است که تاب گنجایش هر دو معنی را در یک صورت ندارد

[صفحه ۸۹]

و اگر عدالت از مفهوم ذهنی خود به عینیت گراید و جان گیرد و تجسم یابد علی میشود و ذات علی هم اگر گسترش معنوی و ذهنی یابد باز همان عدالت میشود.

عدالت، حقیقتی است تکوینی و تشریحی و انسانی و علی هم پیکره‌ای و معنوی است از این هر سه، هم تکوینی است و هم کامل و هم تشریحی است مجسم و هم انسانی است والا و برین و مافوق که در هر سه بعدش، عدالت با همه‌ی مفاهیم و مظاهر معجزاتش نمایان است و علی و عدالت چنان بهم در آمیخته‌اند که تری با آب و نور با روشنائی و حرارت با آتش و حیات با حرکت و عشق با جذب و تفکر با اندیشه و عرفان با شناخت و علم با آگاهی و هستی با آفرینش و ماده با بعد و ثقل با وزن و معنویت با تجرد و آهنگ با موج و فروغ با شعاع و دیگر نمیدانم چی؟

در قرآن مجید که کتاب تکوین و تشریح است سخن از عدل است و میزان و قسط، آفرینش براساس عدالت برخاسته و هستی بر بنیان

میزان و تعادل قوام یافته که قرآن میفرماید:

(و خدا آسمان را برافراشت و میزان را بر پا کرد) [۵۶] و این تعادل و عدالت بحدی دقیق و این میزان باندازه‌ای متعادل است که میلیاردها کرات آسمانی بین نیروهای جاذبه و فرار از مرکز چنان با تعادل می‌چرخند که اگر کوچکترین انحرافی در این اعتدال پیش آید، همه

[صفحه ۹۰]

درد هم فرو میریزند و کائنات متلاشی میشود و عین همین تعادل در درون هسته‌های بی نهایت کوچک برپاست و چنانچه در تعادل حرکت الکترونها رخنه‌ای پدید آید خطرمندترین انفجارها روی میدهد و همه‌ی اجزاء هستی بر بنیان عدالت پایدارند که علی فرمود: به عدالت آسمانها و زمین برپاست) در وجود انسان نیز این تعادل فیزیکی برپاست و اندازه و عدل و تقدیر در همه سلولها و اندامهایش حکمفرماست چنانکه قرآن میفرماید: (خداوند ترا بیافرید و بیاراست و بعدالت بر پای داشت) و این تعادل باید در غرایز مادی و روانی انسان نیز برپا باشد تا انسان، فردی باشد عادل و متعادل و دور از انحراف و افراط و تفریط، در صحنه‌ی اجتماع هم تعادل و عدالت باید بعنوان استوارترین، اصیل ترین، ضروری ترین و فوری ترین قوانین و سنتهای حیاتی بر قرار باشد زیرا جامعه نیز نمونه‌ی زنده‌ای است از تکوین همان عدل و نظامی که در کائنات برپاست در توده‌های انسان نیز باید برقرار باشد، تشریح هم که عبارت از قانونگذاری آسمانی است براساس همین عدالت همه جانبه و گسترده شکل می‌یابد و بالاخره خدا هم عادل است نه عادل بلکه عدل مطلق و دادگری کل وجود و اینهمه عدالت است که در هستی نمودار است پرتوی از همان عدل مطلق و کلی است و انسان که جانشین خدا در زمین و انعکاس دهنده‌ی تجلیات الهی است باید عادل باشد.

از اینجا معلوم میشود که چرا عدل از ارکان معتقدات تشیع قرار گرفته و شیعه از میان همه‌ی صفات خداوندی عدل را بنیانی برای [صفحه ۹۱]

ایده‌ی ثلوثی راستین خود قرار داده است، بدینجهت که در جامعه‌ای عدل استقرار یابد و ازستم و کزی و تجاوز و ناروایی اثری نباشد. علت مظلومیت شیعه و آنهمه فداکاریها و مبارزه‌ها و انقلابها و شهادت‌ها در طول تاریخ همان بوده است که شیعه خواهان عدل و پیرو علی است و خلیفان جائز و حکومتهای جابر تاب تحمل عدل را نداشته و همیشه عدالتخواهان را بخاک و خون می‌کشیده‌اند پس عدالت صفت است الهی که در همه‌ی اندامهای وجود گسترده است و بر همه‌ی قوانین هستی حاکم و مسیطر است و پیامبران هم منادیان عدالت و بر پایدارندگان میزان دادگریند چنانکه قرآن مجید میفرماید:

(ما پیامبرانمان را با هدفهای روشن و برنامه‌های راستین فرستادیم و کتاب و میزان را بهمراهشان فرود آوردیم تا مردم بدادگری برپا خیزند و آهن را نیز بیافریدیم تا نیروی نبرد و کار بیایداری دادگری اهتمام ورزند) [۵۷] و پیامبر اکرم هم که آخرین و برترین پیامبانیست و کتاب جاوید قرآن را بهمراه دارد از سوی خدای فرمان یافته که عدالت را در اجتماع برپای دارد بمدلول این آیه:

(بگو ای پیامبر، من کتابی که خدا بر من فرود آورده ایمان آورده ایمان آوردم

[صفحه ۹۲]

و فرمان یافتیم که بین شما به عدالت رفتار کنم) [۵۸] و آنگاه قرآن فرمان میدهد که همه‌ی دین باوران و مومنان باید عدالت را هر چند بزیان خود و بستگان‌شان باشد بر پای دارند و از راه هوسرانی به بیداد و ستمگری نپردازند و در این باره چنین میفرماید: (ای ایمان آوران، همگی بر پا دارندگان دادگری و گواهان برای خدا باشید هر چند بزیان شما یا پدران و مادران و بستگان شما باشد: چه خدا از آنان سزاوارتر است، پس از هوسهای خود پیروی نکنید و از دادگری کناره‌نویزید [۵۹].

عدالت را خداوند، از همه چیز بتقوی که قانون تکامل انسانهاست نزدیک تر میداند و مردم را برحذر میدارد که مبدا بخاطر خشمها و خشنودیهای شخصی از آن دست بدارند و چنین میفرماید:

(مبادا دشمنی گروهی شما را از دادگری باز دارد، به عدالت گرائید که عدالت از هر چیز به تقوی نزدیکتر است) [۶۰].
در قضاوت و حکمرانی هم فرمان بعدالت میدهد و میفرماید: (و چون در میان مردم حکمرانی و داوری کنید بدادگری فرمان رانید) [۶۱].

[صفحه ۹۳]

شگفت اینجاست که بنا بمنطق قرآن دادگران بر صراط مستقیمند و این قانون است طبیعی زیرا اگر کسی بخواهد از روی ریسمان باریکی بگذرد بایستی تعادل دقیق خود را حفظ کند و برای گذشتن از صراط مستقیم تکامل و هدایت که از موی هم باریکتر است، عدالت و حفظ تعادل، ضروری است و قرآن مجید میفرماید: (و کسیکه به عدالت فرمان دهد او بر راه راست است) [۶۲].
اینجاست که دادگران محبوب خدایند و خداوند آنها را دوست ندارد و کسیکه دوست حق باشد، آبشار عنایات حق بر جاننش سرازیر میشود و صفات خدائی در وجودش تجلی میکند و عادل نمودار صفت عدل خدائی است و چون همه صفات خدا یکی است و تعدی در صفات و ذات خدائی راه ندارد، پس انسان عادل و متعادل و برپادارنده‌ی عدالت، آئینه‌ای است که همه صفات خدائی در جام جاننش متجلی است و همین است مفهوم محبوب خدا بودن که خداوند فرمود:
(دادگر باشد که خداود، دادگران را دوست میدارد) [۶۳].

عدالت واحسان همدوش و همطراز یکدیگرند، زیرا عدالت کار نیکو است و کار نیکو بر بنیان دادگری قوام میگیرد و این دو نقطه‌ی مخالف ستمگری و زشتکاریند و عادل آنکس است که به عدل و احسان
[صفحه ۹۴]

گراید و از ستم و گناه برکنار ماند که قرآن فرمود:

(همانا خداوند، شما را بدادگری و نیکوکاری و کمک به نزدیکان فرمان میدهد و از زشتی و گناه و ستم باز میدارد) [۶۴] و عین انی عدالت‌ها و ستمه و نیکوکاریها و زشتیها و تبهکاریها از این جهان بجهان دیگر که دنباله‌ی همین دنیا و پهنه‌یو ظهور و تجسم کردار انسانهاست منتقل میگردد و خداوند دادگر میازنهای دادگری دقیق خود را برپا میدارد و هر کرداری را هر چند کوچک و ناچیز باشد، بسنجش عدالت می‌سنجد و بدرستی و سرعت بحساب می‌آورد و چه زیبا قرآن مجید این قانون کلی و سنت هستی و حسابرسی دادگرانه را بیان میدارد و میفرماید:

(و میزان‌های دادگری را برای روز رستخیز بر پای میداریم و به هیچ کس ستمی روا نمیداریم و نهر عمل یار اگر چه بسنگینی دانه‌ی خردلی باشد باز میگردانیم و بحساب می‌آوریم) [۶۵].

علی هم که همان قرآن زنده و مجسم و ناطق است، عدالتی است ممثل و محقق و دل از سراسر وجودش می‌جوشد، از اندیشه و سخن و عمل و اخلاق و حکومت و قضاوت و مردم داری و پیوندهاس خانوادگی و اجتماعی و رفتارش با خویش و بیگانه یکسان است، عدالت ممتاز علی از عمق وجود و منشا دادگری مطلق هستی سرچشمه میگیرد و از

[صفحه ۹۵]

نهادش برمی‌خیزد، عدالتی که سنت خداست و روش آفرینش و چنان گسترده و همه جانبه است که نه تنها انسان بلکه حیوانات و بیابانها را هم فرامیگیرد و میفرماید:

(خداوند، حتی درباره‌ی بیابانها و جنبندگانهم از شما باز خواست میکند)

بنید عدالت علی تا چه اندازه دقیق و سنجش میزان دادگریش تا چه پایه عمیق است که میفرماید:

اگر آسمانهای هفتگانه و آنچه را که در مدار آنهاست بمن بخشند تا پوست جوی را بستم از دهان موری باز ستانم و خدای را در این باره نافرمانی کنم، چنین نخواهم کرد

آسمانها و زمینها و کرات بیکران کائنات کجا و پوست جوی از دهان موری کجا؟

این دیگر سیاست نیست بلکه فلسفه است فلسفه‌ی دقیق آفرینش زیرا علی که به هندسه‌ی هستی آگهی دارد میدانند در پهنه‌ی آفرینش بین آسمانهای بیکران و یک اتم نامشهود فرقی نیست همه پدیده‌های هستیند و همه بر طبق یک قانون عظیم و منتظم هستی میگردند و میچرخند و همه بهم پیوسته‌اند که اگر اخلاقی در نظم یک اتم پیش آید بمفهوم ستم امواج منفی و زیانبخش آن در عدل جهانی رخنه می‌افکند و هستی را در تزلزل می‌افکند و در نظام کلی عالم اثر میگذارد و از این مهمتر آنکه چنین ستمی اگر چه بیش از اندازه کوچک است ولی جسارتی است بدادگری کل وجود و عدالت مطلق هستی یعنی یک گستاخی [صفحه ۹۶]

بزرگ بساحت مطلق عدل الهی و بهمین جهت میفرماید خدا را در این باره نافرمانی نمی‌کنم همه‌ی گفتار فلاسفه و مصلحان و زمامداران انسانی را در گذشته و حال بررسی کنید و ببینید آیا چنین عدالت دقیقی در همه‌ی جهان انسانی نظیر دارد؟ و آیا هیچ مکتبی در مورد عدالت تا این حد، بدقت و صراحت و مراقبت سخن رانده است؟ علی رعایت عدالت را در زمینه‌ی حکومت بحدی دقیق سفارش میکند که به یکی از فرماندارانش چنین می‌نویسد: بالهای مهربانی خود را بر مردمان بگشای و با آنان گشاده رو باش و نرمخوئی کن و بین آنها حتی در نگاه و اشاره و درود، برابری رعایت کن، تا توانمندان بستم تو امید نبندند و ناتوانان از دادگریت نومید نشوند [۶۶] ببینید حتی در نگاه کردن هم با گوشه‌ی چشم باید رعایت برابری و عدالت شود و چنین عدلی در هیچ گاه و هیچ جای جهان پیشینه ندارد امام در اعلام و اجرای برابری و عدل دقیق است که بدرخواست برادر تنگدست و نابینایش عقیل برای مستی گندم، با آهن گداخته پاسخ میدهد و از سوئی شکست با عدالت را بر پیروزی با ستم ترجیح میدهد و هنگامیکه فرماندارش در مدینه از او میخواهد که بمردم از بیت‌المال سهمی بیشتر داده شود تا بشام نیوندند میفرماید: [صفحه ۹۷]

آیا پیروزی را با ستم بدست آروم، بخدا قسم آنها از سوی عدالت بجانب ستم فرار می‌کنند حتی در بستر مرگ صدای علی به عدالت انسانی بلند است و بفرزندان خود و بلکه به همه‌ی فرزندان انسان میگوید: دشمن ستمکاران و یاور ستمدیدگان باشید [۶۷].

این سخن علی یک اندرز و سفارش تنها نیست بلکه یک قانون است و یک سنت و برنامه، زیرا اگر همه‌ی انسانها برای ریشه کنی ستم و یاری عدالت بپاخیزند هرگز در جهان ستمی باقی نخواهد ماند. و با نهایت شگفتی باید گفت که علی در عمل از عدالت هم فراتر رفته است و این معجزه‌ای است که در زندگی انسانها بمانند است که زمامداری حتی از حق خویش برای رعایت حال مردمش بگذرد و از آنچه که خداوند هم برای او حلال و مباح دانسته است بگذرد خوردن نان گندم و عسل و پوشیدن جامه‌ی خوب برای علی حرام نیست و اگر از بیت‌المال هم بردارد دور از عدالت نمی‌باشد، زیرا او در برابر انجام وظایف سنگین زمامداری تا بدین میزان حق زندگی مرفه را دارد، از سوی دیگر اگر هم از بیت‌المال بهره نبرد، خودش باغها و نخلستانهایی دارد که با رنج خویشتن پدید آورده و میتواند از درآمد آنها خوراک و جامه‌ای بهتر تهیه بیند و هرگز سرزنش و باکی بر او نیست و با عدالت مغایرتی ندارد ولی او از همین [صفحه ۹۸]

حق حلال هم چشم میپوشد و به نانی جوین و جامه‌ای کهنه قناعت میورزد و میفرماید: و اگر بخواهم میتوانم از عسل مصفا و مغز گندم و جامه‌ی نیکو بهره گیرم ولی دور است که هوس بر من چیره گردد و مرا بخوردن غذاهای خوب وادارد، شاید که در حجاز و یمن کسانی باشند که بقرص نانی دست نیابند و شکمی سیر نکنند، آیا من شبها را

بسیری سپری کنم و در اطراف من شکمهای گرسنه و جگرهای تفتیده باشد... آیا باین خوشدل باشم که مردم مرا امیرالمومنین گویند و من در ناگواریهای روزگار با آنها شریک نگردم و در سخت‌ترین زندگی‌ها با آنها سهیم نباشم، مر برای آن نیافریده‌اند که بخوراکهای لذیذ دست یابم و پراوا را نه بعلفخواری پردازم [۶۸].

اینجا بود که علی نانهای خشکیده‌ی جوین را در سالمندی بدهان میگرفت نانهای چنان سخت که آنها را بزانو میشکست و از اینکه دخترانش روغنی بر آن بریزند در انبان سر بمهر پنهان میکرد، در کوفه شبها از سرما می‌لرزید و جامه‌ای بر جامه نمی‌افزود و سنگی بر سنگ نمی‌نهاد و در بازارهای کوفه با جامه‌ای کوتاه که ساقهای پایش را برهنه گذاشته بود براه می‌افتاد و تازیانه‌ی کيفر عدالت بدوش میگرفت و شگفتا که علی نه تنها نمی‌توانست بی‌نیازان را از نیازمندان

[صفحه ۹۹]

ممتاز ببیند بلکه از جدائی خرماهای خوب از بد هم رنج میبرد و با دست خود خرماها را در طبق خرما فروش بهم میزد تا نیازمندانهم سهمی از خرماي خوب ببرند

تازیانه‌ی کيفر عدالتش دوست و دشمن نمی‌شناخت و با خشونت، یکی از دوستان فداکارش را بنام نجاشی که در روز ماه رمضان شراب خورده بود با شلاق حد زد و باینهم قناعت نورزید و چند ضربه‌ی دیگر هم بر پشتش نواخت و فرمود اینهم حق والی که حرمت ماه رمضان را نگاه نداشتی.

دست یکس از شیعیانش را بجرم دزدی برید و آن شیعه‌ی صدیق نه تنها از امام نرنجید بلکه انگشتهای خون آلودش را بدست دیگر گرفت و در حالیکه از پنجه‌هایش خون میریخت در میان مردم فریاد میزد، دستم را آقا و پیشوای دین و مولایم امیرالمومنین بریده است

و چگونه میتوان انی عدالت را بزبان و قلم ستود که علی در پایگاه والای زمامداری مسلمین بهمراه یکی از رعایای ساده و غیر مسلمانش به محکمه‌ی عدالت رفت و چون قاضی بزبان علی که گواهی نداشت حکم داد علی بر او خشم گرفت نه بدانجهت که به محکومیت امام را یداده است بلکه فرمود چرا نام مرا با احترام یاد کردی و چنین احترامی را دربارهی آن مرد مسیحی رعایت نمودی و بعدالت رفتار نکردی؟

اینجاست که باید علی را ندای عدالت انسانی خواند، فریاد عدالت کائنات و پرتو عدل مطلق الهی و عدالت محض و مجسم و

[صفحه ۱۰۰]

ناطق، عدالتی که همیشه زنده و پایدار است و تا عدالت باقی است علی هم زنده است و هر روز زنده‌تر و روشنتر و عالیتر و والاتر و بزرگتر و مقدستر و ارزنده‌تر و گسترده‌تر...

علی و حکومت

اسالم، دین دنیا و آخرت، فرد و اجتماع، معاش و معاد، حکومت و سیاست، اقتصاد و فرهنگ است و بهمه‌ی نیازهای انسانی در جمیع ابعاد او پاسخ میگوید و آئینی زنده و پیشرو و همیشگی است و بمانند دیگر مذاهب و مکاتب، آئینی یکرویه و ناقص نیست نه همچون مذاهب رهبانی بکنجی میخزد و نه بمانند رژیمهای مادی زا تجلیات معنوی بی بهره میماند.

حکومت هم که یکی از اساسی‌ترین بنیادهای اجتماعی است مورد عنایت خاص و شدید اسلام است و هندسه‌ای دقیق برای اداره و پیشبرد اهداف جامعه ترسیم کرده و بتشریح قوانینی دادگرانه در این مورد حساس پرداخته است.

حکومت اسلامی بر مبنای توحید بنیانگزاری شده و از این روی قوام و استحکامی استوار و جاودانه یافته است تا هیچگاه تکان و فتوری در ارکان آن پدید نیاید.

در اسلام اصل حکومت از خداست و خدای یگانه خود حاکم و سرپرست جهان و جهانیانست و فرمان مطلق از اوست و دیگران [صفحه ۱۰۱]

فرمانبردارند قرآن مجید میفرماید (فرمانرانی و فرمان جز از خدا نیست) [۶۹] و خداوند حکومت خویش را به پیامبر و امامان راستین و زمامداران شایسته و دادگر اسلامی تفویض میفرماید و هر کس که عهده‌دار چنین فرمان والائی است، جانشین خدا در زمین است و باید فرمانهای خداوندی را در متن اجتماع اجرا کند و نمودار و نماینده‌ی عدل اله باشد، پیامبر اسلام با آنکه مقام رسالت و هدایت معنوی انسانها را عهده‌دار بود و وحی خدائی را بمردم ابلاغ میکرد و عنصر والای معنویت و ایمان بود، حکومت اسلامی را نیز عهده‌دار بود و اجتماع را اداره میکرد و نخستین حکومت اسلامی را تشکیل داد و بنیادهای زمامداری دادگرانه‌ی مردم را بر بنیان توحید و تشریح تاسیس فرمود.

علی هم که آگاه‌ترین انسانها بر ازاها و رموز زمامداری بود به این اصل استوار عنایتی خاص داشت گرچه بمدت بیست و پنج سال از حق زمامداری خویش بر کنار ماند ولی برای تمشیت امور مردم لحظه‌ای تغافل نمی‌ورزید و به هدایت و نصیحت و گاهی انتقاد شدید خلیفگان می‌پرداخت و از نابسامانیهایی که بدایره‌ی زمامداری اسلامی رخنه کرده بود رنج می‌برد و با هر انحرافی مردانه مبارزه بر می‌خاست، تا اینکه خود به مقام حکومت و خلافت رسید و در این دوران کوتاه گرچه [صفحه ۱۰۲]

جنگها و دغلبازیها و پیمان شکنیها به او فرصت بسط دادگری و احیای عدل و ایمان را نمی‌داد، با این حال باز هم با گفتار و کردار خویش چهره‌ی واقعی حکومت اسلامی را نه تنها بمردم روزگار خویش بلکه بهمهی آیندگان نشان داد، خطبه‌ها و نامه‌ها امام و سیره و روش او در زمان زمامداری کوتاه و پرحادثه‌اش بهترین نشانگر حکومت دادگری انسانی است که باید برای همه‌ی زمامداران جهانی درسی نیکو و سرمشقی آموزنده باشد.

علی حکومت را مسئول گرسنگی ستمیدگان و سیری و رفاه ستمکاران میدانند و این حکومت اسلامی است که باید با چنین انحرافی مبارزه کند و بساط امتیازات طبقاتی برابرچیند و شکافهای اجتماعی را پر کند و همه را در یک سطح دادگرانه از نعمت زیست مرفه و عادلانه‌ای برخوردار سازد امام در این باره میفرماید:

(اگر نبود که خداوند، دانایان آگاه را در سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده مسئول میدانند، من افسار خلافت را بگردنش می‌انداختم و بمانن گذشته دست از خلافت می‌کشیدم زیرا دنیای شما برای من از عطسه‌ی بز ماده‌ای بی ارج تر است) [۷۰].

گرسنگی گروهی و سیری و رفاه گروه دیگر بزرگترین عامل نابودی اجتماع و سقوط مبانی عدل و رفاه و امنیت و ایمان است و ما در جهان امروز می‌بینیم که با وجود همه ادعاهای بلوک دموکراسی و رژیمهای [صفحه ۱۰۳]

سوسیالیست، شکاف زندگی بین مردم جهان بحدی وحشتناک و انفجار آمیز رسیده است و هر روز بر عمق این شکاف افزوده میشود و خطر جنگهای خانمانسوزی را نزدیک می‌کند.

هم اکنون بیش از یک میلیارد، انسان در آسیا و افریقا و امریکای لاتین گرسنه‌اند و هر دروز هزاران نفر از گرسنگی می‌میرند، بیکاری، آوارگی، گرسنگی، بیماری و فقر و مرگ و بیخانمانی پنجه‌های شوم خود را بحلقوم میلیونها نفر فرو برده و از سوئی رفاه بیش از حد، اسراف و هرزگی و شهوترانی و بیخبری و فساد و ستم جوامع بظاهر متمدن را در منجلابی از فساد سرنگون ساخته است بحدی که دیپلماتهای بزرگ جهانی احساس خطری فوری و جهانسوز را کرده و کنفرانسهایی از قبیل کنفرانس شمال و جنوب برای هر چه کمتر کردن این شکاف ژرف و کشنده تشکیل داده‌اند ولی چون نظامی عادلانه بر جهان امروز حکمفرما نیست این نقشه‌ها و تلاشها به جایی نمی‌رسد و هر روز خطر انفجار و جنگ جهانی شدیدتر میگردد.

علی درمان این دردها را میداند و شرایط زمامداری اصیل انسان را برای رفع این هنجاریها برمی شمرد و میفرماید:
(زمامدار جز قیام به اجرای فرمانهای خداوندی وظیفه‌ای ندارد و باید مردم را پند دهد و تربیت کند، روش پیامبر را زنده بدارد،
تبهکاران را کیفر بخشد و مرد مرا بیکسان از بهره‌مندیهای زندگی برخوردار سازد)
پس باید برای اداره‌ی امور اجتماع از فرمان خدا که قانون تکوین

[صفحه ۱۰۴]

و فطرتست پیروی کدر و انحرافی بسوی سود جوئیها و کینه توزیها پدید نیاورد، حکومت باید مربی انسانها باشد و اجتماع را بر پایه‌ی پاکیزگی و دادگریها تربیت کند و روش پیامبر را که روشترین سنتهای اجتماعی است زنده بدارد و برای استواری بنیان دادگری و شایسته کاری، مبارزه‌ای بی امان با ستم و گناه و پلیدی بی‌اغزاد و هر تبهکار و ستمگر و آلوده دامانی را بکیفر برساند و در سیستم اقتصادی خود اصل همسانی را که قانون طبیعی و انسانی است رعایت کند تا بین افراد اجتماع شکافی پدید نیاید و جامعه در دو قطب متخاصم محروم و متنعم شکل نگیرد و نظام اجتماع انسانی به مخاطره نیفتد.

علی رعایت عدالت را در حکومت، قانونی همیشگی و جهانی میداند و در این باره دقیقترین هندسه‌ی اجتماعی را ترسیم میکند و پیروزی و قدرتی را که بر اثر ستم بدست آید شکست میداند و آنچه رعایت برابری را در جامعه و گسترش عدالت را در بین مردمان واجب می‌شمرد که بین عدالت انسانی و تعادل کرات آسمانی را بهم پیوند میدهد و این چنین می‌فرماید:

(آیا بمن دستور می‌دهید که پیروزی را با ستمگری نسبت بمردمان فراهم آرم، تا شب و روز از پی هم می‌آیند و ستارگان بدنبال هم میروند چنین نخواهم کرد، اگر این سرمایه‌ها از خودم بود بین مردمان به برابری بخش میکردم، پس اکنون که این مالها از خداست چگونه رعایت عدالت نکنم، پس اکنون که این مالها از خداست چگونه رعایت عدالت نکنم، آگاه باشید که اگر مالی برخلاف حق بکسی پرداخت شود، زیاده‌روی و زیانکاری است) [۷۱].

[صفحه ۱۰۴]

علی در این فلسفه بهت انگیزش آسمان و زمین را بهم پیوند میدهد و میخواهد همان تعادلی که بین ستارگان برپاست و با همان هندسه‌ی دقیقی که هیچ یک از کرات آسمانی بحریم جاذبه و مدار یکدیگر تجاوز نمی‌کنند، اجتماع را هم از نظام عادلانه‌ی کائنات برخوردار گرداند و دادگری زمامداری انسانی را از دادگری کل وجود پدید آورد و بدینجهت بزرگترین سخن اعجاز آمیز انسانی را بزبان می‌آورد و میگوید (تا ستارگان بدنبال هم میروند ستم نمی‌کنم).

زمامداری را هم از این روی میخواهد تا قانون عدالت آفاق را به انفس سرایت دهد و مردم را همچون ستارگانی در مدرا تعادل بحرکت درآورد بدینجهت بخدای خویش چنین عرضه میدارد:

(بار خدایا تو آگاهی، که تلاش و پیکار ما نه از آن روی است که بپایگاه قدرتی برسیم و یا چیزی از کالای بی ارج دنیا را بچنگ آوریم بلکه بدانجهت است که نشانه‌ها و پرچمهای دین تو را برافزایم و در شهرهای تو شایستگی را پدید آریم تا بندگان ستمدیده‌ی تو، امان یابند و ستمگران بکیفر خویش برسند) [۷۲].

پس زمامداری در نظر امام، پایگاهی برای جاه‌طلبی و سود جوئی نیست، بلکه وظیفه‌ای سخت و مسئولیتی دشوار است و زمامدار باید

[صفحه ۱۰۶]

بکوشد تا احکام الهی را که بفراموشی افتاده احیا و اجرا کند و ستمدیدگان را امان بخشد و ستمگران را کیفر دهد و سرزمینهای اسلامی را بفروغ شایستگی و عدل روشنی دهد، اینجاست که تمدن و فرهنگ مفهوم حقیقی خود را در می‌یابد و شایستگی همه سوی را فرا میگیرد و عدالت کامل ظاهر میشود.

برای تحقق چنین ایده‌ای زمامدار اسلامی باید از خویهای زشت بر کنار باشد و بکثری نگراید تا بتواند برهبری مسلمانان بپردازد و ناروایها را جلو گیرد، امام شرایط زمامداری اسلامی را چنین بیان میدارد:

(آنکس که زمامداری مسلمین و حکومت آنانرا بعهده میگیرد و بر ناموس و خون و مال مردم سرپرستی میکند، نباید بخیل باشد زیرا در اینصورت مردم را پریشان و آواره کند و نایستی از دگرگونی روزگار بهراسد تا سرمایه‌ای از مال مردم برای روز مبادای خود فراهم آورد و رشوه خوار هم نباشد که حقوق مردم پایمال گردد و فرمان دین به اجرا نیابد و هرگز نباید تعطیل سنت پیامبر بپردازد که در آنصورت امت اسلامی نابود میگردد [۷۳].

علی بهترین ردم را پیشوای دادگر و بدترین مردم را زمامدار ستمکار میدانند و در این باره به عثمان از راه دادگری به انحراف گرائیده بود چنین میفرماید:

[صفحه ۱۰۷]

(بدان که بهترین مردمان در پیشگاه خداوند پیشوای دادگری که بحق راه یافته باشد و مردم را بحقیقت رهنومی کند، روشهای روشن را بر پای دارد و بدعت‌های ناشناخته را نابود کند، زیرا سنتهای راستین، نشانه‌هایی آشکار دارد و پدیده‌های بدعت نیز نمودار است و بدترین مردم در نزد خدا، پیشوای ستمکاری است که بگمراهی رود و مردم را نیز گمراه کند، سنتهای روشن را بمیراند و بدعتها را زنده سازد و من از پیامبر خدا شنیدم که میفرمود: در روز رستاخیز پیشوای ستمگر را که یاور و پوزشخواهی بهمراه ندارد می‌آورند و به آتش دوزخش می‌اندازند و او همچون سنگ آسیا در پرتگاه جهنم می‌چرخد تا بژرفای آتشینش در افتد [۷۴].

علی خود را در حکومت با دیگر مردمان یکسان می‌داند و امتیازی برای خویش قائل نمی‌شود و در منطق او هم زمامدار بر مردم حقوق دارد و هم مردم بر زمامدار حقوقی دارند و در این باره سخنی چنین زیبا می‌سراید:

(خداوند والا، حقی برای من بر شما قرار داده است و شما را نیز بر من حقی است بمانند حقی که شما بر من دارید.

حق بهنگام گفتار از هر چیز گسترده‌تر و بهنگام عمل از هر چیز تنگتر است، هیچکس بر دیگری حقی ندارد مگر آنکه دیگران هم بر او حقی داشته باشند و دیگری را نیز بر او حقی نیست مگر آنکه او

[صفحه ۱۰۸]

هم حقی بگردن دارد و تنها کسیکه مردم بر او حقی ندارند خداوند بزرگ است) [۷۵] و آنگاه امام این حقوق را بدرستی و بایستگی برمی‌شمرد و دستاوردهای آنها را بیان میدارد و این چنین میفرماید:

(از بزرگترین حقوقی که خداوند واجب شمرده است حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر زمامدار است. حقوقی که خداوند بر هر کدام تعیین و فرض فرموده است تا نظامی برای پیوندها و عزتی بار دینشان باشد

کار مردم آنگاه شایستگی می‌پذیرد که زمامدارشان شایسته باشد و شایستگی پیشوایان هم با درستکاری و پایداری مردم پیوند دارد و چون مردم حق زمامدار را گذاردند و زمامدار هم حقوقی مردم را رعایت کرد، حقیقت در بین آنان پیروز و چیره می‌گردد و پرچمها و نشانه‌های دادگری پدید می‌آید و روشهای نیکو بجریان می‌افتد و روزگار بشایستگی می‌گراید و دولت اسلامی پایدار میشود و دشمنان نومید میگرددند.

ولی اگر مردم بزمامدار عادل بشورند و یا زمامدار بمردم ستم کند، کلمه‌ی یگانگی به پراکندگی افتد و نشانه‌های ستم پدید می‌آید و تباهی در دین بسیار شود و پیروی از سنت ترک شود، در این صورت هر کس به هوس خویش رفتار کند و احکام خداوندی تعطیل شود و جانها بیمار گردد و موقعیتی پیش آید که مردم از حقوق پایمال شده به وحشت نیفتند و از گسترش باطل نهراسید، اینجاست که نیکمردان خوار میشوند و تبهکاران پیروز میگرددند) [۷۶].

[صفحه ۱۰۹]

علی پرتگاه‌های خطرناک زمامداری را بخوبی می‌شناسد و خود را از آنها بر کنار میدارد، بخود نازی و تکبر و ثنا خواهی و تملق را بفساد می‌اندازند و بازار بیکارگان متملق را گرم می‌سازند بدینجهت امام از چنین صفات ناهنجار بدور است و در پاسخ کسی که او را می‌ستاید چنین می‌فرماید:

(بدترین حالت زمامدار، آنست که مردم شایسته، او را دوستدار فخر و نازش بدانند و تکبر و خود خواهی از کارهایش دریابند و من نمیخواهم که شما مرا چنین پندارید و خمرای دوستدار ستایش بدانید که بلطف خدا چنین نیستم و اگر هم دوست بدارم که مردم مرا بستایند بخاطر خاکساری و فروتنی در برابر خداوند پاک که شایسته ستایش و کبریائی است چنین خواهشی را از خویشان دور میدارم پس مرا بخاطر فرمانبرداری خدا و مردم دوستیم نستائید، زیرا حقوق فراوانی بعهده دارم که هنوز بجا نیاورده‌ام و فرائضی بر گردن من هست که ناچار از اجرای آنهایم، پس با من آنچنانکه با جباران میگوئید بسخن نیائید و از بیم خشم من، حقایق را پنهان ندارید و با من با تملق و ثناگری رفتار نکنید و گمان مبرید که سخن حق بر من گران می‌آید و مپندارید

[صفحه ۱۱۰]

که من خود را بزرگ می‌شمارم و گفتار شما را نمی‌شنوم زیرا آنکس که سخن حق بر او گرانتر باشد عمل به آن دشوارتر خواهد بود، پس از گفتن حق و مشورت به عدل با من باز نایستید، زیرا من برتر از آن نیستم که نلغزم و از اشتباهکاری ایمن نمی‌باشم مگر آنکه خداوند مرا از لغزش و اشتباه باز دارد که او از من بخود من چیره‌تر است و من و شما بندگان ناتوان خدائی هستیم که جز او صاحبی نداریم) [۷۷].

(بخدا سوگند اگر شبها را بر روی خارهای درشت بگذرانم و مرا با غل و زنجیر بکشانند برای من بهتر از آنست که خدای و پیامبرش را در حالی دیدار کنم که به بعضی از بندگان خدای ستمی کرده یا بمال آنها چشمی دوخته باشم و چگونه بکسی ستم ورزم برای جانی که بسوی بلاهای آخرت می‌شتابد و پیکری که روزگارانی دراز در زیر خاک فرو میماند) [۷۸].

دغلبازین د ربین مردم پیدا میشوند که پیشکشها و هدایائی بحضور زمامدار میبرند و دلهای آنها را نرم میکنند و میدانی برای فریب و

[صفحه ۱۱۱]

خیانت می‌کشایند و امام که چنین کسانی را می‌شناسد از حضور خود بدورشان میدارد و میدانی بچنین کسانی نمیدهد آنگاه که اشعث بن قیس آن مرد چند چهره‌ی تبهکار هدیه‌ای برایش آورد، امام داستان را چنین نقل کرد:

شگفت آورتر از داستان عقیل (که بحای سهم زیادتر بیت‌المال آهن گداخته‌اش حواله کرد) داستان آن مردمی است که در خانه‌ام را کوفت و ظرفی سر بسته برایم آورد، خوراکی که من آنرا زشت میداشتم گویا با زهرمار آمیخته شده بود گفتم آیا هدیه است یا زکاه یا صدقه که اینها بر ما خاندان رسالت حرام است گفت صدقه و زکاه نیست بلکه هدیه است گفتم مادرت بر سوکت بگرید آیا مرا از راه دین می‌فریبی یا نفهمی یا دیوانه و مهجوری؟ بخدا قسم اگر آسمانهای هفتگانه و آنچه را در زیر آنهاست بمن بخشند که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان موری نافرمانی کنم چنین نخواهم کرد دنیای شما در نزد من از برگ جوییده‌ای که در دهان ملخی باشد بی‌ارج‌تر است علی را بلذت ناپایدار دنیا چکار؟ [۷۹].

همین اشعث بن قیس در زمان خلافت عثمان، فرمانداری آذربایجان را داشت و در زمان زمامداری امام هنوز بر سر کار بود و به غارت بیت‌المال می‌پرداخت، امام به او نامه‌ای نگاشت که در آن وظیفه‌ی حاکمان و فرمانداران در سخنانی کوتاه و پرمغز بیان شده است امام، به این

[صفحه ۱۱۲]

عنصر فاسد و منافق که خود و فرزندانش عناصری جنایتکار بودند و در قتل امام و فرزندانش امام حسن و امام حسین دست بجنایت بیالودند چنین نگاشت:

(مقام حکومت، لقمه‌ای نیست که آن را ببلعی بلکه امانتی است که بتو سپرده‌اند و تو در برابر مقام خلافت مسئول هستی، تو حق نداری در زمامداری مردم، بخود سری پردازی و بدون فرمان مافوق در کارهای مردم دخالت کنی، مبالغی از مال خدا در دست تو است و تو مسئول نگهداری آن هستی تا آنکه آنها را برای من بفرستی، امیدوارم که من برای تو فرمانده بدی نباشم [۸۰]. پس حاکم برای مردم است نه آنکه مردم برای حکومت باشند و منافع اجتماع مانند لقمه‌ی چربی در دهان او فرورود، اموال مردم را هم حاکم باید بمصرف منافع خود مردم برساند و حق ندارد در کارهای مردم بدون رعایت قانون مداخله کند. امام، شرط زمامداری را دانائی و پاکدامنی میداند و از پیشوائی ناآگاهان و تبهکاران بر امت اسلام بیم دارد و نتایج زشت حکومت جاهلان و مفسدان را بر می‌شمارد و علت قیام خود را به امر زمامداری مبارزه با گره تبهکار بنی‌امیه بیان می‌دارد و چنین می‌فرماید: من از آن بیم دارم که زمامداری آن مردم بدست سفیهان و بدکاران افتد و آنان مال خدا و سرمایه‌های عمومی را بین خود دست بدست گردانند و بندگان آزاد خدا را به بردگی گیرند و با شایستگان بستیز برخیزند و تبهکاران را بر گرد خود فراهم آرند. [۸۱].

[صفحه ۱۱۳]

آئین حکومت و زمامداری را امام بتفصیل و دقت در نامه‌ای که برای سردار رشید خود مالک اشتر بهنگام انتصابش بحکومت مصر نگاشت بیان داشته و این برنامه‌ی دادگرانه بدان اندازه جدی و دقیق و آموزنده و هیجان‌انگیز است که بحق بایستی سرمشق همه‌ی زمامداران جهان باشد و ما چون همه‌ی این نامه را در کتاب آورده‌ایم نیازی بشرح آن در این مقدمه نمی‌بینیم.

علی و اخلاق

انسان‌سازی، فردسازی، خودسازی، تلطیف و تعدیل غرائز، مبارزه با تباهی، رشد و گسترش پاکی، تحکیم برتریها و بالاخره ایجاد مکتب اخلاق، از مهمترین، فوری‌ترین و ضروری‌ترین مواردی است که اسلام به آن عنایتی خاص دارد و قرآن کریم هندسه‌ی اخلاق آدمی را بدقیق‌ترین رسمی، ترسیم فرموده و پیروان خود را بر رعایت نکات والای آن برانگیخته و پیامبر اسلام بزرگترین نمونه‌ی اخلاقی انسانیت است بدانسان که خداوند درباره‌اش می‌فرماید (تو بزرگترین اخلاق را دارائی) [۸۲].

[صفحه ۱۱۴]

پیامبر نمونه‌ی والا- و مجسم اخلاق قرآنی بود چنانکه همسرش درباره‌اش گفت: (خلق پیامبر، همان اخلاق قرآن بود) و همین دستوره‌ی علمی و نمودارهای عملی بود که مدینه‌ی فاضله‌ی حقیقی نه تخیلی افلاطونی را پدید آورد و امت اسلامی عظیم‌ترین و پاکترین خویها را حائز گردید.

علی هم با هندسه‌ی اخلاق، عدالت هستی را در وجود انسانها تجلی داد و خود بزرگترین اخلاق را داشت چنانکه می‌فرمود: (من مردم را به کاری نیکو وادار نکردم مگر آنکه خود پیشتر به آنها عمل می‌کردم و مردم را از کارهای زشت باز نمی‌داشتم مگر آنکه خود پیشتر از دیگران از آن زشتی‌ها بر کنار ربودم).

و این سخن را جز پیامبران و امامان راستین ما هیچکس در زیر این آسمان نمی‌تواند ادعا کند، علی در گفتارش همه جا از اخلاق سخن می‌راند تا فرد فرد مردم ار پیاکی و درستی بسازد و از اجتماع آنها جامعه‌ی پاک و عادل و راستین بوجود آورد، علی در وصیتی که بفرزندش امام حسن (ع) می‌فرماید و منظورش اندرز همه‌ی فرزندان مسلکی اوست دقیق‌ترین مسائل اخلاقی را بصورت نصیحت بیان می‌دارد و از جمله چنین می‌فرماید:

دلت را به اندرز زنده بدار و پارسائی بمیران و به یقین نیرومند ساز و با آگاهی روشن کن و بیاد مرگ خوارش بدار و بقبول نیستی

وادارش، زشتی‌های دنیا را به او بنمایان و ار یورشهای روزگار بر کنارش دار و زشتی‌های ایام گذاران را بر او نمودار کن و داستانهای پیشینان

[صفحه ۱۱۵]

را برایش بازگویی و بگو که بر آنها بر اثر تبهکاریهاشان چه گذشته است، در شهرهای بازمانده و یادگارهای ویران و کهنشان سیر کن و ببین که چه کردند و بکجا رفتند و در کجا آرام گرفتند، آنگاهست که می‌بینی دوستانشان را گذاشتند و بخانه‌ی تنهایی گور فرورفتند، توهم بزودی سرنوشتی بمانند آنها خواهی داشت پس جایگاه خویش را نیکو گردان و آخرت را بدنیا مفروش، آنچه را نمی‌دانی و بدشواریت می‌انداز مگویی و براهی که از گمراهی بیم داری پا مگذار زیرا خود داری بهنگام سرگردانی بهتر از فرورفتن در ناگواریهاست مردم را به نیکی وادار کن تا از نیکوکاران باشی و زشتی را با دست و زبانت دور کن و با تلاشی فراوان از تبهکاران کناره گیر، و در راه خدا از سرزنش، توبیخ گران مه‌راس و برای حق خود را بگرداب مهالک انداز و در دینت ژرف اندیش باش و خویشتن را بسختی عادت ده) [۸۳...]. و بجای دیگر هر دو فرزندش حسنین را چنین سفارش می‌کند:

شما را و خاندانم را و هر کس که سفارش من به او می‌رسد، به پرهیزگاری و نظم در کارها وصیت می‌کنم، بین خود را اصلاح کنید که از پیامبر شنیدم اصلاح بین مردمان از همه‌ی نمازها و روزه‌ها بهتر است، خدا را، خدا را، به یتیمان روی آورید و دهانشان را بی‌غذا نگذارید و کوچکشان شمارید، خدا را، خدا را، بهمسایگان نیکی کنید که

[صفحه ۱۱۶]

پیامبر آنچه‌ان دربارهی همسایگان سفارش می‌فرمود که گمان بردم از یکدیگر ارث می‌برند، خدا را، خدا را، از قرآن دوری نکنید و نگذارید دیگران در عمل کردن به آن از شما پیشی گیرند، خدا را، خدا را، نماز را بزرگ شمارید که پایه‌ی دین شماست، خدا را، خدا را، بخانه‌ی خدا روی آورید و آنرا تنها نگذارید، خدا را، خدا را، در راه خدا جهاد کنید با سرمایه‌ها و جانها و زبانهایتان، بر شما باد که بیکدیگر به پیوندید و ببخشید و از دوری و ستیز پرهیزید، هرگز امر بمعرف و نهی از منکر را ترک نکنید که در اینصورت تبهکاران بر شما چیره می‌شوند و دعاهايتان پذیرفته نمی‌شود) [۸۴].

و در سخنانی کوتاه چنین می‌فرماید:

بخل ننگ است و ترس کاستی است، تنگدستی زیرک را از بیان گنگ می‌سازد، بینوا در شهر خود تنهاست ناتوانی آفت است شکیبائی دلاوری است، پارسائی توانگری و تقوی سپر آتش جهنم است [۸۵].

و باز چنین می‌فرماید:

با مردم چنان آمیزش کنید که اگر بمی‌رید بر شما بگریند و اگر زنده بودید با شما مهربانی کنند، چون بر دشمن خویش پیروز شدی بشکرانه‌ی پیروزیت بر او ببخشای [۸۶].

[صفحه ۱۱۷]

و بدگیر بار مردم را چنین اندرز می‌دهد:

(بخشنده باش ولی در بخشندگی زیاده روی مکن، می‌اه رو باش و سختگیر مباش، بهترین بی‌نیازی، دوری از آرزوهاست، آنکس که در رنجانیدن مردمان بشتابد، درباره‌اش آنچه نمی‌دانند بگویند، هر کس آرزوهایش را دراز گرداند به تبهکاری افتد) [۸۷] و بدیگر سخن، امام مکارم اخلاقی را برمی‌شمارد و برتریهای آنها را بازگو می‌کند و دستاوردهای نیکویشان را چنین بیان می‌دارد هیچ سرمایه‌ای سودمندتر از خرد و هیچ تنهایی بی‌ترسناکتر از خودخواهی و هیچ خردی بمانند اندیشیدن و هیچ بزرگواری بی‌بمانند پرهیزگاری و هیچ همدمی بهتر از خوشخوئی و هیچ می‌رائی بمانند ادب و هیچ پیشوائی بمانند توفیق و هیچ بازرگانی بی‌سود بخش‌تر از شایسته‌کاری و هیچ سودی مانند پاداش خدائی و هیچ پارسائی بهتر از برکناری شبهه‌ها و هیچ پاکدامنی برتر از دوری

حرامها و هیچ دانشی بمانند اندیشه و هیچ عبادتی مثل انجام فرائض و هیچ ایمانی بمانند شکیبائی و آزر و هیچ افتخاری همچون فروتنی و هیچ شرافتی بمانند دانش و هیچ عزتی مثل بردباری و هیچ پشتیبانی‌یی استوارتر از مشورت نیست [۸۸].

[صفحه ۱۱۸]

امام از وفاداری سخن می‌گوید و وفاداران را می‌ستاید و چهره‌ی زشت فریبکاران را ترسیم می‌کند و می‌گوید مردان حق با آنکه راه فریبکاری را می‌دانند برای رعایت فرمان خدا از آن کناره می‌گیرند و در این باره چنین می‌فرماید:

وفاداری همدم راستی است و من سپری نگهدارنده‌تر از وفا نمی‌شناسم و آنکس که بداند بکجا باز می‌گردد هرگز مردم را نمی‌فریبید و ما اکنون در روزگاری بسر می‌بریم که مردمش فریبکاران را زیرک می‌شمارند و آنها را خردمند و چاره‌جو می‌دانند اینها را چه می‌شود؟ خدایشان بکشد اندیشمندان و چاره‌جویانهم راه فریب را می‌شناسد لکن فرمان و نهی خدا آنها را از فریبکاری باز می‌دارد و این بی‌دینانند که از هر تفرصتی برای مکر و فریب سود می‌برند [۸۹] علی‌هوا پرستان و دنیا پرستان و صاحبان آرزوهای دراز را از کردار زشتشان برحذر می‌دارد و خطاب به آنها چنین می‌فرماید:

ای مردم، بیش از هر چیز از دو چیز درباره‌ی شما می‌ترسم، هوا پرستی و آرزوهای دراز، هواپرستی شما را از راه حق باز می‌دارد و آرزوی دراز آخرت را از یادتان می‌برد، آگاه باشید که دنیا با شتاب از شما روی برمی‌گرداند و از آن چیزی برای شما نمانده، جز ته مانده‌ی کاسه‌ای که آنرا کج کنند، آگاه باشید که آخرت پیش می‌آید و دنیا و آخرت هر کدام فرزندانان دارند، پس شما فرزند آخرت باشید نه دنیا و هر

[صفحه ۱۱۹]

فرزند بی‌زودی در روز رستاخیز بمادرش می‌پیوندد امروز رزو کردار است نه حساب و فردا روز حسابرسی است و روز عمل نیست [۹۰] در اندرزی اخلاقی که بگفته‌ی گرد آورنده‌ی نهج البلاغه اگر در این کتاب پندی جز آن نبود مردم را کافی بود بمردی که از امام خواست نصیحتش کند، سخنانی چنین تام و کامل و سود بخش بیان داشت و فرمود:

از آن گروه مباش که بدون شایسته کاری، پاداش آخرت خواهند و بازگشت بخدا را با امیدهای دراز دنیائی بتاخیر افکنند همچون آنکس مباش که درباره‌ی دنیا مانند پارسایان سخن گوید ولی چون دنیا پرستان دنیا دل بندد، هر چه به او بدهند سیر نشود و اگر چیزی به او نرسد قناعت نرزد، از سپاس بخشش‌ها فروماند و زیاده خواه و فزونی طلب باشد مردم را از بدی باز دارد و خود باز نایستد و به آنچه خویش نمی‌کند مردم را فرمان دهد، شایسته کاران را دوست بدارد ولی رفتارش چون آنان نباشد و تبهکاران را دشمن دارد و خود همچون آنها باشد، از مرگ برای گناهان فراوانش بترسد ولی بر آن گناهان همچنان پافشارد، اگر بیمار شود از گنهکاری پشیمان شود و اگر تندرست گردد به هوسرانی پردازد، بهنگام آسودگی بخود پسندی افتد و بوقت گرفتاری نومید شود، چون بلائی به او رسد با بیچارگی به دعا و لابه افتد و چون فراخی یابد، روگردان و مغرور شود، نفس سرکش بگمانهای

[صفحه ۱۲۰]

پوچ بر او چیره گردد ولی با یقینی که بکیفر آخرت دارد بر او پیروز نشود بر دیگران بگناهانی که کمتر از گناه اوست می‌ترسد و برای خودش پاداشی بیش از دیگران امیدوار اگر بی‌نیاز شود بگناه و فتنه افتد و اگر بی‌چیز مانده نومید و سست گردد، در انجام وظیفه کوتاهی کند ولی در مزدخواهی به آفتد اگر شهوت و لذتی یافت بگناه آید و از توبه باز ایستد و اگر اندوهی به او رسد و وظائف دینی را کنار گذارد سخن از عبرت آموزی گوید و خود پسندی نیاموزد و در پند گفتن مبالغه ورزد و خودش پند نگیرد، بگفتارش می‌نازد و کردارش اندک است بدنبال چیرهای ناپایدار می‌شتابد و درباره‌ی واقعتهای پایدار سهل انگار است، پاداشهای بزرگ خدائی را زیان می‌پندارد و زیانهای دنیا را غنیمت و نعمت می‌داند، از مرگ می‌ترسد ولی از عمری که می‌گذرد باکی ندارد، گناهان دیگران را که کمتر از گناهان اوست بزرگ می‌شمارد و طاعت خود را که کمتر از طاعت دیگرانست فراوان می‌داند

بر دیگران می‌تازد و سخت می‌گیرد و بر خودش هر کار را آسان می‌داند، خوشگذرانی با سرمایه‌داران را از عبادت با تهیدستان دوست‌تر دارد بسود خویش دیگران را محکوم می‌کند و بزبان خویش حکمی نمی‌دهد دیگران را هدایت می‌کند و خویشتن بگمراهی می‌افکند، مردم از سخنان او پیروی می‌کنند و خودش گناهکار است، حق خود را بتمامی می‌ستاید و حق مردم را بتمامی نمی‌دهد از مردم می‌ترسد و از خدا نمی‌ترسد و از پروردگارش در کار مردم نمی‌هراسد [۹۱].

[صفحه ۱۲۱]

علی و علی

شناخت علی کاری دشوار است و این وجود نامتناهی را کسی نتواند بشناسد و انسان ذاتش افق انسان را از هر سوی پوشیده که افکار و اوهام از شناختش بازمانده و هر کس از دیدگاه خویش او را بنحوی دیده است، دوستانی او را بدانسان بزرگ شمرده‌اند که راه مبالغه پیموده و خدایش دانسته‌اند و اینان همان (محب‌غال) هستند و دشمنانش از راه کینه، از سوی دیگر چنان در ستیز با او به پهلوی چپ افتاده‌اند که کافر شمرده‌اند و آنان همان (مبغض‌قال) هستند و علی هر دو گروه را (هلاک شده) دانسته است و برای شناخت علی باید بسخن پیامبر توجه داشت که فرمود: (یا علی کسی تو را جز خدا و من نتواند بشناسد) و ما برای شناخت این عنصر عظیم و بیکرانه و جاودانه باید او را از زبان خدا و پیامبر و خودش بشناسیم و از این دیدگاه والا بشناخت وجود ارزنده‌اش برسیم، خدا در قرآنش بتکرار از پایگاه والای علی سخن بمیان آورده ولی او را بصفتش شناسانیده نه بنامش، تا ستیزه‌جویان نتوانند بقرآن محفوظ دست یازند و نام علی را بردارند و بکتاب جاودانی اسلام خدشه و تحریفی روا دارند ولی آیات قرآنی در این باره بدان اندازه روشن است که جز به علی بدیگر کسی نتواند مطابقت یابد، علی به‌مراه رسول خدا و خود خدا سرپرست مومنان است که خداوند فرمود:

[صفحه ۱۲۲]

(همانا سرپرست شما خداست و پیامبرش و کسانی که نماز را بجای آورند و زکوه می‌دهند در حالی که رکوع می‌کنند) [۹۲] و چنین کسی جز علی حتی بتصدیق مفسران عامه نمی‌تواند باشد و بجای دیگر خداوند علی را شاهد رسالت پیامبر می‌داند و کسی که به علم کتاب آگهی دارد [۹۳] کتاب تشریح، کتاب تکوین و کتاب انسان و اگر مرا هم اهل مبالغه ندانند کتاب مبین که مکنون و محفوظ است و علم غیب در آن نگاشته شده است زیرا همه‌ی اینها کتابند و علی هم علم کتاب نزد اوست و این افاضه از جانب حق است که بنفوس پاک و زکیه و مستعدی چون پیامبر و علی افاضه می‌شود

از همه مهمتر که شرط اتمام نبوت و ابلاغ رسالت پیامبر، اعلام امامت علی است و اگر پیامبر در بیان امامت علی تلعل ورزد بوظیفه‌ی پیامبری خویش رفتار نکرده است [۹۴] و چون در پهنه‌ی پرهیجان غدیر، علی بمقام رهبری انسانی معرفی شد، دین اسلام هم تکامل یافت و خداوند فرمود:

(امروز دین شما را کامل ساختم و نعمت هدایت را تمام کردم و به اینکه اسلام دین شما باشد خشنود شدم) [۹۵] علی و همسر گرامیش و فرزندان والا تبارش خاندان رسولانند که خداوند پلیدی را از آنان برداشته و پاکیزه‌شان ساخته است.

[صفحه ۱۲۳]

و آیات فراوان دیگر که در شان علی آمده و گفتار کوتاه ما را گنجایش بیان آنها نیست و باید بکتابهای مربوط مراجعه کرد گفتاری که پیامبر درباره‌ی علی گفته آنقدر فراوان است که کتابهای خاصه و عامه را پر کرده است و در هر جای و هر گاه، رسول اسلام درباره‌ی ایمان و عمل و علم و قضاوت علی سخن گفته است، یک ضربه‌ی شمشیر علی در روز جنگ خندق از عبادت ثقلین ارزنده‌تر است، علی جان پیامبر و گوشت و خون و استخوان اوست، علی خلیفه و جانشین او حامل لوای علم اوست و نسبت به او

بهخ منزله‌ی هارون نسبت به موسی است و علی صدای وحی از می‌شنود و فرشته‌اش را می‌بیند و هزاران سخن دیگر از پیامبر که در صدها کتاب تفسیر و حدیث آمده و می‌توان بتفاسیر مجمع البیان و برهان و المیزان و کتابهای صحاح و احقاق الحق و الغدیر و عبقات و ینابیع الموده و ... مراجعه کرد

ولی اسف اینجاست که هنوز علی در دنیای اسلام و متاسفانه در دنیای شیعه هم بدرستی شناخته نشده و شخصیت والایش تحریف شده و هنوز هم گرفتار محبان غال و مبغضان قال است و اینهم نمودار شخصیت مظلوم علی است که هنوز هم چهره‌ی آسمانیش در محاق جهل‌ها و جورهاست و ما شیعیان‌ش هنوز بدرستیش نشناخته‌ایم و تا او را شناسیم نتوانیم از او پیروی کنیم و تا پیریش نکنیم شیعه‌ی او نیستیم و بسعدت و فلاحی که در انتظار آنیم نمی‌رسیم.

[صفحه ۱۲۴]

گروهی از مسلمانان سنی بی‌انصاف، علی را در ردیف عثمان و سعد وقاص و عبدالرحمن بن عوف و خالد بن ولید جزء عشره بشره بحساب می‌آورند در صورتیکه چه نسبت خاک را با عالم پاک، علی آن مرد بزرگ معنوی کجا و این گروه اشرافی و تجاوزکار و منحرف کجا؟

قرنها بر منبرها به علی دشنام دادند و ناسزا گفتند و فرزندان او پیراوان راستینش را کشتند و بدار آویختند و بزندان افکندند ولی او پاینده‌تر و روشنتر و انسان سازتر و مقدس‌تر و اعجاز‌گرت‌تر و اعجاب‌انگیزتر باقیماند.

گروهی هم برایش شخصیتی اساطیری و ذهنی ساختند و بعنوان دوستی، داستانها و شعرها برایش پرداختند باسماش فرستادند و از رهبری مردم رمین بر کنارش داشتند و از دسترس پیروانش بیرون بردند و شیعیانی موهوم ساختند، ذلیل و بیچاره و جاهل که برای علی نه تنها افتخاری نیافریدند بلکه دردها و اندوهها بار آوردند، شاعران از چشم و ابرویش سخن گفتند و از قد و بالایش و سیاهی مویش و سفیدی رخسارش و هزاران تغزل و تشبیب و این شعرها بدست درویشها افتاد و و سیله‌ی تکدی و مفتخواری و دریوزگی و بیکارگی و موجب شرمساری علی.

نقاشان او را در کنار گنبد و بارگاهی زرین نشانیدند و دو تا شیر در کنارش خوابانیدند و شمشیری دو سر روی زانویش نهادند، یعنی علی فقط اهل کشتار است و جنگ و بعد مسیحیانهم از آن عکس‌ها

[صفحه ۱۲۵]

کپیه گرفتند و قیافه‌ای زشت و بیرحم به او دادند و کلاه خود و زره و شمشیری به او بستند تا بدنیا بگویند اسلام دین آدمکشی و قساوت است و اینهم امام مسلمانان است.

برخی صوفیان و گروهی عارف نما، بنام او هوق علی گفتند و از خدایش بالاتر شمردند و دنبال هزاران فجایع رفتند و ناد علی خواندند و نماز نخواندند و باز همان رسوم مسیحی و برهمنی را زنده کردند و توحید اسلامی را که علی خودش قربانی آن بود لکه‌دار کردند و از مسجد به خانقاه رفتند و با او هام دست بگریبان شدند.

برخی روضه خوانهای بی‌سواد هم روی منبر رفتند و بعوض خواندن آیات قرآن و حدیث پیامبر و خطب نهج البلاغه شعر خواندند و قصه گفتند و علی را بعوض رهبری در محیط زندگی فقط دادرش شب اول قبر و سر پل صراط معرفی کردند و هر گونه گناهی را با وجود داشتن ولایت علی ناچیز شمردند و شفاعت را وارونه معرفی کردند و مردم بیسواد را بگناهکاری گستاخ کردند و علی را بعنوان آنکه بالا- بپرند از مقامش پائین آوردند و با داستانسراییهای دروغ و بیهوده شیعه را گروهی خرافی و او هام پرست معرفی کردند و بهانه بدست دشمنان دادند که بگویند شیعه‌ها مشرکند و مهدور الدم و احمد امین‌ها و موسی جاراله‌ها و فرید و جدی‌ها و شهرستانیها و ... تهمت‌ها بشیعه زدند و جنجالها براه انداختند که اگر مصلحانی همچون سید شرف‌الدین‌ها و علامه امینی‌ها و کاشف الغطاها نبودند معلوم نبود که چه سرنوشت‌های شومی بسراغ مکتب تشیع می‌آمد

[صفحه ۱۲۶]

و ما می گوئیم چه بهتر است که علی را از زبان و عمل و سیره و اخلاق و عبادت خودش بشناسیم و بشناسانیم و مکتب والای تشیع را که خونبهای علی و فرزندان والا و شیعیان فداکار و راستین اوست احیا کنیم و بشریت را در پرتو این مکتب مقدس بسرچشمه‌ی ایمان و عدل و صلح و آزادی و تقوی و پاکبازی و انسان دوستی و همه‌ی مکارم اخلاقی رهبری کنیم اکنون باید علی را از زبان علی و کتاب بزرگ و جاوید نهج البلاغه‌اش بشناسم و غبار جهل از چهره‌ی روشن آسمانیش بزدائیم، اینجا سوالی پیش می‌آید و انتقادی که چرا علی خود را ستایش کرده و بخود ستائی پرداخته است مگر خود ستائی در منطق اخلاق انسانی، کاری غلط و تکبر آمیز نیست؟

به این پرسش و انتقاد، پاسخی بکر و زیبا می‌دهیم می‌گوئیم، ما دو علی داریم، علی فرزند ابیطالب و علی امیرالمومنین و امام المسلمین و حجه‌الله و ولی‌الله و این علی فرزند ابیطالب است که علی امیرالمومنین را می‌ستادی و این دو شخصیت در هم ادغام شده و علی واحدی را پدید آورده که مرز آن غدیر است.

علی فرزند ابیطالب همچون دیگر مسلمانان به امامت علی امیرالمومنین ایمان دارد و نخستین کسی که به امامت خود معتقد است همچنانکه رسول‌الله هم به رسالت خود مومن است و اول المسلمین است و بمصداق (آمن الرسول بما انزل الیه) پیش از هر کس به پیامبری خود ایمان آورده و در اذان و تشهد خودش هم شعار (و اشهد ان محمد رسول الله و عبده و رسوله) را بزبان می‌آورده و اگر چنین نمی‌کرده نمازش درست نبوده است.

[صفحه ۱۲۷]

علی هم که خود را می‌ستاید بنام امامی می‌ستاید که خود به امامتش معتقد و معترف بوده است و بعلاوه از حق خویش دفاع می‌کرده است و دفاع از حق واجب است اگر چه این حق از خودش باشد.

علی می‌گوید (مقام من در سرپرستی و ولایت اجتماع بمانند محور بر سنگ آسیاست) [۹۶] چه تشبیه زیبا و مثل درست و رسائی. آخر مگر نه این است که سنگ سنگین آسیا را محور آن می‌چرخاند و محور هم بنیروی ریزش آب می‌چرخد؟ اینجا هم فقط امام است که می‌تواند سنگ رهبری اجتماع را بچرخاند و توده‌ها را بمانند کهکشانیها بر مدار عرش عظیم خلافت، بدون هیچگونه انحرافی بگردش آورد و همچنانکه محور بنیروی فروریختن آب بحرکت می‌آید امام هم بقدرت آبشار وحی آسمانی بحرکت می‌آید و از فراز الهام آسمانی نیرو می‌گیرد و پیوندی همیشگی با وحی و علم و قدرت آسمانی دارد، پس علم و قدرت امام از علم و قدرت لایزال خدائی برمی‌خیزد و دیگر کس را پایه و مایه‌ی گردانیدن چرخ رهبری امت نیست و این علی است که چنین آگاهی و توانی را به اراده‌ی خداوندی کسب کرده است و نیز چنین می‌فرماید: (از کوهسار وجود من سیلاب دانش فرومی‌ریزد و مرغ اندیشه را یارای پرواز بقله‌ی والا و بلند من نیست) [۹۷].

[صفحه ۱۲۸]

و می‌دانم که کوهستان، آبها را از آسمان فرامی‌گیرد و از سینه‌ی خویش بکشتزارها فرومی‌فرستد و علم علی هم از آسمان وحی خدائی که همان دانشهای وافر قرآن است پدید می‌آید و از آنجا بکشتزار جانهای مستعد انسانها سرازیر می‌شود و جز مقام ولایت و خلافت الهی کسی توان آنرا ندارد که این بارشهای بیابی و فیاض را بدامان گیرد و از آن سیلابها روان کند و جانهای تشنه‌ی انسانها را سیراب سازد و ستیغ این کوه بلند، انسان والا و رفیع است که مرغان تیزبال اندیشه هرگز نتوانند به اوج آن برسند و ارتفاع حیرت انگیزش را که سر در ابرهای غیب فروبرده است دریابند.

علی چنین اوج بیکرانی را دریافته و حق را دیده و بمقام یقین رسیده چنانکه می‌فرماید (از آن روز که حق را دیدم در آن تردید نکردم) و چنان حقایق روشن ماورائی برای او نمودار است که می‌فرماید:

(اگر پرده‌ها را از برابر دیدگانم بردارند بر یقینم افزوده نمی‌شود) شگفت است که علی از پشت پرده‌های طبیعت آگهی دارد و بجهان غیب دیده می‌گشاید و بالاتر از این سخن اعجاز انگیز علی است که در پس پرده‌ی غیب بمقام شهود رسیده و چهره‌ی زیبای خدا را هم با دیده‌ی دل دیده است آنجا که می‌فرماید: (خدائی را که نبینم نمی‌پرستم) و در این پایگاه از مقام موسای کلیم هم بالا رفته است که درخواست دیدار خدا را کرد و پاسخ (لن ترانی) شنید.

علی اگر چه پیامبر نیست ولی پیامبر گونه‌ای است که از رسالت‌های آسمانی آگهی دارد و از وعده‌های الهی آگاهست و رموز کلمات هدایت

[صفحه ۱۲۹]

را بخوبی می‌شناسد و می‌فرماید:

(سوگند بخداوند که من از تبلیغ رسالت‌ها و همگی وعده‌های آسمانی و کلمات تامه‌ی الهام پروردگاری آگاهم و درهای حکمت و فروغ امر هدایت در نزد ما خاندان پیامبر است) [۹۸].

خلافت و حکومت علی، امری است الهی، او رهبری و پیشوائی را برای خود نمی‌خواهد و مقام ولایت را دستخوش امیال مردم نمی‌سازد بلکه از آنروی باین پایگاه والا علاقه دارد که مردم را بسوی خدا رهبری کند و خشنودی خدا را در این راه بدست آورد بهمین جهت بمردمی که او را برای رسیدن بمقاصد ننگین مادی خود می‌خواستند فرمود:

(کار من با شما یکسان نیست، شما مرا برای خود می‌خواهید و من شما را برای خدا پس مرا برای هدایت و تکامل خود یاری کنید، بخدا قسم که حق ستم‌دیده را بستانم و بین ستمکار را مهار کنم تا او را به آب‌شخور حق و عدالت بکشانم) [۹۹].

علی حتی یک لحظه از فرمان خدا و پیامبرش بی‌خبر نمانده و جان خود را در مهالکی هولناک برای گسترش آئین حق بخطر انداخته و تا آخرین لحظه‌ی حیات پیغمبر با او بوده است چنانکه می‌فرماید:

[صفحه ۱۳۰]

من حتی یک لحظه درباره‌ی خدا و پیامبرش تردید نکردم و جان خود را در معرکه‌های خونین نبرد که دلاوران بزرگ بزانو در می‌آمدند بخطر افکندم و این شجاعت را خداوند بمن ارزانی داشت و پیامبر در آغوش من جان داد و بهنگام مرگ روح مقدسش بر چهره‌ی من درخشید [۱۰۰].

شناخت علی و فرزندان والا- تبارش که مقام بلند امامت را حائز گردیده‌اند کاری بس دشوار است و جز مومنانی که قلبه‌اشان در آزمایش پروردگاری پیروز گردیده دیگری می‌تواند حقیقت پایگاه آنانرا دریابد زیرا علی راههای آسمان هدایت را از راههای زمینی مادیت بهتر می‌داند و می‌فرماید:

(کار ما و شناخت ما، کاری سخت و دشوار است که بندگان مومن خدا که قلبشان در آزمایش خدائی پیروز گشته آنرا در می‌یابند و گفتار ما در گنجینه‌ی امین دل‌های پاک نگهداری می‌شود، بیش از آنکه مرا نیابید آنچه از من می‌خواهید برسید که من راههای آسمانها را از راههای زمین بهتر می‌شناسم). [۱۰۱].

شگفتی آور است که علی در همه‌ی ابعاد وجودش به آخرین مدرج کمال رسیده است در پایه‌ی اندیشه و علم آنچنانست که می‌گوید آنچه می‌خواهید از من برسید و برای پهنه‌ی بیکران علمیش مرزی نمی‌شناسد و در مقام روحی آنقدر بالا رفته که راههای ماورائی و غیب را بهتر از

[صفحه ۱۳۰]

راههای محسوس و مشهود طبیعی می‌شناسد و در بعد جسمی و توان پیکری هم آنقدر نیرومند است که می‌فرماید:

(اگر دشمن همه‌ی بلندیاها و پستی‌های زمین را فراگیرد، هرگز پشت بدشمن نمی‌کنم و بهراس نمی‌افتم) و باز می‌گوید:

(اگر همه‌ی عرب بجنگ با من برخیزند از می‌دانشان روی بر نمی‌گردانم) و درباره‌ی نبردهای قهرمانانه‌ی خود که موجب نابودی شرک و ستم و گسترش آئین اسلام گردید چنین می‌فرماید:

(این من بودم که سینه‌ی دلاوران عرب را بخاک انداخت و شاخهای دلیرانشان را از بیخ برکندم) [۱۰۲].

ولی همه‌ی این قدرتها و حکمتها و امتیازات را از خدا و پیامبرش می‌داند در یکجای می‌فرماید شجاعتی که خدای بمن بخشید و در جای دیگر خود را پرورده‌ی دامان پیامبر می‌داند و چنین می‌فرماید:

(شما می‌دانید که من با پیامبر چه خویشاوندی نزدیک و احترام و پیوند مخصوصی داشتم، در آنزمان که کودک بودم مرا بدامان می‌گرفتو بسینه‌اش می‌چسباند و مرا در بسترش می‌خوابانید چنانکه پیکرش را لمس می‌کردم و بوی خوش او را می‌شنیدم و او غذا را بدهان من می‌گذاشت، او هرگز دروغی در سخن و لغزشی در رفتار من نمی‌دید و من همچون بچه‌ی شتران همیشه بدنالمش بودم و هر روز پرچی از خوی نیکو برایم برمی‌افراشت و مرا به پیروی آن فرمان می‌داد و من

[صفحه ۱۳۲]

هر سال با او در غار حرا بودم و او را می‌دیدم و جز من کسی او را نمی‌دید و در نخستین خانه‌ای که افراد آن به اسلام گزیدند پیامبر بود و خدیجه و من سومین آنها بودم، فروغ وحی خدائی را می‌دیدم و رانحه‌ی رسالت را استشمام می‌کردم و پیامبر می‌فرمود: آنچه را من می‌شنوم تو می‌شنوی و آنچه را می‌بینم تو هم می‌بینی، تو پیامبر نیستی ولی وزیر منی و تو برخیری و امام آنگاه چنین عرضه داشت بار خدایا من نخستین کسی هستم که بتو روی آوردم و دعوت پیامبرت را شنیدم و پذیرفتم و در کسی جز پیامبر در نماز خواندن بر من سبقت نگرفت و به پرستش تو برخاست) [۱۰۳] و بدیگر جای علی خود را در شمار صدیقان و ابرار و احیایگران سنت خدا و یاران بهشت بحساب می‌آورد و می‌گوید:

(من از گروهی هستم که در راه خدای سرزنش ملامتگران را بهیچ انگاشتند، چهره‌شان رخساره‌ی صدیقان بود و گفتارش سخن نیکمردان، شبها را عبادت آبادان می‌ساختند و روزها روشنگر راه رهروان حق بودند، بقرآن چنگ می‌زدند سنت خدا و رسولش را زنده می‌داشتند بخود نمی‌بالیدند و خود را بالاتر نمی‌شمردند و فریبکار و تبهکار نبودند دلهاشان در بهشت بود و پیکرهاشان در تلاش عمل صالح) [۱۰۴].

[صفحه ۱۳۳]

عمل صالح پایگاهی والاتر از حسنه دارد، حسنه کاری عاطفی است که جنبه‌ی مهرورزی و انسان دوستی دارد، همچون سیر کردن گرسنه گان و درمان بیماران و پناه دادن به بیخانه‌ها و پوشانیدن برهنگان که هر چند کاری است نیکو ولی سطحی است و فاقد سازندگی و هر انسانی در هر مذهب و مکتب به اینکار دست می‌زند، خاصه گروه بهره‌مندان و سرمایه‌داران که برای اسکات هیجانان و وجدانی خود، چنین کارهایی می‌کنند و گاهی برای حفظ منافع شخص خویش و تسکین خشم محرومان، دست و دلی می‌کشایند و پول سیاهی بدامان نیازمندی می‌ریزند و نفسی راحت می‌کشند و اگر هم مسلمان باشند و سرمایه‌دار نام انفاق بر آن می‌گذارند و غرفه‌هایی از بهشت برای خود آماده می‌کنند که هم دنیا را داشته باشند و هم آخرت، هم خلق را خوشنود کنند و هم رضای خدا را بدست آرند و هم مردم را بفریبند و هم خود و هم خدا را بخيال خود.

ولی عمل صالح، تلاش است و سازندگی، حرکت است و پیشرفت و پیشبرد اهداف انسانی که جامعه را بجنبش درآورند و استعدادها را برانگیزند و تجاوز را نابود کنند و امتی پدید آرند بی‌نیاز و بهره‌مند و برابر که نیازی به نیکوکاری و بذل و بخشش نداشته باشند و همگی بر سفره‌ی بی‌کران طبیعت بنشینند و یکسان و همسان و برابر از بهره‌های خدائی بهره‌گیرند.

اینجاست که جهاد و فداکاری و تلاش در کادر عمل صالح قرار می‌گیرد و آگاهی و بینائی و بیداری را بوجود می‌آورد و مغزها بکار می‌افتد و

[صفحه ۱۳۴]

ناس به اصالت می‌افتد و طبقه‌ها از بین می‌رود و امت اسلامی، یکپارچه و یک کاسه می‌شود و ما می‌بینیم که در قرآن کریم، همه جا، عمل صالح مرادف با ایمان است و مومن کسی است که آنرا بجای آورد و آنکس هم که عمل صالح کند مومن است و دیگر کس هیچ.

بهشت هم سرانجام و پی‌آمد همان عمل صالح است یعنی ارتقاء بمقام لقای خدا و دیدار حق و کسب جاودانگی و ابدیت و کسی تواند به این عرش برین معنوی پرگشاید که انرژیهای پرتوانی از عمل صالح داشته باشد پس عمل صالح کار دست و زبان و فکر و پیکر است که دستاورد آن بجان و قلب می‌رسد و دل بهشت می‌رود، پیش از آخرت و آنکس که در این دنیا بهشت را بسازد در آن دنیا هم که پی‌آمد جریان حیات طبیعی است بهشت می‌رسد ولی نه بهشت تکی بلکه بهشت همگانی و علی بزرگترین مظهر و آیت ایمان و عمل صالح است که بزرگترین پایگاه عالی معنوی را احراز کرده است مقام خشیت و مقام رضا و برترین انسانیت کامل که قرآن مجید درباره‌اش می‌فرماید: (آنها که ایمان آوردند و عمل صالح بجای آوردند، بهترین انسانها پاداش آنها در نزد خداست، بهشتهائی هم که رودبارهای رحمت حق در آن جریان دارد، خدا از آنها خشنود است و آنها از خدا و این پایگاه کسی است که از خدایش بترسد) (خشیت) خشیت پایگاه بلند، دانایان و آگاهان است که علی سرآمد آنهاست و قرآن می‌فرماید: (آگاهان و دانایان از خدای می‌ترسند).

[صفحه ۱۳۵]

نه آن ترس و وحشتی که بردگان از تازیانه و شکنجه اربابان داشته باشند بلکه خشیت از مقام اعلای کبریائی حق، یعنی چنان دیدگاه دلشان باز می‌شود که خدای را در اوج عظمت و جلالش می‌نگرند و از آنها حشمت و بزرگی، سراسیمه می‌شوند و مقامی را در می‌یابند که با درک ناتوانی مخلوق در برابر خالق عظیم و کریم بتکان و لرزه می‌افتند و این است مقام والای خشیت که هر کس بدانمقام نرسد جز پیامبران راستین حق و امامان بزرگوار و معصوم، که علی در راس آنهاست.

حال هر کس هر چند بخواهد برای علی از روی خیال و وهم و گمان و اسطوره و داستان و شعر مقامی بسازد و بترشد هرگز چنین مقام حقیقی و والائی را نمی‌تواند دریابد و آن آیه که در آخر سوره‌ی بینه است باتفاق مفسران خاصه و عامه در شان علی است که چون علی است که چون علی از در مسجد وارد شد پیامبر فرمود: (خیرالبریه آمد).

علی خدمات ارزنده‌ای را که برای ساختن انسانهای برتر انجام داده بدرستی برمی‌شمارد و می‌فرماید:

(آیا من نبودم که بین شما بفرمان قرآن کریم که یادگار سنگین و گرانبهای پیامبر است رفتار کردم و عترت پیامبر را که یادگار عملی هدایت نبوت است در میان شما گذاردم و پرچم ایمان را برافراشتم و شما را بمرزهای پاکی و ناپاکی آگهی دادم و جامه‌ی سلامت و عدل را بر پیکرتان پوشیدم و سخنان حق را بر اندیشه‌ها تان گسترانیدم و خوبیهای ستوده‌ی خویش را بشما نمایاندم؟)

[۱۰۵].

[صفحه ۱۳۶]

پس علی، هر دو یادگرا پیامبر از نگهبانست هم قرآن را که به علم آن آگهی دارد و بفرمان آن بهتر از هر کس عمل می‌کند و هم خاندان پیامبر از نژاد اوست و هر دو یادگار در او فراهم است و اوست که بچنین نیرو و امتیازی پرچم ایمان را برمی‌افروزد و مردم را از مزایای عدل و سلامت و اخلاق و شناخت درستی‌ها و نادرستی‌ها و آگاهی‌ها بهره‌مند می‌سازد علی برای گسترش حق و نابودی باطل جنگاوری نیرومندانه است که بازوی پرتوان او برای در هم کوفتن قدرت کفر و ستم بحرکت می‌آید و نیروی تبهکاران را در هم می‌شکافد و در پهنه‌ی نبرد هرگز بسستی و ناتوانی نمی‌افتد و مردانه چنین می‌گوید:

(بخدا سوگند من در پیشاپیش ارتش ایمان، به پیش می‌راندم تا سپاه کفر را درهم می‌شکستم و نیروی دشمن را تسلیم و رام

می‌کردم هرگز نترسیدم و خیانت نکردم و سستی نورزیدم بخدا سوگند که پهلوی باطل را در هم می‌شکافم تا حقیقت را از درون آن بیرون کشم) [۱۰۶].

دلآوری علی همچون نیرومندی قهرمانان افسانه‌ای تاریخ نیست بلکه توانمندی پیکر او از توانائی جان و ایمانش برمی‌خیزد و بهمین روی اعتمادی کامل بنفس خویش دارد و نیروی روح پیکر را بهم می‌آمیزد و از این روی بر سر معاویه که برخلاف او از جهت قدرت روح و پیکر، هر دو ناتوانست فریاد می‌کشد و می‌گوید:

[صفحه ۱۳۷]

(مرا به پیکار می‌خوانی؟ اگر راست می‌گویی لشکرت را کنار بگذار و منم سپاهیانم را رها می‌کنم و هر دو با هم درمی‌آویزیم و پیکار می‌کنیم تا بدانی کدامین ما، گناه بر جانمان چیره گشته و پرده‌ی بیخبری در برابر دیدگانش آویخته شده است؟ این منم الوالحسن، که در پیکار بدر، جد تو ودائی و برادرت را بخاک و خون کشیدم و اکنون آن شمشیر همچنان با من است و با همان ایمان و نیرو دشمنم را دیدار می‌کنم من هرگز دین دیگری برنگزیده و پیامبر دیگری را اختیار نکرده‌ام و همچنان بر سر همان ایمان و پیمانم من بر همان ایمانم که شما اکنون آنرا از دست داده و در روز نخستین هم به اجبار آنرا پذیرفتند) [۱۰۷] و بالاخره علی از معجزه وجود خود سخن می‌گوید و صریح و روشن و قاطع از بینش غیبی و ماورائی خویش خبر می‌دهد، زیرا او از زبان پاک پیامبر که مفتاح غیب است رازهای نهانی و حادثات آتیه را شنیده و دانسته و بحق بینشی ماورائی یافته و اسرار پشت پرده‌ی ماده را دریافته است آنجا که می‌گوید:

(بخدا سوگند، اگر بخواهم می‌توانم بگویم که از کجا آمده‌اید و بکجا می‌روید و چه در سرو در دل دارید ولی می‌ترسم که درباره‌ی من به پیامبر خدا کافر شوید (مرا از او برتر بدانید) ولی من اخبار آینده را بخاصان با ایمان خویش خواهم گفت سوگند به آنکس که پیامبر را بحق برانگیخت و او را از میان آفریدگان خویش برگزید من

[صفحه ۱۳۸]

جز براستی سخن نمی‌گویم، این اخبار آینده را پیامبر بمن آگهی داد و سرنوشت کسانیرا که هلاک می‌شوند و یا نجات می‌یابند بر من روشن ساخت و سرانجام کار خلافت را بمن خبر داد و هر سرنوشتی که بسر من می‌آید در گوشه‌هایم فراخواند و مرا آگاه ساخت) [۱۰۸].

اینها سخنان عی و بد درباره‌ی خودش و چه بهتر که ما عنصر بی‌کرانه و جاودانه‌ی امام را از کلام خدا و سخن پیامبر و زبان خود علی بشناسم و دچار اوهام و افراط و تفریط نشویم و شناخت علی هم آنگاه ما را بکار خواهد آمد که شیعه‌ی بحق و پیرو راستین او باشیم و سعادت و فلاح هر دو جهان را دریابیم.

پایان سخن

کلام بدر از کشید و اگر هم دهانی بپهنای فلک می‌داشتم و صف آن رشک ملک را نمی‌توانستم گفت.

بهر حال از دیرباز با نهج البلاغه‌ی علی انسی داشتم و در این آرزو بودم که روزی فرارسد تا فرازهایی از سخنان امام را بپارسی باز گو کنم ولی فرصتی دست نمی‌داد و توفیقی دقیق نبود، تا توجه شدید نسل جدید را بگفتار علی دریافتم و برای خود احساس وظیفه و فریضه‌ای کردم.

[صفحه ۱۳۹]

قضا را کتاب (روائع نهج البلاغه) اثر نویسنده متفکر و منصف و ارزنده‌ی مسیحی مذهب (جرج جرداق) بدستم رسید همان نویسنده‌ی بزرگ که مجلدات کتاب صوه العداله الانسانیه را نوشته و خوشبختانه بفارسی هم ترجمه شده و کتابی ممتع و ارجدار

است گفتم چه بهتر که کتاب روائع نهج البلاغه را بفارسی برگردانم.

در مقدمه‌ی این کتاب مباحث و بررسی‌هایی از طرف خود مولف نگاشته شده که عینا و در کمال امانت پی‌ریزی بر گردانیدم و بعد برگزیده‌هایی از گفتار نهج البلاغه را آورده که آنها هم ترجمه شد ولی چون بعضی خطبه‌ها و نامه‌ها را بطور کامل نیآورده و باختصار گذشته بود بیشتر آنها را بتمام و کمال از روی نهج البلاغه پی‌ریزی بر گردانیدم امید که این اثر، تأثیری در روح و دماغ و عمل و اخلاق ما داشته باشد و ما را بمکتب علمی و عملی علی آشنا کند.

و این وظیفه‌ی عالمان سترگ آگاهان بزرگ شیعه مذهب است که بتفسیر و تشریح نهج البلاغه پردازند و نکات دقیق آنرا بیان دارند و آنرا بزبانهای زنده‌ی دنیا برگردانند تا همه‌ی انسانها از سرچشمه‌ی پرفیض هدایت علی برخوردار شوند، اینهم برگ سبزی بود تحفه‌ی درویش.

ربیع الموعود ۱۳۷۹ فخرالدین حجازی

[صفحه ۱۴۱]

مقدمه مؤلف

مرزهای اندیشه و دل

او همچون رعد در شبهای تاریک، سخت و توفنده و پرآوا بود

چشمه همان چشمه است که شب و روز می‌جوشد

آنکس که در روش بزرگان شایسته‌ی تاریخ چه پیشینیان و چه حاضران و چه شرقیان و غربیان بررسی و پژوهش می‌کند به این دریافت آشکار و ناپنهان می‌رسد که آنها با اختلافی که در میدانهای اندیشه دارند و با اینکه در شور و جوش ذهنی روشهای گوناگونی را در پیش گرفته‌اند همگی با تفاوتی در بیشی و کمی ادیبانی با استعدادهای خدا دادیند که ذهنی خلاق و ذوقی تیز و سازنده دارند، چنانکه گوئی حس و استعداد ادبی در همه‌ی ابعاد و شکلهای مادی و معنوی‌اش با هر خصیصه خارق العاده خدا دادی در هر رنگ و گونه‌ای ملازمت و همگانی دارد.

یک نگاه به پیامبران ثبوت انی اصل را تایید می‌کند و مبعوثینی آسمانی بمانند داود، سلیمان، اشعیا، ارمیا، ایوب یا مسیح و محمد (ص) همچنانکه از مواهبی خاص و استثنائی برخوردار بودند بهره کامل و شاخص ادبی را نیز به‌همراه داشتند.

[صفحه ۱۴۲]

ناپلئون نابغه نظامی، افلاطون فیلسوف، پاسکال ریاضی دان، پاستور عالم طبیعی، خیام دانشمند ریاضی، نهر و مرد سیاست دو گل دیپلمات و ابن خلدون تاریخ دان هر یک به‌همراه نبوغ اختصاصی خود استعداد نیرومند ادبی را نیز حائز بودند و حرکت و بلوغ فکری ممتاز خود را با رعایت زیبایی سخن و تعبیرات بلیغ و روشن ابراز می‌داشتند و فرهنگ خاص و خالصی را در اظهار اندیشه‌های خویش نمایان می‌ساختند.

این حقیقت بارز با چهره‌ای بس روشن آشکار در شخصیت علی بن ابیطالب تمرکز داشت، او پیشوایی بزرگ در ادب بود هم چنانکه در اثبات حقوق و تعلیم و راهبری نیز امامی بی‌مانند بود و نشانه‌ی اعجاز ادبی امام کتاب نهج البلاغه است که براساس بلاغت عرب برخاسته چنانکه قرآن هم در استوائی برتر چنین بلاغتی را حائز گردیده است، سبک و اسلوب بلاغت عربی طی سیزده قرن بر همین بنیان برخاسته و از فروزش این روش رسای ممتاز فروغ گرفته و از بیان سحر انگیزش بهره یافته است.

علی، بلاغت بیان عریب را از گذشته بروزگار خویش پیوند داد و زیباییهای سبک روشن پیش از اسلام را که با سلامت فطرت

صحرائی عرب همراه بود با روش پاک و مصفای ادب اسلامی که متضمن پاکیزگی فطرت دینی و منطق استوار آسمانی است بدون هیچ گونه جدائی و

[صفحه ۱۴۳]

گسستی هماهنگ ساخت و آنچه‌ان بلاغت پیشینه عرب را با جذبه‌ی سخن پیامبر در آمیخت که سخنش بدانجا رسید که گفتند بیان او فروتر از کلام خالق و فراتر از سخن مخلوق است.

در اینمورد جای هیچگونه شگفتی نیست زیرا برای علی‌همی و سائل این بلاغت برین و ممتاز آماده بود بدانجهت که او در محیطی پاک و سالم و صافی رشد یافت و با پیامبر که حکمتی والاتر از همگان دشات زیست کرد و رسالت راستین پیامبر را در والاترین مدارج گرمی و نیرو دریافت و اسعداد توانا و خدا دادیش را بر این امتیازات بیفزود و همه‌ی امکانات برتری اجتماعی و فطری و خانوادگی برایش فراهم آمد.

اما تیزی و ذکاوت سرشار او در همه‌ی عبارات نهج‌البلاغه تأثیری عمیق بجا گذاشت، ذکاوتی زنده، توانا، گسترده و ژرف که هیچگونه تعمقی را رها نکرد و آنچه‌ان همه جانبه و نامتناهی بود که هیچ جانبی را خالی نگذاشت و هیچ کم و بیشی در سخنش ناگفته نماند او در عمیق‌ترین مسائل انسانی فرورفت و پیچیده‌ترین مبانی را زیر و رو کرد و در پهنه سخنورنی نمایش داد و پنهان‌ترین رموز را دریافت و در نهانگاه اسرار حیات نفوذ کرد و نتایجی راستین از کار برد اینهمه ابزار دقیق در نزدیکترین و دورترین چشم اندازه‌های معنوی بدست آورد.

از امتیازات این تیزی نادر و بی مانند علوی پیوستگی منطق استواری است که درسخنش مشهود است چنانکه پیوند اندیشه

[صفحه ۱۴۴]

اش را در ابعاد گونه‌گون نشان می‌دهد و نتایجی متحد و طبیعی از پیوست حلقه‌های علت و معلول درک و بیان ابراز می‌دارد، چنانکه افکارش از بحثی بدیگر بحث گره خورده و انسجامی تام جای هر گونه انفصالی را گرفته و هر یک بدیگری تکیه کره است و این دلیل گسترش اندیشه و نظری است که الفاظ را چنان بااستخدام کشیده و که تامل و ژرف اندیشی را بهمراه می‌آورد و هر عبارت آن آفاق تازه‌ای را در واره افقهای فکری می‌گشاید.

از چه چشم انداز گسترده‌ای در روشهای عمیق اندیشه می‌توان بکشف حقیقتی چون گفتار علی دست یافت آنجا که می‌گوید:

مردم با آنچه نمی‌دانند دشمنند یا ارزش هر مرد به نیکی‌های اوست یا بدکاری قلعه‌ی پستی و خواری است

یا کدام سخن کوتاه، این چنین اعجاز انگیز است که گفت:

سبکباران به آرمان می‌رسند و کدام عبارتهای بلند و ممتازی است که همچون گفتارعلی الفاضلی را در برگیرد که با قالبی تنگ مفهومی گسترده یابد و همچون بر جان سخن فرود آید.

کدامی تیزی و ژرف اندیشی است که بتواند روان حسود و خاصیت روحی او را بکاورد و حقیقت حالش را باز نماید و درباره‌اش این چنین بگوید:

من هیچ ستمگری را شبیه‌تر بمظلوم از مرد حسود نیافتم که همیشه غمگین و اندوهناک باشد و بر بی‌گناهی خشم آورد و به آنچه بدست نمی‌آورد بخیل باشد

[صفحه ۱۴۵]

اندیشه‌های تازه همچنان در نهج‌البلاغه از نهاد فکرت‌های والایش می‌زآید و انسان در برابر مجموعه‌ای بی پایان قرار می‌گیرد ولی نه مطالبی که روی هم انباشته باشد بلکه سخنانی پیوند یافته و مرتب که در مراتبی والا پیش می‌روند و در هر گام هماهنگ همنند و هرگز جدائی و فرقی بین نوشته‌های علی و گفته‌های ارتجالی بلیغش نیست پس چشمه همان چشمه است که شب و روز می‌جوشد

و فرق و اختلافی در جریان شب و روزش نیست در خطبه‌های ارتجالی او معجزاتی از اندیشه‌های شکل یافته و خردی حکیمانه و منطقی استوار پدیدار است چنانکه در برابر چنین گفتار مستحکم و منضبط دچار شگفتی بزرگی می‌شویم خاصه وقتی که بدانیم این سخنان بدون هیچگونه آمادگی و اندیشه قبلی ایراد شده و حتی چند دقیقه و لحظه هم برای بیان آنها از فرصتی برای تهیه استفاده نشده است.

بلکه شور و جوشی بوده که در ذهن امام پدید آمده و برزبان‌ش بدون هیچ رنج و کوششی جریان یافته است همچون برقی که می‌درخشد بی آنکه درخشیدنش را پیش آگهی باشد و مانند صاعقه‌ای که بغرد و خود را برای بانگ و غرش آماده نسازد و یا تند بادی که می‌وزد و می‌شکند و می‌توفد تا مسیرش پایان یابد و سپس بمدارش بازگردد و هیچ چیز نمی‌تواند که او را از وزیدن باز دارد.

از نمودارهای ذکاوت نیرومندی که در نهج البلاغه بکار رفته مرزبندیهای مستحکمی است که علی بکمک آن اندوه و اسف عمیق خود را که در جانش آشوبی بزرگ برمی‌انگیخت مهار می‌کرد و نمی‌گذاشت که [صفحه ۱۴۶]

امواج آن تاثرات و عواطف سخت او را بکام کشد و بر حکومت عقل چیرگی یابد. دیگر از امتیازات تیزبینی و درست اندیشی علی که در نهج البلاغه بکار رفته است گونه‌گونی مباحث و سخنان اوست که در هر کدام نهایت استحکام بیان را رعایت کرده و کم و کاستی در بحث روا نداشته است. او با منطقی استوار و آگاهانه درباره‌ی دگرگونیهای دنیا و شون مردم و سرشت افراد و گروهها سخن گفته و گاهی رعد و برق و آفرینش آسمان زمین را توصیف کرده و اسرار خلقت خفاش و مورچه و طاووس و ملخ را بیان داشته است و در عین حال برای مردم، فرمانهای اخلاقی و اجتماعی وضع کرده و همچنین از آفرینش و زیباییهای وجود سخن گفته است چنانکه در ادبیات عرب هرگز چنین تنوعی در مباحث مختلف آنچنانکه در نهج البلاغه بمیان آمده سابقه نداشته است و زیباییهای شگفت انگیزی از اندیشه‌ی درست و منطقی استوار که با اسلوبی بیمانند در این کتاب بزرگ بیان شده از هر جهت نادر و بی‌همتاست اما قدرت خیال و هنر ترسیم معنای هم در نهج البلاغه می‌دانی گسترده دارد و بالهای زیبای خود را در افق گفتاری استوار گشوده است و علی به نیروی این امتیاز بزرگ که خردمندان روزگار و اندیشمندان بزرگ از آن بی‌بهره بوده‌اند توانسته است معانی و مفاهیمی خاص پدید آورد و بزیباترین رنگ و روی آنها را بدرخشش آورد و بهر کدام چهره‌ای [صفحه ۱۴۷]

تازه و رنگین بخشد، چنانکه پیچیده‌ترین مسائل عقلی و فلسفی که از اندیشه‌ی علی گذشته پر و بالهایی زیبا از آنها روئیده و خشکی و حمودش را از دست داده و به حرکت و حیات گرائیده است.

ولی قدرت تخیل علی که نمودار بلوغ و نبوغ اندیشه‌ی اوست بر مبنای واقعیت پا گرفته و از پایگاهی واقعی و طبیعی برخاسته و تجلی کرده است و آنچنان برنگهای زیبا زیور یافته که حقیقت را بروشنی نشان می‌دهد و جویای واقعیت را بمقصدش می‌رساند. علی با نگرش نادر و دریافت گسترده و جوشانش از دیگران امتیاز یافته و چون دوران گذرای زندگانش به حوادثی برخورد کرده که مکر فریبکاران و کینه‌ی ستیزه‌جویان را برانگیخته و یا وفای پاک مردان و فداکاری مخلصان را جذب کرده است از این رهگذر تخیل نو پردازش نیرو گرفت و تجربتهای خود را بخدمت گرفته و تابلوهای زیبا وزنده‌ای از رسم و خط واقعیتها به نقش کشیده است و بر ریشه‌ی همان واقعیتها است که علی شاخه‌هایی پر برگ و بار از شناخت و بیداری و سازندگی بیار آورده است.

در همین جاست که می‌توان عناصر نیرومند خیال را در نهج البلاغه با ترسیمی مشهود و رنگین بنظر آورد و شدت واقعیت و پهنه روشن و خطوط نمایان حقایق را به آشکارائی ملاحظه کرد زیبایی تخیل علی را می‌توان در سخنانی که با نهایت اسف پس از

جنگ جمل بمردم بصره گفت بخوبی احساس کرد آنجا که فرمود:

شهر شما در امواجی بی امان غرق خواهد شد چنانکه گوئی هم اکنون می بینم که مسجد آن مانند سینه‌ی مرغی بر تلاطم دریا قرار گرفته است.

[صفحه ۱۴۸]

و یا مثل این تشبیه سحر انگیز که گفت فتنه‌هایی همچون پاره‌های شب تاریک.

یا این تصویر و ترسیم زنده و متحرک که فرمود:

من همچون قطب آسیایم که سنگ آن برگرد من می چرخد و من همچنان استوار بر جای ایستاده‌ام

یا این تابلوی شکوهمندی که از خانه‌های مردم بصره ترسیم می کند و می گوید:

وای بر خیابان‌های آبادان و خانه‌های زراندوز و پرتجمل شما که کنگره‌هایش همچون بالهای عقاب گسترده و ناودانه‌هایش بمانند خرطوم فیل دراز و طولانی است

از مزایای تخیل قوی در ادبیات نیروی تمثیل است و این امتیاز در درب امام ار فروغ حیات پرتو می گیرد که نمونه‌اش نشان دادن حالت کسی است که همنشین زمامداری قدرتمند است و همگان آرزومند رسیدن به پایگاه والای اویند ولی او بموقعیت خطرناکش آگاه است و می داند که هر گاه امکان دارد که مورد خشم قرار گیرد و بناگهان زندگانش پایان یابد، اکنون بسخن علی در این باره توجه کنیم که چگونه موقعیت او را ترسیم می کند آنجا که می گوید:

همنشین زمامدار همچون کسی است که بر شیر سورا باشد، همگان پایگاه او رشک می برند ولی خود می داند که در چه جای خطرناکی نشسته است.

[صفحه ۱۴۹]

در مثال دیگر وضع و حال کسی را ترسیم می کند که بسوی دشمنی زیان بخش پیش می رود و می کوشد تا خود را به او برساند در این باره امام می فرماید:

تو همچون کسی هستی که خویشتن را سرزنش می کند که چرا کسی را که در ردیف او بر مرکبش سوار بوده کشته است و دیگر این مثال زیبا که درباره‌ی دوستی با دروغگویان بیان شده و گفته است:

از دوستی با دروغگو بهره‌ی که او بمانند سراب است و دور را نزدیک و نزدیک را دور می نمایاند

از دیگر سوی اعجاز هنرمندی در فن ادب آنست که هنرمند بتواند صحنه‌های ترسناک طبیعی را بکمک هنر خویش بخوبی جلوه دهد و اینک می بینم که پسر ابیطالب در اینمورد هنرمندی را بکمال رسانیده و چهره هولناک مرگ را با قلمی زیبا نقاشی کرده و سخنی در این باره بیان داشته که از عاطفی عمیق برخاسته و از تخیلی خرم الهام گرفته است، ترسیمی که نمایانگر هنری بس بزرگ است و هیچکس نتواند بیایه و مایه‌ی این فن برسد و هنرمندان بزرگ و نابغه‌ی اروپا هم از تصویر چهره‌ی هولناک مرگ با رنگ آمیزی زیبای نغمه و شعر ناتوانند.

امام پس از آنکه مرگ را بزندگان یاد آوری می کند و روح آنها را بچنین سرنوشتی پیوند می دهد با بیدادگری شگفت انگیزی نزدیکی مرگ را به انسانها آگهی می دهد و از گودال وحشتزای گور و تنهائی بی امان قبر رنگی سیاه و آهنگی اندوهبار بوجود می آورد آنجا که می گوید:

[صفحه ۱۵۰]

گویا هم اکنون هر کدام شما به فرودگاه خود در زمین رسیده است و وای بر او از خانه‌ی تنهائی و فرودگاه ترس و وحشت و جایگاه دوری و غربت

آنگاه امام مردم را به حقیقت سرنوشتی که بسوی او می‌شتابند و از آن ناآگاهند آگهی می‌دهد و عبارتهائی بریده و جدا و پشت سرهم بر ایشان می‌سراید که گویا صدای طبل‌هایی است که به آهنگ خود آنها را می‌ترساند و چنین فرماید:

چه با شتاب ساعت‌ها در روزها می‌گذرد و روزها در ماهها با سرعت پیش می‌رود و ماهها در سالها شتابان گذر می‌کند و سالها در روزگار عمر پر شتاب می‌گذرد

پس از آن ترسیم زیبایی را که خرد را برمی‌انگیزد و عاطفه را شعله ور می‌سازد در ذهن مردم رها می‌کند و حقیقتی خیال‌انگیز را تجسم می‌بخشد و حرکاتی پیاپی در بیانش پدید می‌آورد که از چشمان اشکبار و آهنگهای ناله‌گر و پیکرهای خاک شده سخن می‌راند و چنین می‌گوید:

همانا روزگار بین شما و آنان گریان است و بر شما نوحه‌گری می‌کند

آنگاه عاطفت خیال‌انگیزش، عنان رها کرده و زنده‌ترین تابلوهای جاوید را بصورت لوحه‌ای از شعر زنده شکل می‌بخشد و می‌فرماید:

[صفحه ۱۵۱]

اما آنها از جا می‌نوشیدند که از گویائی به گنگی و از شنوائی به کری و از جنبش به ایستائی افتادند و بخوابی گران ناگهان فرو رفتند همسایگانی که همدم یکدیگر نیستند و دوستانی که بیدار هم نمی‌روند جامه‌ی شناختشان پوسید و رشته‌ی برادریشان از هم گسیخت همگی تنه‌ایند با آنکه فراهمند و دوستانی که از یکدیگر دور افتاده‌اند برای شب سحرگاهی و برای روز شامگاهی نمی‌شناسند، در شب و روز کوچیدند و بروزگاری ابدی پیوستند.

سپس این سخن ترسناک را بزبان می‌آورد و می‌گوید:

کسی را که بیدارشان می‌رود نمی‌شناسد و با نوحه‌گران خویش همنشین نیستند و توان پاسخگوئی به کسی ندارند آیا این نوپردازی بدیع در تصویر هراس مرگ و هول‌گور و وضع خفتگان در قبور، تکان دهنده نیست که می‌گوید (همسایگانی که همدم هم نیستند و دوستانی که بیدار یکدیگر نمی‌روند) و کدامین هنرمند می‌تواند چهره‌ی ترسناک ابدی مرگ را همچون علی ترسیم کند و بگوید:

در کدامین شب و روز کوچیدند که بر ایشان همیشگی باشد و همانند چنین تصویرهای زیبایی در نهج‌البلاغه فراوان است.

این تیزبینی بی‌ظنیر و این بیان خیال‌انگیز و پرتکان در ادب امام پیوندی طبیعی دارند که عاطفه‌ی پر جوش و فریاد آنها را بفروغ گرم حیات می‌کشاند و خونی گرم و پرفوران در رگهای اندیشه می‌داوند و شعور و احساس بمیزان نیروی خرد بسخن می‌آید و عاطفه‌ای گرم از مهار عقل رها می‌شود و هم عنان خرد می‌گردد.

[صفحه ۱۵۲]

چون دشوار است که انسان در می‌دان ادب و دیگر هنرهای والا بدون همپائی فعال عاطفه از آثار اندیشه و خیال، تاثر پذیر و ابعاد انسانی بدون ترکیب فکر و عاطفه ارضاء نمی‌گردد و ما چنین تاثیر مرکبی را بصورتی تام و مکامل در نهج‌البلاغه می‌یابیم و بهنگام سیر در نهج‌البلاغه با امواجی خروشان از عواطفی جوشان برخورد می‌کنیم.

آیا مهربانی و عاطفت در جانمان گسترش نمی‌یابد هنگامیکه از علی بشنویم که می‌گوید اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم پاشیده می‌شود یا از دست دادن دوستان، تنهائی می‌آورد

و در این شکایت که بدرگاه خدا می‌آورد و عرضه می‌دارد:

بار خدایا از تو در برابر قریش یاری می‌جویم که آنها پیوند خویشاوندی را بریدند و جام مرا لبریز کردند و گفتند حق تو آن بود که می‌گرفتی و اکنون که از تو باز داشته‌اند بادی تسلیم شوی، پس با اندوه شکیبائی کن و یا از غصه بمیر در آنهنگام نظر کردم و جز

خاندانم یاور نگهبان و همراهی نیافتم

و به این کلام بلند باید توجه کرد که بوقت دفن همسر والایش فاطمه خطاب به پیامبر گفت:

درود بر تو ای پیامبر خدا از سوی من و دختری که اینک در جوارت فرود آمد و از هر کس زودتر به تو پیوست، ای پیامبر خدا از مرگ دختر برگزیده‌ات شکیبائی‌ام پایان رسید و توانائیم اندک شد ولی پس از مصیبت بزرگ مرگ تو و دوری از دیدارت در برابر این مصیبت نیز شکیبایم ولی اندوهم همیشگی است و شبهایم به بیداری می‌گذرد تا اینکه خداوند مرا در جوارت تو در آن سرای جای دهد.

[صفحه ۱۵۳]

اکنون از زبان نوف بکالی بشنویم که درباره‌ی یکی از خطبه‌های امام چنین گفت:

امیرالمومنین علیه‌السلام بر روی سنگی که خواهرزاده‌اش جعده بن هیبره مخزومی نهاد ایستاد ردائی پشمین بر تن داشت و شمشیرش را با بندی از لیف خرما بمیان بسته بود و نعلینش نیز از لیف خرما بود و آنگاه چنین گفت:

آگاه باشید، پیروزیهایی که در دنیا فرا پیش داشتید بشما پشت کرد و گذشته‌های سیاه دوران جاهلی بشما روی آورد و بندگان نیکوکار خدای آماده کوچ بسرای دیگر شدند، آنها کالای اندک و ناپایدار دنیا را به نعیم فراوان و پایدار آخرت فروختند برادران ما که خونشان در میدان نبرد صفین ریخته شد هرگز زیان نکردند که امروز زنده نیستند و غصه‌ای گلوگیر ندارند و جام اندوه را نمی‌نوشند، بخدا سوگند که آنها خدا را دیدار کردند و خدای به آنها پاداشی بزرگ بخشید و پس از ترس و وحشت بجایگاه امن و آسایش جایشان داد کجایند برادرانم، آنها که بر تو سن شهادت نشستند و بجایگاه حق رسیدند؟

کجاست عمار؟ و کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند، همانندان آنها که به پیمان خویش وفا کردند؟

آنگاه علی دست به محاسن شریفش کشید و مدتی دراز گریست. ضرار بن حمزه ضابی می‌گوید من امام را می‌دیدم که در سکوت و تاریکی شب محاسنش را بدست گرفته بود و بخود می‌پیچید و اندوهگینانه می‌گریست و می‌گفت:

[صفحه ۱۵۴]

ای دنیا، ای دنیا، آیا آهنگح مرا کرده‌ای و بمن رو آورده‌ای و بمن اشتیاق داری؟ هنگام، هنگام تو نیست، دور است دور، دیگری را فریب ده، مرا بتو نیازی نیست، من ترا سه بار رها رها کرده‌ام و دیگر بازگشتی در آن نیست، زندگانی تو کوتاه است و خطرات فراوان و آرزویت کوچک، آه توشه‌ی اندک و درازی راه و دوری سفر و مقصد بزرگ و خطرناک

این دریافت و عاطفه داغی که امام در روزگار حیاتش شناخت مرا لازم می‌دارد که به نهج‌البلاغه روی آورم و در مسیرش پویا شوم چه در آن سوی که برداشتی از بار خشم و اندوه دارد و چه در سوئی که مهربانی و خشنودی را برمی‌انگیزد.

حتی آنگاه که خواری و پستی بارانش را در حمایت از حکومت حق در برابر یاری دیگران با اسلحه و جان از تباهی باطل مشاهده کرد، دلش بدرد آمد و زبانش بشکایت افتاد و بسرزنش و توبیخ پرداخت و با سختی و فریاد بانگ زد و همچون رعد در شب تیره غرید، کافی است که خطبه جهادش را بخوابی که چنین آغاز سخن کرد:

ای مردمی که پیکره‌ایتان بهم نزدیک و اندیشه و آرزوهایتان از یکدیگر دور است و سخنان فریب آمیزتان سنگهای سخت را نرم می‌کند

آنگاه درمی‌یابی که کدامین حساسیت دردناک و پراکنگیزه‌ای، همچون عاطفه شعله‌ور علی است که نبض حیات و اضطراب روحی را بهیجان آورد.

[صفحه ۱۵۵]

برماست که نمونه‌های والای آثار امام را در بیان عاطفت و مهرورزی و احساس پاک و گرمش از خلال گفتار و عمل و

نوشته‌هایش دریابیم و آنها را مقیاسهائی بنیانی در مسیر دریافت و احساس خود قرار دهیم در اینصورت باید کتاب نهج البلاغه را بگشاییم و رنگهائی روشن و زیبا از عواطف پسر ابیطالب را بچشم آوریم، عاطفه‌ای نیرومند و جهنده و عمیق و جاویدان.

یگانگی در آفرینش

ادب عنصر ریشه‌داری است در اندیشه، حس، خیال و ذوق که ادیب هنرمند را به هستی در پهنه هم آهنگی مطلق پیوند می‌دهد و آنگاه از ژرفای نهادش به این یگانگی آهنگ می‌دهد و با روش زیبایی از اثر پذیری آفرینش و روح هنرمند حقیقی را تجسم می‌بخشد.

برعکس علم که پدیده‌ای تجزیه‌پذیر است هنر از وحدت و بساطتی کامل برخوردار است و چون علمی بر عناصر هستی از حیث وجود نگاه می‌کند بناگزر آنها را از هم جدا می‌کند ولی هنر جدائی اجزای هستی را تجزیه‌ای ظاهری می‌داند و حقیقت آنها را برخاسته از ریشه‌ای یگانه می‌شناسد و در پرتو اندیشه‌ای اصیل، بین همه‌ی اجزاء وجود پیوندی کامل احساس می‌کند.

[صفحه ۱۵۶]

و ادب چیزی جز این شمول همه جانبه نیست.

و اگر فلاسفه یگانگی پدیده‌های آفرینش را در روزگار اخیر دریافته‌اند، هنرمند از روزی که انسان پدید آمده این یگانگی را دریافته و بذره‌های هنر و احساسهای ادب در ژرفای وجودش از دیر باز ریشه دوانیده است، بدانجهت که راهنمای فیلسوف، عقل و قیاس است که هر دو در وجود انسان مرکبی محدودند ولی رهنمون ادیب شعور باطنی و الهام قلبی است که ناگهان در نهادش می‌درخشند و حقیقت هستی را به او نشان می‌دهند بعلاوه نظر اندیشمندان درباره‌ی یگانگی آفرینش به نسبت دریافت هنرمند، نظری سطحی است زیرا فیلسوف می‌بیند و بررسی می‌کند و به قیاس و اندازه‌گیری می‌پردازد و سپس نظر می‌دهد و در این کوشش، تنها از ابزار عقل کمک می‌گیرد در صورتیکه عقل بخشی از ابزار درک انسان زنده و گوشه‌ای از می‌داند شناخت اوست. ولی ادیب هنرمند، همیشه با هستی و حقیقت حیات پیوندی نزدیک و پیوسته دارد و رازهای حیات را با ابزار خرد و شعور و خیال و مزاج و ذوق بلکه با همه هستیش لمس می‌کند و بدینجهت دریافت او ژرف‌تر و پیشتازتر است، پس ادیب استاد فیلسوف است هر کجا باشد و استاد و رهنمای او برای همیشه است.

با اثبات چنین حقیقتی درمی‌یابیم که علی بن ابیطالب در بین گروه ادیبان و هنرمندان فکر و خیال و ذوق و شعور و ادب، پیشوای بزرگان این فن از لحاظ دریافت و روش بیان است، پیشوای

[صفحه ۱۵۷]

ادیبان جاویدانی که به اختران آسمان و ریگهای بیابان و امواج دریاها و پوشش طبیعت که جزئی از جهان جان آنهاست بژرفی می‌نگرند و همین جانهای جهانی و دریافتهای بارور است که در پهنه‌ی هستی نیروئی یگانه را در می‌یابند که با قدرتی جاودانی از پهنه‌ی ازل تا بی کرانگی ابد دامن کشیده‌اند.

میخائیل نعمیه که نمونه‌ی بارزی از احساس عمیق یگانگی را در ادب معاصر نشان می‌دهد می‌گوید:

چگونه می‌توان کسی را ادیب شمرد که ریشه‌های خود را در پهنه‌ی ازل و ابد احساس نکند و آنچه را که گذشته و از این پس پدید می‌آید در نیابد؟

چنین احساس والا- و زیبایی که هعمه کائنات را با وجود اختلاف ظاهری آنها در شکلی یگانه دریابد در آثار نوابغ هنر و ادب با وجود گونه‌گونی موضوعات بخوبی پدیدار است چنانکه آهنگ شاعر بزرگی را می‌شنویم که بزبان مسیح شعر می‌سراید و می‌گوید:

بنگرید که چگونه زنبق‌ها در کشتزار می‌روید؟

ولی من می‌گویم، مسیح و سلیمان با همه مکانات عظیمی که دارند آنها هم از همان زیبایی کلی هستی بهره‌ورند و این آهنگ پر آوا که همه کائنات را در بر می‌گیرد حقیقتی عمیق را از ژرفای هستی برمی‌انگیزد و به این پرسش پاسخ می‌دهد که زیبایی زنبق‌هایی که در کشتزار می‌روید از خاک است و سنگ و ابرها که چنین جمال پرجذبه‌ای را به چهره می‌گیرد و اگر آهنگی یگانه در همه پدیده‌های وجود بر پا

[صفحه ۱۵۸]

نبود و همه عناصر حیات بهم پیوندی استوار و همیشگی نمی‌داشت چنین شگفتی و نقشی پدید نمی‌آمد و این حقیقتی است که در مدار اندیشه ادیب هنرمند می‌درخشد هنرمند با خالق صغیر.

اینجاست که سخن زیبای مسیح هم از اثرپذیری و تفاعل انسانها سخن می‌گوید و چون زنی روسپی را بحضورش می‌آورند تا کیفر دهند میفرماید:

از شما هر کس که تاکنون بی‌گناه مانده او را سنگسار کند و شاعری بزرگ بزبان سلیمان پیامبر شعر می‌سراید و می‌گوید:

گروهی می‌روند و گروهی می‌آیند و زمین همچنان در طول روزگاران پابرجاست، خورشید برمی‌آید و خورشید فرو میرود و بهمان جایی که از آن برخاسته بار می‌گردد، باد بسوی جنوب می‌وزد و بسوی شمال می‌چرخد و بمدار خویش برمی‌گردد، رودخانه‌ها بسوی دریا سرازیرند و بسینه امواج میریزند ولی دریا پر نمی‌شود و آبها دوباره سرچشمه رودخانه‌ها باز می‌گردد و این سیر و جریان همیشه ادامه دارد

و باز همین شاعر، چنین می‌سراید:

من گل خوشرنگ و سوسن بیابانی‌ام، محبوب من در میان دیگر دختران همچون گل سوسن است در میان خارها و حبیب من در میانه پسران همچون درخت سیب است در بین درختان جنگلی، هوس کردم که در زیر سایه‌اش بنشینم و چون نشستم شیرینی میوه‌هایش کامم را سیراب کرد گلها سر بر آورد، و زمان خرمی بهاری فرارسید و آوای کبوتری شنیده شد که به جفتش می‌گفت:

[صفحه ۱۵۹]

ای کبوتر من که در سوراخ کوهها و گوشه‌ی بیشه‌ها پنهان شده‌ای خودت را بمن بنمای و آوای لطیف و پیکر زیبایت را نشان ده. بدان هنگام که سپیده‌دم می‌خندد و تاریکی فرار می‌کند، ای حبیب من باز گردد و همچون آهوان ویا بزغالگان بر ستیغ کوهساران نمایان شو

محبوب زیبای من تو دوست منی، تو زیبایی و چشمانت، همچون دو کبوتر از پشت نقابت پدیدراست و موهای سیاه و انبوهت چون گل‌های بز بر فراز کوه جلعاد [۱۰۹] خود را نشان می‌دهد.

لبهایت چون گوهری سرخ فام است و گفتارت گواراست و دو گونه‌ات بسرخ‌انار می‌ماند که از پشت نقابت پدیدار است و گردنت بمانند برج داود است که سلاحهای جنگ بر آن آویخته‌اند گویا هزار سپر از سپرهای نیرومندان را بر آن ردیف کرده‌اند. چون باد سحرگامی بوزد و تاریکی شب فرورود بر قله کوههای مر [۱۱۰] و لبان [۱۱۱] پرواز کن با من به لبنان بیا ای عروس زیبا، بیا با هم بر روی کوههای انانه و حرمون پرواز کنیم و چراگاههای خرم کوهستان نمودار را زیر پر گیریم.

ای عروسک من از لبهایت شهد می‌ریزد و از زیر زبانت شیر و عسل می‌تراود و بالهایت همچون لبنان خوشبو است.

[صفحه ۱۶۰]

چشمه‌ها و باغها و چاههای پر آب و جویبارهای لبنان چه زیباست ای باد شمال وزیدن آغاز کن وای نسیم جنوب پیش بیا و بر باغ من پاکیزگی‌هایت را فروریز

این آهنگ زیبای شعر را چون بشنوی و در مفاهیم هم آهنگ آن بیندیشی بخوبی در می‌یابی که سرچشمه‌ی شعر سلیمان از همان آبخوری می‌جوشد که گفتار مسیح برخاسته اگر چه مظاهر اختلافی در موضوع نمایان باشد.

گفتار ویکتورهوگو که از هنرمندان بزرگ است که پس از انقلاب فرانسه برخاسته همین آهنگ را دارد آنجا که در برابر اختران آسمانی به حیرت افتاده و احساس می‌کند که انسان و زمینی که در آن جای گرفته در برابر پهنه‌ی گسترده‌ی آسمان موجودی ناچیز است و نزدیک است در برابر این جهان بی‌کران گم شود، ویکتورهوگو در این باره چنین می‌سراید:

این چه آهنگ ضعیفی است که زمزمه می‌کنی؟

ای زمین هدفت از این چرخیدن چیست در این مدار تنگ و محدود؟

آیا تو جز دانه‌یی از شن هستی که با اندکی خاکستر همراهی؟

اما من در آسمان کبود دور، کمر بند گسترده‌ای را ترسیم می‌کنم

پس می‌بینی مسافتی دور و ترسناک ولی زیبا و بی‌انتهائی را

و این است همان سیاهی انباشته شب را که بسرخ می‌گراید

[صفحه ۱۶۱]

مانند کراتی زرین که بالا- میروند و فرود می‌آیند در پهنه‌ای سبز رنگ دور می‌شوند و فراهم می‌آیند و هفت قمر بزرگ را در برمگیرند و این خورشید است که پاسخ می‌گوید در خاموشی، و در گوشه‌ای از آسمانها، ای اختران، شما رعایای منید به آرامی، من پیشوایم و شما فرمان بردارید

شما همچون کشتی‌هائید که پهلو به پهلو حرکت می‌کنید تا از در درآئید دو کره‌ی کوچک در نزدیک من مریخ و زمین است

که وارد دروازه‌ی آسمان میشوند و به آن برخورد نمی‌کنند

و این هم دب اصغر است که با هفت ستاره‌اش می‌رود

بمانند هفت چشمه زنده بجای دانه‌های خورشیدها

و در این جا راه کهکشانش را چنین ترسیم می‌کند

جنگلی سرسبز و زیبا، سرشار از اختران آسمان

ای اختران پائین، جایگاه من از شما بسیار دور است

ستارگان ثابت و پرفروغ من مانند جزیره‌هائی هستند که در اقیانوسی پراکنده‌اند و خورشیدهای فراوان من آنچنان که بنظرتان می‌آید کوچک و کوتاه نیستند،

در زاویه‌ای دور از آسمان که بمانند صحرائی گسترده است آواز در آن پراکنده می‌شود

جز اندکی از خاکسترهای سرخ که در تاریکی شب پراکنده‌اند

همچنین کهکشاهای دیگری هستند که جهانهای دیگری را که از این جهان کوچکتر نیستند نشان میدهند و همگی در جویبکران پراکنده‌اند این همان پهنه‌ی گسترده‌ای است که هیچ شن و ریگی در بر ندارد و امواجش می‌روند و لی هرگز به کرانه‌هایش باز نمی‌گردند.

[صفحه ۱۶۲]

و از زبان خداوند چنین می‌گوید:

اگر بر این جهان نفخه‌ای بدمم همه چیز، در تاریکی عدم فرو می‌رود اکنون بنگریم که علی (ع) پرتوی از زیبائی آفرینش را در

خلقت طاووس چگونه ترسیم می‌کنند

آفرینش طاووس از شگفتی‌های خلقت است که خدایش در زیبایی و اعتدالی استوار بیافرید و رنگهایی نیکو در پر و بالش ترتیب داد و آنها را بهم پیوند داد و گسترد و دمی دراز به او بخشید که چون بسوی جفتش روی آورد دم درازش را همچون چتری بر روی سرش بگستراند، پنداری که استخوان پرهایش پیکانهایی سیمین است که بر آن بالها دانه‌ها و حلقه‌های زیبایی از عقیق سرخ و زبرجد سبز روئیده است که اگر به گل‌های چمنزار همانند کنی گوئی که دسته گلی از بوستانی چیده شده و یا جاهای است که نگاره‌ای رنگین همچون پارچه‌ی یمنی بر آن بافته‌اند و اگر به زیورهای پر آذینش مانند کنی، مقل نگیلهای رنگارنگی است که بر افسری گوهر آگین میدرخشد،

او شادمان و پرناز گام برمیدارد و به دم و بالهای زیبایش می‌نگرد و از جمال پیراهنو و پوشش رنگینش قهقهه خنده سر میدهد. ولی چون به پاهای زشت و ناموزونش نظر می‌افکند بسختی می‌گریزد و فریاد میکشد گوئی به التماس فریادرسی میخواهد و به اندوه جانکاهش گواهی میدهد زیرا پاهایش زشت و باریک است همچون پاهای خروس خاکی رنگ. و در جایگاه یالش کاکلی سبز رنگ بانقشهایی بدیع و

[صفحه ۱۶۳]

رنگین روئیده که همچون افسری بر تارکش میدرخشد، گردنی کشیده و بلند همچون ابریق دارد انتهای دمش تا زیر شکمش رنگی بسبزی و سمی یمانی می‌درخشد، که بر حریری نرم و پوششی لطیف شکل گیرد و یا بمانند آئینه‌ای روشن بتابد. از شکاف گوشش خطی بنازکی شکاف قلم همچون گلی سپیدگون برآمده که چون امتدادی از نور سپید در ساهی می‌درخشد کمتر رنگی است که این مرغ رنگین بال بخود نگرفته و با جلوه و جذبه‌ای شگفت انگیز نشان نداده باشد گوئی بالهای رنگینش همچون گل‌های پراکنده‌ی بوستان است ولی گل‌هایی از باران بهاری و آفتاب گرم بهره نبرده و خود روئیده باشد.

گاهی همین پرهای رنگینش می‌ریزد و اندامش برهنه میشود ولی باز پرهای رنگین و تازه‌تری بر پیکرش می‌روید همچون برگ‌های شاخه‌ها، که فرو می‌ریزد و دیگر بار بهمان تازگی پیش می‌روید بدانسان که هیچ فرقی با رنگهای پیش ندارد و رنگی بجای دیگر پدید نمی‌آید

اگر یکی از موهای نازک پر او را بگیری و بدقت نگاه کنی گاهی چون گل سرخ و گاهی دیگر چون پاره‌ای از زبرجد سبز و گاه مانند قطعه‌ای زرد از طلای ناب خود را نشان میدهد.

پس چگونه اندیشه‌های ژرف را توان آنست که اینهمه زیبایی را دریابد و یا خرده‌های ورزیده به اوج جمالش درآید یا زبان سخنوران به بیان اینهمه زیبایی و شگفتی پردازد؟

و اینک به سخن دیگر امام که درباره‌ی آفرینش آسمان و زمین گفته است توجه کنیم:

[صفحه ۱۶۴]

آفریدگان را بقدرت پرتوانش بیافرید، و بادها را به رحمت مهرانگیزش به جنبش درآورد و پهنه‌ی زمین را با میخ کوهساران استوار ساخت، پس آنگاه هوا را در هم شکافت و دامن فضا را باز کرد و آب‌هائی متراکم و مواج در آن برانگیخت و بر پشت بادهای توفنده و سخت و پرآوا بار کرد و سپس خداوند پاک، ابری دیگر پدید آورد و وزشگاهش را باز گشود و به تندی به حرکتش آورد و از جایی دور آنرا برانگیخت و فرمانش داد تا امواج دریاها را برانگیزد و تلاطم دریا را پدید آورد و وزشگاهش را باز گشود و به تندی به حرکتش آورد و از جایی دور آنرا برانگیخت و فرمانش داد تا امواج دریاها را برانگیزد و تلاطم دریا را پدید آورد، پس ابر آب دریا را بهم زد و بسختی در فضا وزید و آغاز و انجام امواج را بهم پیوست و آبهای ساکن را به تلاطم افکند.

اکنون بهتر است بگفتار زیبای امام که گویای نبوغ و کرامت او در همه دریافتهای گونه‌گون انسانی است توجه کنیم و بنگریم که چگونه بهمهی پدیده‌های آفرینش از خورد و بزرگ و خورشید و ماه، و نرم و سخت با نگاهی برابر می‌نگرد و چگونه آنها را در

امتیاز هستی هم رنگ و هم آهنگ و مشترک و همگونه می‌داند که همگان با سرود پر آوای وجود همکار یکدیگرند سرود یگانه‌ای که هرگز باغ بزرگی را بر گیاه کوچکی برتری نمی‌دهد و دریای پهناوری را بر چشمه کوچکی که از میان گیاهان و ریگها می‌جوشد امتیاز نمی‌بخشد.

امام در این باره می‌گوید:

اگر نیروهای اندیشه‌ات را بکاربری به این دریافت می‌رسی که آفریدگار مورچه، همان آفریننده‌ی درخت خرماست و بزرگ و کوچک،

[صفحه ۱۶۵]

سنگین و سبک، توانا و ناتوان همگی در آفرینش برابرند و همچنین آسمان و هوا، و آب و باد با هم یکسانند، نگاه کن به خورشید و ماه گیاه و درخت، آب و سنگ و پیدائی این شب و روز و امواج دریا در این همه کوهها و قله‌های بلند آنان که در آفرینش نواختی یگانه دارند

آنگاه به این سخن امام توجه کنیم که فرمود:

هر نعمتی که بشما برسد، نعمت دیگری را از دست میدهد و هر وز که از عمر شما بگذرد دیگر روزتان بسوی مرگ کوبیده میشود، هر لقمه‌ی تازه‌ای که میخورید لقمه‌ی پیش از بین میرود و هر اثری که از شما پدید می‌آید اثر دیگر نابود میشود و هر تازه‌ای که بشما روی می‌آورد همراه با کهنگی روی داد پیش است و هر چه می‌روید فرو ریختن دیگری رابه‌مراه دارد، ریشه‌های پیشین، گذشته و ما شاخه‌های آن هستیم

هستی حقیقت حیات را از نهادش بزبان می‌آورد.

بخاطر می‌آید همانندی گفتاری از اشعار امروالقیس و بخشهای فراوانی از فرهنگ فرزندان ایطالب، که امام گفتارش را در قالب یگانگی کامل هستی می‌ریزد و بسختی مبارزه با ستمگر و تجاوز کار در بیان میدارد و به یاری ناتوانان حتی گیاه و حیوان و زمین فرمان می‌دهد تا اینکه سراسر وجود در استوائی کامل بنمایش آید.

[صفحه ۱۶۶]

امرو القیس شاعری که از واقعیت وجود سخن می‌سراید چنین می‌گوید:

من به رعد و برق آسمان نگاه کردم و بدقت نگریستم تا بینم باران از کجا می‌بارد، و چه زیبا و شگفت آور بود آنچه دیدم، باران از چهار سوی بارید سیل‌ها روان شد، من از دور نگاه میکردم و میدیدم که از سوی راست سیلها از دامان کوه (قطن) و از جانب چپ از دو کوه (ستار) و (یذبل) جریان یافت و آب بشدت بموج افتاد و سل درختها را در هم شکست و آنگاه از کوه قنار گذشت و تا بلندی کوه را فراگرفت و از آنجای بسوی دره‌ها سرازیر شد

پس از آن شاعر چنین می‌گوید:

سیلابها در بیابان همه‌ی نخل‌ها را بخاک افکند

و همه خانه‌ها را جز آنها که بر فراز کوهها بود درهم کوبید

کوه بلند ثبیرهم در زیر آب فرورفت

جز قله‌اش که همچون سر شیخی که عمامه‌ی خط دار بسته نمایان است

گویا سرش را از فرود باران سحرگاهی بالا کشیده

تا سیل‌های کف آلود قله‌ی سنگی او را فرو نگیرد

باران پیایی بیابانهای خشک را سر سبز و خرم ساخت

بزیبائی و رنگ و روی جامه‌ی بازرگان یمنی
 پرندگان هوا از نشاط بامدادی بنگمه آمدند
 و ابرهای تازه جام نشاط بکام صحرا ریختند
 درندگان گویا دیشب در گودالها غرق شدند
 و گوئی که ریشه‌های پیازند که در زمین پنهانند

[صفحه ۱۶۷]

در این تابلوی زیبای طبیعی می بینم که امر القیس چگونه نقشی زیبا پدید می آورد و می گوید که باران دختهای خرما را بخاک افکند و خانه‌ها را جز بناهایی که بر کوه برآمده ویران ساخت کوه ثبیر هم با همه‌ی بلندی و ارتفاعش بزیر آب فرورفت و تنها سرش از آب بیرون ماند که گوئی سرشیخی است که عمامه‌ای خط دار پوشیده است، باران همچنان پیایی در اطراف کوهها بارید و بسوی زمینهای تشنه و بی گیاه سرازیر شد و گیاهانی خرم و گللهائی رنگ برنگ از زمین روئید که گوئی جامه‌ی زیبا و رنگین بازرگان یمنی است که در برابر چشمان مردم بخود پوشیده است.

باران چنان بر زمین بارید که بوستانهائی خرم پدید آورد و مرغان بنشاط آمدند و به ترنم پرداختند اما درندگان که همیشه دندان بخون حیوانهای ناتوان می آلودند در آب غرق شدند و همچون ریشه‌های پیاز در خاک پنهان گشتند

باران این چنین در نظرگاه شاعر بزرگ جاهلی که همه جا بارش و حرکتش را به چشم دارد بنمایش می آید و گویا نیروی عظیم هستی از نشان میدهد که نیروئی توانا و دادگر و بزرگوار است و موجودات ناتوان زمین و پرندگان کوچک را یاری می کند و زمین را سرسبز و خرم و پر از گللهای رنگارنگ می سازد تا گنجشکهای کوچک بشادی آیند و بنگمه پردازند و در برابر، درندگان خونخوار را بسوی کوهها میراند و عرصه را بر آنها تنگ می سازد و با قهری شدید به غرقباشان می افکند و نابودشان می کند علی هم در برابر باران احساس دراد تند و عمیق و نمایانگر نیروی دادگر وجود، چنانکه در پایان سخنی دراز چنین می گوید:

[صفحه ۱۶۸]

چون ابرها بار گران باران را بزمین فرو باریدند، از بیابانهای بی گیاه، سبزهها روئید و از کوهها کم گیاه خرمی‌ها پدید آمد و زمین به زیور باغها آرایش یافت و جامه رنگین گلی بخود پوشید و حلقه‌های نور رنگین بخود آویخت و این سبزهها و رستنی‌ها برای مردمان ابلاغی از اعجاز وجود و برای چهار پایان روز فراخ و حیات بخشی است

آنگاه علی (ع) اندیشه‌ی امر القیس را از دستاوردهای باران در این سخن معجز بیان خلاصه می کند و می گوید هر کس بر زمانه بزرگی فروشد از روزگار خواری بیند اینجاست که می بینیم در فرهنگ امام دریافت و اصالتی همیشگی پدیدار است و از پیوستگی جاودانه‌ای بین کنه وجود و اسرار نهان آن با پدیده‌های نمایان مرگ و حیات حکایت میکند و از وراء شکل‌های گونه گونه طبیعت حقیقت پایدار و یگانه‌ای را تجل می بخشد و این دریافت عمیق پدیده اندیشه ادب هنرمندی است که میخواهد هستی را بر بنیان پایداری در پهنه‌ی دل و دماغش برابر هم تمرکز دهد.

از نهج البلاغه بروشنی پیداست که نگرش اجتماعی و اخلاقی فرزند ابیطالب از همان نگاه یگانه‌ای که بر وجود می نگرند پرتو میگیرد پس چقدر در سنت هستی، مرگج به حیات نزدیک است و دو طرف خیر و شر با هم متقارن، چه بسا که اندوه و شادی در یک زمان در یک دل پدید می آید و خستگی با نشاط در یک پیکر به یک زمان فراهم می آید

[صفحه ۱۶۹]

و این حقیقت در فرهنگ امام این چنین پیداست

چه بسا دوری، که از هر نزدیک، نزدیکتر است و چه امیدهائی که به ناامیدی میگراید و چه تجارتهائی که پایانش زیان است

و شگفت آور نیست که این سخن امام در بنی مردم روا باشد که فرمود هر کس برای برادرش چاهی بکند، خود در آن می‌افتد، هر کس پرده‌ی راز دیگران را بدرد اسرار خانه‌اش از پرده بدر آید، و هر کس که به رمدم بزرگی فروشد بخوار یافتد پس دایره آفرینش بهمه مردم و همه چیز و تمام کائنات فرمان می‌دهد که در برابر قانون متعادل آن سر فرو آرند، قانونی که امام با دریافت و خرد و احساس خویش به برابری آن را درک کرد ادراک شگفت آوری که نموداری روشن دارد و کشف آن برای امام آسان است و این دریافت روشن را در قالب گفتاری که بیانش همچون قوانین ریاضی، مستدل و استوار است می‌ریزد و سخنش پدیدارهای حیات را در برمی‌گیرد و آنگاه از دایره نمودارها برمی‌جهد و در وراء این چشم اندازه‌ها به اصول عمیق و پایدار وجود نفوذ می‌کند.

اینجاست که فرزند ایطالب با همه بزرگیهای وجود از دیدگاه هستی یگانه و دریافت ژرف بوجود واحد در یک پایگاه قرار می‌گیرد و فرهنگ او فریادهائی پیاپی است که از قلبی گرم و حساس و بی‌همانند برمیخیزد و همی خواهد که به ژرفای وجود فرو رود و حقیقت هستی را آنچنانکه هست دریابد تا بدانجا که بداند همه‌ی دورها و نزدیکها با چهره‌های گوناگونی که دارند بر یک بنیان استوارند و همه هستی، پیچیده در حقیقتی است که دو سوی آنرا ازل و ابد تشکیل می‌دهد.

[صفحه ۱۷۰]

روش و نیروی سخن

سخنی که اگر به کوبندگی، برخیزد همچون تند بادی همه چیز را در هم می‌شکند و اگر تباهی و تبهاران را بیم دهد بر آشوبد و آهنگی آتشین برآورد و اگر به اندیشه‌ات بخواند با جایگاه احساس و ریشه فکر و خردت همراه گردد و به هر جایی که خواهی ترا بکشاند و با هستی پیوندت دهد.

شکل سخن با مفهوم آن بهم در آمیخته بمانند گرمی با آتش و نور با خورشید و هوا با جو و تو در برابر این سخن چنانی که گوئی در برابر سیل خروشان که می‌جوشد و دریائی که می‌توفد و تند بادی که می‌وزد.

و چون از روشنی هستی و زیبایی آفرینش سخن می‌گوید چنانست که گوئی بر صفحه جانت با قلمهائی

[صفحه ۱۷۱]

از اختران آسمان مینگارد گفتارش همچون شراره برق و خنده آسمان در شبهای تاریک زمستان است.

این از جهت ماده‌ی سخن است و اما از لحاظ روش گفتار، بیان امام سحر انگیز است، هنر در شیوه‌ی گفتار است و بنای گفتار بر مفهوم آن نهاده است و نقش سخن کمتر از ماده‌ی آن نیست و شرایط سخنوری از مفهوم بیان، ارزشی کمتر ندارد.

علی بن ایطالب از ذوق سرشار هنر و بیان زیبای سخن آن چنان بهره‌ای دارد که او را در روزگاران از دیگران ممتاز ساخته است و این ذوق او اندازه‌ای طبیعی از طبع ادبی اوست، طبعی خدادادی و اصیل که چون بنگرد به نیروی آن دریابد و بفهمد و آنچه را در جانش می‌جوشد بر زبان آورد و پرده از چهره‌ی اسرار برگیرد همچنین فرهنگ امام به سخنی راستین ممتاز است چنانکه برتری حیات را نیز در بردارد و همی‌راستی است که نخستین امتیاز هنر و مقیاس روش روشنی است که هرگز فریبی در پی ندارد.

دیگر شرط بلاغت، همراهی سخن با مقتضای حال است و این هنر بزرگ در هیچ ادیب عرب همچون علی بن ایطالب فراهم نیامده است و اتبکارش در این زمینه، والائی از رسائی سخن است که پس از قرآن مجید به ظهور آمده است، مختصر ولی روشن، نیرومند

و

[صفحه ۱۷۲]

انگیزنده بهمراه بافتی استوار از پیوند لفظی و معنی، با آهنگی شیرین از موسیقی نرم که در گوش می‌نشیند در وقتی که مفهوم کلام

نرمی و مهربانی را برساند ولی بهنگام عنف و شدت معنی، الفاظی سخت و تند بزبان می‌آید.

خاصه هنگامی که در باره‌ی منافقان و فریبکاران و دنیا پرستان و ایفای حقوق ناتوانان و بیچارگان سخن بمیان می‌آید بیان علی همچون قلب و ذهن و آهنگ کلامش راست و روشن است و بحق باید که گفتارش نمونه و راهی برای بلاغت باشد، چنانکه صدق گفتارش در آهنگ سخنش پیدا و از هر گونه تصنع بدور است و با اینکه کلماتی موزون و بریده و زیبا را به همراه دارد از هر گونه بیان ساختگی بدور است و صادقانه از طبع سرشارش برمی‌خیزد اکنون به این آهنگین بنگریم که چگونه از طبع سالم امام برخاسته است آنجا که می‌گوید:

يعلم عجيج الوحوش في الفلوات، و معاصي العباد في الخلوات و اختلاف النيان في البحار الغامرات و تلاطم الماء بالرياح العاصفات
يعني خداوند آگاه است از فریاد حیوانات وحشی در بیابانها و گناه بندگان در خلوتها و حرکت ماهیان در اقیانوسهای ژرف و امواج سهمگین دریا که طوفانهای سخت برمی‌خیزد.

یا به این گفتار موزون در یکی از خطبه‌های نگاه کنیم که فرمود:

و كذلك السماء و الهواء و الرياح و الماء فانظر الى الشمس و القمر و النبات و الشجر و الماء و الحجر و اختلاف هذا الليل و النهار و تفجر هذه البحار و كثره الجبال و طول هذه القلال و تفرق هذه الغات و الالسن المختلفات ...

[صفحه ۱۷۳]

یعنی همچنین است آسمان و هوا، و بادها و آب، پس نگاه کن به خورشید و ماه و گیاه و درخت، و آب و سنگ، و رفت و آمد شبانه‌روز و امواج و خروش این دریاها و این کوههای فراوان و این قله‌های بلند، و اینهمه واژه‌ها و زبانهای گوناگونی که در بین انسانها رایج است.

و باز به این سخن زیبا و خمزونی که از طبع سرشار امام برخاسته است توجه کنیم:

ثم زينها بزينة الكواكب و ضياء الثواقب و اجري فيها سراجا مستطيرا و قمرا منيرا في فلك دائر و سقف سائر ...

یعنی، آنگاه، خداوند، آسمان را به زیور اختران بیاراست با نوری پرفروغ و نفوذ و چراغ تابان خورشید و ماه فروزان را در آن بحرکت آورد درمداری گردان و سقفی تیز رفتار

اکنون اگر این کلمات موزن را از جایش برداریم و آهنگش را بهم زنییم می‌بینیم که چگونه روشنی سخن خاموش می‌شود و زیباییش نابود میگردد و دقت و اصالت ذوق گم می‌شود.

پس آهنگ در فرهنگ امام ضرورتی فنی است که طبع اعجازگر امام، آنرا با هنر سخن درآمیخته چنانکه گوئی هر دو از پایگاه واحدی برخاسته‌اند که نثر را همچون شعر به آهنگ موزون می‌آراید و مفهوم کلام را با صورت لفظ و طبیعت سخن همراه می‌سازد.

[صفحه ۱۷۴]

از آهنگ سخن امام نغمه‌هایی برمی‌خیزد که ترانه‌ی گفتار را به دیگر نغمه باز مگرداند و آنچه‌ان گوش را مینوازد که هرگز آهنگهایی چنین موزون و دلنشین بگوش کسی نرسیده است چنانکه نمونه‌هایی از آنها آوردیم، اکنون به این کلمات موزون توجه کنید که چگونه گوش را نوازش میدهد:

انا يوم جديد و انا عليك شهيد فاعل في خيرا و قل اخيرا

یعنی هر روز که بر انسان درآید گوید که من روزی تازه‌ام و بر کردارت گواهم، پس در ساعات من به نیکی کار کن و به نیکی سخن بگوی

اکنون که می‌گوئیم در روش گفتار امام روشنی معنی و رسائی سخن و سلامت ذوق به فراوانی مشهود است برای اثبات ادعای

خود، شما را بخواندن کتاب (زیبائیهای نهج البلاغه) سفارش می‌کنیم تا ببینید چگونه گفتار امام از سرچشمه‌های مفاهیم دور می‌جوشد و چه جامه‌های زیبایی از هنر سخن بر اندام بیان استوارش میدرخشد:

اکنون به این تعبیرهای نیکو از گفتارش نگاه کنید:

ارزش مرد در زیر زبانش پنهان است، بردباری بمانند خویشاوندان یاور انسان است، آنکس که دلی نرم دارد، شاخه‌هایی فراوان بیار آرد، هر ظرفی که چیزی در آن ریزند پر شود مگر ظرف دانش که هر چه در آن ریزند فراختر گردد اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم بپاشد، دانش ترا نگهبانی کند ولی مال را تو باید نگهبانی کنی، چه بسا کسانی که از ستایشگری دیگران به اشتباه می‌افتند، چون دنیا به کسی روی آرد خوبی دیگران را به عاریه گیرد و

[صفحه ۱۷۵]

و چون دنیا به او پشت کند خوبیهای خودش هم از او سلب شود، باید کار مردم در نزد تو به حق برابر باشد، کار خیر را انجام دهید و آنرا کوچک نشمارید زیرا کوچک آتن بزرگ و اندکش فراوان است، آنان که مال می‌اندوزند با آنکه زنده‌اند مرده‌اند، سرمایه‌داران از گرسنگی نیازمندان بنوا می‌رسند

اکنون این تعبیر رسا را توجه کنیم که زیبایی هنری فراوانی را در بر گرفته و چون می‌خواهد تسلط خود را بر شهر کوفه بیان دارد می‌گوید این شهر کوفه است که چون بخواهم آنرا فراگیرم یا باز گشایم یعنی آنرا در مشت قدرت درام که می‌بندم و باز می‌کنم. اینجاست که در گفتار امام، ریشه‌داری اندیشه و تعبیر را در می‌یابیم اصالتی که با شخصیت ادیبی حقیقی همراه است و پایداری آن با جاودانگی گوینده‌اش تلازم دارد.

روش علی بهنگام خطابه، زیبایی فراوانی را حائز است، بهنگامی که عاطفت پرشورش زبانه می‌کشد و بیان خیال انگیزش شراره می‌زند و از حوادث روزگار تلخش هیجانی سخت پدید می‌آورد در اینجاست که رسایی سخنش از قلب دردناکش برمی‌خیزد و چون موجی خروشان ز زبانش برمی‌آید در چنین هنگامه‌هاست که امتیاز روش علی در تقریر و تاثیر معجزه سر می‌کشد و کلمات پیاپی و کوتاه را ردیف می‌کند به آنها آهنگی خاص می‌بخشد و تعبیرها می‌آورد و از اخبار به استفهام و از آن به تعجب و از شگفتی به انکار می‌جهد و هر کلام را با آهنگی نیرومند و موثر پایان می‌دهد و این همان هنر والائی است که مفهوم بلاغت و روح هنر را بصراحت نشان می‌دهد، یکی از نمونه‌های این سخن، خطبه‌ای است

[صفحه ۱۷۶]

که امام درباره‌ی جهاد بیان فرموده و بدان هنگام که سفیان بن عوف اسدی به دستور معاویه بر شهر انبار تاخته و فرماندار آنرا کشته و به غارت پرداخته این خطاب به مردم کوفه از زبان امام چنین برآمده است:

این برادر غامد است که سپاهش به شهر انبار رسید و حسان بن حسان بکری را کشت و پادگانها را گرفت و گروهی از مردان شایسته کار شما را نابود کرد

و به من خبر رسید که یکی از سپاهیان او به زنی مسلمان و زن غیر مسلمانی که در پناه شما بود حمله برد و خلخال و دست‌بند و گردن‌بند آنها را برگرفت و با غنیمتی فراوان بازگشت بی آنکه یکی از سپاهیانش زخمی بردارد و یا خونی ریخته شود پس اگر مسلمانی از شدت اندوه بمیرد شایسته‌ی سرزنش نیست بلکه در نزد من سزاوار تحسین است

پس شگفتا، بخدا قسم که دل انسان می‌میرد و اندوه به جانش می‌خلد چون می‌بیند که آنها این چنین بر باطل خود متحد و استوارند و شما از حقی که دارید پراکنده‌اید پس زشتی بر شما باد که آماجگاه پیکان دشمنانید، شما حمله می‌برند و شما حمله نمی‌کنید و با شما می‌جنگند و شما به نبرد بر نمی‌خیزید و خدا را نافرمانی می‌کنید و به این گناه خشنودید

در اینجا به توانائی امام در ادای این کلمات کوتاه و موثر نگاه کنید که چگونه دلها را برمی‌انگیزد و انقلابی در جانها پدید می‌آورد

و دردی را که در دل دارد به مردم باز می‌گوید و روشی بر تاثیر را که

[صفحه ۱۷۷]

رسائی سخن و شدت اثر در آن موج می‌زند به خدمت می‌گیرد، او به مردم از حمله‌ی سفیان بن عوف به شهر انبار آگهی می‌دهد و از ننگی که با آنها رسیده سخن می‌گوید و آنگاه به آنها خبر می‌رساند که کار گزار امیرالمومنین در این حمله کشته شده و نیروی مهاجم و تجاوزکار به این جنایت قناعت نکرده بلکه شمشیر خود را در گلوگاه گروهی فراوان از سپاهیان انبار و مردم آن فروبرده‌اند.

در بخش دیگر خطبه، امام بهنقطه‌ی حساس غیرت شنوندگان انگشت می‌گذارد و تعصب و غرور غیرت عربی آنها را برمی‌انگیزد، زیرا عرب به شرف زن ارج می‌نهد، و امام از همین حساسیت استفاده می‌کند و می‌داند که عرب حاضر است جان خود را در راه نگاهبانی شرف زنان و حفظ ناموس دختران فدا کند و بدین جهت به مردم کوفه هجوم می‌آورد و به سختی بر آنها می‌تازد که چرا از یاری زنان دست کشیده و آنها را در برابر تجاوز کارانی که بحریم امنیت آنها تاخته‌اند بی‌یاور گذاشته‌اند و هیچکدام از آنها برای حفظ شرف و ناموس زنان آسیبی ندیده و خونی از آنها نریخته است.

آنگاه امام شکفتی و حیرت خود را از رفتار ناهنجار یارانش بیان می‌دارد که چگونه دشمنانش به باطل پیوسته و به حمایت آن برخاسته‌اند تا بدانجا که در راه رسیدن بمقاصد ننگین خویش بشهر انبار حمله می‌برند و در مقابل، یارانش که باید از حریم اجتماع خود دفاع کنند ناجوانمردانه می‌نشینند و بیاری حق بر نمی‌خیزند و حق را خوار و سست می‌سازند.

[صفحه ۱۷۸]

طبیعی است که چون امام در برابر چنین فاجعه‌ای به خشم آید کلام او هم از شدت خشم به شراره می‌افتد و بار سنگین اندوه و غضب او را الفاظی سخت بدوش می‌کشد اینجاست که سخنانش داغ و آتشین و موزون و بریده و سرزنش بار است و فریاد می‌زند که:

رویتان زشت باد که آماج پیکان دشمنان شدید که بر شما حمله می‌برند و شما حله نمی‌برید و با شما می‌جنگند و شما به نبرد بر نمی‌خیزید و خداوند را نافرمانی می‌کنید و به این گناه بزرگ خشنودید

اینجاست که انقلابی در جانش پدید می‌آید و گفتاری قاطع و مقطع از زبانش برمی‌خیزد چنین کلماتی پیاپی از بیانش بیرون می‌جهد و می‌گوید:

ما ضعف و لا جنت و لا خنت و لا وهنت

یعنی من هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم و خیانت نکردم و سستی نوریذم.

این خشم پرشراره همراه با اندوه دردناکی است که از رفتار یاران سست عنصرش پدید آمده است و امام می‌خواهد آنها را بسوی خیر و پیروزی بکشاند ولی آنان درک و دریافتی ندارند و همچنان بی‌خبرند و اراده‌ای سست و تباه دارند و امام با گفتاری سخت و تند و تکان دهنده و خشم آمیز با آنها چنین می‌گوید:

شما را چه شده که می‌بینم بیدارانی خواب و حاضرانی غایب و شنوندگانی کر و گویندگانی گنگ شده‌اید

[صفحه ۱۷۹]

سخنوارن عرب فراوانند و خطابه به یکی از شکل‌های جالب هنر و ادب عرب است که در دوارن جاهلیت و اسلام و بروزگار پیامبر و خلفاء شهرتی خاص داشته است و اکنون ما را نیازی به آن نیست بروزگار رسالت پیامبر، بزرگترین خطیب نامور، شخص پیامبر نبود که شکی در اعجاز سخن او نیست اما در روزگار خلفاء و پس از آن در همه‌ی دوارنهای عربی هیچ کس در بلاغت سخن به پایگاه والای علی نرسیده است و گفتار نرم و دلنشین امام از مظاهر شخصیت برین اوست و همچنین بیان نیرومندی که از طبع

سرشار و اعجاز اندیشه‌اش برمی‌خیزد و همه‌ی امتیازات پر ارج سخنوری را حائز است، فضیلتی است که در انحصار اوست و خداوند برای او همه‌ی وسائل و ابعاد کامل را که برای رسائی سخن ضرورت دارد فراهم آورده است چنانکه نمونه‌هایی از آن را دیدیم.

همچنین خداوند امتیازاتی دیگر به امام بخشیده و فطرت سالم ذوق بلند و سرشار، بلاغت تسخیر کننده، ذخایر بی‌پایان دانش ممتاز دلایل استوار، قدرت پرتوان اقناع و نبوغ در بدیهه گوئی از برتریهای خدادادی و بی‌نظیری است که تنها در شخصیت والای امام تجلی کرده است و بر این امتیازات درخشان، راستگوئی بی‌حد و مرز علی‌اضافه می‌شود که به صورت ضرورتی تام در تمام گفتار سعادت بخش او نمایان است و تجربه‌های فراوانی که عقل نیرومند او از سرشت مردم و صفات و انگیزه‌های اجتماع بدست آورده و اعتقاد راسخی که مدار حیات او را در بر گرفته و بالاخره اندوهی ژرف همراه با مهرورزی عمیق [صفحه ۱۸۰]

و پاکی دل و سلامت وجدان و هدف عالی که همگی این برتریها به شخصیت والای علی چهره‌ای جاودانه می‌بخشد. و به سختی می‌توان در شخصیت‌های تاریخی بشر کسی را پیدا کرد که همه‌ی امتیازاتی را که سخنوری توانا این چنین بسازد پیدا کرد مگر علی بن ابیطالب و چند تن اندک (از نوابغ آسمانی) و برای اثبات این گفتار باید شرایط و امتیازات بلاغت را با سخنوران بزرگ شرق و غرب تطبیق کرد تا معلوم شود که سخن ما درست و از هرگونه مبالغه‌ای بدور است و فرزند ابیطالب بر منبر خطابه، دلاور نیرومندی است که به نفس خویش و عدالت گفتارش اعتمادی استوار دارد و ادراک قوی و دریافت تند او از حالات روانی انسانها و هوسها و ژرفای نهادشان به او امتیازی خاص بخشیده و قلبش از برتریهای آزادی و انسانیت و فضیلت موج می‌زند و چون امواج پرخروش جانش از مسیر زبانش رها می‌گردد، فضائل خفته و عواطف خاموش مردم را برمی‌انگیزد. انشاء خطابی او را هرگز نمی‌توان ستود مگر آنکه بگوئیم اساس بلاغت سخن است، ابولہلال عسکری صاحب کتاب صناعتین می‌گوید:

ارزش سخن، تنها در بیان معانی نیست بلکه زیبایی، صفا نیکوئی، روشنی، پاکی، خرمی، تازگی، آبداری لفظ و درستی روش و ترکیب و دوری گفتار از پیچیدگی و ساختگی بیان نیز باید به آن اضافه شود. الفاظ گاهی چنان زیباست که گوئی نسیم صبحگاهی بوی ارغوان بهمراه دارد و گاه آهنگی بمانند فریاد جنگاوران در میدان نبرد دارد

[صفحه ۱۸۱]

و گاهی همچون شمشیر دو دم تند و برنده است و گاهی مانند نقاب بر چهره بعضی عواطف می‌افتد تا از شدت و حرارتشان بکاهد و برخی گفتار، مثل خنده‌ی آسمان در شبهای تاریک زمستان است و برخی دیگر کوبنده است و سخنانی نیز مانند جویباری آرام است که از چشمه‌ای صاف جریان می‌یابد.

همه این برتریها در گفتار و تعبیرات علی فراهم است افزون بر اینکه این خصائص ارزنده گفتار، مربوط به عقیده‌ی صاحب کتاب صناعتین است و خطبه‌های علی بن ابیطالب در پایگاهی والاتر جای دارد زیرا این همه زیباییهای لفظی با حقیقت معنی و شکوه و نیروی بی‌مانند آن در گفتار امام همراه است در این باره، مطالبی در جزء سوم از کتاب (الامام علی صوه العداله الانسانیه) آنجا که در مقام ستایش بیان امام بوده‌ایم نگاشته‌ایم که بخشی از آن چنین است.

نهج‌البلاغه، راه روشن رسائی سخن است که از اندیشه و خیال و عاطفه‌ای بلند برخاسته و با ذوقی سرشار و هنری بدیع در آمیخته و تا انسان و خیال و اندیشه‌ی او پایدار است، این سخنان نیز پاینده و عمیق است، گفتارش بهم پیوسته و همراه و برخاسته از احساسی عمیق و روشن و دریافتی ژرف، که حرارت و واقعیت از آن می‌جهد و شراره‌ی حقیقت والایش دلها را بماوراء هستی رهنمون

می‌شود، زیبایی معنی را با جمال سخن و شکل و مفهوم بیان بهم در آمیخته بمانند آمیختگی گرمی با آتش، فروغ با خورشید و هوا با هوا که انسان در برابر این سخن چنان حیرت زده است که گوئی در برابر سیل خروشان [صفحه ۱۸۲]

و اقیانوس موج و تندباد توفنده ایستاده است یا در برابر پدیده‌ای طبیعی که ناچار باید بر بنیان استوارش پایدار باشد و بین عناصر و ابعادش هرگز جدائی پدید نیامد مگر آنکه نابود شود و به نیستی گراید.

سخنی که اگر بر دروازه‌ی دلها بکوبد همچون تندی همه چیز را درهم شکند و اگر تباهی و تبهاکاران را بترساند با صدائی مهیب و برقی جهنده انفجار یابد و اگر دری بروی خرد و آگاهی مردم بگشاید دیگر بابهای استدلال را برویشان فروبندد و اگر ترا به اندیشه بخواند با پایگاه حس و ریشه‌ی اندیشه‌ات همراه گردد و بهر سویت که بخواهد بکشاند و ترا به هستب پیوند دهد و همه‌ی نیروهای درونیت را با هماهنگی و یگانگی بسیج کند و چون به رهنمونیت پردازد مهر پدارنه و منطق پدری و وفای راستین انسانی و گرمی مهربانی بی‌پایانش را در یابی و چون از روشنی هستی و زیباییهای آفرینش و کمال وجود با تو سخن گوید گویا بر صفحه‌ی جانت با قلمهائی از اختران آسمان، حقایق را می‌نگارد.

گفتاری که بلاغتی است از بلاغت و الهامی است از آسمان، سخنی که همه‌ی ابزار بیان عربی را از آنچه که هست و باید باشد بخدمت گرفته تا آنجا که درباره‌اش گفتند، سخنی است فروتر از سخن خدای و فراتر از سخن مردم همه گفتار امام از تراوشهای نهادی شخصی او است چنانکه گوئی معانی و تعبیرهای آن در آمده‌ها و تکانهائی از جان خود اوست و از پدیده‌های رزوغارش که از قلب پاکش شعله می‌زند همچنان که آتش در برابر باد به شراره می‌افتد و اینجاست که سخنانی [صفحه ۱۸۳]

بدون آمادگی پیشین از زبانش برمی‌آید که از احساس جهنده و آگاهی فزاینده و بیان زیبای بیمانند او حکایت می‌کند. از همین روی سخنان بدیهه‌علی بن ابیطالب با نیروئی پرتوان از زبانش برمی‌آید و راستی سخن و ژرفی اندیشه و هنر تعبیر را چنان معجزه آسا بهمراه دارد که چون از دهانش برمی‌خیزد زبانزد مردم می‌شود و به عنوان حکمتی آموزنده در همه جا پخش می‌گردد. از جمله گفتار بدیهه‌ی امام سخنی است که درباره‌ی مردی ستایشگر دروغگو بیان داشت و فرمود:

من از آنچه بزبان می‌آوری کمتر و از آنچه در دل داری بالاترم و هنگامی که می‌خواست یک تنه برای انجام کاری خطرناک اقدام کند و یارانش عرضه‌ی انجام آنرا نداشتند چون تصمیم امام را دیدند گفتند ما شر دشمنانت را دفع خواهیم کرد امام در پاسخشان چنین فرمود:

شما که خودتان را نمی‌توانید نگهداری کنید چگونه می‌توانید دیگری را نگهدارید؟ اگر همیشه مردم از ستم حکومت خود شکایت داشتند اکنون من از ستم مردم خود شکایت دارم گویا آنها زمامدار من شده‌اند و من رعیت آنهایم و زمانی که محمد بن ابی‌بکر بدست یاران معاویه کشته شد، امام فرمود اندوه ما به اندازه‌ی شادمانی آنهاست آنها دشمنی را از دست دادند و ما دوستی را.

از او پرسیدند که از جود و عدالت کدامین برتر است، فرمود:

[صفحه ۱۸۴]

عدالت آن است که هر چیز در جایگاهش قرار گیرد ولی جود، آن را از جایش بیرون می‌گذارد، عدالت سیاستی همگانی است و جود، پدیده‌ای خاص، پس عدالت، شریفتر و برتر است و در صفات مومن بالبداهه چنین گفت:

شادی مومن در چهره‌اش نمایان است و اندوهش در دلش پنهان، سینه‌شات از هر چیز فارختر است و دلی پهناور دارد، نفسش در

برابرش از همه چیز خوارتر است، بلند پروازی را ناخوش دارد و شهرت را زشت می‌شمارد، اندوهش دراز، مقصدش عالی، خاموشیش فراوان و اوقاتش پر بار است، سپاسگزار و شکیبا و خوشخوی و پرگذشت است نادانی آزارگر و پرعناد از امام پرسشی کرد، بفوری در پاسخ گفت، برای فهمیدن پرسش نه برای آزار کردن زیرا نادانی که در حال آموزش است به مانند داناست و دانای که در حال آموزش است به مانند داناست و دانای ستمکار همچون نادن پرآزار است خلاصه آنکه، علی بن ابیطالب، ادیب بزرگی است که اندیشه‌اش در بررسی حیات اوج گرفته و روش بلاغت را بدرستی بکار برده و از همه امتیازاتی که در وجود یک ادیب کامل شکل می‌گیرد و از فرهنگی خاص که شخصیت و اصالت متمرکز انسان را رشد می‌دهد بحدی بی‌مانند برخوردار بوده است.

اما زبان او، زبان محبوب عربی است که مرشلوس در جلد نخستین کتابش بنام سفری بشرق درباره‌ی این زبان می‌گوید زبان عربی، بی‌نیازترین، روشترین، لطیف‌ترین و دلنشین‌ترین زبانهای [صفحه ۱۸۵]

جهان است، که مرغ اندیشه و تصور بهم آهنگی ترکیب الفاظش به پرواز می‌آید و نغمه‌های بیانش بمانند آوای مرغان و جریان آب و آهنگ باد و فریاد رعد موزون و آهنگین است اما امتیاز این زبان را با آنچه مرشلوس گفت و آنچه ناگفته گذاشت با همه‌ی ریشه‌ها و شاخه‌هایش و زیبایی رنگ و سحر بیانش می‌توان در فرهنگ امام علی، بروشنی دریافت فرهنگی که در خدمت انسان و تمدن بکار افتاد.

همبستگی در آفرینش

علی این حقیقت بزرگ را دریافت که همه‌ی پدیده‌های آفرینش در پهنه‌ی گسترده وجود با یکدیگر همکار و همبسته‌اند چنانکه باد بهنگام حرکت شدیدش شاخه‌های درختان را به سختی تکان می‌دهد و چون به صورت طوفان در آید درختها را از بن می‌کند و هر چه را در پیش دارد بلرزه می‌اندازد و چون وزشی ملایم پیدا کند و بر روی زمین به آرامی وزیدن [صفحه ۱۸۶]

گیرد رویه‌ی آنها را مستانه میرقصاند و دیگر چیزها را آرام نگه می‌دارد. و همچنین، دریافت که نیروی همه جانبه‌ی هستی نسبت به خرده گیاه خشکیده‌ای همان توجه را دارد که برگ سبز و کشته‌ای را که بر ساقه‌اش ایستاده و در جریان باد می‌جنبد بحساب می‌آورد.

فرزند ابیطالب نظریه‌ی بازرگانانه‌ی او را که همه چیز با دید سطحی می‌نگرد رد می‌کند به ژرفی از روح وجود سخن می‌گوید چنانکه گوئی از هم آهنگی همه‌ی آفرینش با حقیقتی که از ضمیرش برمی‌خیزد پرده برمی‌دارد. بانگاهی که انسان به جهان گسترده‌ی خارج و احوال آن می‌اندازد می‌بیند که ستارگان ثابت در پهنه‌ی هستی و اختران شناور در افقهای بیکران و خورشید تابان و ابرهای روان و بادهای تند و کوههای بلند و دریاها که طوفانها آنها را برمی‌انگیزد و پرده‌ی سیاه شب بر

[صفحه ۱۸۷]

چهره‌شان می‌افتد همگی در آهنگ خویش هماویند و از این بینش، اطمینان می‌یابد که برای آفرینش قانونی و برای حرکت پدیده‌های آن ناموسی و حسابی است که هر کدام به حواس انسانی قابل درک است و اندازه و مقیاسی دقیق بر همه‌ی آنها حکمفرماست.

با یک ناگاه که انسان بر طبیعتی کهخ انور در بر گرفته بیندازد و دگرگونیهای آن را به نظر آورد باز هم بر این اطمینانش افزوده

می‌شود زیرا می‌بیند که در تابستان هوا به سختی گرم می‌شود و بادهای از حرکت می‌ایستند و در پائیز جنگلها چهره‌ای اندوهگین به خود می‌گیرند و هوا به گریه می‌افتد و چهره‌ی افق درهم و تاریک می‌گردد و در زمستان رعد و صاعقه و طوفان و برق، هوا را بهیجان می‌اندازد و بارانهای شدید می‌بارد و ابرهای سیاه بر روی هم می‌افتند و آسمان را از دیدگاه مردم پنهان می‌دارند.

در بهار افقها در برابر چشمها گشوده می‌شود و شب‌نمها می‌درخشد و جویهای پرخروش به جوش می‌افتد و خرمی‌ها و سبزی‌ها و گل‌های رنگارنگ به جلوه می‌آید و همه‌ی انی دگرگونیا چنین اعتمادی را به هر بیننده‌ی نا بینشی می‌دهد که طبیعت را قانونی است و دگرگونی‌های آن طبق حساب و اندازه‌ای دقیق پدید می‌آید که همه‌ی آنها با حواس بشری قابل درک و قیاس است. و با نگرشی ژرفتر در می‌یابید که این قوانین و سنتها و حسابهای آفرینش همگی راست و پابرجا و متعادل است و هستی بر بنیان این خصائص پایدار، استوار است و پهنه‌ی آفرینش بر همین اساس مستحکم

[صفحه ۱۸۸]

بنیان یافته است فرزند ابیطالب نگاهی عمیقانه بر این هستی بیکران انداخته و بزرغای ذهنش دریافته که نوامیس هستی از راستی و پایداری و عدل قوام یافته و هیچ پدیده‌ای از این سه اصل هستی بر کنار نیست و چنین بینش واقعی و مسلم، علی را به هیجان آورده که گویا دریافت حکیمانه‌اش در خورش جریان یافته و با گام‌های هم آهنگ گردیده و احساس و اندیشه‌اش را برانگیخته است که زبانش به بیان این حقیقت بحرکت آمده و فرموده است:

آگاه باشید که آسمانها و زمین بر بنیان حق بر پای ایستاده است

و اگر بخواهیم راستی و پایداری و عدل را در یک کلمه بگنجانیم واژه‌ای غیر از حق نمی‌یابیم که مفاهیم این سه کلمه را در برداشته باشد و همین کلمه است که جوهره‌ی آن سه حقیقت را بخوبی در خود نمایش می‌دهد فرزند ابیطالب، این حقیقت را نیز در ژرفای جاننش دریافت که بین قوانین استوار آفرینش و قوانین جوامع بشری نیز هماهنگی و ملازمه‌ای همیشگی برقرار است و همچنانکه آسمان و زمین بر بنیان حق ایستاده‌اند و از نوامیس، راستی و ثبات و دادگری برخوردارند، دولتهائی هم که جوامع بشری را می‌خواهند اداره کنند نمونه‌ای از همین هستی گسترده و صورت کوچکتری از کائنات بزرگند که بایستی بناچار بنیان حکومت خود را بر اساس همین سه اصل استوار بنیان نهند و این حقیقتی است که هر اندیشه‌ی سالم و راستینی آنرا در می‌یابد و هر شعور تیز و پرنفوذی به عین آن راه می‌یابد.

[صفحه ۱۸۹]

اینجاست که علی بدون درنگ در این باره می‌گوید:

واز بزرگترین فرائضی که در حقوق انسانی بیان گردیده است، حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر زمامدار است که خداوند چنین حقوقی را بهر کدام از واجب شمرده و آنرا نظامی برای پیوندشان مقرر داشته است، بنابراین تنها راه اصلاح مردم، شایستگی زمامداران است و شایستگی زمامداران هم به راستی و شایستگی مردم، وابسته است، پس اگر مردم، حق زمامدار را رعایت کردند و زمامدار هم حق مردم را محترم شمرد، حقیقت بر آنها چیرگی می‌یابد و ارکان عدالت استوار می‌گردد و دادگری بر مسیر خود بحرکت می‌آید، پس روزگار مردم به شایستگی می‌گراید و دولت هم پایدار و برقرار می‌نماید.

ولی اگر مردم بر زمامدار خود چیرگی یابند، یا زمامدار بر مردم بتازد و ستم کند، پراکنندگی و اختلاف پیش می‌آید و پرچمهای تباهی و تجاوز برافراشته می‌شود و سنتها و قوانین عادلانه‌ی اجتماعی متروک می‌ماند، احکام خداوندی تعطیل می‌شود و هوی و هوس فرمانروا می‌شوند و جانها به بیماری می‌گراید و کار به جائی می‌رسد که هیچکس از حقوق پایمال شده و باطلهای رواج یافته به وحشت نمی‌افتد، اینجا است ه نیکمردان، خوار می‌شوند و بدکاران چیرگی می‌یابند و بلاهای آسمانی فرامی‌رسد

این سفارشی نیکو است که از استواری روابط همگانی بین عناصر حکومت اسلامی حکایت می‌کند و بر زبان علی جاری می‌شود تا

نتایج نیکوئی که براساس راستی و پایداری و دادگری بوجود می‌آید نصیب

[صفحه ۱۹۰]

همگان گردد همان نوامیس استواری که آسمانها و زمین هم بر مبنای آن بنیان گرفته‌اند.

علی، بخوبی دریافت که پدیده‌های این هستی بزرگ با یکدیگر همکار و همبسته‌اند چنان که چون باد به سختی بوزد شاخه‌ها به شدت تکان می‌آیند و اگر بصورت طوفان درآید درختها را از بیخ می‌کند و آنچه را در برابر دارد به جنبش می‌آورد و همین باد اگر به آرامی بر روی زمین بوزد، آنها را مستانه به رقص می‌آورد و چیزهای دیگر را همچنان آرام نگه می‌دارد.

و همچنین، امام، دریافت که چون خورشید، فروغ تابانش را به زمین بیفکند همه چیز در برابر دیده‌ها به نمایش می‌آید و چون نورش را برگیرد و پرده‌ی تاریکی همه جا را فرامی‌گیرد از سوئی دیگر گیاه رشد می‌کند و برمی‌آید و برگ می‌دهد و میوه به بار می‌آورد و این شکلهای گوناگون را در پرتو نور خورشید و تراوات هوا و باران و نیروی خاک زمین به خود می‌گیرد و اگر همکاری خورشید و ابر و هوا و زمین نباشد چنین باروری و رشدی صورت نمی‌پذیرد.

و همچنین امام احساس کرد آبی که امواجش به تلاطم می‌افتد و برهم انباشته می‌گردد و آنگاه بادهای تند و طوفانهای سخت قطراتش را بر دوش می‌گیرد و بادهائی که خدا آنها را در مسیر معین از جایگاهائی دور به حرکت می‌آورد و با آنها فرمان می‌دهد که آبهای انباشته را برانگیزانند و مجچهای پرخروش را به جوش آورند و آنها را در فضا به صورت ابرها پراکنده سازند و آغاز و انجامشان را بهم پیوند دهند و

[صفحه ۱۹۱]

ساکن و جنبانشان را بچرخانند تا به بالای هوا فراروند و بارانشان را فروریزند.

و همچنین می‌نگرد که زمین به زینت گلها و گیاهها آذین می‌بندد و دلها را به خرمی می‌کشانند و چشمها از روشنی اختران پر فروغ و تابش ستارگان نفوذگر و چراغهای روشنائی بخش و ماه نورپاش لذتی وافر می‌یابد، از وراى همه‌ی این زیباییهای آفرینش، فرزند ابی طالب احساس می‌کند که پهنه‌ی آفرینش و همه‌ی پدیده‌های آن، به حق استوار است و همه‌ی عناصر وجود با یکدیگر پیوند و هماهنگی و همکاری و همبستگی دارند و هر یک از نیروهای آفرینش را نسبت به هم حقوق و تکالیفی واجب است تا در همه‌ی ابعاد هستی این همکاری دقیق را برای همیشه استمرار دهند امام از دریافت این همبستگی دقیق در همه‌ی ارکان هستی به این نتیجه می‌رسد که چنین تعاون و همکاری اصیل و استوار بایستی بین افراد و جوامع بشر هم برقرار باشد و انسانها نیز بایستی به مانند همه‌ی پدیده‌های هستی نسبت بهم حقوق و تکالیفی واجب است تا در همه‌ی ابعاد هستی این همکاری دقیق را برای همیشه استمرار دهند امام از دریافت این همبستگی دقیق در همه‌ی ارکان هستی به این نتیجه می‌رسد که چنین تعاون و همکاری اصیل و استوار بایستی بین افراد و جوامع بشر هم برقرار باشد و انسانها نیز بایستی بمانند همه‌ی پدیده‌های هتئ نسبت به یکدیگر همکار و همیشه و هم آهنگ باشند و این تعاون ضروری بین همه‌ی افاردانسان همیشگی و مستمر باشد و ناموس همکاری هم چنانکه بین عناصر وجود جریان دارد در بین توده‌های انسانی نیز متصور باشد زیرا حیات و بقای هستی از دیدگاه امام بستگی کامل به رعایت این همکاری صمیمی دارد، اینجاست که امام مقررات طبیعت جامد و مجبور و ناآگاه را با جهان آگاه و بیدار انسانیت با یک چشم و در پرتو نور عقلی واحد می‌نگرد و از آنها احساسی یگانه دارد تا حقیقتی را که بر مبنای راستی و پایداری و دادگری در همه‌ی

[صفحه ۱۹۲]

وجود قائم است بخ مجتمع انسانها هم سرایت دهد و بشریت را از این نوامیس مستحکم بهره‌مند سازد و بدین جهت می‌گوید:

پس حقوق انسانها را نسبت به یکدیگر واجب و معین کرد تا همکار و هم بسته و هماهنگ هم باشند و آنها را نسبت بیکدیگر واجب شمرد و هیچ حقی را جز به رعایت حق متقابل، واجب نساخت

در اینجا سخنی بزرگ از امام می‌شنویم که می‌فرماید دوام نعمت مرهون انجام وظایفی است که انسان نسبت به سایر برادرانش برعهده دارد و چنانچه مسئولیت خود را در ایفای این وظایف به انجام نرساند آن نعمت خدادادی را از دست می‌دهد، در این باره امام چنین می‌گوید:

هر کس نعمت‌های فراوانی به دست آورد، نیاز مردم به او زیاد می‌شود، پس اگر وظایف واجب خود را انجام داد، نعمتها برایش پایدار می‌ماند و اگر تعهد خود را نسبت به مردم ایفا نکرد، نعمتش پایان خواهد پذیرفت

امام در این گفتارش از عدالت موجود در طبیعت که انسان هم جزئی از آن است سخن می‌گوید تا انسانها هم مانند پدیده‌های آفرینش، همکار و هماهنگ یکدیگر باشند، چنانکه آب حقی بر باد و گیاه حقی بر آب و آب حقی بر خورشید و خورشید حقی بر قانون وجود دارد و این سنت در بین انسانها نیز باید رایج باشد و این روش روشن نشان می‌دهد که هر انسان هنگامی می‌تواند از حقی بهره‌مند شود که خود حقوقی را که برعهده دارد ایفا کند و این همان سنتی است که جهان وجود براساس آن استوار است.

[صفحه ۱۹۳]

در اینجا هر انسان هوشمندی که بیندیشد و این حقیقت را به خوبی بررسی کند و دریابد و به آن عمل کند، می‌فهمد که قانونی را که فرزند ایطالب از جستجو و کنکاش در ریشه‌های عدالت وجود دریافته قانون ثابت و پایداری است که هرگز تغییر نمی‌یابد و هیچ قانونی را توان نقض آن نیست.

پس هر یک از پدیده‌های هستی به همان میزان که از طبیعت می‌گیرد به دیگران پس می‌دهد و به اندازه‌ی نیروئی که به دست می‌آورد از دیگری کم می‌کند، چنانکه زمین از خورشید نور و گرمی می‌گیرد و آنرا به دیگر عناصر طبیعت می‌بخشد و تاریکی شب را هم که از آسمان می‌گیرد بروی فرزندان خود می‌کشد.

گل هم، چنین حالتی را دارد، زیرا از عناصر فراوان آفرینش انرژی می‌گیرد، تا زنده می‌شود و رشد می‌کند و بوئی خوش می‌پراکند و همین رنگ و بو را متقابلاً به میزانی که گرفته بصورت عطر و زیبایی بخش می‌کند تا اینکه به کمال می‌رسد و به آخرین درجه حیاتش می‌رسد و بیش از پیش بجلوه‌گری و عطر پاشی می‌پردازد، پس از آن با مرگ گلاویز می‌شود و برگها و شاخه‌هایش می‌پژمرد و می‌ریزد و زمین گلها و برگهای پژمرده را می‌بلعد و بهمان اندازه که نیرو بگل داده از آن پس می‌گیرد.

و دریا به همان اندازه آب را در نهادش فراهم می‌کند که از ابرهای بارور و بارانهای تند بخود گرفته است انسان هم در زندگانی طبیعی اش همین روش را می‌پیماید و هر کامی که از جهان برمی‌گیرد از سوی دیگر

[صفحه ۱۹۴]

آگاه یا ناخود آگاه زبانی به همان میزان می‌بیند و میلاد او با مرگ مقررش همراه است، چنانکه امام می‌فرماید:

مالک مرگ همان مالک حیات است

از این توازن حکیمانه که در قانون وجود از سپهر بلندش گرفته تا زمین و هوا و پدیده‌های بی‌جان و جاندار حکمفرماست، فرزند ایطالب برداشتی دارد که در این کلمه‌ی ساده ولی پرمعنی نهفته است که می‌گوید هر نعمتی که فرامی‌رسد نعمتی دیگر را می‌رباید وقتی که اندیشمندان درباره‌ی این سخن بیندیشند می‌فهمند، کلماتی را که امام ترسیم کرده همچون قواعد ریاضی، ثابت و دگرگون ناپذیر است و هرگز نمی‌توان از دایره‌ی اصالت آن بیرون آمد.

حیات انسانها نیز از قانون ثابتی که علی بن ایطالب از سنتهای استوار آفرینش کشف کرده بیرون نیست پس اجتماع باید حقوق فرد فرد انسانها را ارزیابی کند و از لحاظ چندی و چگونگی بسنجد در اینصورت اگر فردی کمتر از آنچه به اجتماعش می‌بخشد از جامعه بهره برداری کند حق او را دیگران ربوده و بها و ستم کرده‌اند و اگر بیشتر از آنچه به مردم خدمت می‌کند از آنها بهره‌برداری کند، حق دیگران را برده و به اجتماعش تجاوز کرده است و آنچه می‌خورد سهم دهان کسانی است که بر اثر این

تجاوز گرسنه مانده‌اند و چنین کسی تجاوز کار و ستمگر است و وجود ستمکش و ستمگر هر دو، در اجتماع موجب تباهی است و در موازین عدلات انسانی که پدیده‌ی عدالت آفرینش است ایجاد نقص و انحراف می‌کند.

[صفحه ۱۹۵]

هرگز باطل را نمی‌توان قانونی برای هستی شمرد بلکه فقط حق است که قانون و میزان آفرینش و اجتماع انسانهاست چنانکه امام می‌فرماید:

(هیچ چیز اصالت حق را نابود نمی‌کند) و این سخن، قانونی در مذهب فرزند ابیطالب است که از مطالعه در آفرینش کائنات بدست آورده است.

از سوی دیگر، نظر گسترده‌ی امام بر نمودارهای عظیم آفرینش هرگز او را توجه به پدیده‌های ریزو پنهاو آفرینش باز نداشته است و این نظر گسترده و عمیق و بینش نازک و دقیق تنها در شان اندیشه و آگاهی علی است که توانسته ماده و معنی را با هم شکل دهد و چنان همه‌ی اجزاء وجود او در بینش آگاهانه‌اش پیوند زد که فرقی بین کوچک و بزرگ نگذارد و همه را برخاسته از منشای واحد بداند و هرگز کسی که نگرش حکیمانهاش بر قها بر شیار و مدار اندیشه‌اش می‌افکند از پنهانی‌ها و تاریکی‌های وجود بی‌خبر نمی‌ماند و پیچیدگیهای بظاهر حوزه هستی را از نگاه والایش دور نمی‌دارد.

چه بسا نگاهی کوتاه چنان در احساس حساسش اثر کند که چشمه‌های جوشان سخن را چنان تاثیری نباشد و یا اشاره‌ای که از هزاران آگهی صریح، روشنتر و گویاتر باشد و بسا که از نگاه به گل کوچکی که از شکاف سنگی روئیده به دریافتی دسد که از تماشای یک باغ بزرگ بدان نرسد.

آری بسا کوچکی که در نگاهش از هر بزرگی پرشکوه‌تر و اندکی که از هر زیادی فراوان‌تر باشد.

[صفحه ۱۹۶]

در اینجا لازم می‌دانم که اندکی از گفتاری دراز و شمه‌ای از سخنی مفصل را که با این بحث تناسب دارد از کتاب خویش (فاغمر والمراه) بیان دارم تا بیانی باشد و از احساس والی امام و اندیشه‌ی بیکرانش که پدیده‌های کوچک و پنهان هستی را با مظاهر بزرگ و پیدای آفرینش به یک چشم می‌نگرد.

در این باره گفته‌ام:

مثل اینکه من از چنین طبیعتی شاعر که برای بیانگری چهره زیبای آزادی حیات تجسم می‌یابد اینگونه در می‌یابم که چون باد می‌وزد و بهر جای که خواهد دامن می‌کشد برایش یکسان است که از وزیدن آن مردمان خشمگین می‌شوند و یا خشنود و شادمانند یا چون چشمه‌ها که می‌جوشند و جریان می‌یابند چه در زمینهای نرم به حرکت آیند و یا از قله‌ای کوه سرازیر شوند و درختان تنومند را برکنند و از فراز سنگهی بزرگ به هر جا خواهند روان گردند اعتنائی ندارند که گلهای زنبق در کنار خارهای خشن برویند و یا گیاههای زهرناک بر شاخه‌های سبز بیاویزند و هرگز در بند آن نیستن که پاره گیاه خشکی را کوچک شمارند و شاخه‌ی زیبای سبزی را بزرگ دانند و بچه شیرری را که از شکاف سنگستانها بیرون خیزد برای تمجیدب از شیر شرزهای نیرومند که دندان به خون حیوانات ناتوان آلوده دارد به مسخره گیرند

با همین نگاه و با همین دریافت، فرزند ابیطالب با همه مظاهر یگانه پرستی که در دو بعد طبیع مغایر بی‌جان و جاندار شکل گرفته‌اند

[صفحه ۱۹۷]

روبرو می‌شود و به روشنی و عمق احساس می‌کند که نیروی هستی از قانون همه جانبه‌ای پیروی می‌کند که گیاه خشکیده و شاخه‌ی سر سبزی که بر پای ایستاده و در برابر باد می‌جنبد در نظرش یکسان است و به خرده گیاه گمنامی که از زمین روییده و بوستان بزرگ گسترده‌ای که صحرا را فرا گرفته به یک چشم می‌نگرد، اما بره‌ها و بزغاله‌ها و حشرات و ملخهای کوچک و پرندگان

ضعیف، هرگز در پهنه‌ی طبیعت بهره‌ای کمتر از وحوش نیرومند و عقاب تیزبال ندارند و هر کدام از آفریدگان در پهنه‌ی گسترده‌ی وجود پایگاهی و حقی دارند بهمین جهت یک کوه فرازمنند نمی‌تواند توجه فرزند ابطالب را از ریگهای کوچک و ذره‌های خاک باز دارد و نگاه امام به طاووس زیبا هرگز از عنایت او نسبتب به مورچه خردی که در نهانگاه زمین به آرامی و فروتنی می‌جنبند نمی‌کاهد.

در این طبیعت پهناور آفریدگانی شکوهمند و موجوداتی خورد و بزرگ فراوانند و علی که طاووس و موجه را در روشنایی روز می‌نگرد در مفهوم و ارزش حیات ارجی بیشتر برای آنها از خفاشهایی که در تاریک شب به جنب و جوش می‌آیند قائل نیست و پیچیدگی‌های حکمت را همچنان که در حشراتی خورد کشف می‌کند در حیوانات بزرگ هم در می‌یابد.

در نظر امام همین بس است که موجودی زنده باشد و توانی هر چند اندک داشته باشد زیرا در این صورت در کفالت قانون عظیم وجود قرار می‌گیرد، کفالتی اصیل و اساسی که بقای حیاتش را ضمانت می‌کند و دادگری شامل وجود هر موجودی را که از نعمت حیات برخوردار باشد

[صفحه ۱۹۸]

تا پایان زندگانش بر مقیاس عدلی همه جانبه نگهداری می‌کند اینجا است که نبوغ اندیشه‌ی امام با کمال دقت این ضابطه‌ی شگرف را در می‌یابد و می‌گوید:

هر جنبنده‌ی با رمقی توشه‌ای دارد و هر دانه‌ای را خورنده‌ای است

اما اگر توشه را از جنبنده باز گیرند و دانه را بخورنده‌اش نسپارند تجاوزی بزرگ به عدالت آفرینش پدید می‌آید و بر ارزشهای حیات و مفهوم هستی ضربه‌ای سنگین وارد می‌شود بدین جهت امام می‌فرماید:

به خدا سوگند از اقلیمهای هفتگانه را بهمین بخشند و از من بخواهند که مغز جوی را از دهان موری به نافرمانی خدای بستانم، چنین نخواهم کرد

تجاوز به موازین دادگری وجود بنا بر قانون طبیعت کیفری مناسب دارد نه به نرمی و نه به خشونت بلکه هم آهنگ با همان گناه و این کیفر بر مبنای عدالت و پاداش است.

از همین دیدگاه است که نگاه والای علی بر مفهوم حیات می‌افتد و همه‌ی پدیده‌ها را از کوچک و بزرگ و اندک و فراوان با یک دید می‌نگرد.

پس دادگری مطلق هستی که بین همه‌ی موجودات زنده تعادل و توازنی عادلانه برقرار کرده و با حالاتی دگرگونه که در بین موجودات است حق همگی را براساس عدل رعایت کرده و حقوقی متبادل و متعادل بین همه‌ی زندگان مقرر داشته است هرگز فرقی بین هیچکدام از مظاهر حیات قائل نشده است و هرگز اجازه نمی‌دهد که موجودی

[صفحه ۱۹۹]

نیرومند با استفاده از نیرویش بر موجودی ناتوان بتازد و گروهی فراوان به اتکای فراوانی خود بر دسته‌ای اندک هجوم آورند به همین جهت ستمی اندک به بهانه‌ی مصلحتی بزرگ بخشیده نمی‌شود و در نظر فرزند ابطالب اگر کسی به زیان موجودی زنده اقدام کند، همه‌ی موجودات زنده‌ی آفرینش را به زیان انداخته و کسی که تنها کیفر را بکشد همه‌ی مردمان را کشته و هر کس یک موجود با رمقی را بیازارد همه‌ی موجودات زنده‌ی روی زمین را آزرده است، پس حیات در نظر امام حیات است و احترام حیات هر موجود زنده‌ای اصل است که دیگر شاخه‌ها بر بنیان آن می‌روید.

ولی در نظر گروهی فراوان از اندیشمندان و قانونگذاران و در آراء بزرگان این گروه که خود را مردان سیاست می‌نامند برای حفظ حقوق اکثریت، تجاوز به حقوق اقلیت جایز است و به عقیده‌ی آنها مبنای حق، حفظ منافع اکثریت است تا بدانجا که اگر هزار نفر

کشته شوند فاجعه‌هایی رخ می‌دهد و اگر دو هزار نفر بقتل برسند فاجعه بزرگتر است ولی اگر یک نفر کشته شود حادثه‌ای بی‌اهمیت و ساده رخ داده است، پس در دفتر این بازرگانان ارواح رقمهای درشت از قلم نمی‌افتد اما در جدول ضربها و تقسیم جمع و تفریقهای اندک، حساسگری کاری آسان است اما فرزند ابیطالب اینگونه محاسبه‌ی سوداگران جانها را از اصالت می‌اندازد و در این باره سخنی می‌گوید که از روح وجود برمی‌خیزد و در مفهوم حیات ارزشی برای ارقام قائل نیست آنجا که می‌فرماید:

[صفحه ۲۰۰]

بخدا قسم اگر سپاهی فقط یک نفر را بی‌گناه از روی عمد بکشد کشتن تمام افراد آن سپاه برای من جایز است. بدیهی است که در اینجا منظور امام، کشتن تمام سپاه نیست بلکه می‌خواهد احترام حیات را به ارباب قدرت گوشزد کند و به آنها بفهماند که کشتن یک نفر از روی عمد با کشتن تمام مردمان برابر است.

اگر بخواهی در این مورد، نظر امام را با نظرات این اندیشمندان کوتاه فکر که گمان می‌کنند با حفظ منافع اکثریت، میزان عدالت برقرار می‌ماند مقایسه کنیم بدرستی می‌فهمیم که چگونه در آنجا که اندیشه‌ی امام اوج می‌گیرد آنها چگونه به پائین می‌افتند و در پایگاهی که امام فراخی افق حیات را در می‌یابد و ارزشهای زندگی را بالا می‌برد آنها چگونه ناآگاهانه و بیهوده فریاد می‌کشند و سخت می‌گیرند.

آنها در نتیجه‌ی آراء پستی که ابراز میدارند و طلبهایی که از نابخردی به صدا در می‌آورند و فریادهایی که برمی‌آورند به نیرومندان اجازه‌ی تجاوز می‌دهند و اکثریت را میدان یورش به سوی آرزوهایشان می‌بخشند، در صورتی که چنین آراء و قانونهایی، تجاوز به سنت دادگرانه‌ی حیات و انسان با اراده و توانائی است که خواهان خیر است در اینجا می‌بینیم که فرزند ابیطالب به کشفی والاتر از مقیاس حیات که اصل حقیقت است می‌پردازد و به چیزی ارزنده‌تر از اراده‌ی انسان که اصل خیر است عنایت می‌ورزد و می‌گوید. چه بسا افراد ساده که از اشخاص نامور، پر بارترند و بگفته‌ای زیباتر و پرشکوه‌تر این سخن را توضیح می‌دهد و می‌فرماید هر مردی که اگر چه پایگاهی بلند را حائز باشد از نیازی که خداوند برای او مقرر

[صفحه ۲۰۱]

داشته که از همگنانش به او بزد بی‌نیاز نیست و هر مردی اگر چه به چشم مردمان کوچک آید از کمک به دیگران ناتوان نمی‌باشد.

فرزند ابیطالب در این دو گفتارش یکی از مظاهر روشن و نخستین عدالت آفرینش را بیان میدارد که با نگرشی ژرف، میتوان آن را دریافت و حقیقتی را به آشکارایی نشان می‌دهد که بروزگاران دراز از نظر خردمندان کوتاه‌اندیش پنهان بوده است.

نظر امام چنین است و دریافتش این، که ظواهر بظاهر درخشان و پرزرق و برق و هیاهو در برابر قانون اصیل وجود، چیزی کم ارج و بی‌توان و پست و کوچک است، که تجاوزکاران بی‌خرد و فرومایگان بی‌شرم با نخوتی فراوان به آن فخر می‌کنند ولی این نازشهاو غرورها دیری نمی‌پاید و چون خوزشید حقیقت بدرخشد و نورش همه جا را فراگیرد، بی‌ریشگی تجاوزکاران و غش و منقصت آنها پدیدار می‌گردد و همگی برسوائی می‌گرایند و چون باد تند واقعیت بوزد، خرده کاههای ناچیز پراکنده شوند و ما چه در تاریخ و چه در حال حاضر چنین اضطراباتی را بمیزانی فراوان می‌بینیم و جزر و مدهای بسیاری را در زمینه‌های فردی و اجتماعی از نظر می‌گذرانیم، اضطرابهایی که نتایجی به زیان تمدن و حیات انسانی به بار می‌آورد و پدیده‌ی انحراف از مسیر عدالت اصیل وجود و تجاوز بقانون دادگرانه‌ی آفرینش است.

اگر بتاریخ قرون وسطی در اروپا نگاه کنیم می‌بینیم که بعضی روزها در میدانهای شهرهای بزرگ اروپا، افرادی با لباسها و کلاههای قیمتی و گوهر آگین حرکت می‌کردند و جمعیتهای انبوهی دور آنها را

[صفحه ۲۰۲]

می گرفتند و بفریاد و هلهله می پرداختند ولی دیری نمی پائید که اوراق تاریخ ورق می خورد و از آنها جز نامی باقی نمی ماند لوثی‌ها و شارلها با آنهمه حشمت‌های ظاهری می آمدند و می رفتند و به فراموشی سپرده می شدند.

ولی افرادی ساده همچون مولیر و گالیله و ملتون و دیگران که بظاهر کوچک نمودند و کسی را همراه نداشتند در تاریخ زنده ماندند و پایگاهی والا یافتند و همچون نوری در تاریکیها درخشیدند و فروغ و گرمی خود را به مجتمع انسانی بخشیدند و حقیقت را که فرزند ابیطالب بیان می داشت دریافتند که می گفت:

چه بسا انسانهای ساده که از افراد نام آور، بارورترند

عدالت وجود، هر موجود زنده‌ای را با ترازوی دقیقش می سنجد و ارج می نهد و هر کس را در پایگاه خودش می نشاند و در این اندازه گیری و قیمت گذاری خدشه و نیرنگی بکار نمی برد همان دادگری جهانی که هیچ ارزشی در برابرش پائین نمی آید و هیچ پستی و فرومایگی را ارج نمی گذارد.

و فرزند ابیطالب انسانهای ساده را از آنجهت اندک مایه نشمرد که بحقیقت چنان باشند بلکه منظورش کوچکی آنها در نظر مردم بود و همچنان ناموران را از زبان مردم به چنین نامی برگزید و خود می دانست که آنان گروهی خطاکارند و نامی بظاهر دارند ولی در میزان حق و عدالت وزنی ندارند امام، ارزش حیات را با نیرو و روشنائیش دریافته و پایگاه والای آن را به خوبی درک کرده بود و می دانست که در پهنه‌ی

[صفحه ۲۰۳]

وجود اراده‌ای است دادگرانه که ارزش هر گونه حیاتی را آنچنان که هست می شناسد و برای آن احترام و بهائی مناسب قائل می شود.

بدینجهت چنین سخنان حکیمانه‌ای از زبان امام برمی خاست حتی وقتی که مبالغه گران به انکار می افتادند و می گفتند آیا ممکن است که چیزی اندک و یا انسان ساده‌ای را اینهمه ارج باشد و این چنین رشد کند و بارور شود می فرمود:

بیشترین مزایای حق، هنوز ناشناخته مانده است

و حقیقت دیگری را امام به اسن سخنش بیان می دارد که می فرماید:

هر چند مردمان، مردمی را کوچک شمارند و چشمها او را به کوچکی نگرند، باز هم آن مرد، توان آنرا دارد که به اجتماعش خدمت کند و از مردمش بهره گیرد

یعنی هر انسانی امکان خدمتگزاری به دیگر انسانها را دارد و هم می تواند از حمایت جامعه‌اش برخوردار شود در هر موقعیتی که باشد و هر چند در نظر مردم، کم ارج جلوه کند.

چنین نگاه پر ارجی که به یک انسان گمنام و به ظاهر بی بها می افتد بیانگر ایمان ژرف امام به عدالت عظیم آفرینش است که در پهنه‌ی گسترده‌ی وجود، از قطرات آب، دریا‌های موج پدید می آید و از شن ریزه‌های کوچک، صحراها و بیابانها، شکل می گیرد، چنانکه اندکها، کثرت‌ها را فراهم می آورند و کوچکها به بزرگها تکیه می کنند.

این سخن، روشنگر قانون آفرینش است که نسبت بهمه‌ی فرزندان خود مهر می ورزد همگی را در دامان محبت خویش جای می دهد و به هیچ

[صفحه ۲۰۴]

کدام زبانی نمی رساند و خشونت و ستمی روا نمی دارد. و براساس همین مهرورزی عمیق طبیعت است که امام نسبت به همه‌ی انسانها بدیده‌ی مره و عاطفت می نگرد و همگی را شایسته‌ی برخوردار از همه‌ی ارزندگیهای حیات می داند، تا از خیر وجود بهره گیرند و به اجتماع خویش سود رسانند و از توده‌ی مردم بهره مند گردند.

و ما پرتو اندکی از اندیشه‌ی حکیمانه‌ی امام را که به عدالت هستی و خیر حیات اعتمادی وافر دارد و به قدرت و امکانات انسانها در هر کجا که باشند و هر چه باشند مومن است در فرهنگ ژان ژاک روسو می‌نگریم که او هم به دادگری طبیعت و نیکی آفرینش اطمینانی واثق دارد.

و چنین برمی‌آید که فرزند ابیطالب نسبت به انسانهایی که در نظر مردم کوچک بچشم می‌آیند، عنایتی بیشتر دارد که در سخنانش می‌گوید:

خداوند شما را بیهوده نیافرید یا هنگامی که می‌خواهد بدیع‌ترین سخن را درباره‌ی طبیعت نیکوی انسانها بیان دارد اندیشه‌ی کریمانه‌اش را چنین بروز می‌دهد که می‌فرماید:

مادام که متحد و هماهنگ باشید، بدی بسوی شما راه نمی‌یابد یعنی گروه انسانها همیشه سود بخش و نیکوکار در ریشه و شاخه‌اند بدان شرط که متعمداً از حق کناره نگیرند،

مذهب فرزند ابیطالب عدالت همه جانبه در همه‌ی افق‌های وجود است و نشان می‌دهد که برابری کامل در حقوق همه‌ی موجودات از اندک و بسیار و کوچک و بزرگ حکمفرماست و کانون عدالت هستی

[صفحه ۲۰۵]

که همان خداوند دادگر است همه‌ی انسانها را برابر می‌داند و فرقی بین انسانی با دیگر انسانی نمی‌گذارد زیرا مه در صفت انسانیت یگانه‌اند و در ترازوی وجود هم وزن و هم ارجند و امتیاز آنها به عمق آنها و میزان سود رسانی آنهاست و هر کس نیکو عمل کرد و به مردم سود رسانید قانون عدالت وجود به او پاداش می‌دهد و آنکس که بیاطل گزیند و زندگی به بیهودگی گذرانید و حق دیگران را ربود، همان قانون دادگر هستی، او را به میزان تبه‌کاریش کیفر می‌دهد، در این باره امام از عدالت عادل منطبق هستی چنین سخن می‌پردازد:

در پیشگاه دادگری، هرگز کسی جلوگیری نمی‌کند و هیچ صدائی او را از شنیدن صدای دیگری باز ندارد، خشم و انتقامش او را از مهربانی دور نسازد و رحمت و عنایتش، مانع کیفر و عذابش نگردد

در اینجا به سخن گسترش بیشتر می‌دهیم و بیان می‌داریم که علی بن ابیطالب پرده از چهره‌ی زیبای عدالت آفرینش برداشت، عدالتی که در ذات همه‌ی موجودات قانونی حاکم و برتر پدید آورد، قانونی که می‌بخشد و باز می‌دارد و پاداش می‌بخشد، بدین گونه همه‌ی کائنات توان آنرا دارند که به فرمان اداره‌ی دادگر هستی، عدالت را اجرا کنند و خود میزان قضاوت را برپا دارند علی بن ابیطالب با بینش عمیق خویش، دریافت که اجزاء وجود به یکدیگر تکیه دارند و هماهنگ هم بنیانند که اگر چیزی در جایی کاسته شود به دیگر جای افزایش یابد و کمی و فراوانی هر دو برابرنند، فراوانی بمیزان کمی و کمی بمقدار فراوانی است.

[صفحه ۲۰۶]

و سزاوار است که بگوئیم چنین سخنی که از هماهنگی اجزاء وجود پرده برمی‌دارد یکی از بزرگترین دریافت‌های والائی است که جهش اندیشه‌ی بشری در مبارزه‌ی بزرگ خود برای کشف رازهای آفرینش بدان رسیده و نقطه‌ی عطفی است که در سیر حرکت فکر انسانی پدید آمده است و شایسته است که بگوئیم، اندیشمندان پیشین هرگز به درک چنین حقیقتی راه نیافتند و گروهی از پژوهشگران امروز، این حقیقت را دیدند و دریافتند و به آن ایمان آوردند و مردم را بپذیرش فراخواندند.

ولی این اندیشمندان در میدان دریافت و توان بیان این حقیقت گونه‌گونه‌اند همچنین در نیروی بینش و توان تمثیل و بیانگری آنچه دیده و به آن اعتماد یافته‌اند.

گروهی این هماهنگی را در بعضی از مظاهر وجود در یافته و گوشه‌ای از حقیقت ار بیان داشته‌اند و دسته‌ای دیگر، این همکاری را در همه‌ی موجودات بی‌جان طبیعت دریافته‌اند ولی نتوانسته‌اند از دریافت خویش نتیجه‌ای محسوس بیابند و آنرا از گذرگاه وجود

به موجودات جاندار هم گسترش دهند.

و بالاخره گروهی توانسته‌اند که همکاری و هماهنگی پدیده‌ای وجود را در موجودات بی‌جان هم دریابند و نتایجی محسوس در این پهنه‌ی گسترده به دست آورند بلکه در این زمینه بهره‌ای برابر بین موجودات بی‌جان و جاندار قائل شوند و چنین حقایقی را به روشنترین

[صفحه ۲۰۷]

بیان و استوارترین سخن ابراز دارند که علی بن ابیطالب از همین دسته است بلکه در پیشاپیش اندیشمندان نخستین این گروه قرار دارد که این نظریه را با رویه‌ای سالم و مستحکم که هیچ معارض و مخالفی ندارد و فرار از آن میسر نیست بیان داشته‌اند بلکه باید گفت، امام در این مرحله از همه پیش است و گفتارش بدیع‌تر و استوارتر و به حقیقت، پایگاه فرزند ابیطالب در بینش و دریافت هماهنگی مظاهر وجود از دیگر متفکران این زمینه، والاتر و بالاتر است زیرا او چنین حقیقتی در پهنه‌ی عمل هم پیاده کرده و در تاکید آن پافشاری ورزیده است تا از آن نتایجی در مورد زندگی انسانها به دست آورد و به اجرا گذارد و این واقعیت کلی وجود در فلسفه امام، بافتی مستحکم با محور حقیقی و استواری دارد که آن محور، حقیقت وجودی انسان است.

در اینجا می‌گوئیم که امام همه‌ی هستی را هم طراز و هم آهنگ می‌داند که اگر چیزی در جایی کم شود در جای دیگر به همان میزان افزایش می‌یابد و این کمی و افزونی با هم برابری و کمی‌ها به میزان فزونی‌هاست و افزایش‌ها به مقدار کمی‌هاست برای آگاهی انسانها از این حقیقتی که به همه‌ی پدیده‌های طبیعت از هر چیزی چسبیده‌تر است پرده برمی‌دارد و می‌گوید:

هر روزی که از عمر ما پیش می‌آید روزی دیگر از عمر ما را می‌کاهد

آیا هیچ خاطره‌ای می‌تواند در ذهن انسان بگذرد که چنین حقیقتی را که نمایانگر تعادل وجود با دیدگاهی بسیط روشن است

[صفحه ۲۰۸]

انکار کند؟ و آیا هیچ قاعده‌ی ریاضی از قوانین هندسه و جبر به حقایق ثابت وجود، از چنین قاعده‌ای نزدیکتر است؟ که بر واقعیت مطلق بهتر دلالت کند و این تنها اندیشه‌ی علی است که تعادل وجود را از خلال قوانین کائنات کشف می‌کند و در قالب گفتاری صریح و موجز بیان می‌گردد.

اگر بگویند که چنین اندیشه‌ای را همه‌ی مردم دریافته‌اند و می‌دانسته‌اند در اینصورت فرزند ابیطالب از چهره‌ی کدام حقیقت تازه‌ای پرده برگرفته است در پاسخ می‌گوئیم که کشف حقایق پنهان مستلزم آن نیست که درباره‌ی حقیقت‌های آشکار، خاموش بمانیم، زیرا این هر ذئو به یکدیگر تکیه دارند و ریشه‌هاشان به هم گره خورده است.

یا اگر روش عمومی چنین باشد که حقایق مفصل پیدا و ناپیدا را به همراه هم گرد آورند امتیاز فرزند ابیطالب که فرآورده‌های اندیشه‌اش رازا روشهای گونه‌گون در قالب وحدت فکری خاص فراهم آورده در این است که بر آنچه می‌گوید بنائاتی از اثبات نظریه‌ی همبستگی وجود بر پا می‌دارد چنانکه می‌گوید:

معلوم آنست که همه‌ی مردم آنرا بشناسند یا این سخن زیبا که می‌فرماید نفسی که انسان می‌کشد گامی است که به سوی مرگ برمی‌دارد که همه‌ی این گفتار مبنائی است که بیانگر اندیشه‌ی والای او در تکافو وجود است.

پس اینکه امام می‌گوید هر روزی که از عمر به پیش می‌آید روزی دیگر از زندگی را می‌رباید یا اینکه می‌فرماید نفسی که انسان می‌کشد

[صفحه ۲۰۹]

گامی است که بسوی مرگ برمی‌دارد چنین سخنانی از چهره‌ی حقیقتی پرده برمی‌دارد که از نظر مردمان به دور است و نمی‌تواند خویشتن آنرا دریابند، همچنین این سخن، که می‌فرماید انسان هر نعمتی را که دریابد نعمتی دیگر را از دست می‌دهد.

و باز درباره‌ی گفته‌ی امام توضیحی بیشتر می‌دهیم تا نیروی دریافت و توان بینش و روشنی اندیشه و جلوه سخن حضرتش بهتر پدید آید، سخنانی که در چهره‌ها و شکل‌های گوناگون بیان شده ولی جوهر معنای همه، یکی است چنانکه می‌فرماید:

چه بسا خوردنیها که انسان را ز خوردنیهای دیگر باز می‌دارد و باز می‌فرماید اگر نزدیکان حق ترا برابند کسانی که دورند آنرا جبران می‌کنند و چه بسا دوری که از هر نزدیکی نزدیک است و همچنین می‌گوید دوستی، خویشاوندی پربهره‌ای است و کسیکه باری بیشتر از توانائیش بردارد ناتوان می‌ماند و باز می‌فرماید هرگز پاداش نیکوکاران تباه نمی‌ماند و در این بیان زیبکه می‌فرماید هر چه بیش از نیازت بدست آوری برای دیگران فراهم آورده‌ای

و ده‌ها سخنان کوتاه دیگر از این نوع که نشان دهنده‌ی اندیشه‌ی والای امام در بیان هم‌آهنگی وجود است که با وجود اختلاف مضمون بر همان محور اصیل تعادل هستی می‌چرخد و نمایانگر این حقیقت است که هر چه در جایی نقصان پذیرد به حکم تعادل در جای دیگر افزایش می‌یابد و برعکس.

فرزند ابیطالب چنین حقیقتی را به ژرفی و توانائی دریافت و

[صفحه ۲۱۰]

با آن زندگی کرد و در تمام دوران زندگانی و در گفتارش به ابلاغ آن پرداخت چه مستقیم و چه غیر مستقیم و او که چنین واقعیتی را از عدالت آفرینش دریافته بود، دیگر دریافته‌هایش را نیز بر همین مسیر بجریان می‌انداخت و از سخنش، این حقیقت بزرگ برمی‌خاست که در نهاد طبیعت، مقیاس و قانونی است که به هر عملی، عکس‌العملی می‌بخشد و به بدو خوب کفر و پاداش می‌دهد و در همه‌ی مظاهر وجود، حقیقی به این روشنی و ثبات عدالت آفرینش وجود ندارد.

امام، بخوبی دریافته بود که هیچ چیز از پدیده‌های وجود، به بیهودگی پدید نیامده است بلکه در آفرینش آن غایت و هدفی در کار بوده است و می‌دانست که هر یک از موجودات در پهنه‌ی هستی وظیفه‌ای دارد که بانجام آن می‌پردازد و هر یک از اندامهای پیکر انسان مسئول کاری است که عدالت آفرینش از آن مسئولیتی می‌خواهد و باز خواست می‌کند و به حساب می‌آورد بنابراین همه‌ی پدیده‌های وجود در این فرمان و مسئولیت مشترک و برابرند، از کوچک و بزرگ چنانکه امام فرمود:

حساب کارهای کوچک را پیش از کارهای بزرگ از تو می‌گیرند زیرا اکثریت مردم برای کارهای کوچک ارزشی قائل نیستند و به آنها توجهی ندارند و به این جهت، امام نظر مردم را به کارهای کوچکشان جلب می‌کند و می‌گوید که به حساب کارهای کوچک پیش از کارهای بزرگ می‌رسند و جزای آنها را از ثواب و عقاب می‌دهند تا برابری هر بزرگ و کوچکی در زمینه‌ی عکس‌العملها در ذهن و قلب مردم انعکاس یابد.

[صفحه ۲۱۱]

اما چون عدالت وجود بر انسان درباره‌ی مسئولیت اندامهای انسان داوری و بازخواست می‌کند و به حساب کارهای کوچک و بزرگ آنها می‌رسد و انسان را در برابر کارهای بزرگ و کوچکش پاداش می‌دهد دیگر اندیشه و سخن امام، لازم نیست که این داوری را درباره‌ی کردار انسان نسبت به دیگران بازگو نماید زیرا چنانکه امام می‌نگرد، کردار انسان در این پهنه‌ی جهان، کرداری ترکیبی است نسبت به خودش و دیگر انسانها و جهان، چون انسان عضوی از اعضای آفرینش است و همه‌ی هستی بر کردار او نظارت دارد و به همین جهت می‌فرماید:

همانا بر کردار شما مراقبی وجود دارد و اندامهای شما ناظرانی پنهان بر کردار شمایند و این مراقبان همیشه می‌کوشند که رفتار انسان را بنگرند و بنگارند و به آن پاداش دهند.

و در نگاههای تیز و برکش اندیشه و فروغ پر نفوذ خرد، پرتوهائی در برابر دیدگان فرزندان ابیطالب می‌درخشد که چهره‌هائی از عدالت آفرینش را به نظر می‌آورد، انسان که خردها بشگفتی می‌افتد و از اندیشه‌ی امام به حیرت می‌ماند. آیا این فرزندان ابیطالب

نیست که به زبان دانشمندان جدید سخن می‌گوید و از حقیقت دادگرانه‌ی وجود پرده برمی‌دارد که می‌فرماید: هر کس خوی او به بدی گراید، جان خود را آزار می‌دهد یا اینکه می‌فرماید نزدیک است که مرد شکاک بگوید مرا بگیرد و این سخن زیبا که می‌گوید جانت را از هر گونه پستی باز دار و گرنه با آنچه که از دست می‌دهی همراه خواهی بود [صفحه ۲۱۲]

از این سخنان که آیت بلاغت و اعجاز است فراوان است و از جمله می‌فرماید: مرگ بر اثر گناه بیشتر از مرگهای طبیعی است و دروغگوی را جوانمردی نیست، راحت با حسد، بزرگی با انتقام و درستی کار با عدم مشورت همراه نیست و اگر در مردی مهربانیهای گوارا و فراوانی یافتی منتظر بهره‌مندیهای دیگری هم باش و همچنین، امام، چنین دریافت که این آفرینش واحد و عادل در یگانگی و دادگریش ثابت است و در طبیعت و سرشت همه‌ی کائنات نیروی حسابگری و قدرت پاداش دهی را نهاده است و از همین دریافت والا است که امام بهترین و زیباترین تعبیرها را در سخنانش یاران می‌دارد.

آشکار است، که جز این حقیقت که بیانگر عدالت وجود است و ما آنرا از زبان علی بیانداشتیم و علی بدریافت ضبط شکلها و رنگهای آن پرداخته حقایق دیگر نیز وجود دارد که برای ما ناگفته مانده است پس حقیقت این آفرینش چیست؟.

مهربانی عمیق

علی این حقیقت را دریافت که منطق مهربانی از منطق قانون، والاتر است و توجه انسان، به انسانهای دیگر و سایر کائنات، [صفحه ۲۱۳]

حجت حیات بر مرگ و هستی بر نیستی است پایگاه زن در برابر علی برخلاف موقعیتی است که دیگران درباره‌ی امام تصور می‌کنند هنگامیکه عدالت کلی آفرینش و همگامی پدیده‌های هستی ایجاب می‌کند که گرمای سخت تابستان و بارندگی‌های سرد زمستان در پایگاهی یگانه قرار گیرند و زمینهای نرم و بارانها و وزش بادها، حقیقتی واحد را تشکیل دهند و طبیعت با همه‌ی نمودها و پدیده‌هایش قانون پاداش و عکس‌العمل را در همه سوی اجرا کند، همین عدالت همه جایی و همگانی ایجاب می‌کند که رفت و آمد و دگرگونیهای نیروهای طبیعت در چهره‌های جاندار و بی‌جان نیز مسیری واحد را بپیمایند و جماد و حیوان در این جریان با یکدیگر برابر باشند.

و چون صفات و اخلاق و خواستها و احساسات انسان از عناصر حیات که به هم پیوسته و وجود او را شکل داده برمی‌خیزد این قانون راستین که پس از بررسیهای دقیق و اندازه‌گیری‌های حساب شده بدست آمده و دانش جدید هم پایه‌های آن را بر همین بنیان استوار ساخته است ثابت می‌شود که انسان هم جهانی است پیوسته بجهان طبیعت و برخاسته از آن به همین جهت در مذهب فرزند ایطالب، انسان نمونه‌ی والائی از هستی کائنات است چنانکه امام در شعری که به او منسوب است می‌فرماید: [صفحه ۲۱۴]

آیا گمان می‌بری که تو موجودی کوچکی؟ در صورتیکه جهانی بزرگ در نهاد تو پچیده است

در این حال است که امام می‌کوشد که همه‌ی نیروهای راکه به انسان تعلق دارد و در نهادش جای گرفته تا آنجا که امکانات زمانش ایجاب می‌کند برانگیزد و با نهایت پافشاری می‌خواهد که از همه‌ی رازهای این پیکره‌ی کوچک که جهانی بزرگ را در بردارد پرده بردارد، پیکره‌ای که نمونه‌ای بزرگ از مظاهر آفرینش و ارزندگیهای حیات است و حقایق عدالت عظیم آفرینش را در خود نمایش می‌دهد.

امام، به آشکارائی درمی‌یابد که بین همه‌ی اجزاء هستی پیوندی ناگسستنی وجود دارد و تا این جهان برپاست این پیوست هم ادامه

دارد هر چند این روابط کمتر شود از اصالت ذات و ارزش طبیعت نیز کاسته می‌گردد.

و چون انسان، یکی از اعضای جهان هستی است پس او هم با آفرینش پیوندی مستحکم دارد و این پیوند با عناصری که به او شتابتی بیشتر دارند باید استوارتر باشد و حیات انسان ایجاب می‌کند که در تایید و تثبیت موجودات زنده بیشتر بکوشد و چون انسان، سرآمد همه‌ی آفریدگان زنده است، ارتباط انسان با انسان ضرورتی اجتناب ناپذیر است که در زمینه‌ی پیوندهای فردی و اجتماعی بایستی صورت پذیرد.

بنابراین، امام می‌داند که جامعه‌ی صالح، جامعه‌ای است که عدالت اجتماعی با همه‌ی مفاهیم و مظاهرش بر آن حکومت کنند و برای ایجاد چنین عدالتی بایستی قوانینی وضع گردد ولی در نظر علی چنین

[صفحه ۲۱۵]

قانونی بایدار روح عدالت کلی وجود تبخیزد بدینجهت امام با نهایت پافشاری می‌کوشد که دیدگاهش را از قوانین طبیعی بالاتر برد و در وراء قوانین مادی جهانی قانونی والاتر را دریابد و به اجرا گذارد قانونی که نامش مهرورزی انسانی است. و این مره ورزی قانونی است که از عمق حقایق معنوی و مادی جهان برمی‌خیزد و بشر را به سوی کمالات برین معنوی هدایت می‌کند پس اجرای چنین قانونی یک ضرورت کلی در محیط خوی و هستی انسانهاست.

نخستین صفحه‌ای را که علی از کتاب مهربانی انسانی می‌گشاید نشان دهنده‌ی این حقیقت است که انسانها همگی با هم برادرند و به این جهت همه‌ی مردم را که بر آنها حکومت می‌کند برادر خود می‌خواند و آنگاه بر فرماندانش درهخ مه جا یاد آوری می‌کند که آنها نیز برادر مردمانند و به حکم این برادری باید نسبت به مردم مهربان و عطف و ورزند و در این زمینه به فرماندهان سپاهش می‌گوید:

فرمانده نباید به خاطر مقامی که به دست آورده و برتری‌یی که بر دیگران یافته، خوی او دگرگون شود و خود را بالاتر شناسد، بلکه باید این نعمت خدادادی بر فروتنیش بیفزاید و او را به بندگان خدا نزدیکتر گرداند و نسبت به برادرانش مهربانتر گردد امام همیشه خود و فرماندهانش را برادران مردم می‌داند و این برادری را با گفتاری حکیمانه به همه‌ی انسانها گسترش می‌دهد و فرق و امتیازی بین آنان نیم گذارد و می‌فرماید:

[صفحه ۲۱۶]

شما همگی برادران یگدیگرید و فرق گذاشتن بین شما، پدیده‌ی پلیدی نهادها و بد دلی هاست و با این سخن، بد دلی‌ها و بد نهادی‌ها را در یکسوی و مهربانی و دوستی‌ها را در سوی مخالف آن می‌گذارد

و چون حق هر انسانی است که از برادری انسانهای دیگر بهره گیرد، چنانکه همسایگان و خویشاوندان انسانی حق برادری او را رعایت نکنند، وظیفه‌ی جهان طبیعت که مسئول اجرای عدالت است و بار ارزشها و اندازه‌گیریها را بردوش دارد این است که حق این انسان را از سوی انسانهای دیگر رعایت کند و مهرورزی انسانی را از این راه تحقق بخشد در این باره است که امام می‌فرماید:

کسیکه نزدیکانش حق او را تباه سازند، انسانهای دور برعایت حق او خواهند پرداخت

و به جهات رعایت همین حق برادری در زمینه‌ی مهربانی انسانی است که امام حتی از اشتباهات کوچک هم نمی‌گذرد زیبا آنها را منشاء انحرافات بزرگ بعدی می‌داند و به همین جهت به یکی از یارانش می‌فرماید: اگر این لغزشهای کوچک را نمی‌داشتی ترا به واگذاری این فرمان بر دیگران مقدم می‌داشتم

هنگامیکه شرایط موجود و قوانین متعارف به فرزند ابیطالب اجازه می‌داد که با یاغیان و دشمنان حکومت عدل انسانی به مبارزه برخیزد باز هم به این نبرد دست نمی‌زد مگر آنیکه تمام جوانب مهربانی اسلامی را رعایت کند و پیوندهای برادری بشری را به دشمنان خویش یادآوری کند حس مهرورزی انسانی را در دل‌هایشان برانگیزد و چون در پایان کار چاره‌ای جز جنگ نمی‌دید، نه

به اختیار بلکه با ناخوشی

[صفحه ۲۱۷]

و اندوه و گریه پیکار را آغاز می‌کرد و هرگز از جنگ دل خوشی نداشت و خنده‌ای بر لب نمی‌آورد و پس از پیروزی هخم درد و اندوهش، از تاسف شکست در جنگ بیشتر بود و باز با وجود آنکه قوانین موجود به فرزند ایطالاب اجازه می‌داد که پس از مرگش دشمنانش را واگذارد، تا فرزندان و یارانش با آنها بجنگند و از آنها به جرم گمراهی و ستیزشان انتقام گیرند، مهرورزی انسانی که در واره همه‌ی قانونها تجلی می‌کرد و امام چنین امتیازی را همیشه با خود داشت به او فرمان می‌داد که این سخن بزرگ را خطاب به فرزندان و یارانش بیان دارد و چنین فرماید:

پس از من با خوارج به مبارزه برنخیزند زیرا آن کس که حق را بجوید و به خطا افتد با آنکس که باطل را بجوید و به آن برسد برابر نیست

و براساس همین مهربانی ژرف بود که امام سعادت انسان را پیوسته به خوشبختی همسایه اش می‌دانست و از آن سعادت همه‌ی انسانها را در نظر داشت زیرا همسایه‌ی انسان هم همسایگانی دیگر دارد که بالمال دایره‌ی آن همه‌ی انسانها را در برمی‌گیرد و از آن نتیجه می‌گرفت که انسان آنچه برای خود می‌خواهد باید برای دیگران هم بخواهد.

و گاهی چنان حس مهربانی همگانی در جان امام طغیان می‌کرد که می‌فرمود انسان بایستی فرزندان دیگران را به میزان فرزند خویش از نعمت مهربانی و فرهنگ برخوردار سازد و در این باره می‌گفت:

[صفحه ۲۱۸]

یتیم را نیز بمانند فرزندت از تربیت و آموزش بهره‌مند گردان امام روح عدالت بنیانی اجتماعی را چنان درک می‌کرد که آنرا از لحاظ ارزشها و زیباییها و گرمی پیوندهای انسانی، والاتر از قوانین موجود می‌دانست و همی خواست که مردم را به منطق عاطفت دل پیوند دهد نه آنکه در برابر قوانین خشک تسلیمشان سازد و در این مورد می‌فرمود:

باید کوچکها از بزرگها سرمشق بگیرند و بزرگها به کوچکها مهربانی ورزند

و اگر نداشتن گذشته‌ها و بزرگواریها برای انسان، نقیصه‌ای به شمار می‌رود در منطق مهربانی علی که از بیان رسایش برمی‌خیزد آن کس که از به دست آوردن برادرانی از میان مردم ناتوان باشد، نقیصه‌اش بزرگتر و بیشتر است چنانکه فرمود:

ناتوانترین مردم آن کس است که نتواند برادری برای خود فراهم آورد و امام بر این ناتوانی عجزی دیگر افزود و آنرا جدال و دشمنی با مردم دانست و فرمود:

بر شما باد که از جدال و دشمنی با یکدیگر بپرهیزید بلکه بهتر است که سخن به نرمی گفته شود تا رشته‌های محبت و مهربانی بین دلها که مرکز عشق انسانی است مستحکمتر شود و بدین جهت فرمود:

یکی از نشانه‌های بزرگواری، نرمگوئی است

و آنچه دلهره‌ها و اضطرابهای دل را به آرامش و اطمینان می‌کشاند این حقیقت است که انسان بداند تنها نیست و در میان مردم، برادرانی صمیمی و دوستانی یکدل دارد و به همین جهت هنگامی که دل امام از

[صفحه ۲۱۹]

بدیهای مردم زمانش به درد می‌آمد، نان را که وسیله‌ی زنده ماندن است با صدق که مرکز حیات انسانی است و برادری همگانی را در یک پایگاه قرار می‌داد و به مردم روزگارش می‌فرمود:

نزدیک است که مردم سه اصل از زنده را از دست بدهند، پول حلال، زبان راستگوی و برادری را که به پشتیبانی او آسایش یابند و هنگامی که غربت و تنهائی برای انسان بدبختی بزرگی به شمار می‌آید، شدیدتر از این بدبختی هنگامی به سراغ انسان می‌آید که

دوستان و برادرانش را از دست بدهد زیرا در اینصورت دل‌هائی را که به محبت آنها تکیه می‌کند و به مهر آنها زنده می‌ماند از کف داده است و در این باره امام چنین می‌فرماید:

غریب کسی است که دوستی نداشته باشد و نداشتن دوست برای انسان آوارگی است

در اینجا لازم است که دیدگاه امام را نسبت به پایگاه زن مورد بررسی قرار دهیم، زیرا زن نیمی از انسانیت را تشکیل می‌دهد و نیم دیگر آن مرد است، آیا هر یک از این دو نیم بدون دیگری می‌تواند زندگی کند؟ و آیا مرد حق دارد به مرزهای عدالت آفرینش که انسانها را به مهرورزی نسبت به یکدیگر فرمان می‌دهد تجاوز کند؟

گروهی فراوان، سخنان امام را در باره زن و تاویل کرده و معنای دیگری از آن به دست آورده‌اند و چون نخواسته‌اند در آن سخنان بررسی بیشتری معمول دارند و موقعیت امام را به هنگام بیان چنان گفتاری دریابند، برخی سخنان امام را تحقیری درباره‌ی زن دانسته

[صفحه ۲۲۰]

و در اثبات ادعای خود پافشاری کرده‌اند، در صورتیکه امام این سخنان را درباره‌ی زنی معین بیان داشته و هرگز درباره‌ی همه‌ی زنان سخنی به ناروا نگفته و درباره‌ی آنها جز به نیکی سفارش نکرده است آنها نفهمیده و یا نخواسته‌اند بفهمند که این سخنان در موردی معین و محدود بیان شده و هنگامی به زبان آمده است که برای روشنگری حقیقتی که در نزاع بین حق و باطل مکتوم بوده ضرورت داشته است و ما می‌بینیم که گاهی امام درباره‌ی مردان، سخنانی از این سخت‌تر و تحقیر آمیزتر بیان کرده و در گفتارش همه‌ی مردان را منظور نداشته است، چنانکه سخنانی را هم که درباره‌ی زن گفته، همه‌ی زنان را مشمول گفتار خود نساخته است و این مسبب آتش افروزیها و برادر کشیهای زمان خلافت امام بوده‌اند که با ایجاد حوادثی فجیع و طغیان بر ضد امام و راه عادلانه‌ی او موجی شده‌اند که علی چنین گفتاری را چه درباره‌ی مردان و چه زنانی که دارای مردان و چه زنانی که دارای موقعیت و نفوذی بوده و از آن علیه حکومت دادگرانه‌ی امام استفاده کرده‌اند بر زبان راند.

و اگر امام به چنین مردان و زنانی هجوم کرده به علت مخالفت آنها با حق و عدالت در موقعی معین بوده است در این صورت هرگز نمی‌توان که از جانب علی نسبت به موقعیت اساسی و انسانی زن تحقیر و اسائه‌ای انجام یافته باشد.

و ما از این گروه مفتری می‌خواهیم که اگر راست می‌گویند حتی یک جمله از گفتار علی بیاورند که متضمن حمله به همه‌ی زنان بوده و محدود به زنی معین و موقعیتی مشخص نباشد.

[صفحه ۲۲۱]

امام بدان جهت به آن زن معین با گفتار خود حمله کرد که آن سبب فتنه و فساد در جامعه‌ی اسلامی شده بود و به مردهای دیگری هم که در این آشوب شرکت داشتند نیز چنین هجومی از طرف امام انجام گردید.

اما دیدگاه امام نسبت به زن، چنین است که او را انسانی می‌داند همچنان که مرد را هم انسان می‌شمارد و بین آنها فرق و امتیازی قائل نیست.

آیا اندوه جانکاه امام در مرگ همسر عزیزش فاطمه دلیلی بر احساس عمیق او نسبت به ارزشهای زن که از همه‌ی حقوق انسانی باید برخوردار باشد نیست؟ و بر اساس همین حقوق است که زن بایستی از نعمت مهربانی انسانی برخوردار باشد و خود نسبت به دیگران نیز مهرورزی کند.

آیا این مردم نبودند که پیش از جاهلیت و حتی پس از آن، تولد پسران را بفال نیک می‌گرفتند و از وقوع چنین ولادتی به شادمانی برمی‌خاستند و بر عکس از تولد دختران اندوهگین می‌شدند و آنرا بفال بد می‌گرفتند؟

آیا این فرزددق شاعر نبود که با وجود اینکه زمانش متصل به روزگار علی بود باز هم بیانگر طرز فکر مردم زمانش نسبت بزن بود

وقتی که همسرش را از دست داد با وجود محبتی که به او می‌وزید این شعر شگفت‌انگیز را درباره‌اش سرود و گفت:

[صفحه ۲۲۲]

بی‌ارزش‌ترین مرد گانی که از یاران مرد می‌میرند کسانی هستند که روسری بر سر دارند..

منظور شاعر از این گفتار ناروا آنست که زن در زبان و قلب مرد ارزش آن را ندارد که بر مرگ آنها چشمی بگیرد و دلی به درد آید، چرا؟ برای آنکه او زنت و زن در برابر مرد عنصری ناچیز است...

آیا علی در همان زمان نمی‌زیست؟ ولی او از مردم زمانش اندیشه‌ای نافذتر و دیدگاهی والاتر و احساسی ژرف‌تر داشت چنانکه در سرزنش یارانش که درباره‌ی زن اندیشه‌ای ناروا داشتند چنین فرمود:

برخی از این مردم پسران را دوست دارند و از دختران بیزارند در این صورت پسر و دختر در نزد علی، پایگاهی یگانه دارند و از مزایای انسانی به یکسان برخوردارند.

افزون بر این، علی نسبت به همه‌ی انسانها مهتری برابر می‌وردد ولی نسبت به ناتوانان این مهربانی بیشتر است و بر یک خوی بزرگوارانه واجب است که زنان را بیشتر مورد مهربانی قرار دهد زیرا زنان اگر هم ناتوان نباشند، آنها را در طول تاریخ به ناتوانی گرفته‌اند و به دیگر عبارت مستضعفند و به همین جهت امان می‌فرماید:

ستمکشان را یاری کنید و دست ستمکار را از ستم بازدارید و به زنانتان نیکی کنید و در جای دیگر می‌گوید:

به شما فرمان می‌دهم که مردم را از زشتی‌ها بازدارید و به زنهایتان احسان کنید

[صفحه ۲۲۳]

امام، حلقه‌های زنجیره‌ی مهرورزی را چنان گسترش می‌دهد که همه‌ی انسانها را در برگیرد و سپس گستردگی آنرا به مردم و دیگر کائنات می‌کشد و همگی را از گرمی مهربانی بهره‌مند می‌سازد چنانکه درباره‌ی علم که در مذهب امام ارزشی فراوان دارد می‌فرماید سرآمد دانش مدار است و از آن جهت گناهان بسیار را هولناک می‌داند که دلها را به سختی و قساوت می‌کشاند و گرمی مهربانی را که در دلها شعله می‌زند به نفرتی سرد تبدیل می‌کنند و بدین جهت می‌فرماید:

دلهای سخت، چشمان را از گریه بازمی‌دارند و دلها از گناه فراوان به سختی می‌گرایند.

پس اگر انسانی گناهکار نباشد، جانش مرکز مهربانی‌هاست و می‌کوشد تا تمام توانش را در راه یاری برادرانش به کار برد و در این باره امام می‌فرماید:

اگر به برادرت ایمان و اطمینان داری آنچه را در دست و توان تو است به او ببخش و یاریش کن و نیکی‌ها را در برابرش آشکار کن

و از این والاتر به سخنانی از امام می‌رسیم که مردم را به فداکاری نسبت به یکدیگر می‌خواند و فرمام می‌دهد که چگونه در راه مهربانی و دوستی از خود بگذرند و این گفتار از پربهاترین میراثهای انسانی است که بر زبان امام بر آمده است چنانکه می‌گوید:

پیوند دوستی را با آن کس که از تو بریده است استوار کن، و به آن کس که تو را محروم ساخته ببخش، و چنانکه می‌خواهی مردم به تو نیکی کنند تو با آنها نیکی کن، به آن کس که به تو بدی کرد احسان کن و بدی را به خوبی پاداش ده.

[صفحه ۲۲۴]

شگفت آنکه امام به حدی دامنه مهرورزی را گسترش می‌دهد که حتی حیوانات و بیابانها را هم در ردیف انسانها مشمول محبت می‌سازد و می‌فرماید از خدای پروا گیرید و حق بندگان و شهرهایش را رعایت کنید زیرا شما درباره‌ی آنها حتی بیابانها و حیوانها هم مسئول هستید

بنابراین مهرورزی انسان به انسان و دیگر پدیده‌های آفرینش حجت قاطع حیات بر مرگ است بلکه اراده‌ای است که از مشیت توانای

وجود کامل و عادل پرتو می‌گیرد.

راستی در بهنه حیات

و این راستی پیمانی است از تو و بر عهده‌ی تو، زیرا راستی روح زیبایی و حقیقت و اراده‌ی حیات توانا و پیروز است. شاید آشکارترین مظاهر دادگری وجود در عالم پدیده‌های بی جان و جاندار و در آنچه عناصر طبیعی و خصائص موجودات را بهم پیوند می‌دهد صدق محض و مطلق است و مدار آسمان و زمین و شب و روز بر محور راستی می‌چرخد و رفت و آمد فصلهای چهار گانه و بارش

[صفحه ۲۲۵]

باران و تابش خورشید بر بنیان صدق، استوار است و زمین بر همین اساس وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهد و گیاهان راهر یک به هنگام خود بدون دیر و زود می‌رویند و ناموس طبیعت و قانون زندگی بر همین مدار می‌گردد و باد به صداقت می‌وزد و خون در رگها به قانون راستی جریان می‌یابد و زندگان بر مبنای همین برنامه می‌زاینند و ادامه‌ی حیات می‌دهند. این راستی ریشه‌درا و مطلق که قاعده‌ی هستی براساس آن بر پاست، سرچشمه‌ی زاینده‌ی بزرگ و نخستین است که جویبار دادگری وجود از آن می‌جوشد و به آن بازمی‌گردد.

و چون علی بن ابیطالب با نگرشی ژرف به این حقیقت می‌نگرد و همواره با آن هم آهنگ است، به سختی می‌کوشد تا بر بنیان دریافت و دید و احساس خویش به پاکسازی مردم پردازد و مفهوم تهذیب و پاکسازی درک ارزشهای زندگی و ریشه‌داری وجود است چه در زمینه‌ی مادی و چه معنوی، و چون معنی واحد پاکسازی همین است و صدق هم با همه‌ی موجودات مادی و معنوی همیشه همراه است پس راستی محور نیرومندی است که تهذیب بر مدار آن می‌گردد و همچنین محور دادگری آفرینش است که انحرافی در آن پدیدار نیست بنابراین، اندیشمندانی که دیدگاه صدق را خارج از نوامیس عمومی جهان بررسی می‌کنند به اشتباه می‌افتد و گمان می‌برند هم اندیشی آنها در قانون تهذیب انسانی برایشان کافی است.

[صفحه ۲۲۶]

همچنین آنچه که مخالف روح حقیقت و نیکی و زیبایی است با تهذیب درست و اصیل هماهنگی ندارد و اگر بر بنیانهای اصلیش استوار نگردد، تهذیبی سطحی است که بناچار بر مبنای دروغی زشت جای می‌گیرد و از اساس استوارش بیرون می‌خزد و احساسی ژرف از راستی زیبا را فاقد است و انقلاب سازنده‌ی حیاتی را به جمود و واماندگی می‌کشاند.

بدین جهت در دیدگاه فرزند ابیطالب، مفهوم تهذیب، حمایت و نگهداری انسان از خطر دروغ است بلکه می‌توان گفت یاری انسان زنده در برابر سردی و فسادگی مرگ است.

برای حمایت انسان در برابر خطر دروغ، بایستی همیشه و همه جا به بزرگداشت مقام والای راستی پرداخت و نشان داد که اشاعه‌ی صدق ضرورتی حیاتی برای هر موجود زنده است که فرار گاهی جز آن از خطر دروغ ندارد و انسانها بایستی در زندگی فردی و اجتماعی خود به راستی پردازند و از دروغ پرهیزند.

در این مورد، علی بن ابیطالب با نگرش دقیق خود، حقیقتی را دریافت که دیگران به آن دست نیافتند و ناآگاهان را به این حقیقت آگاه ساخت و به آنها توان دریافت حقایق را بخشید، آنجا که فرمود:

بر شما باد که گوهر اخلاق را در هم نشکنید و آنرا در گون نسازید و این اعلام خطری است که از سوی امام متوجه راستگویان می‌گردد و به آنها خاطر نشان می‌کند که حتی برای یکبار هم دروغ نگویند زیرا یکبار دروغگوئی هم گوهر ارزنده‌ی راستی را می‌شکند چنانکه هر چیز اگر یکبار هم به زمین افتاد خواهد شکست، نفاق و چند رنگی هم نوعی دروغ است و بدین جهت فرمود:

[صفحه ۲۲۷]

و شما باید گروهی راستگوی و راست رو باشید، کارتان بی ریا باشد، راستگوی حقیقت جوی را گرامی دارید و دروغگوی باطل پیشه را خوار شمارید، سخن براستی گوئید و امانت دار باشید و به پیمانتان رفتار کنید، هر کس بخواهد از راه باطل به پیروزی رسد، خداوند او را به حق خوار گرداند، اگر راستگو باشی ترا یاری دهیم و اگر دروغ بگوئی کیفر یابی، اگر کسی در گفتارش راستی نباشد، اخلاق کریمانه‌اش دچار فاجعه گردد، راستی از هر شمشیر تیزی که در دست مردی دلاور قرار گیرد قاطع تر است این گفتاری که از امام درباره‌ی راستی بیان داشتیم نمونه‌ای از هزاران گفتار فرزند ابیطالب است که فرمانهای بزرگ اخلاقی او را شکل می‌دهد.

اکنون به این سخن از گفتار اعجاز‌آمیز امام بنگریم که هر خردمند تیزبینی از مفهوم آن بهره‌ای وافر می‌برد، آنجا که می‌فرماید: دروغ، انسان را به گناهکاری می‌کشاند و نیازی نیست که در تفسیر این سخن بزرگ به دراز گوئی پردازیم و بخواهیم سلسله حقایقی را که در نهاد این بیان نهفته است روشن سازیم، همچنانکه نیازی نداریم که حقیقت ارزنده‌ای را که گفتار دیگر امام پنهان است و هر چه روزگار بر آن می‌گذرد نفوذی بیشتر می‌یابد بیان داریم آنجا که می‌فرماید:

[صفحه ۲۲۸]

دروغ در سخن جدی و شوخی شایسته نیست و بازمی‌فرماید نباید شما به دختر کوچک خود وعده‌ای بدهید و بعد به آن وفا نکنید درباره‌ی سخن نخستین امام باید بگوئیم که در این مورد بین اندیشمندان و فلاسفه‌ی اخلاقی جهان خاصه اروپائیه‌ها اختلافی فراوان وجود دارد آنها همگی بر این سخن اتفاق نظر دارند که راستی حیات و دروغ مرگ است اما اختلاف آنها در این است که آیا به هنگام ضرورت و خطر، دروغگوئی جایز است یا نه، و مخالف و موافق در این مورد نظراتی دارند امام علی بن ابیطالب در این باره پایگاهی خشن و مستحکم دارد که از سخنانش به خوبی پیدا است، پایگاه استواری که بر مبنای مذهب اخلاقی عظیم او بنیان گرفته و چنانکه گفتیم پی‌آمد برداشت و دریافت او از دادگری گسترده‌ی آفرینش است، به همین جهت بدون هیچ تردیدی می‌گوید: نشانه‌ی ایمان آن است که راستی را با وجود زیانش بر دروغی که برایت سودمند است برتری دهی و گفتارت را بر کردارت ترجیحی نباشد بدیهی است که در دیدگاه والای علی، هرگز دروغ را سودی نیست همچنانکه راستی را زینانی در پی نخواهد بود و از این روی همیشه امام با مردم در افقی والاتر از اندیشه‌شان سخن می‌گوید تا کلامش بر سائی در عمق اندیشه‌ها نفوذ کند و با نهایت تاکید، می‌گوید:

در همه‌ی کارهای راستی پیشه کن و باز چنین می‌فرماید از دروغ پرهیز که راستگوی در پایگاه رهائی و بزرگواری جای دارد و دروغگوی در پرتگاه سقوط و مرگ قرار گرفته است.

[صفحه ۲۲۹]

اما درباره‌ی این گفته‌ی امام که فرمود نباید به دختر کوچک خود وعده‌ای بدهید که بدان وفا نکنید باید گفت که امام عنایتی خاص به فلسفه‌ی تربیتی دارد که حیات انسانی آنرا مقرر می‌دارد، همچنانکه مبانی روانی در پیدایش و کمال انسانی چنین حقیقتی را حائز است و از این سخن برمی‌آید که روان کودک بانمونه‌های والای عملی پرورش می‌یابد تا با اندرز و پند و همین نظریه است که محور اصل پرورشی را در منطق ژان ژاک روسو تشکیل می‌دهد.

و راستی با زندگی، مستلزم سادگی و گستردگی اس و از هر گونه پیچیدگی بدور است زیرا هر حقیقتی بمانند تابندگی خورشید و تاریکی شب، بسیط و ساده است به دلیل آنکه چنین سادگی گرم و روشنی یک جریان صاف و زنده از سرچشمه‌ی راستی است و به همین جهت فرزند ابیطالب تکبر را ناخوش می‌دارد زیرا تکبر از خصایص راستین انسانی نیست بلکه کبر، نوعی دروغ است. و متکبر کسی است که خود را از حقیقت ذاتیش بالاتر می‌داند و امام در این باره می‌فرماید:

همچون متکبران نباشید که بر برادران خود فخر می‌فروشند

و امام فروتنی را نیز در صورتیکه غرضی از آن در کار باشد ناخوش می‌دارد زیرا در این صورت، خصیصه‌ای صادقانه نیست بلکه راستی حقیقتی است که می‌گوید هر انسانی در ارزشهایش با انسانهای دیگر برابر است، به همین جهت امام می‌فرماید خود را در نزد مردم خوار و پست مگردان آنگاه در این باره سخنی زیباتر می‌گوید و می‌فرماید:

در سفر، همراه کسی مباش که برای تو نسبت به خویش فضیلتی قائل نیست در صورتی که تو، او را از خویش برتر می‌دانی

[صفحه ۲۳۰]

ومن درباره‌ی کسانی که ارزشهای انسانی رانگهبانی می‌کنند و انسانی هستند که نه بخود می‌نازند و نه خود را خوار می‌شمارند بلکه انسانی راستین هستند سخنی از این گفته‌ی فرزند ابیطالب ارزنده‌تر نمی‌یابم که فرمود انسان آئینه انسان است و از دیگر گفتار امام که بیانگر سادگی حقیقت حیات است این است که فرمود:

چقدر فروتنی به هنگام نیازمندی زشت است و ستمگری بوقت بی‌نیازی، ستایش بیش از استحقاق دیگران چاپلوسی است و ستایش کمتر از آن، درماندگی و حسد است، چیزی را که نمی‌دانی مگوی، کار نیک را باریا انجام مده و به شرمساری ترک مکن، ای فرزند آدم، هر چه بیش از نیاز خویش بدست آوری برای دیگران می‌گذاری، برای نیکی خاموش شو، تا به آن فخر کنی، و برای نازش بر دیگران، سخنی مگوی کسی که باری بیش از توان خویش بردارد ناتوان ماند، از یاران پست فطرت پرهیزد که خیری در یاری آنها نیست

بدرستی چنین است که فرزند ابیطالب آنچه را که با شعور پرتوان و آگاهی گسترده و اندیشه‌ی عمیق خویش از حقایق حیات و انسان دریافته همه را در قالب سخنانی زیبا و کوتاه به صورت فرمانی کامل صادر کرده است به این دستور امام بنگرید که چگونگی روبرویی انسانها را با یکدیگر به گونه‌ای ساده و بی‌پیرایه بیان می‌دارد و با سخنی گرم و صاف چنین می‌فرماید هنگامی که برادرانت به مهمانی بخانه‌ات آمده‌اند همه‌ی چیزهایی را که در خانه‌داری برایشان بیاور ولی از بیرون خانه چیزی برای آنها آماده مکن و خود را به سختی می‌انداز

[صفحه ۲۳۱]

پس از آنکه امام درباره‌ی ضرورت هماهنگی مستقیم صدق و حیا و سادگی و گستردگی همیشگی راستی سخن گفت راهش را بسوی بیان مفاهیم تهذیب می‌گشاید، همان پاکسازی درونی و روانی که در مذهب او نمایانگر قانونی استوار و چهره‌ای روشن از همه‌ی پدیده‌های وجود نیز در کنار آن باشد، در این باره امام سفارش می‌کند که انسان باید لغزشهای دیگران را نادیده انگارد زیرا چنین گذشتی نمودار کرامت انسان است و از سوی دیگر موجب تهذیب اخلاق بدکار است و روش نیکوئی است که بهتر از انتقام جوئی و اندرز نتیجه می‌دهد، بدین جهت می‌فرماید:

بهترین کردار انسان بزرگوار آن است که خود را از آنچه دیده و می‌داند به نادانی زند و بازمی‌فرماید، وقار و شکیبائی همیشه با همدن و پی آمد آنها همت والاست و امام، غیبت را ناخوش می‌دارد زیرا غیبت، پدیده‌ی نفاق و بدکاری و موجب شرور فراوان است و در این باره می‌گوید از غیبت پرهیزید که خورش سگان دوزخ است فریبکاری هم بمانند غیبت پدیده‌ی دل‌های ناپاک است و امام در مورد آن می‌فرماید از فریبکاری پرهیز که زائیده خوی پست نهادان است

همچنانکه امام، یک دروغ را هم جایز نمی‌داند زیرا همان یک دروغ گوهر صدق را می‌شکند، گناه را هم هر چند به چشم گناهکار، کوچک باشد، بزرگ می‌شمارد زیرا در هر صورت گناه است بلکه صدمه‌ای سختتر بر کرامت انسان می‌زند، چون صاحبش آنرا کوچک شمرده است

[صفحه ۲۳۲]

در صورتیکه گناه بزرگ، انسانرا به پشیمانی و توبه می‌کشاند چنانکه امام می‌فرماید:

سخت‌ترین گناهان، گناهی است که به چشم گناهکار، کوچک و سبک آید

و علی‌پروان خود را از شتابزدگی در کار و گفتار بازمی‌دارد تا به پرتگاه سقوط نیفتند و هیچ انسان مهذب‌بی نباید خود را در معرض سقوط قرار دهد و در این باره فرمود خود را از شتابزدگی در کار و گفتار بازدارد و امام می‌خواهد که انسان گناهکار برای پاکسازی اخلاق خود، همیشه از خویشتن پوزش بخواهد ولی با اندیشه‌ای استوار، بر انسان آگاهی می‌دهد که کار خیر را پوزشی در پی نیست، پس انسان نباید کاری انجام دهد که ناچار به پوزش خواهی باشد و می‌فرماید از کارهایی که موجب عذر خواهی است پرهیز و بدان که اعمال نیکو نیازمند به پوزش نیست و دستور می‌دهد که انسان نباید چشم به عیوب دیگران بگشاید و از عیب خویش بی‌خبر باشد زیرا چنین کاری، انسانرا به زشتیها می‌کشاند و امام در این باره می‌گوید بزرگترین عیب آن است که انسان از انحرافی که خویشتن دارد بی‌خبر ماند و به عیب جوئی دیگران پردازد و می‌فرماید کسی که به عیوب خویش بنگرد از عیب جوئی دیگران بازمی‌ماند و دستور می‌دهد که اگر از کسی کاری زشت سرزند بایستی آنرا زشت شمارد و اگر نتوانست، لا اقل آنرا نیکو نشمارد زیرا در آن صورت با چنان زشت کاری شریک خواهد بود چنانکه می‌فرماید کسیکه زشتی را نیکو شمارد در آن شریک خواهد بود

[صفحه ۲۳۳]

از سوئی، چون مهرورزی مردمان نسبت بیکدیگر ضرورتی اخلاقی است، و چنین مهربانی اصیل انسانی پدیده‌ی قوانین وجودی آفرینش است، منطق خرد و قلب فرمان می‌دهد که انسان نسبت یکسانی که او را دانش آموخته و زبانش را بسخنوری واداشته‌اند محبتی شایان بورزد و احسانی بیشتر و گسترده‌تر مبذول دارد، چنانکه امام در این باره می‌فرماید:

به آنکس که ترا به سخن آورد به تندی سخن مگوی و بلاغت را برخ آن کس که زبانت را استوار ساخت مکش و سپس فرمود پاداش آن کس که شان ترا بالا برد آن نیست که از قدرش بکاهی و نباید آنکس را که شادمانت کرد، اندوهگین سازی امام به سختی بر غرور و آز و حسد می‌تازد زیرا این خویهای زشت، انسان را از پایگاه والای اخلاقیش بزیور می‌آورد و در این باره امام می‌فرماید آز و تکبر و حسد، انسان را به گودال گناهان سرنگون می‌سازد

با آنکه دانشمندان پیشین اخلاق، صفت زشت بخل را ناپسند می‌دانستند و آنرا بذاته خوئی پست می‌شمردند ولی در نظر علی بن ابیطالب که دیدگاهی والا-تر و اندیشه‌ای ژرفتر نسبت به اخلاق دارد، زشتی صفت بخل به تنهایی آنقدر است که بدی و پستی همه‌ی معایب اخلاقی را در بردارد و صاحبش را به سوی همه‌ی رذایل اخلاقی می‌کشاند، پس در منطق امام، بخیل نه تنها بخیل است بلکه منافق تجاوز کار، غیبت کننده حسود، خوار، تزویرگر، آزمند، خود پرست و ستمکار نیز هست چنانکه امام می‌فرماید بخل، همه‌ی صفات زشت را در بردارد.

[صفحه ۲۳۴]

اگر بخواهیم مذهب فرزند ابیطالب را در مورد اخلاق و تهذیب نفس به گستردگی و تفصیلی بیشتر بیان کنیم، سخن ما بدرازا می‌کشد و به بحثی فراوان نیاز دارد زیرا امام از بیان هیچ حرکت انسانی غفلت نورزیده و به تشریح و بررسی همه‌ی اخلاق و رفتار انسانی پرداخته است و روشنتر باید گفت که تشریح مذهب اخلاقی امام، کاری بزرگ، گسترده و سخت و دشوار است و باید زیباییهایی را که از گفتار علی در این کتاب فراهم آمده به دقت بررسی کنیم تا بخوبی دریابیم که با نگارش و تدوین جلد‌ها کتاب هرگز نمی‌توانیم به بررسی روش اخلاقی و تهذیبی امام و شرح و تعلیق حتی برگزیده‌های این کتاب دست یابیم و کافی است که بگوئیم همین برگزیده‌ی شگفتیهای سخنان امام از شریفترین میراث‌های بزرگ و گسترده‌خ و عمیق اخلاق انسانی است و ناچاریم به این حقیقت بزرگ اذعان و اشاره کنیم که گفتار امام آیتی بزرگ از آیات سعادت بخش تهذیبی است که احساسی عمیق را از

قیمت حیات و کرامت نفس و کمال وجود در بردارد و گروهی اندک از برجستگان تاریخ همچون «بودا» و «مسیح» و «بتهون» و همانند آنها کسانی هستند که ارزش تهذیبی را در مقامی والا بین انسان و ذات و اخلاق او دریافته‌اند و رابطه‌ی راستینی را که بین انسان و جهان خارج وجود دارد جریانی از همین ارتباط می‌دانند.

و این علی بن ابیطالب است که چنین حقیقتی را با دریافتی عمیق و روشنتر و بدون چشم پوشی و ابهام درک کرده و به تعبیری [صفحه ۲۳۵]

جامع بیان داشته است چنانکه به انسان دستور می‌دهد احترام خویش و کردار خود را حتی به هنگامی که کسی مراقب او نیست نگه دارید و در این باره می‌فرماید در خلوت از ارتکاب گناه بپرهیزید و در تشریح آن چنین می‌گوید از انجام کاری در پنهانی بپرهیز که از آشکاری آن شرم داشته باشی و کاری مکن که اگر آشکار شود آنرا انکار کنی و به این گفته‌ی امام که از رابطه‌ی بین کارهای نهان و آشکارا سخن می‌گوید و باید آنرا نشانه‌ی پاکسازی اخلاق نامید باید توجه کرد که فرمود:

کسیکه کارهای پنهانی خود را اصلاح کند خداوند امور آشکارش را اصلاح خواهد کرد از گفتار بدیع حکیم چینی کنفوسیوس هم می‌توان این سخن را در تهذیب اخلاق کرد که می‌گوید بر سفره‌ی خودت چنان بخور که گوئی بر سفره‌ی پادشاهان نشسته‌ای منظور حکیم این است که انسان باید خودش را همیشه در هر جای و مناسبتی محترم شمارد یعنی در خلوت چنان برای خودش به احترام نشیند که گوئی در برابر شخصی قدرتمند نشسته‌است ولی گفتار علی در این باره نوتر و ارزنده‌تر و اجتماعی‌تر است که می‌فرماید شما باید در برابر برادر خود چنان خود را زیور و مرتب کنید که گویا در برابر فرد ناشناس که می‌خواهد شما را در بهترین شکل ببیند قرار می‌گیرد

امام می‌خواهد که انسان همیشه برادرش را پند دهد و او را از جای نیکوئی که هست به مقامی نیکوتر بالا برد و خوی و ذوق و روش او را تکامل بخشد ولی روح تهذیب فرمان می‌دهد که احساسات برادرش را جریحه [صفحه ۲۳۶]

دار نسازد و او را در برابر دیگران پند ندهد و آزرده‌اش نکند و همچنین اندرز خود را با نرمی بگوید و جز در نهان به هدایت و نصیحت او نپردازد و از این روی می‌فرماید:

هر کس برادرش را در نهان اندرز دهد او را آراسته است و اگر در آشکارا پندش دهد خوار و خفیش ساخته است پس در هر کجا که باشی بایستی بین خویش و اجتماع و حقیقت زندگی، راستی را برپای داری، زیرا با راستی زندگی برپاست و در غیر آن مرگ و هلاکت است، این راستی است که سلامت روان و تن و دل را نگهدارند و اگر نباشد همه نابود می‌شود و این راستگویانند که مردم را دوست می‌دارند و مردم هم دوستشان می‌دارند و به آنها اعتماد دارند و دروغ، دشمنی و ناخوشی و همه‌ی بدیها را در بردارد و دروغگو انسانها را فرومایه و کوچک می‌شمارد و این راستی است که پیمانی است از تو و بر تو زیرا ناشی از اراده‌ی حیات توانا و پیروز است و فرمان می‌دهد که تو هر روز مسئولیت و پیمان خود را بیاد آوری چنانکه علی بن ابیطالب فرمود بر هر انسان واجب است که هر روز پیمان و مسئولیت خود را بیاد آورد.

[صفحه ۲۳۷]

خیر و جود و انقلاب حیات

بینش دقیق ما، در می‌یابد که انقلاب حیات از خیر و جود برمی‌خیزد و خیر وجود هم پدیده‌ی انقلاب حیات است انقلاب گفت: من ویرانگر و سازنده‌ام.

حقیقت و جود دادگر هستی، نیکی محض و کرامت مطلق است و ذاتش بخشندگی کامل را همراه دارد و اگر عطائی را بازگیرد،

بخششی پاکیزه و نو بجای آن عنایت می‌کند و نیکی وجود از اراده‌ی او برمی‌خیزد و پرتوی از جوهر ذات اوست.

پیمان علی به این پیمان پیوند دارد و احساس امام از خیر وجود همان ادراک او به دادگری مطلق هستی است بدون کم و بیش، به همین جهت امام، از این خیر محض، سخن به فراوانی گفته و ما سخنانش را درباره‌ی خیر وجود به میزانی بسیار بیان داشته‌ایم و می‌توانیم زیباییهای گفتار راستین امام را که روشنگر ایمان امام به خیر وجود است در یکی از سخنانش خلاصه کنیم که فرمود بخشش خداوند در برابر عدم درخواست خلق کمتر از عطایش در مقابل آنچه از او می‌خواهند نیست و هنگامی که بدانیم کلمه‌ی (الله) در دیدگاه فلاسفه‌ی پیشین اصالت ذهن و روح مرکز هستی و کانون پیوندهای عناصر آفرینش است به خوبی در می‌یابیم که این خیر وجودی و همگانی محض همان حقیقت والا است که هر چه را از او بخواهیم ضمن شرایطی به ما می‌بخشد و بیشتر از آنچه درخواست کنیم به ما عنایت می‌کند و بر میزانش می‌افزاید و چون انسان، با وجودی که خود را موجودی کوچک می‌پندارد بنا به گفته‌ی

[صفحه ۲۳۸]

فرزند ابیطالب نمونه‌ی کامل و ارزنده‌ای از این جهان بزرگ است به ناچار باید نمونه‌ی والائی از خیر وجود و عدالت آفرینش باشد و چنین حقیقت هستی، به ما بیش از آنچه که بخواهیم می‌بخشد و ما را بدان جهت آفریده که پرتوی از خیر محض و نمونه‌ای از عنایت مطلق او باشیم پس باید خود را برای خیر خواهی و بخشندگی به نیازمندان آماده کنیم، و این حقیقت بزرگی است که امام بتاکید آن می‌پردازد و می‌فرماید نیکوکاران برای آمادگی نیکوکاری، نیازمندتر از نیازمندانند و در تأیید این سخن برای لزوم آمادگی مردم در مورد نیکوکاری می‌فرماید آنکس که در انجام کار خیر بر دیگران پیشی جوید مقامی برتر دارد و چون بخواهیم، خیر را از دیدگاه پیوندی مردمی بنگریم می‌توانیم اندیشه‌ی والای امام را در موارد زیر بررسی کنیم.

۱- تحقق خیر در بین مردم به مفهوم ایجاد همکاری و هماهنگی بین آنهاست بطوریکه هر کس برای سود خویش و دیگران یکسان بکوشد و تلاش او از ریا و اکراه به دور بماند و به گفته‌ی امام تلاشها با اشتیاق انجام پذیرد نه از روی ترس و برای ایجاد آسایش و آرامش خلق به فداکاری پردازد و این فداکاری را بدون درخواست مردم و دور از اجبار و تحمیل انجام دهد و بکوشد که عنصری ثمر بخش و سود رسان در زمینه‌های مادی و معنوی باشد.

۲- نظر امام بر این است که خیر باید در مرحله‌ی نخستین به صورت عمل در آید و قول در مرحله‌ی دوم باشد، زیرا قول و عمل انسان بایستی یکی باشد و همانطور که حقیقت وجود یکی است، اندیشه

[صفحه ۲۳۹]

و سخن و کردار انسان هم او را به صورتی واحد شکل دهد و سخن و کردارش به هم متکی باشند، اگر می‌گوید انجام دهد و اگر می‌کند بگوید و از شگفتی‌های سخن امام گفته‌ای است که درباره‌ی مردی فرمود: که آن مرد خود را به لطف خداوندی امیدوار می‌دانست ولی کردارش خلاف آنرا ثابت می‌کرد، امام در این مورد چنین فرمود:

این مرد ادعا می‌کند که به عنایت بخداوندی امیدوار است ولی ادعایش دروغی بزرگ است زیرا امیدش در کردارش پدیدار نیست پس هر کس امید و ادعائی دارد باید آنرا در عملش ظاهر گرداند در این صورت اگر انسان می‌خواهد کار خیری انجام دهد باید به هنگام نیکوکاری، گفتارش نیز نکو باشد که امام چنین گفت به نیکی سخن بگوی و به نیکی کار کن.

۳- امام در میدان خیر آنچنان پیش می‌تازد که دورترین دیدگاهها را در این میدان بیکران به نظر می‌آورد. و پذیرش توبه از تبه‌کاریها را یکی از قواعد مستحکم نیکوکاری و خیر می‌داند، چنانکه اگر انسانی به دیگران بدی کرد، پوزش و بازگشت او دروازه‌ی جدیدی است که او را دوباره به ساحت خیر بازمی‌گرداند و در این باره امام می‌فرماید عذر پوزش‌خواهان را بپذیر و با اینکه توان داری از انتقام، دست بردار

تاریخ از خیانتهای ابوموسی اشعری نسبت به امام از روش والای خود بازایستد و از در کینه توزی در آید، از این روی طی نامه‌ای که به ابوموسی نگاشت چنین فرمود:

[صفحه ۲۴۰]

اما بعد ترا هوی و هوس، گمراه ساخته و غرور و فریب سرگرم کرده است، از خدا بخواه که ترا از لغزش بازدارد زیرا هر کس از خداوند بخواهد که از لغزشش بازدارد خداوند او را از گناه باز خواهد داشت

۴- امام به این حقیقت ایمان داشت که نیروهای خیری که در انسان تکوین یافته، یکدیگر را فرامی‌خوانند و با استوارترین گونه به تقویت هم می‌پردازد و هر خیری که در وجود انسان شکوفان شود با دیگر، خیرها پیوند می‌یابد و هر کدام در موقعیت و مناسبات خاص خویش، ظاهر می‌شوند و این نظر، نمایانگر حقیقت روشنی است که به روشنی نشان می‌دهد همه‌ی پدیده‌های وجود، یگانه و هماهنگ و دادگر و درستکارند، چه در استوای همگانی بزرگ آفرینش قرار داشته باشند یا در وجود خاص و به ظاهر کوچکی مانند انسان شکل یابند به همین جهت امام فرمود اگر در انسانی صفتی نیکو یافتی منتظر صفات نیکوی دیگرش باش

۵- به مانند این هماهنگی استوار خیر که بین صفات نیکوی انسان قرار دارد هماهنگی همانندی نیز وجود دارد که از خیر به سوی بدی بین مردم انتقال می‌یابد و انسان باید همیشه با نیکوکاران همنشین باشد تا خیر آنها بر بدی او چیرگی یابد چنانکه امام فرمود با نیکوکاران همنشین باشد تا جزء آنان باشی و نیز فرمود در جستجوی خیر و اهل آن باش.

۶- امام به این حقیقت، ایمانی عمیق داشت که در نهاد انسان نیروئی است که در هر کجا باشد او را به راه خیر می‌کشاند و هیچ انسانی

[صفحه ۲۴۱]

از انسان دیگر در رسیدن به خیر شایسته‌تر نیست و فرمود مبادا یکی از شما بگوید که دیگری از من به نیکوکاری سزاوارتر است

۷- انسان نباید کارهای خیر فروانی که انجام می‌دهد به نظرش بزرگ جلوه کند بلکه در دیدگاهش اندک آید زیرا اگر به میزانی از کار فراوان خیر، خود را قانع کند، خیر عظیم وجود را انکار کرده و نیروی عظیم انسانی را که جهانی بزرگ در نهاد او پیچیده است ناچیز شمرده است چنانکه امام درباره‌ی نیکوکاران فرمود کارهای کم آنها را خشنود نمی‌سازد و کارهای خیر فراوان را، بزرگ نمی‌شمارد، آنها خویشان را به کم کاری متهم می‌کنند و از تقصیر در انجام وظایف خود هراسانند

۸- اندیشه‌ی ژرف و دریافت دقیق امام گویای این حقیقت است که هر انسانی می‌خواهد که تمام انسانها در آسایش و نعمت بسر برند.

هنگامی که آثار اندیشمندان بزرگ را که شئون مردمی را وجهی همت قرار داده‌اند از نظر می‌گذرانیم می‌بینیم که کلمه‌ی سعادت را به فراوانی در نوشته‌های خود بکار می‌برند و آنرا آخرین هدف خوشبختی انسانها می‌دانند اما علی به جای کلمه‌ی سعادت کلمه‌ای والاتر، ژرف‌تر و گسترده‌تری را به کار می‌برد، کلمه‌ای که می‌دانی وسیعتر و مقامی والاتر و مفهومی عمیق‌تر دارد و می‌تواند طبیعت و آرمان انسانی را با همه‌ی گستردگی و بزرگی در خود جای دهد و آن کلمه‌ی (خیر) است و همه‌ی دلها متوجه آن است، زیرا کلمه‌ی سعادت در خوشبختی فرد، محصور است ولی خیر چنین محدودیتی را ندارد، پس خیر از سعادت والاتر است زیرا سعادت را هم در بردارد در صورتیکه سعادت، محتوی خیر

[صفحه ۲۴۲]

نیست و این خیر است که چنین شمول‌الاطرافی را حائز است، علاوه بر این گاهی انسانها به سعادهائی می‌رسند که شرافت آنرا بالا نمی‌برد بلکه به کامیابی‌هایی می‌رسند که موجب آزار دیگران است و از این کامروائی‌ها شادمان می‌شوند و به نغمه‌پردازی و سرود خوانی می‌پردازند و گمان می‌برند که به واقع سعادت‌مند شده‌اند.

ولی خیر از چنین سعادت‌تی که بر بنیان تجاوز به حقوق دیگران است جداست زیرا هنگامی می‌توان، سعادت را واقعی دانست که همه‌ی انسانها را در برگیرد و شامل تن و روان و اندیشه باشد، از این روی، امام هنگامی در دعوت‌های گرم خود لفظ سعادت را به کار می‌برد که والائی پایگاه انسان را حائز باشد.

و ما در گفتار امام فقط یکبار به کلمه‌ی سعادت برخورد می‌کنیم که مفهومش همان معنای خیر است و مرزها و حقایق آنرا در بردارد و آنجا که لفظ سعادت را به کار می‌برد چنین می‌فرماید سعادت مرد در آن است که همسری شایسته و فرزندان نیکوکار و برادرانی شریف و همسایگانی صالح داشته باشد و روزیش را از شهر خویش بدست آرد

در اینجا می‌بینیم که چگونه امام، سعادت مرد را به سعادت محیط زیست و اجتماعش پیوند داده و آنرا تا حد خانواده و برادران و همسایگان گسترش داده است و پس از آن سعادت انسان را به محیط زیست و شهرهائی که در آن می‌زند ربط می‌دهد که باید مراکز آبادان و پرحاصل و ثمر باشند و ساکنین آنها از برکت محصولشان برخوردار گردند.

[صفحه ۲۴۳]

۹- لازم است که خیر وجود خیر انسانی بالضروره با اطمینان ضمیر انسانی همراه باشند و نهاد و سرشت بشری در شناخت سود و زیان داوری کند که در بیان این معنی، به تفصیل بیشتری نیازمندم و چنین می‌گوئیم:

این از شگفتی‌های گفتار امام است که گاهی توجه به عقل دارد و گاهی به ضمیر و زمانی به هر دو اما آنچه با خرد پیوند دارد، حقیقتی نهائی و ریشه‌دار است و اندیشه‌ای برخاسته از جهشی عقلی است که با ژرف بینی و بررسی دقیق، نیک و بد زمان را دریافته و بر اثر بینش تجربه، پرده از چهره‌ی حقایق برداشته است از این روی، برداشت‌های عقلی او در قالب‌های مشخص و هندسی که دارای مرزها و ابعادی معین و مربوط به حقایق است ریخته شده و نمایانگر زیباترین شکل‌های فنی و هنری است که با جمال سخن و تعبیر در آمیخته و بهترین سبک بیان را از حیث ماده و شکل در اصول فرهنگ کلاسیک عرب به وجود آورده است.

در این نوع از گفتار حکیمانه که رو به سوی عقل دارد می‌بینیم که امام مردم را او می‌گذارد که به آنچه می‌بینند قضاوت کنند و آنچه می‌خواهند بپذیرند یا رد کنند، بنابراین در چنین گفتار حکیمانه‌ای سخن از خواست و امر و نهی نیست بلکه فقط بیان حقیقت است و این مردمند که باید خود دریابد و داوری کند.

در این گفتار حکمت آموز و پندآمیز از سرشت و خصائص دوست و دشمن، نیکوکار و بدکار، نابخرد و خردمند، بخیل و بزرگوار،

[صفحه ۲۴۴]

راستگوی و منافق، ستمگر و ستمکش، نیازمند و بی‌نیاز، حق جوی و باطل کار، مفهوم خویهای سالم و بیمار، شون نادان و دانا، گویا و خاموش احمق و بردبار، صفات آزمند و قانع، حالات سختی و آسانی دگرگونیهای زمان و تاثیر آنها در اخلاق و روش مردم و دیگر اموری که در هیچ فصل و بابی به آمار نمی‌آید، سخن به میان آمده است اما درباره‌ی گفتاری که به ضمیر انسان و عقل و ضمیر هر دو توجه شده است اصل و تفصیل آنها را چنین بیان می‌کنیم:

بدیهی است کسانی که خوشبختی و سلامت فرد و سعادت اجتماع را فقط مربوط به مقررات و وضع قوانین می‌دانند خطائی بزرگ مرتکب شده‌اند زیرا مقررات و قوانینی که از حقوق انسان دم می‌زند و مردم را به رعایت و نگهبانی آن حقوق سفارش می‌کند به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد، زیرا کشف و وضع این قوانین، نیاز کامل به عقل سالم و جان پاک و دل روشن دارد و محیط جامعه و نظامات آن با میزانه‌ی معیارهائی مشخص، به اخلاق و طرز فکر قانونگذاران وابسته است و به مقدار خیری که بیش و کم در نهاد مقننین، تجلی می‌کند پیوستگی کلی دارد و این پیوند تا ضمیر جامعه‌ای که عهده‌دار اجرای قوانین است پیش می‌رود و به آن گره می‌خورد.

و باید اقرار کرد که نظامها و مقررات اجتماعی جدید با وسعت فراوانی که دارند به قانونگزاران و مجریان خود میدان می‌دهند که

به رعایت آنها بپردازند یا شانه از زیر بار قوانین خالی کنند و این به خاطر محتویات مقررات و امکانات اجرائی آنهاست و قوانین و [صفحه ۲۴۵]

دستورات قدیمه هم به میزانی وافر، از روش و خوی قانونگذاران و مجریان مقررات اجتماعی متاثر است که اکنون از بحث ما خارج است.

این مقررات و قوانین اجتماعی که باید به مردم توجه کند و منافع آنها را در نظر گیرد اگر هماهنگ با ندای وجدان و جوشش نهاد والای انسانی نباشد فاقد ارزشهای بشری است، از سوئی، کارهایی که انسان برای خویشتن انجام می‌دهد، حرارت عواطف انسانی را نمی‌تواند بطور همه جانبه و اجتماعی در برداشته باشد، در صورتیکه ارزشهای تلاشهای انسانی و پرداخته‌های بشری باید چنین خصیصه‌ای را حائز باشد و هر گونه کوششی که از انسان برمی‌خیزد بای با هیجان دل و ظرافت نفس و اراده‌ی بخشش و خدمت بدون هیچگونه تحمیل و اکراهی همراه گردد و گرنه ثمره‌ای نیکو در زمینه‌های عاطفی و خدمات اجتماعی به همراه نمی‌آورد و مقررات و قانونهای انسان اگر توجهی به عقل و ضمیر نداشته باشد و خیر کلی را پدید نیاورد پی آمد نیکوئی ببار نمی‌آورد پس باید بین میدان عمل و اراده و خواست انسان پیوند و انسجامی مستحکم در زمینه‌ی منافع فرد و اجتماع به وجود آید تا آن انسانها بتوانند در راه رسیدن به تمدن والای بشری به پیروزی رسند.

همین واقعیتی که در زمینه‌ی حیات فردی و اجتماعی رعایت آن لازم به نظر می‌آید در تاریخ اندیشمندان و قانونگذاران و دانشمندان و مکتشفین نیز به نمونه‌ی روشین پدیدار است و چنانچه تاریخ و شرح حال آنان را بررسی کنیم می‌بینیم چنین نوابغی که خدماتی بزرگ نسبت به انسان و تمدن انجام داده‌اند در انجام این خدمات بزرگ تنها به

[صفحه ۲۴۶]

نیروی عقل تکیه نکرده‌اند، زیرا عقل به تنهایی، سرد و توخالی و محدود به مرزهایی معین و رقمها و بخشهایی مشخص و محصور است و تنها راه را نشان می‌دهد و در سختی‌ها و رنجها و ناگواریها، توانائی حمایت انسان را ندارد و این ضمیر سالم و عواطف داغ است که در چنین هنگامه‌هایی به سراغ انسان می‌آید و به او کمک می‌رساند.

باید دید چه نیروئی بود که به کمک مارکونی آمد تا او بتواند برای ایجاد زمینه‌ی اکتشافی خویش زا جامعه کناره گیرد و سختی تنهایی و گوشه‌گیری و وحشت عزلت را تحمل کند و اگر فرمان دل و عشق و عاطفت نسبت به انسانها نبود چگونه می‌توانست از لذتهای زندگی چشم بپوشد و خود را به ناگواری تنهایی اندازد و بدیهی است که اگر عاطفه‌ی شدید انسان دوستی قلبش را سرشار نساخته بود هرگز به انجام چنین خدمت بزرگی نسبت به تمدن انسانی توفیق نمی‌یافت، همین قضاوت را درباره‌ی پاستور، گالیله، گاندی، بتهوون، بودا، افلاطون گوته و دیگر خدمتگزاران بشری که راه کمال را می‌پیمودند نیز می‌توان کرد، دلیل دیگری که در ناتوانی عقل برای انجام خدمات انسانی، پس از بررسی کامل می‌توان دریافت، جنایات مردانی به مانند هیتلر، چنگیز خان، هلاکو، حجاج بن یوسف ثقفی، بورجیا قیصر مصر و قهرمان کتاب مکیاول و بعضی از دانشمندان اتمی معاصر است که آزمایشهای کشنده‌ی خود را بر روی انسانها انجام می‌دهند، آیا این جنایتکاران بزرگ تاریخ همگی ادعای تقلی کامل نداشتند و دیگران را به بیخردی متهم نمی‌کردند؟ ولی با وجود چنین ادعائی، کارشان کشتار و غارت

[صفحه ۲۴۷]

و ویرانی و نابود آثار تمدن و میراثهای ارزنده‌ی بشری و تجاوز به حقیقت حیات و خیر وجود و زندگی انسانها بود و این جنایات بدان جهت انجام یافت که عقل آنها با قلب پاک و عواطف بزرگ انسانی همراه نبود و چون ضمیر و عاطفه‌ای در کار نباشد نه تنها عقل سودی نمی‌رساند بلکه زیانی فراوانتر به همراه دارد.

در اینجا نمی‌خواهیم به تفصیل درباره‌ی نیروهای انسانی یعنی، عقل و عاطفه و دل و دیگر سرشتهای او سخن بگوئیم زیرا بدون

تردید این نیروها بر روی هم اثر می‌گذارند و با یکدیگر همکار و همنهنگند، فقط می‌گوئیم از آنچه عقل درمی‌یابیم این است که عقل روابط سبب و نتیجه را درمی‌یابد و بین علت و معلول حکم می‌کند و در مداری محدود و معین از ارقام و حدود می‌گردد و به تنهایی تاثیری کامل و ثمر بخش در سعادت خانواده‌ی انسان باقی نمی‌گذارد.

در اینصورت، بایستی عقل یابنده، با ضمیر و عاطفه همراه گردد تا همگام هم راه خیر را به پیمایند و انسانها را در این طریق براه آورند و افرادی که می‌خواهند در مسیر خیر نظام خیر اجتماعی گام بردارند به ناچار باید خشنودی وجدانی را با رضایت عقلی مجرد در آمیزند تا به پایگاه والای تهذیب انسانی راه یابند و به بنیان‌گذاری اجتماعی شایسته موفق شوند و چنان خود را به فضائل اخلاقی بیارایند که مقررات و قوانین اجتماعی در دژهای استوار و بلند اخلاق بیارایند که مقررات و قوانین اجتماعی در دژهای استوار و بلند اخلاق و عاطفت جای، گیرد و از هر تجاوزی بر کنار ماند و همگان در استوای خیری عام قرار گیرند.

[صفحه ۲۴۸]

از این روی، علی بن ابیطالب می‌کوشد تا عواطف خیر را در مردم برانگیزد و حقیقتی را که در نهادشان بر اثر تاریکی روزگاران، خوابیده بیدار سازد و به رشد و تقویت آنها پردازد و مردم را به رعایت اصول انسانی وا دارد.

امام در سفاشها و خطبه‌ها و پیمانها و گفتارش توجهی خاص به ضمیر انسانی داشت زیرا به خوبی می‌دانست که پاکی خوی انسانها اثری قاطع در رعایت نظام عادلانه‌ی اجتماعی دارد و حرارت عاطفی را در دل‌های مردم می‌گستراند و همچنانکه تهذیب اخلاق ارزشهای انسانی را بالا می‌برد در حمایت عدالت اجتماعی و تایید سنتها و قوانین عادلانه‌ی انسانی نقشی اساسی دراد امام را در انجام این مهم نیروی خارق العاده و نفوذ پرتوان او در ضمیر فرد و نهاد اجتماع کمک می‌کرد، زیرا او خواستها و هوسهای مردم را شناخته و سرشت و خوی‌شان را دریافته بود و از میزان خیر و شرشان آگاهی داشت و بر پایه‌ی همین دریافت ژرف، و ایمان استواری که به ضمیر انسانی داشت، جامعه را می‌ساخت و می‌پرداخت و فرمان می‌داد و باز می‌داشت و همیشه به ضمیر و عاطفه‌ی انسانی توجهی کامل ابراز می‌کرد،

ایمان فرزند ابیطالب به ضمیر انسانی تحقق کامل اطمینان مردان بزرگی بود که بین عقل روشن و قلب جوشان از حرارت عاطفت انسانی پیوندی استوار قائل بودند همان قلبی که به عشق عمیق انسانی ضربانی زندگی ساز داشت و مرزهایش ناشناخته بود بر گانی همچون بودا، بتهوون، روسو و گاندی که جانشان به نور عاطفت تابش یافته بود

[صفحه ۲۴۹]

همیشه می‌خواستند که این گرمی و نور همه جا گیر شود ولی علی بن ابیطالب با گفتار حکمت آموزش پایه‌های اطمینان ضمیر انسانی را استوار ساخت و بر بنیان آن افکار انسانها را به هم پیوند داد و وجدان مردم را برانگیخت.

امام که اعتمادی استوار به وجود خیر در ضمیر انسانها داشت، با آنکه از سوی مردمان نسبت به ساحت او خیانتها و نامردمی‌ها و زشتکاریهایی فراوان انجام یافت، باز هم می‌کوشید که بدر این اطمینان را در دل‌های آنان پاشد زیرا او می‌دانست که حق و باطل و دروغ و راست در دست مردم است ولی شایسته است که انسان چشم و دلش را به سوی خیر بگشاید تا خیر در وجودش رشد یابد و از بدی بر کنار ماند و در این راه آموزش از طریق اخلاق و روش، سودمندتر و ارزنده‌تر است و ما می‌بینیم که امام ضرورت اطمینان به ضمیر انسانی را در گفتار و کردارش به تکرار نشان داده چنانکه می‌گوید اگر کسی ترا خوب می‌پندارد بکوش تا با کردارت پندار او را تصدیق کنی و در جای دیگر می‌فرماید:

اگر در گفتار کسی احتمال خیر هست گمان بد درباره‌ی گفته‌اش مبر و نیز فرمود: از عدالت بدور است که بر اساس گمان داوری کنی و به آن اطمینان یابی و در جای دیگر گفت، هنگامی که روزگار و مردم آن را شایستگی فرا گرفت اگر کسی بدگمانی به کسی برد که گناهی از او آشکار نیست به او ستم کرده است و باز چنین فرمود بدترین مردم کسی است که بر اثر بدگمانی به

کسی اعتماد نکند و مردم هم بر اثر بدکاریش به او اطمینان نداشته باشند

[صفحه ۲۵۰]

برخی از پژوهشگران که به بررسی گفتار امام پرداخته‌اند دچار اشتباهی بزرگ شده و پنداشته‌اند که امام نسبت به مردم بدبین و به فراوانی از انسانها ملول است و دلیلشان گفتار امام است که با شدت به مردم روزگار خود تاخته و از آنها به بدی یاد نکرده است. ولی ما برعکس می‌بینیم که هیچگاه امام اعتماد استوار خود را از انسان بر نداشته و اگر گاهی آنرا شکسته در مواردی بسیار محدود و معین و درباره‌ی اشخاصی خاص بوده است.

اگر توانائی امام را در برداشت ناروایها و سختیهای فراوانی که از مردم به او رسید دریابیم و پایداری شگفت آورش را در برابر ناگواریهای کشنده و خیانتها و تبهکاریهای دشمنان و یارانش به نظر آوریم و در برابر، مدارا و مهربانی و گذشت امام را بنگریم می‌فهمیم که امام به حقیقت انسان و سرشت پاک بشری که گاهی هم دذچار انحراف می‌شود ایمانی عمیق داشته است و اگر درباره‌ی خیانتکاران و مکاران و ستمگران سخنانی فراوان گفته از آن روی است که بطور ضمنی اعتراف داشته که هر انسانی هر چند در زمانی دراز شایسته اصلاح است، کیفر تبهکار و پاداش نیکوکار بدان جهت است که خویها و روشهای کج و نادرست برآستی گراید و اگر فرزند ابیطالب چنین آرما بزرگی نداشت هرگز نمی‌توانست این همه زشتکاری تبهکاران را تحمل کند و در برابر ناروایهای شکیبائی ورززدو اگر درباره‌ی دنیا و مرد آن فرمود مردم دنیا، سگهای پرفریاد و درندگانی آزار رسانند که به یکدیگر می‌تازند و چیرگانشان ناتوانها را می‌خورند و بزرگها کوچکها را در هم می‌شکنند

[صفحه ۲۵۱]

بدان جهت بود که از مکر حيله گران و تبهای تبهکاران دردها کشیده و آزارها دیده بود و آنها را از چنین سخت سرزنش می‌کرد تا از نافرمانی و عذر پرهیزد و سگ درنده و گرگ خون آشام نباشند و توانگران حق ناتوانان را نخورند و بزرگان بر کوچکتران نتازند.

امام این سخن را می‌گفت و با عناصر درنده خوی و چیره‌دستان ستمکار و قدرتمندان تجاوزگر می‌جنگید، همچنانکه پزشک با میکربهای کشنده پیکار می‌کند تا سلامت تن و روان مردم را نگهدارد و حیات را بر مرگ چیرگی دهد و به نجات مردم پردازد پس امام علی، حیات را که ارزنده‌ترین آفریده‌های خداست محترم می‌شمرد و انسانها را که زیباترین نمونه‌های حیاتند گرامی میداشت و به خیر انسانی اعتمادی استوار ابراز می‌کرد و می‌خواست که انسان همیشه آزاد بماند.

و اگر این اطمینان و خوشبینی را نسبت به مردم نمی‌داشت هرگز نمی‌گفت: اگر در سخن کسی احتمال خیری هست هرگز نسبت به آن گمان بد مدار و در سفارشهایش که متضم دریافتی ژرف و گرمی عاطفت و بلندی هدف و ارجمندی مقصد است به ضمیر فردی و اجتماعی عواطف انسانی و تمرکز کردار سودبخش را بر بنیانهای مثبت ضمیر و خرد در بردارد و بر مبنای همین اعتماد به ضمیر انسانی و انگیزش مردم به نیکوکاری است که می‌بینیم برای مردم مراقبین دقیقی در وجودشان و مامورینی پنهانی از اندامهایشان قائل است و می‌فرماید بدانید که برای مراقبت بر کردارتان مراقبانی در نهادتان و دیده و رانی از

[صفحه ۲۵۳]

اندامهایتان و نگهبانانی راستین وجود دارند که کردار شما و شمارش نفسهایتان را آمار گیری و ضبط می‌کنند و بر بنیان همین اطمینان به خیر و دادگری وجود و بزرگی حیات و زندگانست که علی بن ابیطالب مردم روزگارش را مخاطب قرار می‌دهد و به بیداری آنها می‌پردازد و این حقیقت را به آنها بیان می‌دارد که حیات، واقعیتی آزاد است و هیچگونه قید و بندی را نمی‌پذیرد مگر قیدی را که سبب پیشرفت آن و وسیله‌ای برای پایداری و شعله‌ای از روشنائی و قانون و ناموسی از مقررات آن باشد در صورتیکه بروز گاران پیش پایداری آزادی میسور نبود و اکنون بر مردم است که حقیقت حیات را به زنجیرها و بندهای ناروا

نکشند و گرنه به کهنگی می‌گراید و سر به نیستی می‌گذارد.

پس حیات، حقیقتی زیبا، بزرگ، آزاد و نیکو است که خود قوانین پایدارش را نگهدارند و اعتنائی به خرده‌گیران قوانینش ندارد و این حیات همیشه، به تازگی می‌رود و همواره دگرگون می‌شود هرگز این تجدد و تطور را از دست نمی‌دهد و چیزی دیگر را جایگزین این دو قانون بزر نمی‌سازد و این روش پایداری است که این حیات همیشه آنرا در راه رسیدن به هدف خیر فراوان و بقاء شایستگیهایش تعقیب می‌کند و هرگز از رفتار باز نمی‌ماند. نگرش فرزند ابیطالب به حیات و نوامیس آن که بزرگترین پدیده‌های آفرینش است نظری رسا و ژرف است و در جان امام ایمان به انقلاب حیات که همیشه به پیش می‌رود جای گرفته همان انقلاب و انگیزش که همیشه در جنبش است و

[صفحه ۲۵۴]

بسوی نیکی‌های فراوانتر به پیش می‌تزد و ریشه‌ی همه‌ی حرکتهای و علت همه‌ی دگرگونی‌های حیات بسوی کمال و برتری و نیکوئی است از این روی، حقیقت حیات، همیشه آزاد و از هر بندی رهاست مگر بر شرایطی که خاص وجود اوست و انقلابی حیات، انگیزه‌ی جنبشهای انسانی و موجب دگرگونی آن بسوی کمال است و اگر این امتیاز نباشد حیات هم جزئی از مرگ است و زندگان هم در زمهری جماداتند.

فرزند ابیطالب به انقلاب حیات ایمانی نزدیک به شناخت داشت بلکه ایمانش با شناختی کامل همراه بود و براساس همین ایمان به انقلاب حیات بود که اعتقاد داشت که زندگان می‌توانند به اصلاح خود پردازند و در مسیر قوانین حیات پیش روند و مقاصد عالی انسانی را دریابند و در برابر استواری قانون حیات تسلیم باشند.

پیش از این نیز گفتیم که انقلاب والا-ترین امتیازات حیاست که بر توانها و نیروهای آن دلالتی روشن دارد و بر آنان که به انقلاب حیات ایمان دارند لازم است که بر بنیان اطمینان کامل به دگرگونیهای حتمی حیات، کوششهای زندگی خود را شکل دهند و دیگران را به این حقیقت آگهی دهند و بکوشند تا تجاوزکاران نادان را از تجاوز به حریم آزادی و انقلاب حیات باز دارند و به آنها بفهمانند که هیچکس نمی‌تواند حرکت تند و اصیل حیات را بسوی انقلاب و دگرگونیهای تکاملی آن متوقف سازد.

بر مبنای همین ایمان و اطمینان بود که فرزند ابیطالب خطاب به انسان چنین فرمود تو نخستین آفریده‌ای که نادان بدنیا آمدی

[صفحه ۲۵۵]

و سپس دانا شدی، نادانیت فراوان و سرگردانیت بسیار بود و دیدگانت راه را گم می‌کرد و پس از آن بینا شدی و بینش یافتی این سخن نموداری از اعتراف به تطور حیاست و آموزش همان بهره‌گیری از گنجینه‌ی اسرار استوار حیاست که در جان انسانها نهاده شده است و نمایانگر ایمان او به شایستگی انسان در احراز پیشرفت و خیر و شناختهای ارجداری است که هر روز پرده از چهره‌ی حقیقتی تازه برمی‌دارد و هر روزی را با پیروزی تازه‌ای همراه می‌سازد و چنین ایمانی به انقلاب حیات و امکانش و استعدادهای انسانها برای رسیدن به کمال و خیر پدیده‌ی کشف و شناخت رازهای نهان حیاست که امام به آنها دست یافته است.

و امام به اتکای همین ایمان به انقلاب و تطور حیات بود که به مردم روزگار خود فرمود فرزندانان را بپذیرش خوی و روش خویش وادار نکنید زیرا آنها برای زمانی دیگر آفریده شده‌اند و اگر امام به زیبایی حیات و به شایستگی انسان در پذیرش دگرگونیهای حیات به سوی خیر و کمال ایمان نداشت هرگز چنین سخنی را که نمایانگر علم او به انقلاب حیاست بر زبان نمی‌آورد، این سخن امام خوش بینی شدید او را به نیروهای نهادی انسانی می‌رساند که می‌تواند خود را با جهشها و دگرگونیهای تکاملی حیات هماهنگ سازد و گویای واقعیت روح تربیت درست است و نشان می‌دهد که هر گروه تازه‌ای انسانی باید خود را از غل و زنجیرهای عادت گروههای پیشین رها کند امام در این باره گفتاری فراوان دارد و سخنانی جاودانی از او درباره‌ی انقلاب

[صفحه ۲۵۶]

و خیر حیات بجا مانده است چنانکه می‌فرماید کسی که از راه عمل، پیشرفت نکرد از طریق نسب به پیش نخواهد رفت و فرمود ارزش هر انسانی در نیکی‌های اوست و نیز گفت بدانید که مردم فرزندی، نیکو کاریهای خویشند و باز چنین فرمود هر کس به دستاور خویش رسد

امام در گفتارش، مردم را به پیشرفت و پیشبرد کارها برمی‌انگیزد و سفارش می‌کند که مبادا به بهانه‌ی ناتوانی از کار باز مانند و باز گردند زیرا خیر مطلق وجود، هرگز انسانها را از آنچه بدان سزاوارند بی‌بهره نمی‌گذارد و اگر در بعضی موارد محروم مانند می‌تواند بر اثر کوششهای دیگر، آنها را باز یابد و در این باره چنین می‌فرماید: هر کس برای دست یابی، به چیزی تلاش کند به آن یا به جزئی از آن می‌رسد و از روح این سخن درخشان، می‌توان گفتار مسیح را بیاد آورد که گفت در را بکویید، در را بکویید تا برویتان گشوده شود

آنچه به زیبایی در مذهب امام می‌درخشد حقیقتی است که امام انقلاب حیات و خیر وجود را یکی می‌داند و نص و روح و مفهوم آنها رایگانه می‌شمارد و به درستی در می‌یابیم که معنی تطور و انقلاب حیات همان مفهوم خیر وجود است و هرگز این دو از یکدیگر جدائی ندارند بلکه انقلاب حیات از خیر وجود است و خیر وجود از انقلاب حیات.

و ما از گفتار امام بدون هیچ شرح و تعلیقی، درستی گفتار خود را می‌یابیم که فرمود خردمند کسی است که امروزش از دیروزش بهتر باشد و کسی که فردایش از امروزش بدتر باشد محروم است همچنین فرمود کسی که دو روزش با هم برابر باشد زیانکار است.

[صفحه ۲۵۷]

و اینکه به این سخن زیبای امام توجه کنیم که آنچه را در این مورد می‌خواهیم در آن باز می‌یابیم و گرمی مهربانی عمیق و زیبایی هنر سخنوری و همراهی روزها با احساسهای انسان همگی در این سخن پدیدار است که فرمود:

هر روز که بر انسان می‌گذرد به او می‌گوید، من روزی تازه‌ام و بر کردارت گواهم، پس در من سخن نیک بگو و کار نیکو انجام ده زیرا هرگز مرا دیگر نخواهی یافت

و بزودی در بیان کتاب زیباییهایی از سخنان فرزند ایطالب خواهیم آورد که تا انسانهای نیکوکار پایدارند این سخنان نیز جاودانه است و این گفتار برگزیده، نمونه‌ای از خوبیهای بزرگوارانه و اندیشه‌های بلند و تهذیب انسانی والائی است که جریانی از انقلاب حیات و خیر وجود را نشان می‌دهد.

سر آغاز گفتار علی

آیا به این دل خوش دارم که پیشوای مومنانم گویند ولی در ناگواریهای روزگار با مردم شریک نباشم؟ از احتکار جلوگیری کن.

پرهیز که چیزی از حقوق مردم را بخویشتن اختصاص دهی. آگاه باشید که من با دو کس در جنگم، آنکس که به چیزی که ندارد ادعا کند و آن کس که حقی را که بعهده دارد ایفا نکند.

[صفحه ۲۵۸]

گرسنگی ناداران پدیده‌ی بهره‌مندی توانگران است.

در کنار بهره‌مندیهای فراوان، حقوقی بتباه ده می‌بینم.

سرزمینهای آبادان بر اثر تنگدستی مردمش ویران می‌شود و مردم بر اثر تمرکز ثروت در نزد فرمانداران، تنگدست می‌شوند.

کوشش تو در آبادانی زمینها، باید بیشتر از تلاش تو در گرفتن خراج باشد.

هیچ سرزمینی، از زادگاهت برای تو سزاوارتر نیست و بهترین شهرها، شهری است که در آن جای گرفته‌ای بی‌چیز در میهن خویش

غریب است.

اگر فقر بصورت انسانی در برابرم در آید او را خواهم کشت.

از فرزند آدم، در روز رستاخیز پرسیده می‌شود که این سرمایه‌ها از چه راه بدست آوردی.

چگونه خوراک و آشامیدنی به گوارائی از گلویت پائین می‌رود با اینکه می‌دانی آنها را از راه حرام به چنگ آورده‌ای؟

زشت‌ترین ستمها، ستم به ناتوانانست، ستم دعوت به شمشیر می‌کند و ستمکار زیانکار است.

روز انتقام مظلوم از ظالم سخت‌تر از روز ستمکار بر ستمدیده است.

ستمکار و آنکس که یا ریش دهد و آنکه از چنین ستمی خشنود باشد هر سه با هم شریکند.

[صفحه ۲۵۹]

مبادا حق برادرت را به بهانه‌ی پیوندی که با هم دارید تباه سازی، زیر آنکس را که حقش را ربودی نمی‌توانی برادر خود بدانی

اگر کار گزاران تو خیانتی ورزند و تو از آن بی‌خبر باشی، خودت مسئول گناه آنان هستی.

بدترین همکاران تو آنانند که با بتهکاران پیشین همکار و در گناهشان شریک بوده‌اند.

در گزینش کار گزاران دقیق باش و آنها را بیازمای و آنها را بی‌پروا و به خاطر خویش به کار مگمار زیرا آنها گروهی از

شاخه‌های ستم و خیانتند.

از کاری به پرهیز که در پنهانی انجام دهی و در آشکارا از ارتکاب آن شرم بداری.

خداوند بر پیشوایان دادگر واجب فرموده که زندگی را بر خود به میزان زندگانی ناتوانان تنگ گیرند.

دل‌های مردم، گنجینه‌ی زمامداران است که هر چه از دادگری یا ستمگری در آن بگذارند آنها باز یابند.

دوستی و همکاری مردم آنگاه پدیدار می‌شود که سنگینی حکومت را کمتر بر دوش خود احساس کنند.

چون وضع حکومت دگرگون شود، روزگار هم بهمانسان تغییر خواهد یافت.

خشنودی همگانی مردم، نارضائی خاصان سودجوی را فرو می‌پوشد چون خداوند بر مردمی خشمگین شود، نرخ‌هایشان گران گردد

و تبهکاران بر آنان چیره شوند.

[صفحه ۲۶۰]

و من از آن اندوهناکم که پیشوائی این امت را نادانان و بدکاران به دست گیرند و سرمایه‌های مردم را به چنگ آرند و مردم را به

بندگی گیرند.

دانشمندان، فرمانروایان زمامدارانند و ستمکاری پایان دوره‌ی زمامداری است. فرومایه‌ترین مردم کسی است که از ناتوانی به سود

توانائی سخن چینی کند.

سه گروهند که سرمایه‌ها بخود اختصاص دهند، بازرگان دریا، اطرافیان حکومت و قاضی رشوه خوار.

اگر چوپان گرگ باشد، پس گوسفندان را چه کسی نگاهبانی کند؟

نفرین خدا بر آنان باد که مردم را به نیکی فرمان می‌دهند و خود از آن باز می‌ایستند و مردم را از بدی باز می‌دارند و خود مرتکب

آن می‌شوند.

بدانید که شما در روزگاری بسر می‌برید که حق گویان اندکند و زبان از راستگوئی الکن است و یاوران حقیقت خوارند.

خوار در نزد من عزیز است تا حقش را باز ستانم و نیرومند در نزد من خوار است تا حق مردم را از او بگیرم.

زمانی بر مردم فرارسد که خبر چینان تقرب یابند و بدکاران، هنرمند به شمار آیند و درستکاران ناتوان گردند.

[صفحه ۲۶۱]

برگزیده‌ای از نامه‌ها، خطبه‌ها، پیمانها و سفارشهای علی بن ابیطالب

عبادت آزادگان

(از سخنان زیبای امام در معنی عبادت)

گروهی خدای را به امید سود می‌پرستند و این ستایش بردگان است و جمعی خداوند را از روی سپاس پرستش می‌کنند و این عبادت آزادگانست.

ای مردم

(بخشی از خطبه‌ی امام در مدینه)

احتکار، مرکب رنجهاست و آز انسان را در گناه فرو می‌برد و بخل همه‌ی بدیها را در برمی‌گیرد.

ای مردم، گنجی پربرتر از دانش نیست و عزتی والاتر از شکیبائی نباشد و گناهی بدتر از دروغ نیست و هیچ غائبی از مرگ به انسان نزدیکتر نباشد.

[صفحه ۲۶۲]

ای مردم، آنکس که به گناه خویش بنگرد از عیبجوئی دیگران باز ماند و هر کس شمشیر ستم برکشد با همان شمشیر کشته شود و آنکس که چاهی بر سر راه مردم بکند، خود در آن چاه افتد و آنکس که لغزشهای خویش را فراموش کند، لغزش دیگران را بزرگ شمارد و آن کس که به اندیشه‌ی خویش بنزد گمراه گردد و هر کس تنها به خرد خویش تکیه کند در مسیر زندگی بلغزد و آنکه بر مردم، کبریائی فروشد خوار گردد.

ارزش مردم در دگرگونیهای روزگار پدید آید و گذشت روزگار، رازهای پنهان را آشکار کند، بدیهای مردمان برای تو درسی آموزنده است که از آن بدیها کناره گیری، هر کس از اندیشه‌ی دیگران بهره‌گیرد، لغزشگاهها را خواهد شناخت دوستی، نزدیکی بی سود بخش است، حق برادرت بر تو به مانند حق تو بر برادرت باشد.

به هر نعمتی که می‌رسی، نعمتی دیگر را از دست می‌دهی، هر جاننداری توشه‌ای و هر دانه‌ای خورنده‌ای دارد و تو خود، توشه‌ای برای مرگی.

ای مردم، از فریبکاری پرهیزید که خوی فرومایگان است، اخلاص در عمل از نفس عمل مهمتر است و آنانکه نیت خویش از تباهی پاک سازند، کاری از جهاد، شدیدتر انجام داده‌اند.

هیئات، اگر پرهیزگاری جلو دارم نبود از همه‌ی عرب زیرکترو سیاستمدارتر بودم.

بر شما باد که حق را به هنگام خشنودی و خشم یکسان گوئید و در

[صفحه ۲۶۳]

بی‌نیازی و نیازمندی میانه رو باشید و با دوست و دشمن بدادگری رفتار کنید و به سختی‌ها و آسایش‌های روزگار رضا دهید، آنکس که شهوتها را کنار نهاد آزادی یافت، آنکس که به عقل خویش بنزد، خردی ناتوان دارد، بدترین توشه‌ها برای روز رستاخیز ستمکاری به بندگان خداست.

ای ابوذر

این سخن را امام، خطاب به صحابی بزرگ پیامبر ابوذر غفاری بیان فرمود، هنگامی که خلیفه‌ی سوم او را به ربنده که بیابانی خشک

و هولناک در نزدیکی مدینه است تبعید کرد و فرمان داد که هیچکس با او سخن نگوید و بدرقه‌اش نکند و مردم از ترس فرمانش را پذیرفتند، جز علی بن ابیطالب و حسن بن علی و عقیل برادرش و عمار یاسر که به مشایعتش رفتند و امام به ابی‌ذر چنین فرمود.

[صفحه ۲۶۴]

ای ابوذر، تو برای خدا بر آنها خشم گرفتی، پس به خداوند امیدوار باش، آنها از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو برای دینت از همکاری با آنها به هراس افتادی، پس دنیایشان را به خودشان واگذار و برای نگهبانی ایمانت از شر همکاری با آنها بگریز، آنها بدنیائی که تو از آن بازشان داشتی سخت نیازمندند و تو از بهره‌هایی که آنها محروم ساختند بی‌نیازی اگر درهای آسمانها و زمین بروی بنده‌ای بسته شود و آن بنده از خدای پروا گیرد، خداوند درهای رهائی به رویش می‌گشاید، حق با تو همدم است و باطل از تو فرار می‌کند، اگر تو بدنای آنها روی می‌آوردی دوستت می‌داشتند و اگر از سرمایه‌ی دنیا بهره‌ای می‌گرفتی ترا امان می‌دادند.

هر گاه بدنیاء دل بستی

(بخشی از نامه‌ی امام به سلمان فارسی)

چنان باش که چون دلبستگی بیشتری بدنیاء یافتی از آن بیشتر بپرهیزی، زیرا چون دنیا داری به دنیا دل ببندد دنیا او را به سختی و مصیبت کشاند.

[صفحه ۲۶۴]

درود بر تو ای پیامبر خدا

(امام به هنگام دفن همسرش فاطمه‌ی زهرا چنین گفت).

ای پیامبر خدا، درود من و دخترت که اکنون در کنارت آرام می‌گیرد بر تو باد، دختری که زود به تو پیوست، ای پیامبر خدا از مرگ دختر برگزیده‌ات شکیبائیم کم شد و تاب و توانم از دست رفت و اگر می‌توانم بار این اندوه را بدوش کشم از آن روی است که گرانی مصیبت مرگ تو را تحمل کردم و تلخی ناگوار دوریت را بشکیبائی چشمیدم. ولی اندوهم همیشگی و شبهایم به بی‌خوابی می‌گذرد تا آنگاه که خداوند جایگاهی در کنارت برایم برگزیند.

بهترین و بدترین مردم

بدان هنگام که مردم به حضور امام آمدند و از ناروئیهای خلافت عثمان شکایت کردند و از او خواستند که با عثمان سخن گوید تا به خواستهایشان توجه کند، امام به پیش عثمان رفت و چنین فرمود:

[صفحه ۲۶۵]

مردم، پشت سرمنند و مرا برای پیامگزاری نزد تو فرستاده‌اند تا پیامشان به تو برسانم، به خدا سوگند نمی‌دانم به تو چه بگویم؟ من چیزی نمی‌دانم که تو خود ندانی و راهی به تو نمی‌توانم نشان دهم که تو آنرا نشناسی، تو هر چه ما می‌دانیم می‌دانی (و از این همه ناروایی آگاهی) ما چیزی بیشتر از تو نمی‌دانیم که بدان آگاهت سازیم و به پنهانی چیزی در نیافتیم که به تو برسانیم، ما همان را دیدیم که تو دیدی و همان را شنیدیم که تو شنیدی (و روش پیامبراز دیدی و گفتارش را شنیدی)
خدا را، خدا را، از کردار خویش بهراس. به خدا سوگن، آنچنان نابینا نیستی که بینائیت دهند، راهها روشن است، پس بدان که

بهترین مردم در پیشگاه خداوند زمامدار دادگری است که به راه حق هدایت یافته باشد و مردم را، راهنمایی کند و بدترین مردمان در نزد خدا زمامدار ستمگری است که گمراه شده و مردم را بگمراهی کشاند و من از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود زمامدار ستمکار را به دادگاه قیامت می‌آورند و او هیچ یاور و پوزشخواهی ندارد و در آتش دوزخش می‌اندازند و پیکرش چون سنگ آسیا در شعله‌های آتش می‌چرخد تا به ژرفای جهنم می‌افتد و ترا به خدا سوگند می‌دهم که مبادا همان پیشوای مقتولی باشی که زبان وحی خبر داد و گفت در این امت پیشوائی کشته می‌شود که با قتل او دروازه‌های کشتار تا روز رستاخیز بازمی‌شود و کارها به ناروایی و اشتباه می‌افتد و فتنه‌ها و تباهیها پایدار می‌ماند، چنانکه مردم، حق را از باطل نمی‌شناسد و در امواج گرفتاریها، سراسیمه [صفحه ۲۶۶]

می‌شوند و به نادانین و اشتباه می‌گرایند همان ای عثمان، اکنون که سالیانی دراز، از عمرت گذشته و روزگارت به پایان رسیده همچون شتری در اختیار مردان مباش که بهر کجایت که بخواهد به تندی براند، [۱۱۲].

برگزید و خودسری ورزید

درباره‌ی قتل عثمان فرمود:

اگر به کشتنش فرمان می‌دادم کشته‌اش بودم و اگر از کشتنش جلو می‌گرفتم یاورش بودم [۱۱۳]. ولی می‌دانم که یاران عثمان نمی‌توانند بگویند ما از دشمنانش بهتریم و خوارگران عثمان نمی‌توانند بگویند یاران او از ما بهترند اینک در این باره سخنی جامع می‌گویم، او خلافت را برگزید ولی خودسری ورزید و گزینشی بد داشت، و شما هم که از ستم او بی‌تاب شدید و به مرگش کشانیدید بد کردید و این خدا است که بین خود سر و بی‌تاب داوری خواهد کرد. [صفحه ۲۶۷]

من یکی از شمایم

(سخنی زیبا از امام هنگامی که مردم خواستند با او بیعت کنند)

مرا واگذارید و دیگری را بیابید، زیرا اگر امر زمامداری را بپذیریم، روی‌ها و رنگهائی گونه‌گون پدید خواهد آمد، چنانکه دلها توان آنرا نیابند و خردها از تحمل آن باز مانند اکنون ابرهای سیاه افق را فرا گرفته و راه روشن هدایت ناشناخته مانده است [۱۱۴]. [صفحه ۲۶۸]

و این را بدانند که اگر خلافت را بپذیریم، آنچنان که می‌دانم با شما رفتار می‌کنم به سخن کسی گوش نمی‌دهم و به توبیخ سرزنشگران، اعتنا نمی‌کنم.

ولی اگر مرا واگذارید من هم مانند یکی از شمایم و شاید از شما نسبت به آنکه زمامدارش کنید شنواتر و فرمان بردارتر باشم و اگر رایزن و وزیرتان باشم بهتر از آن است که زمامدارتان گردم.

حق را هیچ چیز باطل نگرداند

خطبه‌ی زیبایی که امام در دومین روز خلافت بیان فرمود و درباره‌ی زمینهای که خلیفه‌ی سوم از مال مردم به خاصان خود بخشیده بود سخن گفت.

ای مردم، من هم مردی همچون شما هستم که در سود و زیان شما شریکم، بدانید که هر زمین را که عثمان به خاصان خود بخشیده و هر سرمایه‌ای را که از مال خدا به اطرافیان خود داده همگی را به بیت‌المال بازخواهم گردانید زیرا حق را هیچ چیز باطل

نمی‌گرداند، گرچه این سرمایه‌ها به کابین زنان رفته و بخیرید کنیزان مصرف شده و یا در شهرها پخش گردیده باشد همه را بازمی‌گردانم، زیرا دادگری حقیقتی گشاده و پرگسترش و آنکس که عدالت بر او تنگ آید ستم بر او تنگتر خواهد بود. [صفحه ۲۶۹]

ای مردم مبادا فردا کسانیکه در ثروت دنیا فرو رفته و کشتزارها به چنگ آورده و نهرها جاری کرده بر اسبها سوار شده و کنیزانی زیبا به خدمت گرفته‌اند، چون آنها را از این بهره‌ها بازدارم و حقوقی را که خود می‌دانند از کجا به چنگ آورده‌اند از آنها بازگیرم، بگویند فرزند ابیطالب، ما را از بهره‌مندبیمان بازداشت، آگاه باشید، هر یک از مهاجران و انصار و یاران پیامبر که به خاطر همنشینی با رسول خدا برای خود نسبت به دیگران، فضیلتی قائل است باید داند که پاداش این برتری را فردای رستخیز در پیشگاه خدا خواهد یافت. پس شما بنندگان خدائید و مال، مال خداست که آنرا بین شما به برابری پخش می‌کنم و برای هیچکس نسبت به دیگران امتیازی قائل نیستم.

فروترین شما برترین شما

(از گفتار امام، پس از بیعت در مدینه)

آگاه باشید که اکنون به همان ناگواری دچار شده‌اید که پیش از بعثت پیامبرتان، گرفتار آن بودید [۱۱۵]. [صفحه ۲۷۰]

سوگند به خدائی که او را به حق برانگیخت، اکنون در غربال آزمایش بیخته و در دیک امتحان زیر و رو می‌شوید تا اینکه فروترین شما برترین شما و برترین شما فروترین شما گردد و آنانکه به اسلام پیشی گرفتند و از راه بازماندند دوباره بر شما پیشی گیرند و پیشتازان حقیقی اسلام از رفتار بازمانند.

به خدا سوگند، هیچ سخنی را از شما پنهان نمی‌دارم و هرگز به شما دروغ نمی‌گویم.

بدانید که گناهان، اسبهای چموش و ناآرامند که چون گناهکاران بر آنان سوار شدند افسارشان پاره می‌شود و گناهکاران را به گودال آتش می‌افکنند و بدانید که تقوی شتری آرام است که پرهیزگار را بر خود می‌نشانند و افسارش را بدست او می‌سپارد و به بهشتش می‌سپارد، حقی است و باطلی و برای هر کدام طرفداری، هر کس مردم را به باطل بخواند نابود می‌شود و آنکس که دروغ گوید و افترا ورزد زیان می‌بیند و آنکس که حق را بگشاید تا با آن به مبارزه برخیزد، هلاک می‌گردد.

در نادانی مرد همین بس که اندازه‌ی خویش نشناسد، در خانه‌های خویش پنهان شوید (و برای فتنه‌انگیزی بیرون نیائید) و به اصلاح کار

[صفحه ۲۷۱]

خویش و مردم پردازید و از اختلاف بپرهیزید به سوی خدای بازگردید و هیچکس را جز پروردگارتان نستائید و هیچکس را جز خویشتن سرزنش نکنید.

خدا از آنچه گذشته بگذرد

از خطبه‌هایی که پس از قتل عثمان در آغاز خلافت ایراد فرمود:

ای مردم، دنیا آرزومندان و هواخواهان خود رامی‌فریبد به آنانکه کالایش را می‌جویند و ارزنده می‌دانند بخل نمی‌ورزد و بر آنکس که بر او دست یافت چیره می‌شود.

به خدا قسم، هر امتی که به گناه و نافرمانی گرائید، نعمت فراوان و زندگانی آرامش را از دست داد زیرا (خداوند نسبت به بندگانش، ستمکار نیست) و اگر مردم، به هنگامی که ناگواریها به آنها روی می‌آورد و نعمتها از آنان روی بر می‌تابد با نیتی راستین و دلی مشتاق بدرگاه خدای روی آرند و زاری کنند، خداوند نعمتهای از دست رفته‌شان را بازمی‌گرداند و همه‌ی مفاسدشان را اصلاح می‌کند و من بر شما می‌ترسم که به روزگار جاهلیت باز گردید و به نادانی و فریب افتید، این شما بودید که (پس از پیامبر) از مسیر راستین حقیقت، به باطل روی آوردید و در نزد من کرداری ناستوده داشتید و اکنون اگر از آن راه باز گردید نیک

[صفحه ۲۷۲]

بختی یابید، وظیفه‌ی من، تنها، کوشش در راه اصلاح شماست و اگر می‌خواستم آنچه می‌بایست می‌گفتم، خداوند از آنچه گذشته بگذرد.

رشوه

نامه‌ای که امام برای فرماندهان سپاه نوشت.

اما بعد، پیشینیان شما از آن روی نبود شدند که حق مردم را ندادند و مردم را به باطل کشانیدند و مردم به ناچار از باطل پیروی کردند.

اگر راست رو نباشید

نامه‌ای که به فرماندهان مرزبانی نوشت

اما بعد سزاوار است که فرمانده را امتیازی که بر فرمان برداران یافته از راه دادگری بیرون نبرد و به اتکای برتری اختصاصیش رفتارش را نسبت به زیر دستان دگرگون نسازد، بلکه سپاس این عنایت خداوندی، به بندگان خدا نزدیکتر شود و نسبت به برادرانش مهری بیشتر بورزد.

[صفحه ۲۷۳]

حق شما بر من این است که در ایفای حقوقتان کوتاهی نورزم و شما در نزد من برای دریافت حق خویش برابر باشید و اگر من تعهد خویش بدرستی انجام دهم، بر خداست که نعمتش را بر شما واجب شمارد. و اما حق من بر شما پیروی و فرمانبرداری است و اینکه پیمانم را نشکنید و در اصطلاحاتم کوتاهی و کار شکنی نکنید و باید برای رسیدن به حق در امواج سختیها فرو روید، پس اگر راست رو نباشید و استقامت نورزید هیچکس در نزد من از کجروان شما فرومایه‌تر نیست، آنگاه کجرو را به سختی کیفر می‌دهم و هیچ راه فراری از کیفر من در پیش نخواهد داشت.

با مردم بدادگری رفتار کنید

نامه‌ای که به کارگزاران مالیات نوشت

با مردم به دادگری رفتار کنید و به نیازها و درخواستهایشان با شکیبائی گوش کنید، چون شما گنجوران مرم و نماینده‌ی آنان هستید مبادا که برای دریافت خراج، لباسهای زمستانی و تابستانی و چهار پایانی را که به آن کار می‌کنند به فروش رسانید یا برای ستاندن درهمی به کسی تازیانه زنید و زنهار که به مال هیچکس دست نزنید چه مسلمانی نماز گزار باشد و چه غیر مسلمانی که با ما هم پیمان است.

[صفحه ۲۷۴]

آیا پیروزی را با ستمکاری بدست آورم؟

چون به امام برای مراعات برابری در تقسیم اموال اعتراض کردند چنین فرمود:
 آیا به من فرمان می‌دهد که پیروزی را با ستمکاری به دست آورم و با مردمی که زمامدار آنانم روشی جائزانه در پیش گیرم؟ به خدا قسم تا شب و روز بگذرند و ستارگان به دنبال هم بروند چنین کاری نخواهم کرد.
 اگر این مالها از خودم بود آنرا به برابری بین مردم پخش می‌کردم و اکنون چگونه برابری را رعایت نکنم که این مالها، مال خداست آگاه باشید و این را بدانید، اگر کسی مال خدا و مردم را بنا روا به کسی به بخشاید، اسراف ورزیده و زیاده روی کرده است.

مردم در حقوق با هم برابرند

چون طلحه و زبیر پس از بیعت به حضور امام آمدند و از اینکه حضرتش با آنها مشورت نکرده و از آنها یاری نخواست است به امام اعتراض داشتند حضرت در پاسخشان چنین فرمود:

[صفحه ۲۷۵]

شما در برابر کار ساده‌ای که مورد مشورت قرار نگرفته‌اید به خشم آمدید و تعهد بزرگی را که متضمن پیروی از من است به پشت سرانداختید به من بگوئید کدام حقی را از شما ربوده و خویشان بر داشته‌ام؟ یا کدام حق و شکایتی را که یکی از مسلمانان به پیش من آورده از بیان حکم آن فرومانده و به نادانی و لغزش افتاده‌ام؟

به خدا سوگند که من اشتیاقی به خلافت نداشتم و در جستجوی این مقام نبوده‌ام و این شما بودید که مرا به پذیرش زمامداری مسلمانان خواندید و چون آنرا پذیرفته در اداره‌ی امور خلافت به قرآن نظر افکندم و خویشان را به اندیشه‌ی شما و دیگران نیازمند ندیدم و حکمی پیش نیامد که درباره‌اش نادان باشم که بخواهم با شما و برادران مسلمانم به مشورت پردازم و اگر به شما نیازی می‌داشتم هرگز از شما و دیگران دست بر نمی‌داشتم.

اما اینکه در پخش برابر اموال بین مسلمانان به من خرده گرفتید این کار را به رای و خواست خویش انجام ندادم بلکه من و شما، این روش را در سیره‌ی پیامبر یافتیم که به آن رفتار می‌کرد و در اجرای فرمان خدا و سنت پیامبر، دیگر نیازی به رایزنی شما نداشتم، خداوند، دل‌های ما و شما را به سوی حقیقت رهنمونی فرماید و به ما در راه رسیدن به حق، شکیبائی عنایت فرماید، خداوند آنکس را که به حق می‌نگرد و حقیقت را یاری می‌کند رحمت کند و آن را که ستم را می‌بیند و طرد می‌کند و یاور حقیقت و یاورن حق است به مهربانی و بخشایش خویش فائز گرداند.

[صفحه ۲۷۶]

به یاران جمل

نامه‌ای است که امام پیش از جنگ جمل برای طلحه و زبیر و عایشه نوشت.

از بنده‌ی خدا علی امیرالمومنین، به طلحه و زبیر و عایشه،

درود بر شما

اما بعد، ای طلحه و زبیر، شما می‌دانید که من خواستار خلافت نبودم و با ناخوشی آنرا پذیرفتم و شما از کسانی بودید که بیعت من

را با خشنودی پذیرفتند، پس اگر با خواست خویش این بیعت را پذیرفتند به درگاه خداوند توبه کنید و به اطاعت بازگردید و اگر با اکراه، آنرا پذیرفتند من بر شما حق بازخواست دارم زیرا بیعت را به ظاهر با رضایت پذیرفتند و نافرمانی را در دل پنهان داشتید. و تو ای طلحه، ای بزرگ مهاجرین و تو ای زبیر ای سوارکار مبارز قریش اگر پیش از آنکه به جنگ پردازید دست از نافرمانی بردارید برای شما بهتر است که پیش از اقرارتان از این معرکه بدر آئید.

و تو، ای عایشه، از خانهات برای کاری که به تو ارتباطی ندارد بیرون آمدی و به نافرمانی خدا و پیامبر پرداختی و گمان می‌کنی که می‌خواهی کار مردم را اصلاح کنی، به من بگوی، زنان را به فرماندهی سپاه و خودنمایی در برابر مردم چکار؟ تو گمان می‌کنی که برای خونخواهی عثمان

[صفحه ۲۷۷]

برخاسته‌ای عثمان از بنی امیه است و تو از بنی تیم، مگر تو نبودی که تا دیروز در برابر گروهی از یاران پیامبر می‌گفتی این پیر گفتار را بکشید که خدایش بکشد، او کافر شده است؟ و امروز به خونخواهی او برخاسته‌ای، از خدا بترس و به خانهات باز گرد و در پوشش زنانهاات قرار گیر. والسلام.

از سوراخت بیرون آی

هنگامی که به امام گزارش دادند که ابوموسی اشعری فرماندار کوفه، مردم را از شرکت در جنگ جمل برای یاری امام بازمی‌دارد، امام به او چنین نوشت:

از عبدالله، علی امیرالمومنین، به عبدالله بن قیس

اما بعد، درباره‌ی تو به من گزارشی رسید که هم به سود و هم به زیان تو است ((گمان می‌بری که این کار به سود مسلمانانست در صورتیکه فرماین بزبان مسلمین صادر کرده‌ای)

پس چون فرستاده‌ی من به تو رسید، دامان به میان بند و کمر بندت را برای جنگ استوار کن و از سوراخت بیرون آی و مردم را برای جنگ بسیج کن

[صفحه ۲۷۸]

خردت را استوار ساز و برکات چیرگی یاب، نصیب و بهره‌ات را برگیر و در کثرت درست بیندیش و اگر یاری ما را ناخوش می‌داری به تنگنایی که راه رهائی ندارد روی آور.

به خدا سوگند که این جنگ بر حق است و به فرمان امامی که بر حق است انجام می‌پذیرد و ما را باکی از تبهکاری ملحدان نیست.

بیان برهان

پیش از جنگ جمل، مردم بصره مردی بنام کلیب جری را به نزد امام فرستادند تا حقیقت حال را درباره‌ی اصحاب جمل از حضرت بازپرسد امام او را از جریان کار آگاه کرد و حقانیت خود را ثابت فرمود و به او گفت تا بیعت کند، کلیب گفت تا به سوی مردم بصره بازنگردم کاری نمی‌توانم انجام دهم، امام به او چنین فرمود:

به من بگوی اگر اینان که ترا فرستاده‌اند، به تو می‌گفتند که برو و زمینی را که بر آن باران باریده برای ما پیدا کن و تو می‌رفتی و سرزمینی

[صفحه ۲۷۹]

پر آب و گیاه را پیدا می‌کردی و به آنان نشان می‌دادی ولی آنها سخن ترا نمی‌شنیدند و به سرزمینی خشک و بی آب و گیاه

می‌آوردند با آنها چه می‌کردی؟

مرد گفت آنها را رها می‌کردم و خودم به سرزمین پر آب و گیاه می‌رفتم، امام فرمود پس دستت را بگشای و با من بیعت کن مرد گفت به خدا قسم در برابر چنین برهان استواری توانائی مخالفت نداشتم و با امام علیه‌السلام بیعت کردم. به امام بکرات گفته می‌شد با چه نیروئی بر همگنان پیروزی یافتی، در پاسخ فرمود با هر مردی که دیدار کردم خودش به یاریم برخاست.

می‌خواهد اشتباهکاری کند

امام، درباره‌ی طلحه و موقعیت او

در مورد قتل عثمان، پیش و پس از واقعه، سخنی این چنین منطقی بیان فرمود:

تاکنون هرگز کسی مرا از جنگ نمی‌ترساند و از فرود شمشیر به هراس نمی‌آورد، به خدا قسم، طلحه از آن روی به شمشیر کشیدن شتاب ورزید که ترسید خودش به کشتن عثمان متهم گردد زیرا او در معرض چنین [صفحه ۲۸۰]

بدگمانی‌یی قرار دارد و هیچکس از او در کشتن عثمان حریص تر نبود. اکنون می‌خواهد اشتباهکاری کند و حقیقت امر را از مردم پنهان دارد و به ایجاد تردید پردازد به خدا قسم او هیچیک از این سه کار را درباره‌ی عثمان نکرد. اگر عثمان، آنچنانکه او گمان می‌کرد، مردی ستمکار بود، پس طلحه می‌بایست، کشندگان او را یاری کند و یاوران عثمان را کنار گذارد و اگر عثمان، آنچنانکه می‌گویند مظلوم بود، باید از او دفاع می‌کرد و بی‌گناهی او را بیان می‌داشت و اگر طلحه در این دو مورد تردید داشت می‌بایست گوشه‌ای گیرد و از هنگامه بر کنار شود و مردم را به حال خود واگذارد ولی طلحه هیچیک از این سه کار را نکرد و اکنون کاری را آغاز کرده که واقعیت آنرا نمی‌شناسد و ادعای او در این مورد درست نیست.

من رویاروی آنهایم

ابن عباس گفت در ناحیه‌ی ذی قار نزدیک بصره بر علی امیرالمومنین در آمدم و دیدم کفشش را پینه می‌دوزد به من فرمود ارزش این کفش چقدر است؟ گفتم ارزشی ندارد فرمود به خدا قسم این کفش را از [صفحه ۲۸۱]

زاماداری بر شما بیشتر دوست می‌دارم مگر آنکه حقی را بر پای دارم و باطلی را براندازم پس به هنگام جنگ با مردم بصره در جنگ جمل چنین فرمود:

هرگز ناتوان نماندم و از معرکه‌های نبرد نترسیدم و همواره چنین جنگهائی در پیش داشتم تا باطل را از هم بشکافم و حق را از پهلویش در آورم مرا به قریش چکار؟ از این پیش با آنها پیکار می‌کردم که کافر بودند و اکنون با آنها می‌جنگم که به فتنه‌گری برخاسته‌اند و همچنانکه دیروز رویارویشان بودم اکنون نیز رو در رویشان هستم.

چه پاسخی می‌خواهند؟

سخنی درباره‌ی اصحاب جمل

آگاه باشید که شیطان گروهخ خود را فراهم آورد و سپاهش را برانگیخت تا ستم را به جایگاهش بازگرداند و باطل را بر ریشه‌اش بنشانند [۱۱۶].

[صفحه ۲۸۲]

به خدا قسم که از ایراد هر تهمت زشتی بر من بازنیستادند و در داوری بین من و خویشان به دادگری نپرداختند آنها از من حقی را می‌خواهند که خود واگذارده‌اند و خونی را می‌جویند که خودشان ریخته‌اند اگر گمان می‌برند که در کشتن عثمان شریک بوده‌ام خود آنها هم سهمی دارند. و اگر خودشان بدون شرکت من به چنین کاری دست زده‌اند پی‌آمدش متوجه خود آنهاست و بزرگترین دلیل بر زیان آنها حکم می‌کند.

ای مدعی زیانکار، چه می‌گویی و چه پاسخی می‌خواهی؟ من به حجت پروردگار و آگاهی او در این باره خشنودم اگر از فرمانم سرپیچید شما را به تیزی شمشیر برنده حواله کنم که شمشیر باطل را می‌دهد و حق را یاری می‌کند شگفت اینجاست که مرا برمی‌انگیزند تا نیزه‌ها را به جنبش در آورم و با پایداری شمشیر بر کشم، ماداران بر عزایشان بگریند مرا هرگز کسی از جنگ نترسانیده و از فرود شمشیر به هراس نیفکنده است که من به وجود پروردگارم یقین و ایمان دارم و در دینم هیچگاه دچار تردید نشده‌ام.

[صفحه ۲۸۳]

در موج دریا

سخنی که پس از جنگ جمل در سرزنش مردم بصره ایراد فرمود:

شما سپاهیان زن و پیروان چهارپائید همان زنی که شترش فریادی کشید و شما را به جنگ برانگیخت و چون او را پی کردند همگی گریختند، خوئی پست و پیمانی سست دارید، کیش شما دورویی و آب شخرتان تلخ و شور است. آن کس که در بین شما نشیمن گزید در گرو گناه با همکاری شما گرفتار شد و آنکه از میانتان رفت، مهربانی پروردگارش را دریافت، به خدا سوگند می‌بینم که به زودی شهرتان در آب غرق خواهد شد و مسجد آن همچون سینه‌ی مرغابی بر موج دریا قرار خواهد گرفت [۱۱۷].

آنها را به رنج و حيله كشتند

از سخنان امام درباره‌ی یاران جمل

از مکه بیرون آمدند و همسر پیامبر خدا را با خود کشانیدند و او را به سوی بصره حرکت دادند، آنها زنانشان را در خانه‌ها نگهداشتند و یادگار پیامبر را در چشم انداز خود و سپاهیان قرار دادند همه‌ی آنها و لشکریانش فرمانبرداری من را پذیرفته و بدون اکراه با من بیعت

[صفحه ۲۸۴]

کرده بودند، آنها در بصره بر کار گزاران خلافت و امینان و نگهبانان بیت‌المال تاختند و گروهی را با حبس و شکنجه و برخی را با حيله كشتند، به خدا سوگند اگر آنها فقط یک تن از مسلمانان بی‌گناه را از روی عمد می‌کشتند، کشتن همه‌ی آن سپاهیان بر من حلال بود.

آنها که با من جنگیدند

از سخنان امام درباره‌ی جنگ جمل

در جنگ جمل، گرفتار نبرد با نیرومندترین شجاعان و پولدارترین و بخشنده‌ترین و پرتاعت‌ترین و نیرنگ‌بازترین مردمان شدم، گرفتار پیکار با زیر شدم که هرگز چهره از جنگ بر نمی‌تافت و با یعلی بن امیه درگیر شدم که پولهای فراوانی بر شتران بار می‌کرد

و به هر سپاهی سی دینار و یک اسب می‌بخشید تا با من بجنگد و گرفتار عایشه شدم که هر سخنی از دهانش بیرون می‌آمد مردم آنرا می‌پذیرفتند و پیرویش می‌کردند و با طلحه درگیر شدم که حيله‌ای عمیق و مکرری طولانی داشت و کس را توان دریافت نیرنگهایش نبود.

[صفحه ۲۸۵]

گنگ‌های سخنگوی

در سرزنش یاران خود در کوفه چنین فرمود:

اگر خداوند، به ستمکاران میدان می‌دهد نه چنان است که به کیفرشان نگیرد بلکه خداوند بر سر راهشان در کمین است اما، سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، این گروه بر شما پیروز خواهند شد، نه از آنروی که از شما به حق سزاوارترند بلکه از آنجهت که با شتاب به سوی زمامدار باطل خود (معاویه) پیش می‌روند و شما درباره‌ی حق من کندی می‌کنید تاکنون، مردم از ستم زمامداران خود بیم داشتند و اکنون من از ستم پیروان خود می‌ترسم، شما را به جهاد برانگیزم ولی از جای نجبیدید، حقایق را به شما بازگفتم امانشنیدید و شمارا در پنهان و آشکار بیاری حق فرا خواندم ولی پاسخ ندادید و پندم را نپذیرفتید.

آیا شما حاضرانی همچون غایب‌انید و بندگانی به مانند خواجگان! سخنان حکیمانه را بر شما می‌خوانم از آن می‌گریزید و با پندهای نیکو اندرزان می‌دهم ولی از آنها دوری می‌گزینید و چون شما را به پیکار با سرکشان برمی‌انگیزم هنوز سخنم پایان نیافته پراکنده می‌شوید، به خانه‌هایتان بازمی‌گردید و اندرزه‌ها را به مسخره می‌گیرید ای کسانی که پیکرهایتان آشکار و خرده‌اتان پنهان است، هوسهائی گوناگون دارید و فرمانروایان را گرفتار کرده‌اید، زمامدار شما خدا را اطاعت می‌کند و شما فرمانش را نمی‌برید و پیشوای مردم شام، خدا را نافرمانی می‌کند و آنها فرمانش را می‌برند.

به خدا سوگند دوست می‌دارم که با معاویه معامله صرافی دینار و درهم کنم، او از من ده نفر از شما را بستاند و در برابر یک نفر از پیروانش را به من بخشد.

[صفحه ۲۸۶]

ای مردم کوفه من به سه چیز و دو چیز شما گرفتار شده‌ام، شما گوشدارانی ناشنوا و گنگانی سخنگوی و کورانی چشم‌دارید و به هنگام جنگ آزاد مردانی راستین و بوقت گرفتاری برادرانی قابل اعتماد نیستند.

از دشمن انتقام مگیر

بخشی از نامه‌ای است که امام به عبدالله عباس، فرماندارش در بصره نوشت، زیرا ابن عباس بر بنی قیم کنه در جنگ جمل به یاری طلحه و زبیر برخاسته بودند، سخت گرفته و به تبعیدشان پرداخته بود این کار بر امام علی که قلب مقدسش هرگز انتقام را نمی‌پذیرفت گران آمد و نامه‌ای به ابن عباس نوشت و او را از اینکار بازداشت و حقیقتی را بیان فرمود که تاکنون از آن خبر نداشتیم، زیرا امام فرمود که رئیس دولت در کردار کارگزارانش شریک و مسئول است.

[صفحه ۲۸۷]

با مردم بصره، به نیکی رفتار کن و عقده‌ی ترس را از دل‌هایشان بگشای، بدخوئی و سختگیری ترا نسبت به بنی تمیم به من گزارش دادند، ای اباعباس خدایت ببخشاید در گفتار و رفتارت با آنها به مدارا رفتار کن، زیرا ماهر دو در اینکار شریکیم و چنان باش که به تو خوش گمان باشم و اندیشه‌ام را درباره‌ی خودت سست مگردان.

زنان

بخشی از گفتاری که پس از جنگ جمل و نارواییهای عایشه درباره‌ی زنان بیان فرمود:
از زنان بد پرهیز کنید و از خوبهانشان پروا بگیرید، در کارهای نیک فرمانشان نبرید تا از شما نخواهند که در بدیها پیروشان باشید.

زاممداران بد

درباره‌ی خطرهای بنی امیه چنین فرمود:

آگاه باشید، ترسناکترین فتنه‌ای که گرفتار آن خواهید شد فتنه‌ی بنی‌امیه است که فتنه‌ای کور و تاریک است و به خدا قسم، بنی‌امیه را

[صفحه ۲۸۸]

می‌بینم که پس از من زمامدار شما خواهند شد که چون شتری پیرو بد خوی، گاز می‌گیرند و با دستشان می‌کوبند و با پایشان لگد می‌اندازند و نمی‌گذارند شیرشان را بدوشند، آنها همچنان بر شما فرمان خواهند راند و هیچکس از شما باقی نخواهند گذاشت مگر آنرا که بر ایشان سودی داشته باشد و ستمکاریشان همچنان ادامه خواهد یافت چنانکه توان انتقام نیابید و مبارزه‌تان همچون پیکار برده‌ای با ارباب نیرومند و فرمانبردار ناتوان با فرمانده توانا باشد فتنه‌ی آنها با چهره‌ای زشت و هراسناک به شمار وی خواهد آورد و بخشی از دوران جاهلیت را پدید خواهند آورد.

نه خانه‌ای و نه خرگاهی

درباره‌ی بنی‌امیه چنین فرمود:

به خدا سوگند که آنها به ستمکاری خویش ادامه می‌دهند، تا بدان جای که حرام خداوند را حلال می‌کنند و پیمانها را در هم می‌شکنند و ستم آنها به هر خانه و خیمه‌ای سر می‌کشد و مردم دو گروه می‌شوند و هر دو گروه می‌گیرند دسته‌ای بر دینشان و دسته‌ای بر دنیاشان و شما را چنان به خدمت می‌گیرند که گویا برده‌ای برای خواجه‌ای خدمت می‌کند و در برابرش به اطاعت می‌ایستد و در غیابش به بدگویش می‌پردازد.

[صفحه ۲۸۹]

گشاده گلو

به یاران خود در باره‌ی معاویه چنین فرمود:

بدانید که به زودی پس از من مردی بر شما چیره خواهد شد که گلوئی گشاده و شکمی بر آمده دارد، آنچه بیابد می‌خورد و آنچه را نیابد می‌جود، پس او را بکشید، اگر چه هرگز نمی‌کشید، آگاه باشید که او شما را فرمان خواهد داد که به من دشنام دهید و از من بیزاری جوئید اگر به خطر افتادید به من دشنام دهید، تا از مرگ رهائی یابید و آن دشنام هم برای من موجب بلندی مقام است ولی از من بیزاری نجوئید زیرا من به فطرت اسلامی زاده‌ام و در ایمان و مهاجرت بر دیگران پیشی جسته‌ام.

حرص سرمایه‌داران

نامه‌ی امام به معاویه که نظر امام را درباره‌ی سرمایه‌داران نشان می‌دهد آنها که هر چه بر سرمایه‌شان افزوده می‌شود آزمندتر

می‌گردند تا باز هم بر ثروت خود بیفزایند.

[صفحه ۲۹۰]

اما بعد، دنیا انسان را از توجه به آخرت باز می‌دارد و دنیا دار هر چه بیشتر از دینا بدست آورد آزمندتر می‌گردد و حرصی فراوانتر می‌یابد ولی این دستاوردهای بسیار دنیوی او را به نعمتهای آخرت نمی‌رساند و پس از مرگ آنچه فراهم آورده پراکنده می‌شود و استواریش به سستی می‌گراید و اگر تو از گذشته‌ات پند بگیری در نگهداری بهره‌مندیهایی معنوی آینده‌ات خواهی کوشید.

با حق

معاویه در گرما گرم جنگ صفین نامه‌ای به امام نوشت و از حضرتش خواست تا سرزمین شام را به واگذار دو امام در پاسخ او چنین نوشت:

اینکه فرمانروائی سرزمین شام را از من می‌خواهی، من چیزی را که دیروز به تو نداده‌ام امروز هم نخواهم داد و اینکه گفته‌ای (جنگ مردان عرب را خورد و نیمه جانهای بیش باقی نگذاشت)

آگاه باش، کسیکه در راه حق کشته شد، رهسپار بهشت می‌شود و آن کس که در راه باطل کشته شد به آتش می‌افتد و اینکه گفته‌ای نیرو و مردان جنگی ما با هم برابر است چنین نیست زیرا هرگز تلاش تو که در راه باطل و تردید به کار می‌رود از کوشش من که در راه ایمان و یقین انجام می‌یابد بیشتر نخواهد بود.

[صفحه ۲۹۱]

خرما فروش بی تدبیر

نامه‌ای دیگر که امام در پاسخ معاویه نوشت

اما بعد، نامه‌ات رسید و نوشته بودی که خداوند، حضرت محمد (ص) را به پیامبری برگزید و رسالت او را به وسیله‌ی یاران وفادارش تایید کرد، پس روزگار کار شگفتی از ترا بر ما پنهان داشته که تو اکنون می‌خواهی ما را به امتیازاتی که خدایمان به آن ممتاز فرموده آگهی دهی و فضیلتی را که خداوند در بعثت پیامبران به ما بخشوده بازگو کنی، تو در این کارت همچون خرما فروش بی تدبیری هستی که خرما را به هجر که سرزمینی خرما خیز است برد تا بفروشد یا به مانند تیرانداز نوآموزی هستی که بخواهند با مربی ماهر خود مسابقه‌ی تیراندازی دهد.

آنگاه رویدادهای بین من و عثمان را یاد آوری کرده‌ای، این تویی که باید پاسخگوی آن باشی زیرا از خویشاوندان اوئی بنگر کدام یک از ما نسبت به عثمان دشمن‌تریم و مردم را به کشتن او برانگیخته‌ایم، آیا من که یاری خود را بر او عرضه داشتم و او به اعتماد کمک تو یاریم را نپذیرفت و مرا از اقدام باز داشت، یا تو که در پذیرش استمداد عثمان سستی ورزیدی و او را به مرگ کشانیدی و به چنان سرنوشتی دچار کردی؟

[صفحه ۲۹۲]

این را هم بدان که من هرگز از اعتراضهایی که بر بدعتها و نارواییهای عثمان داشتم پوزش نمی‌خواهم و اگر انتقاد و ارشاد من درباره‌ی عثمان به عقیده‌ی تو گناه باشد باکی ندارم زیرا بیگناهان بسیاری هستند که مورد سرزنش قرار می‌گیرند.

از خدا بتوس

نامه‌ای دیگر از امام به معاویه

از خشم خداوند که نعمتهائی فراوان به تو بخشیده به ترس و به شناخت حقی که عذری در ناشناسائی آن نداری بازگرد، این نفس هوسباز تو است که به بدکاریت کشانده و به سرکشی و گمراهیت انداخته و به پرتگاه مهلکه‌ات افکنده و پیمودن راه حق را بر تو دشوار ساخته است.

گروهی از مردم را کشتی

همچنین نامه‌ای از امام معاویه

گروهی فراوان از مردم را کشتی و با سرکشی و فریبکاریت مردم را به دریایت افکندن چنانکه تاریکی‌ها آنها را فراگرفت و امواج سهمگین تردیدها به کامشان کشید، به ناچار از راه راستی که در پیش داشتند باز

[صفحه ۲۹۳]

گشتند و به کجی گرائیدند و به روش پیشینیان باز گشتند و به جاهلیت روی آوردند و به اشرافیت و افتخارات نیاکشان نازیدند و تنها گروهی از بینایان بودند که به حق گرائیدند و از فتنه‌ی تو کنار ماندند.

فریب کودک

نامه‌ی امام در پاسخ معاویه

نوشته بودی که من طلحه و زبیر را کشته و عایشه را بیرون رانده و به کوفه و بصره فرود آمده‌ام این کاری است که تو در آن نبودی و به تو ربطی ندارد، درباره‌ی کشندگان عثمان هم سخن به فراوانی گفتم، تو هم به مانند دیگران بیعت مرا بپذیر آنگاه درباره‌ی آنها از من داوری بخواه تا بین تو و ایشان از روی کتاب خدا داوری کنم، اما اینکه این دعوی را بهانه‌ای برای حکومت شام قرار داده‌ای این به مانند فریب کودک است که در وقت از شیر گرفتن او انجام می‌دهند.

[صفحه ۲۹۴]

ای معاویه

نامه‌ای دیگر از امام معاویه

سبحانه الله، ای معاویه، تا چه اندازه در هواپرستی و بدعت‌گزاری سرسخت‌نشان می‌دهی و همراهی هوس را می‌پذیری و حقایق را نادیده می‌انگاری و این همه درباره‌ی عثمان و کشندگان او به جدال می‌پرداز، تو خودت هنگامی عثمان را یاری می‌کردی که یاریش برای تو هم پیروزی و سودی در برداشت ولی آنگاه که یاریش برای تو سودی نداشت تنه‌ایش گذاشتی و خوارش کردی.

می‌فریبد و گناه می‌کند

سخنی که درباره‌ی روش خویش و معاویه بیان فرمود:

به خدا سوگند، معاویه از من زیرک‌تر نیست، بلکه او می‌فریبد و گناه می‌کند و اگر من فریبکاری را ناخوش نمی‌داشتم از همه‌ی مردم زیرک‌تر بودم.

[صفحه ۲۹۵]

بهای بیعت

سخنی از امام درباره‌ی عمروعاص که در برابر فرمانداری مصر با معاویه بیعت کرد. او با معاویه بیعت کرد به شرطی که در برابر بیعتش بهائی دریافت کند، ولی این فروشنده در این سودا سووودی نبرد و سودای سوداگر به ناچیزی گرائید، پس برای جنگی سخت آماده شوید و ابزار و نیروی پیکار را فراهم آرید.

حرام خواران

نامه‌ای که امام برای نبرد با شامیان برای یارانش نوشت. شما با حرام خواران و بندگان دنیا و بدعت زاران می‌جنگید، به من خبر رسید که پسر زن بد کاره با معاویه بیعت کرد به شرطی که در برابرش بهائی بستاند، بهائی که بزرگترین ارزشهای موجود در حکومت معاویه را در برداشت ولی دست این دین فروش خالی ماند و دست مشتری فریبکار و نافرمان را در تجاوز به مال مردم باز گذاشت. [صفحه ۲۹۶]

دنیا و آخرت را از دست دادی

نامه‌ی امام به عمروعاص پس از بیعت او با معاویه تو دینت را در گرو مردی سرکش و طغیانگر که همه‌ی پرده‌های آزر را دریده است گذاشتی، مردی که بزرگمردان را در مجلس خویش ناسزا می‌گوید و دانایان را در انجمن خویش نادان می‌شمارد، تو از چنین کسی پیروی کردی و همچون سگهائی که چشم به بازمانده‌ی طعمه‌ی شیر دارند و به چنگالهائش نگاه می‌کنند که پاره‌ای به پیش آنها بیندازد، به دنبالش افتادی، دنیا و آخرت را از دست دادی ولی اگر به حق می‌گرائیدی به هر چه می‌خواستی می‌رسیدی، اگر بر تو و پسر ابوسفیان دست یابم جزای کارهایتان را خواهم داد.

بر تو سخت می‌گیرم

نامه‌ای که امام به زیاد بن ابیه فرماندار بصره نوشت. و من به خداوند، سوگندی راستیم یاد می‌کنم، اگر به من گزارشی رسد که تو در بیت‌المال مسلمانان به اندازه‌ای کم یا زیاد خیانت کرده‌ای چنان بر تو سخت می‌گیرم که اندک مایه و گرانبار و ناچیز گردی [صفحه ۲۹۷]

فرو رفته در نعمت

بخشی از نامه‌ی دیگر امام به زیاد بن ابیه. تو که در نزد خداوند، از متکبرانی آیا از او پاداش فروتنان را می‌خواهی؟ و تو که در نعمت و آسایش فرو رفته و حق ناتوانان و بیچارگان را ربوده‌ای، می‌خواهی که خداوند، پاداش نیکوکاران و بخشندگان را به تو بخشد؟ هر مردی پاداش کارهای گذشته‌اش را خواهد دید و در آخرت به آنچه پیش فرستاده خواهد رسید.

از معاویه پروا گیر

چون به امام خبر رسید که معاویه می‌خواهد زیاد را به برادری حرام خود ملحق سازد به او چنین نوشت: شنیدم که معاویه برای نامه‌ای فرستاده تا اندیشه‌ات را براباید و در مرز عقل و فهم تو رخنه اندزد، از او بترس و پروا گیر چون او به

مانند شیطانست که از پیش و پس و راست و چپ مومن درمی‌آید تا ناگهان اغفالش کند و اندیشه‌ی روشن و ساده‌اش را بریاید.

[صفحه ۲۹۸]

مردم در نزد ما برابرند

نامه‌ای که امام به سهل بن حنیف انصاری نوشت و از اینکه بعضی مردم به معاویه پیوسته‌اند او را دلداری داد. اما بعد، به من گزارش رسید که گروهی از مردان تو به نزد معاویه می‌روند و به او می‌پیوندند، از اینکه شماره‌ی یارانت کم می‌شود و یاری آنها را از دست می‌دهی اندوهگین باش، آنها را گمراهیشان بس است و یاران قدیم تصفیه می‌شوند و پاکانشان باقی می‌مانند، آنها دادگری را شناختند و دیدند و شنیدند و دریافتند و دانستند که مردم در نزد ما برابرند، پس به جایی فرار کردند که برابری در آنجا نیست و بهره‌مندیها، اختصاصی است، دور باشند، دور باشند، چنین کسانی از بخشایش خدا، به خدا سوگند که آنها از ستمکاری فرار نکردند و به دادگری نیوستند.

ای همانندان مردان

پس از آنکه سفیان بن عوف از بنی غامد به شهر انبار در کرانه‌ی شرقی فرات حمله برد و به فرمان معاویه به کشتار و غارت و تهدید مردم آن پرداخت امام در خطبه‌ای چنین فرمود:

و این برادر غامد است که سپاهیانش به شهر انبار یورش بردند و حسان بن حسان بکری فرماندار آنجا را کشتند و سربازان شما را از یادگانها بیرون راندند و گروهی از مردان شایسته‌ی شما را کشتند.

[صفحه ۲۹۹]

و به من گزارش رسید که یکی از آن سپاهیان به خانه‌ی زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه ما بود در آمد و خلخال و دستبند و گردن‌بند و گوشواره‌های آنها را ربود و جز گریه و زاری و التماس، مانعی در برابرش ندید.

پس همگان با غنیمتی فراوان باز گشتند و به هیچکدامشان زخمی نرسید و خونی از هیچیک نریخت، اگر پس از این فاجعه، مرد مسلمانی از اندوه بسیار بمیرد، شایسته‌ی سرزنش نیست بلکه به نظر من، سزاوار مردن است. ای شگفت، که به خدا قسم، هماهنگی آنها در ناروائیشان و پراکندگی شما در حقی که دارید، دل را می‌میراند و اندوهها را فراهم می‌آورد.

رویتان زشت باد و دلهایتان آکنده از اندوه باد، که آماج تیرهای دشمن شدید، بر شما یورش می‌آورند و شما دفاع نمی‌کنید و با شما می‌جنگند و شما با آنها نمی‌جنگید و خدا را نافرمانی می‌کنند و شما خشنودید.

چون در تابستان به شنا فرمان دادم که به سوی شام بسیج شوید، گفتید هوا بسیار گرم است به ما مهلت ده تا از داغی هوا کاسته شود و چون در زمستان به شما فرمان جنگ دادم گفتید هوا به سختی سرد است ما را مهلت ده تا سوزش سرما کم گردد، همه‌ی این بهانه‌ها نه برای فرار از گرما و سرما بود، به خدا قسم که شما از تیزی شمشیر، بیشتر فرار می‌کنید.

ای کسانی که به مردان می‌مانید ولی مرد نیستید، خیالهای بچگانه و خرده‌حائی زنانه دارید، ای کاش، هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم

[صفحه ۳۰۰]

شناختی که پشیمانی می‌آورد و خشم و اندوه می‌زاید، خدایتان بکشد که سینه‌ام را از خشم ملامال کردید و با نافرمانی و خواری اندیشه‌ام را درباره‌ی خود تباه ساختید، تا جائیکه قریش گفتند فرزند ابیطالب مردی دلیر است ولی به فنون جنگ آگاهی ندارد.

خدا پدرشان را بیامرزد، کدامین آنها در پهنه‌ی نبرد از من استوارتر و پیشتازتر بوده‌اند؟

من هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم که در میدان جنگ، سر برافراختم و اکنون بیش از شصت سال از عمرم می‌گذرد، ولی چه کنم، آنکس را که فرمان نبرند، رای و تدبیری نمی‌تواند داشته باشد.

اگر با این شمشیر او را بزنم

اگر با این شمشیر بر بینی مومن بزنم تا به من کینه ورزد هرگز مرا دشمن نمی‌دارد و اگر همه سرمایه‌های دنیا را به منافق به خشم تا مرا دوست بدارد، دوستم نخواهد داشت.

[صفحه ۳۰۱]

ندانسته سخن می‌گوئید

خطبه‌ای که در سرزنش یاران خود ایراد فرمود:

ای مردمی که پیکرهایتان به هم پیوسته و اندیشه‌ها و آرزوهایتان از هم پاشیده است، گفتارتان سنگهای سخت را از هم می‌شکافد ولی کردارتان چنان سست است که دشمن را به طمع می‌اندازد، هر کس شما را به یاری خود خواند چیرگی نیافت و آنکس که در راه شما رنجها کشید، به کمک شما آرامش نیافت، بعد از خانه‌هاتان (که در معرض یورش دشمن است) از کدام خانه‌ای دفاع می‌کنید و پس از من به همراه کدام پیشوائی به جنگ دشمن می‌روید؟ کسی که فریفته‌ی شما شود فریب می‌خورد و آنکس که به نیروی شما پیروزی جوید با کمانی شکسته تیر انداخته است، به خدا سوگند، چنانم که دیگر، هیچ سخن شما را، راست نمی‌دانم و به یاریتان طمع نمی‌ورزم و به امید شما به دشمن وعده‌ی جنگ نمی‌دهم، شما را چه می‌شود؟ دردتان چیست؟ دارویتان کدام است شامیان هم به مانند شمایند (چرا می‌ترسید؟) آیا ندانسته سخن می‌گوئید؟ و بدون پارسائی از وظیفه‌ی خود بی‌خبرید؟ و طمع به ناروا بسته‌اید؟

[صفحه ۳۰۲]

برای اصلاح شما، به تباهی نمی‌گیریم

همچنین سخنی دیگر از امام در سرزنش یارانش

تا چند با شما مدارا کنم؟ همچون مدارا با جامه‌ی کهنه و پوسیده‌ای که هر کنارش را بدوزند کناره‌ی دیگرش پاره شود هر گاه، گروهی از سپاهیان شام به شما روی آورند هر یک از شما به خانه‌اش می‌رود و در را به رویش می‌بندد و به مانند سوسماری به سوراخش می‌خزد و یا مثل گفتاری بدخمه‌اش فرو می‌رود، به خدا قسم هر کس را که یاریش کنید خوار می‌شود به خدا سوگند، گروه شما در خانه‌ها بسیار است و در زیر پرچمها کم، من به راه اصلاح شما و راز راست کردن کجی شما آگاهم ولی برای اصلاح شما خود را به تباهی نمی‌کشانم.

نظر من بر مداراست

چون جریر بن عبدالله بجلی به سفارت از سوی امام به پیش معاویه رفت، پیش از بازگشتش، مردم احساس کردند که معاویه بیعت امام را نخواهد پذیرفت از این روی به امام پیشنهاد کردند که برای جنگ آماده شود امام در پاسخ آنان چنین فرمود:

اکنون که جریر در شام است، اگر آماده‌ی جنگ شوم درها را بروی شامیان بسته‌ام و خیر خواهان را اگر خواستار خیر باشند از کار باز داشته‌ام و اکنون تا بازگشت جریر، نظر من بر مداراست.

[صفحه ۳۰۳]

ولی اگر بینی و چشم این کار را فرو کوبم (در این کار بدرستی بیندیشم) و زیر و رویش را بنگرم، در می‌یابم که یا باید با آن بجنگم و یا (با تسلیم و سکوت خود) کفر ورزم (و خدا را نافرمانی کنم) پیش از من، کسی خلافت مسلمانان را بعهدده داشت که بدعتهای فراوان در دین گذاشت و مردم را به اعتراض واداشت و مردم هم زبان به انتقاد گشودند و سرانجام بر او شوریدند و اوضاع را دگرگون ساختند

از سرزشتان خسته شدم

در تحریک مردم کوفه برای جنگ با شامیان چنین فرمود:

وای بر شما از سرزشتان خسته و دل‌تنگ شدم هنگامیکه شما را به جنگ با دشمن فرا می‌خوانم، همچون محترضان چشمانتان در حدقه به چرخش می‌آید و به بیهوشی و مستی مرگ می‌افتید، شما، به مانند شترانی هستید که ساربان خود را گم کرده‌اند و از هر سوی که فراهم می‌آیند از دیگر سوی پراکنده می‌شوند.

با شما مکر می‌ورزند و شما چاره‌ای نمی‌اندیشید و سرزمین‌ها تانرا می‌گیرند و به خشم نمی‌آئید، برای رویارویی با شما به خواب نمی‌روید و شما در بی‌خبری و بیکارگی به سر می‌برد، به خدا سوگند که مردان خوار و پست شکست خواهند خورد و قسم به خدا که چنین گمان دارم که اگر

[صفحه ۳۰۴]

جنگ شدت گیرد و تنور مرگ، گرم گردد، شما فرزندان ایطالب را رها می‌کنید و همچون سری که از پیکر جدا شود از او جدا می‌شوید.

به خدا سوگند، اگر مردی به دشمنش میدان دهد تا دشمن گوشتهای بدن او را بخورد و استخوانش را بشکند و پوستش را بکند، چنین مردی ناتوانست و دلی در سینه ناتوان دارد، اکنون اگر می‌خواهید شما هم چنان باشید.

اما من، به خدا قسم با شمشیر مشرقی چنانش بزنم که خرده استخوانهای سرش به هوا پرتاب شود و خداوند پس از آن هر چه اراده فرماید، انجام دهد.

پایداری حکومت

بخشی از خطبه‌ای که در صفین ایراد فرمود:

اما بعد، خداوند پاک برای من که پیشوای شمایم حقی قرار داده که باید آنرا رعایت کنید و شما هم بر من حقی همانند حق من بر خود دارید، پس حق به هنگام ستایش در گفتار، از هر چیز گسترده‌تر و بوقت رعایت و کردار از هر چیز، تنگتر است هر کس حقی بر عهده‌ی دیگران دارد خودش نیز به اجرای حقی متعهد است و هر حقی را که به گردن دارد برای او نیز چنین حقی ثابت است.

[صفحه ۳۰۵]

سپس خداوند، از حقوق خویش، حقوقی برای مردم نسبت به یکدیگر واجب فرمود و از هر روی آنها را برابر شمرد چنانکه هر کس عهده‌دار حقوق دیگرانست و متقابلاً بر دیگران نیز حقوقی دارد و بزرگترین حقی که خداوند مقرر فرموده حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر زمامدار است، پس کار مردم جز به شایستگی زمامداران، سامان نمی‌یابد و کار زمامداران هم جز با درستکاری و راست روی مردم استوار نمی‌گردد.

پس چون، مردم، حق زمامدار را بدرستی گزاردند و زمامدار هم حقوق مردم را رعایت کرد، حق در بینشان استوار گردد و

پرچمهای دادگری با اعتدال برخیزد و روزگار به شایستگی گراید و حکومت، پایدار گردد و دشمنان نومید شوند ولی اگر مردم بر زمامدار چیره شوند یا زمامدار به مردم ستم کند، پراکندگیها و دشمنیها بدید آید و نشانه‌های ستم آشکار شود، کارها با هواپرستی انجام گیرد و فرمانهای خداوندی اجرا نگردد و جانها بیمار شود و هیچکس از خطر حقوق پایمال شده و نارواییهای رواج یافته به هراس نیفتد، اینجاست که نیکمردان خوار شوند و تبهکاران چیرگی یابند. هیچ مردی اگر چه پایگاهی والا داشته باشد از حقی که خدا برای او بر عهده‌ی مردم مقرر داشته بی نیاز نیست و هیچ مردی اگر چه پایگاهی والا داشته باشد از حقی که خدا برای او بر عهده‌ی مردم مقرر داشته بی نیاز نیست و هیچ مردی اگر چه مردم، او را کوچک شمارند و در چشمها ناچیز آید از کمک دیگران یا کمک خواهی از مردم بر کنار نخواهد ماند.

در اینجا یکی از یاران امام برخواست

[صفحه ۳۰۶]

و در گفتاری دراز، امام را ستایش کرد و فرمانبرداری خود را ابراز کرد و امام در پاسخ او چنین گفتار شگفت آوری را بیان داشت و فرمود:

از پست‌ترین حالات زمامدار در نزد مردم شایسته این است که گمان برند فرمانروای آنها، فخر و نازش را دوست دارد و به خود خواهی و تکبر می‌گراید و من دوست نمی‌دارم که درباره‌ی من چنین بیندیشید و گمان کنید هواخواه ستایشم و از شنیدن آن لذت می‌برم، سپاس خدا را که چنین نیستم، پس با من به مانند زمامداران ستمکار سخن نگوئید و از ترس خشم من، حقایق را پوشیده ندارید و با من با چاپلوسی رفتار نکنید و نپندارید که گفتار حق بر من گران می‌آید، زیرا اگر کسی گفتار حق و پیشنهاد عدالت بر او گران آید، دادگری و اجرای حق بر او گرانتر خواهد آمد پس هرگز حقیقت گوئی و مشورت به دادگری را از من باز مدارید زیرا من بالاتر از آن نیستم که خطایی را در کارم احتمال دهم.

[صفحه ۳۰۷]

آشتی بهتر است

پیش از آغاز جنگ صفین، مردم از کندی امام در شروع جنگ به اعتراض پرداختند و امام در پاسخ آنها چنین فرمود: اینکه می‌گوئید همه‌ی این کندکاریها پدیده‌ی هراس من از مرگ است، به خدا قسم باک ندارم که من بر مرگ درآیم یا مرگ به سوی من بشتابد و اینکه می‌گوئید من در جنگ با مردم شام تردید دارم، به خدا سوگند، هر روز که جنگ را به تاخیر می‌اندازم از آن رو است که امید، می‌دارم شاید گروهی از آنها به ما به پیوندند و رستگاری یابند و در پرتو فروغ هدایت من قرار گیرند و این برای من بهتر است که آنها را بر گمراهیشان بکشم، هر چند که به گناهانشان باز می‌گردند.

سفارشی ارزنده

پیش از آغاز جنگ صفین به سپاهیانش چنین سفارش فرمود:

شما در جنگ پیشدستی نکنید و بگذارید آنها نبرد را بیاغازند، چون خدا را شکر که شما بر حق هستید و اگر از جنگ باز ایستید و آغاز کشتار را به آنها واگذارید، حجتی دیگر را بر آنها تمام کرده‌اید، پس اگر به نیروی الهی بر آنها دست یافتید و فراریشان دادید، فراریها

[صفحه ۳۰۸]

را مکشید و بر زخمیها نتازید و ناتوانها را از پلی نیندازید و به زنها اگر چه به شرف و ناموس شما دشنام دهند و فرمانروایان را

ناسزا گویند آزاری نرسانید.

خدایا پیروزمند را از ستمکاری بازدار

هنگامی که عازم صفین بود، چنین دعا کرد. خداوندا، ای پروردگاری که زمین را قرارگاه مردم و جایگاه دد و دام قرار دادی و آفریدگانی بی‌شمار که دیده می‌شوند و یا به چشم نمی‌آیند پدید آوردی، ای خدائی که کوهها را میخهائی استوار برای زمین و پناهگاههائی محکم برای مردم مقرر داشتی، اگر ما را بر دشمن پیروزی بخشیدی، از ستم بر کنارمان دار و در راه حق استوارمان فرما و اگر آنها را بر ما پیروزی دادی، شهادت را روزیمان گردان و از فتنه‌ها نگاهمان دار.

[صفحه ۳۰۹]

خدایا بین ما و آنها را اصلاح فرما

چون امام در جنگ شنید که یارانش به مردم شام دشنام می‌دهند فرمود: من نمی‌خواهم که شما، مردمی ناسزاگوی و بد زبان باشید ولی اگر کردارشان را بیان دارید و حالشان را بازگو کنید گفتاری استوارتر بر زبان رانده و عذری رساتر آورده‌اید و به جای دشنام به بیان حقیقت پرداخته‌اید. خداوندا، خون ما و آنها را نگهدار و بین ما و آنها را اصلاح فرما و آنها را از گمراهیشان براه حق هدایت کن تا آنکس که حق را نمی‌شناسد بشناسد و از ستمکاری دشمنی و کینه توزی باز گردد.

به زبان آنها سخن گفت

درباره‌ی مخالفان خود چنین فرمود: آنها در کارهایشان به اهریمن تکیه کردند و اهریمن هم آنها را در کار خویش شریک گرفت. پس در سینه‌های آنها تخم گذاشت و جوجه بر آورد و آهسته به سوراخهایشان خزید، پس با چشم‌های آنها نگاه کرد و با زبانشان سخن گفت، آنها را به لغزشگاهها کشانید و کارهای زشت را در برابرشان زیور داد. پس کار این گروه آنچنان است که شیطان آنها را در توان خویش شرکت داده است و بناوئی با زبان آنها سخن می‌گوید.

[صفحه ۳۱۰]

آنها را بر گردن مردم سوار کردند

مردی از امام درباره‌ی حدیثهای ساختگی که در بین مردم رایج است پرسش کرد و امام به او چنین پاسخ داد: در دست مردم، حق و باطل و راست و دروغ قرار گرفته است، خداوند ترا در کتاب کریمش از وضع منافقان خبر داده و چگونگی حالشان را برایت بیان داشته است، آنها پس از مرگ پیامبر باقی ماندند و به پیشوایان گمراه و زمامدارانی کهخ مردم را با دروغ و فریب به آتش می‌خواندند نزدیک شدند، کار مردم را به آنها سپردند و آنها را بر گردن مردم سوار کردند و به دستگیری آنها دنیا را به چنگ آوردند و مالها را خوردند مردم هم همیشه با زمامداران خویشند مگر آنان که خدایشان از لغزش باز دارد.

[صفحه ۳۱۰]

دو دسته

سخنی که امام درباره‌ی دوستان و دشمنان خویش فرمود:

به زودی دو گروه درباره‌ی من نابود می‌شوند، دوستی که در دوستی من زیاده روی کند و به راه غیر حق کشانده شود و دشمنی که در دشمنیش از حد بگذرد و به باطل رود و بهترین مردم درباره‌ی من کسانی هستند که راه میانه را برگزینند و بر آن راه روند، راه شهرهای بزرگ را در پیش گیرید، زیرا دست خداوند به همراه اجتماع است.

سخنی دیگر از امام درباره‌ی این دو گروه

درباره‌ی من دو مرد، هلاک شدند، دوستداری که در دوستی من مبالغه ورزد و دشمنی که مقام من را ناچیز بشمارد.

پس از بازگشت صفین، خبر مرگ سهل بن حنیف انصاری که از یاران وفادار امام و مدافعان راه حق بود به امام رسید و حضرت چنین فرمود:

اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم شکافته می‌شود.

[صفحه ۳۱۲]

پیشوایان دادگر

امام در شهر بصره به عیادت علاء بن زیاد حارثی که از یارانش بود رفت و چون خانه‌ی وسیع او را دید چنین فرمود:

با فراخی این خانه، در دنیا چه کردی؟ تو به وسعت خانهات در آخرت نیازمندتری، آری، اگر بخواهی به وسیله‌ی این خانه به پاداش آخرت بررسی باید مهمانان را در آن پذیرا شوی و گرمی داری و به خویشاوندانت به پیوندی و حقوقی را که درباره‌ی این خانه بعهده داری به جایش برسانی، در اینصورت تو به پاداش آخرت رسیده‌ای.

علاء گفت ای امیرالمومنین، من از برادرم عاصم بن زیاد به نزد تو شکایت می‌کنم، فرمود او را چه می‌شود علاء گفت برادرم گلیمی پوشیده و از دنیا کنار رفته است فرمود او را به نزد من بیاورید وقتی که عاصم آمد، به او چنین فرمود:

ای دشمنک خویش، اهریمن ناپاک، ترا بسرگردانی انداخته است، آیا تو به زن و فرزندان خود رحم نمی‌کنی؟ گمان می‌بری که خداوند نعمتهای پاکیزه‌ی خود را برای تو حلال کرده ولی نمی‌خواهد

[صفحه ۳۱۳]

که تو از آنها بهره‌برگیری؟ و تو کوچکتر از آنی که چنین گمان‌بری و چنین کنی.

عاصم گفت ای امیرالمومنین، این تو هستی که جامه‌ی خشن می‌پوشی و خواراکی خشک و سخت می‌خوری، امام در پاسخش فرمود:

وای بر تو، من به مانند تو نیستم. خداوند بر پیشوایان دادگر واجب فرموده که زندگی خویش را با زندگی ناتوان‌ترین مردم برابر سازند، تا بی چیزان، سختی فقر را کمتر احساس کنند و پریشان نشوند

اگر اقلیم‌های هفتگانه را به من بخشند

بخشی از سخنان شگفت‌انگیز امام است که درباره‌ی خویش و نگهبانی اموال مردم بیان داشت؟، پس از آنکه برادر عقیل از او درخواست بخششی بیشتر کرده بود.

[صفحه ۳۱۴]

به خدا سوگند، اگر شب را بر روی خارهای تیز و جانگاہ بخوابم و مرا به غلها و زنجیرها ببندند و بکشانند، این رنجها را بیشتر از آن دوست میدارم که در روز رستاخیز، خدا و پیامبرش را دیدار کنم و در آن حال نسبت به بعضی بندگان خدا ستمی کرده یا اندکی از سرمایه‌ی ناچیز دنیا را به ناروا گرفته باشم.

سوگند به خدا، اگر اقلیم‌های هفتگانه و هر چه را در زیر آسمان آنهاست به من بخشند و از من بخواهند که پوست جوی به نافرمانی خدای از دهان مورچه‌ای بر گیرم، چنین نخواهم کرد.

بدانید که دنیای شما در نزد من از برگی که ملخی آنرا به دندان گزد پست تر است، علی را با نعمت‌های گذاران و لذت‌های ناپایدار دنیا، چه کار؟ از ناتوانی خرد و زشتی‌های لغزش به خدا پناه می‌بریم و از او کمک می‌خواهیم.

بادهایش نمی‌جنباند

سخنی از امام در همان مورد

من، همچون کوهی استوارم، که بادهای آنرا نمی‌جنباند و طوفانهایش درهم نمی‌شکند، هیچکس نمی‌تواند در پنهان و آشکار بر من خرده بگیرد و عیب و نقصی در کارم نشان دهید، ناتوان در نزد من تواناست تا حقش را بگیرم و توانا در پیش من ناتوان است تا حق مردم را از او باز ستانم.

[صفحه ۳۱۵]

اگر سیری ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده نبود

بخشی از خطبه‌ی معروف شقشقیه

تا اینکه سومین خلیفه، به زمامداری برخاست، دو پهلوی از پرخوری باد کرده بود و بنی‌امیه به همراه او برخاستند و مال مردم را همچون شتری گرسنه که گیاه بهاری را به نیش می‌کشد خوردند، تا اینکه کردار ناروایش به مرگش کشانید و شکم بارگیش سرنگونش ساخت.

پس از قتل عثمان به سختی و فشاری شدید گرفتار شدم و مردم چنان بر من ازدحام کردند که نزدیک بود حسنین در زیر دست و پای آنها لگدمال شوند و دو سوی جامه‌ام از هم دریده شد، آنها همچون گله گوسفند به من روی آوردند تا با من بیعت کنند، ولی چون به زمامداری برخاستم، گروهی پیمان شکستند (اصحاب جمل) و گروه دیگر به ستمکاری و عصیان پرداختند (معاویه و یارانش) گویا آنها سخن خدا را نشنیده بودند که فرمود سرای جاودانه‌ی آخرت را به کسانی دهیم که خواستار سرکشی و تباهی در زمین نباشند و سرانجام کار به سود پرهیزگاران است آری، به خدا سوگند، آنها این آیه را شنیدند و دریافتند ولی دنیا بدیدگانشان زیبا آمد و گوهر به ظاهر درخشان این جهان، چشمانشان را خیره ساخت.

[صفحه ۳۱۶]

سوگند به آن کس که دانه را در زمین شکافت و آفریدگان را پدید آورد اگر ازدحام فراوان مردم نبود و خواست مردم برای من ایجاد مسئولیتی برای یاری آنها نمی‌کرد و اگر نه این بود که خدای از مردمان آگاه می‌خواست که بر سیری ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده شکیبائی نورزند زمام مرکب خلافت را بر دوشش می‌افکنم و رهایش می‌کردم و نوشابه‌ی خلافت را با جام نخستینش می‌نوشیدم (همچون بار نخست از خلافت برکنار می‌ماندم) و این را بدانید که دنیای شما در نظر من از آب بینی بزی ماده بی‌ارتر است.

فریبکاران

خطبه‌ای از امام

وفا همراه با راستی است و من سپری نگهدارتر از آن نمی‌شناسم و آن کس که بداند به کجا باز می‌گردد و معاد را بشناسد، هرگز به فریبکاری دست نمی‌زند و ما، در روزگاری به سر می‌بریم که بیشتر مردمش، حیل‌گران را زیرک می‌شمارند و نادانان، فریبکاران را بدرست اندیشی می‌ستایند، آنها را چه می‌شود؟ خدایشان بکشد.

بنیایان پر دانش و دید هم راه فریب را می‌دانند ولی آنرا مانع فرمان و نهی خدا می‌دانند و با این که توان فریبکاری را دارند از آن کناره می‌گیرند ولی فرصت طلبانی که پای بند ایمان نیستند از آن بهره می‌گیرند.

[صفحه ۳۱۷]

تو و برادرت هر دو انسانید

بخشی از وصیتی که امام برای فرزندش حسن نوشت

ای پسرک من خویشتن را بین خود و دیگران، میزان قرار ده، پس آنچه برای خویش می‌خواهی برای دیگران هم بخواه و هر چه برای خود نمی‌خواهی برای آنها نیز مخواه، چنانکه دوست نمی‌داری که به تو ستم کنند تو هم به دیگران ستم، مکن و همانسان که می‌خواهی به تو نیکی کنند تو هم به مردم نیکی کن، کرداری را که بر مردم زشت می‌شماری بر خویشتن نیز زشت شمار و به آنچه می‌خواهی مردم از تو خشنود باشند تو هم از آنها خشنود باش آنچه را نمی‌دانی مگوی اگر چه اندکی بدانی، به هر چه نمی‌خواهی درباره‌ات بگویند درباره‌ی دیگران مگوی.

ای پسرک من، مبادا دل‌بستگی مردم، به دنیا و سگ خوئی دنیا پرستان بر مردار دنیا، ترا بفریبد که خداوند ترا از چگونگی دنیا آگاه کرده و دینا را به تو شناسانیده و از زشتیها و بدیهایش پرده برداشته است.

[صفحه ۳۱۸]

پس به حقیقت باید گفت که دنیا پرستان، سگهائی هستند که بر یکدیگر پارس می‌کنند و درندگانی خونخواره‌اند که به هم می‌پرند و نیرومندهاشان کم توانها را می‌خورند و بزرگهاشان کوچکها را در هم می‌شکنند.

و این را بدان که هر کس بر مرکب شب و روز سوار شد در مسیر زمان به حرکت می‌افتد هر چند خودش ایستاده باشد و به سرعت این راه را می‌پیماید اگر چه در اقامت استراحت کند.

جان خویش را از هر گونه پستی باز دار اگر چه ترا به خوشیها و لذتها بکشاند، زیرا هر چه از جان خود مایه‌گزاری، عوض آن را نمی‌یابی و بنده‌ی دیگران مباش که خدایت آزاد آفرید، آن خیری را خیر بدان که تو را به شر بکشاند و آن آسانی را آسایش م شمار که ترا به سختی برساند.

با نیکوکاران نزدیک باش تا از آنان باشی و از بدکاران دوری کن تا از بدیشان بر کنار مانی، بدترین خوارکها لقمه‌ی حرام است و ستم به ناتوانان زشت‌ترین ستمهاست.

خویش را چنان وادار و بساز که اگر برادرت از تو برید تو به او به پیوندی و چون از تو دوری جست با مهربانی به او نزدیک شوی و بخل او را به بخشش پاسخ گوئی و اگر از تو فراری شود به او برسی و در برابر سختیش با نرمی رفتار کنی و گنااهش را با پوزش جواب دهی چنانکه گوئی او ولی نعمت تو است.

با آکس که بر تو سخت گرفت، به نرمی رفتار کن باشد که او هم با تو نرم شود و بر دشمنت بخشاینده باش، اگر خواستی از

برادرت

[صفحه ۳۱۹]

پیوند برادری بگسلی راه بازگشتی باقی گذار تا اگر روزی خواهد باز راه بازگشتی باشد. اگر کسی درباره‌ی تو گمان خوب می‌برد، با رفتار نیکویت حسن ظن او را تصدیق و تایید کن، حق برادرت را به اتکای روابط نیکوئی که با هم دارید تباه مکن زیرا کسی که حقش را تباه سازی نمی‌توانی برادر بدانی،

هرگز نباید پیوند برادری آنقدر ناستوار باشد که برادرت برای قطع این پیوند از تو توانا تر باشد و هیچگاه نباید نیکوکاری تو از بدکاری برادر دینیت کمتر باشد و آنکس را که شادمانت کرد اندوهگین مساز چقدر فروتنی، به هنگام نیازمندی و ستمکاری به وقت بی نیازی زشت است؟ اگر بر آنچه از دست داده‌ای زاری می‌کنی باید بر همه‌ی چیزهایی که به دست نیآورده‌ای نیز زاری کنی، بر آنچه نیست از آنچه بوده است راه جوی زیرا همه‌ی امور همانند یکدیگرند، از آن کسانی نباش که پند و اندرز آنها را سودی نبخشد

آن کس که میانه روی را کنار بگذارد به انحراف افتاد، دوست آن کسی است که در غیاب تو نیز دوستت را نگهدارد چه بسا نزدیکانی که از هر دوری دورترند و بسیار دورانی که از نزدیکان نزدیکترند، غریب آن کس است که دوستی نداشته باشد، نخست از همراه پیرس و پس از آن از راه و از همسایه پیش از خانه جویا شود، چون روش زمامدار دگرگون شود، روزگار هم تغییر یابد.

[صفحه ۳۲۰]

خاموش مانید و سختم بشنوید

در اردوگاه خوارج به آنان چنین فرمود:

آیا در جنگ صفین همگی با ما بودید؟

خوارج گفتند، گروهی بودیم و گروهی نبودیم.

امام فرمود: پس دو گروه از هم جدا شوید و آنها که در جنگ صفین با ما بودند، جایی بایستند و آنها که نبودند در جای دیگر قرار بگیرند تا با هر یک جداگانه سخن بگویم.

آنگاه امام فریاد برآورد و چنین گفت:

از سخن بازایستد و خاموش مانید تا سختم بشنوید و با دلہایتان به من توجه کنید و هر کس را به گواهی می‌گیرم به آنچه می‌داند گواهی دهد آنگاه با آنها به تفصیل سخن گفت و از جمله چنین فرمود:

این شما نبودید، که چون شامیان قرآنها را به ناگهانی از روی فریبکاری و مکر و چاره‌جوئی برافراشتند، گفتید، آنها برادران مسلمان مانید که از ما می‌خواهند از جنگ دست بداریم و آسوده مانیم و برای پایان دادن به دشمنی به کتاب خدای پاک روی آریم، پس باید پیشنهادشان را به پذیریم و از کشتارشان دست بداریم؟

من در آن هنگامه به شما گفتم، این پیشنهادی است که ظاهرش، نمایان گر ایمانست ولی در پنهان دشمنی به همراه دارد، پیشنهادی که آغازش مهربانی و فرجامش پشیمانی است پس شما در پیکار خود پایدار بمانید.

[صفحه ۳۲۱]

و راه خود را بروید و به این فریادهای گوش‌خراش گوش ندهید که اگر به دعوتشان پاسخ گوئید شما را گمراه می‌کنند و اگر بی‌اعتنا بمانید خواری می‌گردند.

تا اینکه آن کار پایان یافت و شما را دیدم که پذیرای آن شدید، به خدا سوگند اگر زیرا بار آن نمی‌رفتم واجبی بر عهده نداشتم و

هیچ گناهی به درگاه خدا به جای نمی‌آوردم و اگر به انجامش می‌پرداختم سزاوار بودم که از من پیروی کنید زیرا کتاب خدا با من است و از آنگاه که همراه آن شدم هرگز از آن جدا نشدم ما همیشه با پیامبر خدا بودیم و آسیای جنگ با پداران و پسران و برادران و خویشاوندان می‌چرخد و در هر ناگواری و سختی پایدار بودیم و برایمانمان افزوده می‌گشت و براه حق می‌رفتیم و سوزش زخم‌ها را به جان می‌پذیرفتند و اکنون با برادران مسلمانمان می‌جنگیم که از راه حق به کجی گزیده و راه انحراف پیموده‌اند و به اشتباه کاری و تحریف حقایق پرداخته‌اند، در این حال اگر راهی یابیم به سوئی که خدای پراکنده ما را فراهم آورد و آنچه را در بین ما باقی مانده به هم نزدیک کند و به آن روی می‌آوریم و از کارهایی دیگر دست برمی‌داریم.

[صفحه ۳۲۲]

حق را دیدند و واگذاشتند

امام برای پاسخ به اشتباه کاری خوارج و نقض داوری حکمین چنین فرمود:
اگر از آن روزی با من دشمنی می‌ورزید که گمان می‌برید من در قبول حکمین، اشتباه کرده و گمراه شده‌ام، پس چرا همه‌ی پیروان محمد (ص) را به گمراهی من گمراه می‌دانید و به گناه من می‌گیرید و به بهانه‌ی خطای من آنها را کافر می‌شمارید؟ شمشیرتان را بدوشتان می‌کشید و براندامهای سالم و مجروح، یکسان فرود می‌آوردید و گناهکار و بی‌گناه را با هم در می‌آمیزد؟ ای بی‌پدران، من هرگز شری برنیکبخته و شما را فریب نداده و به اشتباه نینداخته‌ام، این شما بودید که همگی تان به گزینش دو داور رای دادید و ما از آنها پیمان گرفتیم که بیرون از فرمان قرآن رایی ندهند ولی آنها از قرآن روی برتافتند و حق را با اینکه می‌دیدند واگذاشتند و به ستم پرداختند و به راه ناروایی رفتند و با اینکه از آنها خواستیم که به حق گرایند و به دادگری روی آرند، بد اندیشیدند و به ناروایی داوری کردند.

من شما را می‌ترسانم

امام، پیش از آغاز جنگ نهروان، در تهدید خوارج چنین فرمود:

من شما را از این می‌ترسانم که سحرگاه پیکره‌اتان در میان این نهر، یا در پست و بلندیه‌های این سرزمین افتاده باشد و شما در برابر

[صفحه ۳۲۳]

پروردگارتان هیچ دلیل روشن و برهان محکمی نداشته باشید، خانه‌ی دنیا پرستان ویران می‌شود و ریسمان قضا و قدر گلویتان را می‌فشارد.

این من بودم که شما را از پذیرفتن رای حکمین (ابوموسی و عمروعاص) بازداشتیم ولی شما از فرمان من همچون شامیان دشمن و پیمان‌شکن سرپیچیدند تا به ناچار، درخواست ناروایتان را پذیرفتم، شما گروهی نابخرد و سبکسر و نادان و خیال پردازید. ای بی‌پدران، من هرگز شری برای شما نیاوردم و زبانی برایتان نخواستم.

کجايند زمامدران؟

بخشی از خطبه‌ی امام در کوفه، امام برای ایراد این خطبه بر روی سنگی که جعه بن هیبره مخزومی برایش گذاشت ایستاد و جامه‌ای پشمینه به تن داشت و شمشیرش را با بندی از لیف خرما به میان بسته و نعلینی هم از لیف خرما به پاداشت. ای بندگان خدی، شما را به پروا گیری از نافرمانی خداوند سفارش می‌کنم، خدائی که جامه‌ی انسانی بر پیکرتان فروپوشید و بهره‌های فراوان زندگی را به شما ارزانی داشت.

[صفحه ۳۲۴]

اگر کسی برای بالا رفتن به بام بقاء نردبانی می‌یافت یا برای فرار از مرگ می‌توانست راهی بیابد، سلیمان پسر داود بود که پریانت و آدمیان را به فرمان داشت و مقام پیامبری و نزدیکی به خدا را احراز کرده بود، ولی او هم بهره‌اش از دنیا اندک بود و روزگار عمرش به کمال نرسد و پیکان مرگ از کمان نابودی به سوی او پرتاب شد و کشورش بی‌سرپرست و خانه‌اش خالی ماند و دیگران حکومت را از او به میراث بردند و گذشت روزگاران باید برای شما پند و عبرتی باشد. کجایند عمالقه (پادشاهان حجاز و یمن) و فرزندان آنها و فرعونها و پسرانشان، کجایند کشور داران سرزمینهای رس که پیامبران را می‌کشتند و سنتهای فرستادگان خدا را خاموش می‌کردند و روش ستمکاران را زنده می‌ساختند؟

کجایند آنان که سپاهیان بزرگ برمی‌انگیختند و هزاران هزار لشکر را فراری می‌دادند و سپاهیان را بسیج می‌کردند و شهرها را می‌گرفتند؟

عمار کجاست؟

بخشی دیگر از همان خطبه

آگاه باشید، پشت کرد از دنیا آنچه روی آورده بود و روی آورد آنچه پشت کرده بود (نیکبختی‌ها رفت و بدبختی‌ها فرارسید) و

[صفحه ۳۲۵]

بندگان نیکوکار خداوند، از دنیا کوچ کردند.

برادران ما که در صفین، خونهایشان به ناحق ریخته شد، هرگز زیان نکردند زیرا دیگر زنده نیستند تا شرنگ تلخ و ناروای اندوهها و نارواییها را بیاشامند.

کجایند برادرانم که طریق شهادت را برگزیدند و به راه حق رفتند؟ کجاست عمار؟ کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذوالشهادتین (خزیمه بن ثابت انصاری) و کجایند همانندان آنها که با مرگ پیمان بستند و سرهای بریده‌شان را برای تبهکاران به ارمغان بردند؟

تکبر و تعصب و ستمکاری

بخشی از خطبه‌ی قاصعه (کوچک شماری متکبرین)

هرگز همچون آنکس نباشید که بر برادرش تکبر ورزید (قابیل بر هابیل) بدون آنکه خداوند به او فضیلتی بخشیده باشد بلکه این خود بزرگ‌بینی او پدیده‌ی حسد و دشمنی بود و آتش تعصب آتشی از خشم در دلش برانگیخت و شیطان در دماغش باد تکبر بینداخت و کاری کرد که خداوند او را به کیفر پشیمانی دچار ساخت.

خدا را، خدا را، بترسید از تکبر و تعصب و نازشها و به خود بالیهای جاهلی که این خویهای زشت، راههای وسوسه‌ی اهریمن است که مردمان

[صفحه ۳۲۶]

گذشته و پیشینیان روزگار پیش را فریب داد.

و از ستمکاران نیرنگبازی که بخود رنگ حقیقت می‌زنند پیروی نکنید که آنها می‌خواهند شربت گوارای فطرت شما را با شرنگ تیره‌ی مطامع خویش درآمیزند و نارواییهای خود را به هنجارهای راستین شما وارد کنند، آنها بنیانهای نافرمانی و گناهند که شیطان بر دوششان سوار می‌شود و به نیروی گمراه‌گیشان بر مردم می‌تازد و به زبانشان سخن می‌گوید تا خردهای شما را بر باید و در بینش شما رخنه کند و در گوشتان بدمد و آماج تیرهای وسوسه‌تان قرار دهد و بر پشت شما گام نهد و بر شما دست یابد، پس از

کیفرهای سخت خدا که بهره‌ی متکبران و جباران پیشین گردید پند گیرید و از سرنوشت آنها یابید که چگونه چهره بر خاک نهادند و پهلو به قعر گور گذاشتند و همچنانکه از پدیده‌های سخت روزگار می‌هراسید از نتایج بد فرجام تکبر به خدای خود پناه برید.

من به سرنوشت جهانیان نظر انداختم و دیدم هر کس که به چیزی تعصب می‌ورزد از سبکسری و نادانی و نابخردی دچار عصیت می‌گردد، شما متکبران که حتی نادانان هم از خویتان کناره می‌گیرند نسبت به خوی زشتی تعصب می‌ورزید که هیچ علتی برای آن نمی‌توان شناخت.

اهربین هم دچار همین بزرگ بینی شد و با آدم در افتاد و اصل آفرینش خویش را برخ آدم کشید و گفت من از آتش پدید آمدم و تو از خاک.

[صفحه ۳۲۷]

سرمایه داران و خوشگذرانهای زیاده رو هم نسبت به پول و قدرت خویش تعصب ورزیدند و گفتند (ما فرزندان و سرمایه‌هائی فروانتر داریم و به همین جهت کیفر خدا بما نمی‌رسد)

و اگر خواهید به چیزی بنازید به خوبیهای نیکو و کردار ستوده بنازید و به کارهای نیکوئی که بزرگمردان و نیک سیرتان بدان ممتازند همچون اخلاق عالی و اندیشه‌ی بلند و خصلتهای ستوده‌ای به مانند خدمت به همسایه، وفای به پیمان، فرمانبری نیکمردان، نافرمانی سرکشان، خودداری از ستمکاری، برکناری از کشتار، دادگری با مردم، فرونشاندن خشم و دوری از تبهکاری در زمین و پروا گیرید از کارهای زشت و کردار پستو ناروائی که پیشینیان شما مرتکب شدند و به کیفرهائی سخت دچار گردیدند، پس خوب و بد احوالشان را به یاد آرید و بکوشید تا به مانند آنها نباشید.

آگاه باشید که خداوند به من فرمان داده تا با ستمکاران و پیمان شکنان و تبهکاران روی زمین بجنگم از این روی با پیمان شکنان (اصحاب جمل) جنگیدم و با ستمکاران (حکومت و مردم شام) جهاد کردم و نافرمانان (خوارج) را خوار کردم و نابود ساختم و اهربین سرزمین رده (ذوالثدیه یکی از سران خوارج) را چنان کیفر دادم که صدای تپش دل و سوزش سینه‌اش را شنیدم و گروهی از ستمکاران به جای ماندند که اگر خدای بخواهد در یورش دیگر، دولت را از آنان بازمی‌گیرم و نابودشان می‌سازم مگر آنکه هزیمت گیرند و در سرزمینهای دیگر پراکنده شوند.

[صفحه ۳۲۸]

من از همان گروهی هستم که در راه ایفای وظایف خداوند، به سرزنش ملامتگران نمی‌اندیشند، سیمایشان، چهره مردان راستین و گفتارشان، سخن نیکمردان است، شبها را به پرستش آباد نگه می‌دارند و روزها را به فروغ ایمان خویش روشن می‌سازند به خود نازنده و برتری جوی و خیانتکار و تبهکار نیستند، دل‌هایشان در بهشت است و پیکرهایشان در تلاش و کوشش.

دنیا پشت سران پیچیده می‌شود

فرمانی است که امام به محمد بن ابی‌بکر به هنگام انتخاب فرمانداری او به کشور مصر نگاشته و در آن درباره‌ی دنیا و انگیزش فرمانروایان به اجرای عدالت سخن گفته و سفارش کرده که به دادگری گرایند و مهربان باشند تا کیفر نبینند و این فرمان زیباترین سخنان استوار را حائز است

پس بالهای خویش بر آنان بگشای و جانب نرمخوئی را نگهدار و چهره به خوشخوئی بازگشا و حتی دردید و نگاه بر همه یکسان نظر کن، تا توانگران به ستم تو طمع نورزند و ناتوانان از دادگریت نومید

[صفحه ۳۲۹]

نگردند، زیرا خدای والا، ای گروه بندگان از کردار کوچک و بزرگ شما و آنچه در پنهان و آشکار به جا آورده‌اید و بازخواست می‌کند، پس اگر کيفرتان داد، خویشتن به خود ستم کرده‌اید و اگر از گناهتان در گذشت او بزرگوارتر است.

و بدانید، ای بندگان خدا، پرهیزگاران، هم به سودگذاری این جهان و هم نعیم آن جهان را بردند، آنها در بهره‌گیری از بهره‌های دنیا با دنیاوران شریک بودند ولی دنیا پرستان را در نعمتهای آخرت با خود شریک نساختند، پرهیزگاران در دنیا به بهترین روی زیستند و بهتر از هر کس نعمتهای دنیا را خوردند و همچون بهره‌وران دنیوی از دنیا بهره گرفتند و به مانند را خوردند و همچون بهره‌وارن دنیوی از دنیا بهره گرفتند و به مانند قدرتمندان از زندگانی دنیا برخوردار شدند و آنگاه با توشه‌ای فراوان و تجارتي سودبخش از آن روی برتافتند لذت پارسائی دنیا را بردند و یقین کردند که فردا در دیگر در دیگر سرای، همسایگان خدایند و هیچ درخواستشان در پیشگاه خدا رد نمی‌شود و هیچ کامیابی اخرویشان نقصان نمی‌پذیرد پس ای بندگان خدای، از مرگ و فرارسیدن نزدیک آن پروا بگیرید و خود را برای رسیدن آن آماده سازید زیرا مرگ با هیمنه‌ای بزرگ و حادثی خطرناک پیش می‌آید، چنان نیکو است که با آن شری همراه نیست (برای نیکوکاران) و چنان دردناک و خطرمند است که خیری با خود ندارد (برای بدکاران)

پس چه کسی از آن کس که برای رفتن به بهشت می‌کوشد به بهشت نزدیکتر است و چه کسی به آتش از آنکه راه آنرا می‌پیماید نزدیکتر است؟ شما نید رانده‌های مرگ، که اگر به ایستید شما را می‌گیرد و اگر

[صفحه ۳۳۰]

فرار کنید شما را در می‌یابد و از سایه شما همراه تر است، فرمان مرگ برپیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سرتان پیچیده می‌شود پس از آتشی بترسید که ژرفای آن دور و سوزش آن سخت و رنج و شکنجه‌اش تازه و دگرگونه است، خانه‌ای که در آن مهربانی نیست و درخواست کسی پذیرفته نمی‌شود و راه فراری از دردها و سختی‌های آن نیست،

اگر می‌توانید ترس خود را از کيفر خدا و امیدتان را به بخشایش او با هم در آمیزید زیرا بنده‌ی راستین خدا آن کس است که امیدش به پروردگار به میزان ترسش از کيف او باشد و آن کس که از همه، گمان خویش به خدا بیشتر است، هراسش از عذاب خدا را زیادتر خواهد بود و بدان ای محمد فرزند ابی‌بکر ترا بر مدرم مصر کهخ بزرگترین سپاهیان منند فرمانروا کردم و سزاوار است که همیشه با هوس خویش به ستیزی و دنی خود را پاس داری هر چند از روزگارت بیش از ساعتی باقی نماده باشد و نباید که برای خشنودی یک نفر، خشم خدا را برانگیزی، زیرا هر کس که بخواهد به تو پاداشی بدهد بهترش پیش خداست و پاداشی که خدی بخواهد به تو بدهد کسی را یارای ادای آن نیست نماز را به هنگامی که مقرر است به پای دار، نه زودتر به جهت فراغت و نه دیرتر به بهانه‌ی گرفتاری و بدان که همه‌ی کارهائی که انجام می‌دهی دنباله رو نماز تو است.

و بدان، که پیشوای هدایت با زمامدار ستمکار و دوست پیامبر با دشمن او برابر نیستند و پیامبر فرمود، من بر امت خویش از مومن یا

[صفحه ۳۳۱]

مشرک بیمی ندارم، زیرا خداوند مومن را با ایمانش از گمراهی بازمی‌دارد و مشرک را شرک و عصیاننش به خواری گرفتار می‌سازد ولی بر شما از شر منافقانی که دو روی و دو دلند می‌ترسم آنها که به فن زبان آوری آگاهند و آنچه شما می‌خواهید می‌گویند ولی کرداری را که شما زشت می‌دانید به جا می‌آورند.

دستور فرمانداران

فرمانی است که امام، خطاب به مالک اشتر نخعی به هنگام انتصاب او به زمامداری مصر نگاشته و این فرمان از ارزنده‌ترین نامه‌ها و سفارشهای امام است که قوانین مدنی و حقوقی مردم و آئین زمامداری در آن جمع شده و زیباترین بیانی است که پدیده عقل و

قلب است و از پیوندهای مردم و زمامدار و چگونگی حکومت سخن می‌گوید چنانکه باید گفت امام در این فرمان هزار سال از روزگار خویش پیشی گرفته و سخنش پرتوی از فروغ عقل روشن و دل نیکخواه اوست.

[صفحه ۳۳۲]

این فرمانی است که بنده‌ی خدا علی امیرالمومنین برای مالک ابن حارث اشتر به هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزیده درباره‌ی گرفتن خراج و جهاد با دشمن و اصلاح حال مردم و آبادی شهرهای آن سامان صادر کرده است.

به او فرمان می‌دهد که از نافرمانی خدای پروا گیرد و فرمانش را بپذیرد و آنچه را در کتابش به آن امر فرمود پیروی کند از واجبه‌ها و سنتهایی که پیروی آنها موجب نیکبختی و انکار و تباهی‌شان سرمایه‌ی تیره روزی است و اینکه (دین) خدا را با دل و دست و زبانش یاری کند زیرا خداوند وعده داده که یاران (دین) خویش را یاری دهد و آن را که دینش را گرامی دارد عزت بخشد.

و فرمان می‌دهد که نفس و هوس خویش را در برابر شهوتها درهم شکنند و آنرا از سرکشی بازدارد، زیرا نفس، انسان را به بدکاری فرمان می‌دهد مگر آنکه خدای بر آن رحمت آرد (و از لغزشش بازدارد)

پس بدان، ای مالک ترا بیه سرزمینی می‌فرستم که پیش از تو زمامدارانی دادگر و ستمگر بر آن حکومت رانده‌اند و مردم همچنانکه بر کار زمامداران پیش می‌نگری بر کار تو می‌نگرند و همانسان که درباره‌ی حکومت‌های پیشین می‌گوئی درباره‌ی زمامداری تو داوری می‌کنند و می‌توان شایسته کاران را از قضاوتی که خدا بر زبان بندگانش روان ساخته شناخت.

پس باید بهترین گنجینه‌ار، فراهم آمده‌ی کردار نیکوی خویش بدانی، پس هوس خویش به فرمان مگیر و نفس خود از حرام بازدار [صفحه ۳۳۳]

که بازداری نفس، داوری بی‌دادگرانه است بین آنچه دوست داری و آنچه نمی‌خواهی، دلت را به مهربانی مردمان برانگیز و جانت را به دوستی و خدمتگزاری آنان بگمار و چون درنده‌ای خون آشام نباش که خوردن آنها را غنیمت شماری، زیرا آنها دو گروهند یا در دین برادر توند و یا در آفرینش همانند تو که چون به هر حال انسانند، گاهی به لغزش می‌افتند و گناهایی به سراغشان می‌آید و از روی عمد یا اشتباه به خطائی دست می‌زنند، پس از آنان بگذر و همچنانکه می‌خواهی خدای بر تو ببخشد بر آنان ببخشی.

تو بر آنان فرمانروائی و آن کس که به تو فرمان داده بر تو فرمانروا است و خداوند هم بر فرمانروای تو حاکم و چیره است که کار مردم را به تو سپرده و ترا در بوته‌ی آزمایش حکومت آنها قرار داده است.

مبادا که جنگ خدا را آهنگ کنی که ترا توان تحمل خشم خدا نیست و هرگز از بخشایش و مهربانی او بی‌نیاز نخواهی بود، هرگز از بخششی که درباره‌ی مردمان روا می‌داری پشیمان مباش و از کیفر دهی شادمانی مکن و چون خشمگین شدی تا فرصت باقی است شتاب مکن و هرگز مگوی که من مامورم و معذورم بر مردم است که فرمانم را بپذیرند زیرا چنین روشی دلت را به تباهی می‌کشد و ایمان را به سستی می‌کشاند و نعمتهائی را که در اختیار داری دیگرگون می‌سازد.

و اگر پایگاه زمامداری ترا دچار خودخواهی و غرور و خودکامگی ساخت به عظمت ملک خداوند و توانائی و کبریائی عظیم او که از هر سوی بر تو چیرگی دارد و ترا از هرگونه توانی بازمی‌دارد نگاه کن،

[صفحه ۳۳۴]

که چنین نگرشی آتش غرور ترا فرومی‌نشاند و از سرافرازی و به خود نازیت بازمی‌دارد و عقل از سر پریده‌ات را به مغزت بازمی‌گرداند.

مبادا، ای مالک که خویش را در بزرگی باخدای برابر شماری و در توانائی بیکرانش خود را با پروردگارت همانند دانی که خدای جباران را خواری گرداند و به خود نازندگان و متکبران را پست می‌سازد.

با خدای خویش راه انصاف در پیش گیر و خود و خاندان دوستانت با مردم بدادگری رفتار کنی که اگر چنین نکنی، ستم کرده‌یا و

هر کس به بندگان خداوند ستم ورزد، خدای به جای بندگانش دشمن او گردد و آن کس را که خداوند دشمن باشد، برهانش نادرست گردد و همیشه با خداوند در جنگ باشد، مگر آنکه از ستم بازایستد و به سوی پروردگارش بازگردد. این را بدان که هیچ چیز چون ستمگری نعمتهای خدائی را دگرگون نمی‌سازد و خشم خدای را با شتاب بر نمی‌انگیزد زیرا خدای، دعای ستمکشان را می‌پذیرد و در کمین ستمکاران است.

تو باید در همه حال میانه رو باشی و دوست بداری که دادگری در همه جای گسترش یابد و خشنودی همگان فراهم آید، از خشم مردم پرهیز، که چون مردم به خشم آیند، همکاری چند تن از خاصانت ترا سودی نبخشد و اگر همه‌ی مردم از تو خشنود باشند، خشم خاصان معدود، ترا زیانی نرساند.

از این اقلیت برخوردار بر کنار باش، زیرا اینها به هنگام آسایش

[صفحه ۳۴۵]

از همه گرانبارتر و به وقت گرانباری از همه کم کارتر و در دادگری ناخشنودتر و رد توقع پافشارتر و در برابر بخشش ناسپاستر و در محرومیت پوزش ناپذیرتر و به هنگام دشواریهای روزگار ناشکیباترند.

ولی اکثریت مردم، استوانه‌های دین و انبوهی امت و آمادگان جنگ با دشمنند، پس همیشه با مردم باش و به آنان روی آور و آن کس را که در جستجوی عیوب مردم است و می‌خواهد که از خلق جدایت کند، دشمن بدان و از ساحت حکومت دور ساز، زیرا مردم به هر حال لغزشهایی دارند که زمامدار از هر کس به کتمان آن گناهان سزاوارتر است مبادا که راز مردم را آشکار کنی و لغزشکاران را رسوا سازی، این تویی که باید آنچه را می‌دانی پوشیده بداری و داوری و کیفر را به خدا واگذاری پس گناهان خصوصی مردم را پوشیده بدار، تا همچنانکه می‌خواهی خطایت را خداوند پوشیده بدارد تو هم عیب پوش مردم باشی و عقده‌ی کینه توزی را از دلهای مردم بگشای و زنجیر انتقام را بگسل و سخن نادرست را مپذیر و در قبول گزارش سخن چنینان شتاب مکن، زیرا سخن چنینان و دو بهم زنان، اگر چه در چهره‌ی اندرزگویان نمایانند گروهی خائن و فریبکارند.

به هنگام رای زنی، مرد بخیل را از خود دوردار که ترا از بخشش باز می‌دارد و به تهیدستی بیعت می‌دهد و ترسو را نیز به مشورت مگیر که در کارها اراده‌ات را سست می‌کند و آزمند را هم به مشاوره مخواه که چهره‌ی زشت آرز و ستم را در برابرت می‌آراید و بدان که بخل و ترس و آرز سه غریزه‌ی پراکنده‌اند که مفهوم آنها بدگمانی به خداوند است.

[صفحه ۳۳۶]

بدترین همکاران تو در کار زمامداری آنانند که با فرمانروایان ستمکار پیشین همکاری داشته و در تبه‌کاریهایشان شریک بوده‌اند هرگز اسرار حکومت را با آنها مگوی و آنها را به خدمت مگیر، که آنها یاوران تبه‌کاران و برادران ستمگراند و تو می‌توانی از میان مردم کسانی را به جای آنها برگزینی که در کار برد و اندیشه از آنان بهتر باشند و به یاری ستمگران و کمک تبه‌کاران پرداخته و بار گران خیانت به دوش نداشته باشند.

اینها برای تو کم هزینه‌ار و در یاریت کوشاتر و نسبت به تو مهربانتر و با دیگران کم پیوندترند، از این گروه رازدارانی برای خود برگزین و در انجمن‌های مشورت با آنان باش و هر کدام که حرف تلخ حق را بی‌پروا تر به تو بگوید و به کردار ناروایت که رضای خدای در آن نیست بیشتر اعتراض کند او را بیشتر به خویش نزدیک کن، از تلخ گوئی و اعتراض او دل‌تنگ شو، با پارسایان و مردان راستین همراه شو و آنها را از ستایش خویش بازدار و چنانشان بیاموز که ترا بدان جهت که از نارواییها بر کناری، نستایند، زیرا ثناگوئیها و ستایشگریها برای زمامدار، خودپسندی به بار می‌آورد و گرفتار تکبرش می‌سازد.

ای مالک، هرگز مباد که نیکوکار و تبه‌کار در برابرت یکسان باشند که در این حال، نیکوکاران از کار نیک کناره می‌گیرند و تبه‌کاران به بدکاری گستاخ می‌شوند، پس هر کدام را به کارش پاداش ده و اگر خواهی به مردم خوش گمان باشی با آنها نیک

رفتار باش و بار خراج را سبک گردان و از رنجش بی جهت بپرهیز و باید در این باره چنان

[صفحه ۳۳۷]

کنی که خوش بینی مردم را بدست آوری تا در سایه‌ی این خوش بینی و خوش گمانی از گرفتاریها و سختی‌های بزرگ بر کنار مانی و به آن کس بیش از هر کس می‌توانی خوش گمان باشی که با او به نیکی رفتار کرده باشی و آن کس که از تو بد رفتاری دیده است از هر کس به بدگمانی تو سزاوارتر است روشهای شایسته‌ای را که بزرگان پیشین این مردم از خود به جا گذارده و موجب، همبستگی خلق و اصلاح کار اجتماع شده است از یاد مبر و سنت‌های نوینی که به سنت‌های شایسته‌ی پیشین زیان رساند ایجاد مکن، که پاداش سنتهای شایسته به سنت گزارانش می‌رسد و آن کس که آنها را بشکند و بالش رابه گردن دارد.

به فراوانی با دانشمندان همنشین باش و با حکمت آموزان الفت‌گزین تا کار زمامداریت در آبادانی شهرها به شایستگی گراید و همچون دادگران گذشته به اقامه‌ی عدل توفیق‌یابی

و بدان که مردم از گروهها و دسته‌هایی خاص شکل یافته‌اند که در کارهای زندگی به یکدیگر تکیه دارند و هیچ گروهی از گروه دیگر بی‌نیاز نیست دسته‌ای سپاهیان و مجاهدان راه خدایند و دسته‌ای دبیان و کارگزاران کارهای ملی و خصوصی و بعضی داوران دادگستریند و برخی کارکنان سازمان حکومت که با مردم به مهربانی و مدارا رفتار می‌کنند و برخی غیر مسلمانان هم پیمانند که جزیه می‌دهند و همچنین مسلمانانی که خراج می‌پردازند و دسته‌ای که بازرگانان و پیشه‌ورند و بالاخره نیازمندان خانه نشینی که توان کار کردن ندارند و خداوند برای هر یک از این گروهها، وظیفه و بهره‌ای در کتاب خود و سنت پیامبرش مقرر فرموده که میزان آن در نزد ما محفوظ است.

[صفحه ۳۳۸]

توجه به سپاهیان

سپاهیان، به فرمان خداوند، دژهای نگهبانی مردم و افتخار و زینت فرمانروایان و عهده دار امنیت کشورند و ملت به نیروی آنها پایدار است، ولی سپاهیان هم در نیروی مبارزه با دشمن به نیروی مالی و اقتصادی خراج گزارانی تکیه دارند که خداوند بر آنها پرداخت مالیاتهای اسلامی را واجب فرموده تا از این سرمایه‌های مادی هم کمک گیرند و کار سپاهیگری را به سامان رسانند.

و این دو گروه به دسته‌ی سومی که داوران و کارگزاران و دبیان را تشکیل می‌دهند پایدارند تا بر روابط مردم و سود و سودای آنها مراقبت و داوری کنند و کوششهای ملی و اختصاصی اجتماع به کمک آنها انجام پذیرد ولی همه‌ی این اصناف، به تلاشهای اقتصادی و صنعتی بازرگانان و پیشه‌ورانی وابسته‌اند که چرخ اقتصاد کشور را می‌گردانند و سودها فراهم می‌آورند و بازار کار و تولید و تجارت را اداره می‌کنند و کسانی دیگر را یارای چنین خدماتی نیست.

طبقه‌ی دیگر، گروه تهیدستان و نیازمندان و از کار افتادگانند که سزاوار پذیرائی و یاریند و باید در راه خدای به زندگانی آنها گسترش داد.

و همه‌ی گروههای مردم بر زمامدار خویش حقی دارند که باید

[صفحه ۳۳۹]

به کارشان سامان بخشد و به اداره‌ی امورشان پردازد و زمامدار باید همیشه برای ایفای این وظایف تلاش کند و از خداوند یاری خواهد و خود را برای انجام هر مسئولیتی آماده سازد و هر گونه کار سبک و سنگینی را که به عهده دارد با شکیبائی و پایداری به انجام رساند.

بر سپاهیان کسی را به فرماندهی به گمار که بدانی بیش از هر کس در راه خدا و پیامبرش و امام تو خالصانه تلاش می‌کند و دلی

پاکتر و صبری برتر دارد، هرگز خشم از جایش نمی‌کند و در پذیرش پوزش کندی نمی‌ورزد، به ناتوان‌ها از هر کس مهربانتر و به توانگاران از هر کس سخت‌گیرتر است، هرگز از توانمندی برانگیخته نشود و از ناتوانی بر حای ننشیند. آنها را که شرف ایمان دارند و از خاندانهای شایسته کارند و پیشینه‌ای نیکو دارند به همکاری برگزین و بزرگمردان و دلیران و بخشنندگان و جوانمردان را به خویش پیوند ده، که آنها انبوه بزرگواری و شاخه‌های پر ثمر نیکوکاریند و چنان در کار مردم سرپرستی کن که پدر و مادر به کار فرزندان خویش می‌رسند و مبادا که خدمت خویش را به مردمان بزرگ شماری و یا مسئولیتی را که به عهده گرفته‌ای کوچک بدانی تا مردم به تو اخلاص ورزند و خوش گمان باشند.

هرگز به اتکای کارهای بزرگی که برای مردم انجام می‌دهی از انجام کارهای کوچک بازناست، زیرا آنها از مهربانیهای کوچک تو بهره می‌برند و از خدمات بزرگ تو بی‌نیاز نیستند.

و باید برگزیده‌ترین فرماندهان سپاهت آن کس باشد که افراد سپاه را به یکسان یاری دهد و چنان در کمک به لشکریان دست و دل

[صفحه ۳۴۰]

گشاده دارد که به زندگانی آنها و خانواده‌هاشان که در شهرها به جای مانده‌اند گسترشی شایسته بخشد، تا تمام تلاش و نیرو خود را در پیکار با دشمن به کار برند و همانسان که به آنها مهر می‌ورزی به تو مهر بورزند.

بهترین هدف بزرگ و روشنی چشم زمامداران بر پاساختن دادگری در شهرها و بروز دوستی و همکاری مردم است و این دوستان به هنگامی پدید می‌آیند که دل‌های مردم از کینه توزی بر کنار ماند و خیرخواهی آنان زمانی صورت می‌پذیرد که بر گرد فرمانروایشان فراهم آیند و بار حکومت بر دوششان سبک باشد و پایان دوران حکومت را آرزو نکنند پس آنها را به آرمانهایشان برسان و خدماتشان را بستای و رنجهایی را که برده‌اند یک یک بازشمار، زیرا یادآوری فداکاریها و خدمتگزاریهای مردم، دلیران را به هیجان می‌آورد و برجای ماندگان را بر می‌انگیزد انشاءالله. حق هر کس را به میزان رنجی که می‌برد و تلاشی که می‌کند بشناس و دستاورد کسی را به دیگری مسپار و در ایفای حقوق مردم، کوتاهی مکن مبادا، کارهای کوچک اشراف را بزرگ شماری و یا کارهای بزرگ مردم بی‌نام و نشان را کوچک بدانی.

و اگر از گشودن مشکلی فروماندی و در شناخت کاری به اشتباه افتادی، داوری و تشخیص را به خدا و پیامبرش بازگردان که خداوند به مردمی که خواستار رهنمائی آنهاست در قرآنش چنین فرمود:

(ای مومنان، خدای و پیامبرش و زمامداران راستین اسلامی را فرمان برید و اگر در کاری به اختلاف افتادید به خدا و پیامبرش بازگردانید)

[صفحه ۳۴۱]

بازگشت به فرمان خدا، رجوع به فرمان استوار کتاب اوست و بازگشت به پیامبر، رجوع به سنت اوست که حقایق را فراهم می‌آورد و پراکنده نمی‌سازد.

انتخاب قضات

برای داوری بین مردم، بهترین را برگزین آنکس که در قضاوت به دشواری و سختی نیفتد و دادخواهان بر او چیرگی نیابند و در لغزش کاری پایدار نماند و چون حقی را بازشناخت در اجرای آن ناتوان نماند و هرگز به آزمندی نگرایند و در بررسی کارها ژرف بین باشد و تنها به ظاهر کارها ننگرد، برای برکناری از اشتباه بیش از هر کس به بررسی بایستد و دلایل لازم را بدست آورد و از رفت و آمد دادخواهان کمتر از هر کس دلتنگ گردد و برای کشف مسائل داوری شکیبیا باشد و چون حقیقتی بر او آشکار

شد با قاطعیت فرمان دهد.

داوارن حکومت تو نباید از ثنای ستایشگران، به خودخواهی افتند و به جانب فریبکاران متمایل شوند، البته چنین افرادی اندکند و تو باید خویشان به بررسی و مراقبت کار آنها پردازی.

قاضی را حقوقی فراوان ببخش تا او را عذری در کار نباشد و نیازش به مردم کم شود و چنان مقامی به او ده که دیگران را که خاصان حکومت تواند چنان پایگاهی نباشد و از خطر بدگویی و سخن چینی حسودان ایمن گردد.

[صفحه ۳۴۲]

پس در اینکار بدرستی بیندیش و بدان که این دین پیش از این اسیر دست تبهکارانی بوده که به هوش خویش می کوشیده و به وسیلهی آن دنیا را می جسته‌اند.

گزینش کارگزاران

درباره‌ی کارگزاران بدرستی بیندیش و آنها را از روی بررسی و آزمایش برگزین و بدون بررسی و با به جهت دوستی‌های اختصاصی، کسی را به کار مگمار که در این صورت گروهی از دسته‌های ستمکار و خیانت پیشه را روی کار آورده‌ای و بکوش که افراد پر تجربه و با آزر از خاندانها شایسته کارو با سابقه در اسلام را به خدمت حکومت، گیری که آنها در خوی و روش بزرگتر و در ناموس و شرف شایسته‌تر و در سود جوئی کم آزرتر و در توجه به پایان کارها ژرف‌اندیشترند.

و چون چنین کسانی را به کار گزاری حکومت برگزیدی، کار مزدی فراوان به آنها ارزانی دار تا به نیروی آن به اصلاح کارهای شخصی خویش پردازند و از دست درازی به مال مردم بی‌نیاز گردند و بهانه‌ای برای مخالفت فرمان تو و رخنه در امانت حکومت پیدا نکنند.

سپس بر کارهشان مراقبتی دقیق داشته باش و بازرسانی مخفی که درستکار و وفادار باشند و بر آنها بگمار زیرا چنین مراقبت‌های دقیقی آنها را به درستکاری و امانتداری و مدارا بر مردم و دوری از خیانتکاران

[صفحه ۳۴۳]

و ادا می کند و اگر یکی از آنان دست به خیانت گشود و بازرسان تو همگی خیانتش را گزارش دادند، این گزارشها برای تو کافی است، پس کار گزار خیانتکار را کیفر ده و او را به نارواییهای بگیر و به پستی و خواریش کشان و داغ رسوائی بر پیشانی گذار و ریسمان ننگ و بدنامی را به گردنش بینداز.

رسیدگی بکار مالیات

کار خراج را آنچنان که برای خراج گزاران شایسته باشد رسیدگی کن، زیرا اگر خراج به شایستگی گرفته شود و به خراج گزاران ستم نشود، کار مردم سامان می‌پذیرد و سود مردم و شور و حکومت، بستگی به رعایت حال کسانی دارد که عهده‌دار پرداخت مالیاتند و تو باید آبادی زمینها را بیش از خراج گیری در نظر داشته باشی زیرا تا زمینهای کشاورزی آباد نباشد دریافت مالیات انجام نمی‌گیرد و اگر دولتی بخواهد از زمینهای ویرانه خراج بگیرد شهرها را ویران و مردم را نابود می‌کند و دوران حکومتش جز اندکی نمی‌پاید.

اگر مردم از سنگینی بار هزینه یا رسیدن آفت یا نبودن آب و باران و یا فرورفتن مزارع در سیلاب و یا خشکسالی به تو شکایت کردند تا آنجا که به سود آنهاست مالیاتشان را سبک کن و تخفیف در مالیات مردم بر تو گران نیاید، زیرا این تخفیف، ذخیره‌ای است که برای آبادی شهرهای تو به کار می‌آید و حکومتت آبرو پیدا می‌کند و مردم از تو

[صفحه ۳۴۴]

ستایش می‌کنند و به گسترش در بین مردمان توفیق می‌یابی و چون نیروئی بیشتر برایشان ذخیره کردی به همکاری آنان اطمینان می‌یابی و از دادگری و مدارائی که درباره‌شان روا داشته‌ای به حمایت آنها از حکومت تو مشکلی پیش آید هر وظیفه‌ی سنگینی را که بعهده‌شان گزاری با خوشدلی و خشنودی به انجام آن می‌کوشند و کشور آباد و مردم خشنود می‌شوند هر باری را بدوش می‌کشند و پروائی از گرانباری ندارند این را بدان، که سرزمینها از تنگدستی مردم ویران می‌شوند و بیچارگی و بی‌چیزی مردم زائیده فزونخواهی زمامدار نیست که مال مردم را برای خویش فراهم می‌آورند و از پایان کار حکومت خویش بیمناکند و از سرنوشت پیشینیان پند نمی‌گیرند.

انتخاب دبیران

آنگاه به کار دبیرانت واریسی کن و بهترینشان را برای انجام کارهایت برگزین و برای دفتر آمار حکومت و نامه نگاریهای محرمانه‌ای که رازهای دولت در آنها نهفته است کسی را انتخاب کن دارای برازندگیها و شایستگی‌های اخلاقی باشد و مقام دبیری حکومت، او را مغرور نگرداند و بر تو گستاخ نشود و در روبروی مردم به نافرمانیت نپردازد و چنان در کار خویش چیره و استاد باشد که در وصول نامه‌های کارگزارانت که به تو می‌رسد و صدور پاسخهایی که به آنها می‌دهی هرگز

[صفحه ۳۴۵]

غفلت نورد و در آنچه برای تو می‌ستاند و از سوی تو می‌بخشد مراقبت کامل به کار برد، هرگز در بستن پیمانهای که به سود تو است ناتوان نماند و با توانائی، ترا از پیمانهای که به زیان تو است برهاند، اندازه‌ی خویش بشناسد و مقامی را که به او سپرده‌ای قدر نهد، زیرا آنکس که خویش و مسئولیتش را نشناسد، اندازه و مقام دیگران را نیز نخواهد شناخت.

و نباید دبیران را تنها با زیرکی و دریافت و خوش گمانی خویش انتخاب کنی، زیرا کسانی هستند که با چاپلوسی و ظاهر سازی و ادعای خوش خدمتی، زمامداران را فریب می‌دهند و جز این ناروئیها، خیر و خدمت و امانتی در کارشان نیست بنابراین بنگر که برای شایستگان پیش از تو چگونه کار کرده‌اند و از این راه آنها را بیازمای و به کسانی که در میان مردم خوش نامند و به درستکاری و امانت شهره‌اند اعتماد کن و با چنین دقت و مراقبتی ثابت کن که برای خداوند آنکس که تورابه زمامداری برگزیده، خالصانه خدمت می‌کنی.

بر هر یک از کارهایت یکی از این دبیران را به سرپرستی برگزین، دبیری که از انجام کارهای بزرگ ناتوان نماند و فراوانی کارها پریشانش نسازد و چنانچه دبیرانت گناه و اشتباهی کنند و تو از آن بی‌خبر باشی خویشتن مسئول خواهی بود.

[صفحه ۳۴۶]

توجه به بازرگانان و پیشه‌وران

توجه کن و به کارگزارانت سفارش کن که با آنها به نیکی رفتار کنند، چه آنها که در شهرها مشغول به کارند و چه آنها که سرمایه‌ی خود را در بین راهها و شهرها می‌گردانند و چه آنها که با نیروی بدنی خویش به کار و صنعت می‌پردازند، زیرا آنها منابع کار و تولید و رفع نیاز مردمند و این بازرگانانند که کالای مورد نیاز مردم را از شهرهای دور و سرزمینهای پراکنده در خشکیها و دریاها و بیابانها و کوهستانهای قلمرو حکومت تو به بازار می‌آورند و به جاهائی می‌روند که دیگر مردم را توان فراهم آمدن و جرئت مسافرات بدانجاها نیست، آنها سختیها و خطرهای راه را به جان می‌پذیرند و از گرفتاریها و ناهنجاریها نمی‌هراسند.

پس کار آنها را در شهر و سرزمینهای اطراف کشورت واریسی کن و این را هم بدان که با همه‌ی این فداکاریها باز هم در میانشان

گروه فراوانی هستند که سختگیر و بی گذشت و بخیل و زشتکارند و برای سودجویی خویش، دست به احتکار می‌زنند و نرخها را در معاملات بالا می‌برند و چنین نارواییهایی به زیان توده‌ی مردم و برای حکومت ننگی بزرگ است، پس از احتکار جلوگیری کن زیرا پیامبر خدا که درود پروردگار بر او باد از احتکار جلوگیری می‌فرمود:

و باید معاملات با آسانی و ترازوی دادگرانه و نرخهایی که به خریدار و فروشنده زیان نرساند انجام گیرد.

پس اگر کسی با وجود، بازداری تو، بازهم دست به احتکار زد بر او سخت گیر، و به کیفرش رسان وی در این سخت گیری و کیفر دهی، اندازه نگهدار.

[صفحه ۳۴۷]

تنگدستان را دریاب

ای مالک، از خدای ترس و از خدای بترس و از خدای پروا گیر و گروه تنگدستان و بیچارگان را دریاب، آنها که راهی به اداره‌ی زندگی خویش ندارند همان گروه زمینگیران، نیازمندان، رنجوران و ناتوان‌ها که برخی از قناعت و بلند همتی ابراز نیاز نمی‌کنند و بعضی زبان به اظهار فقر می‌کشایند، در راه خدا، حقی ار که خداوند برایشان مقرر فرموده پردازد و بخشی از بیت المال از محصول زمینهایی که مسلمانان گشوده‌اند به آنها اختصاص ده، نیازمندی که از قرارگاه حکومت بدورند با محتاجانی که نزدیک تو هستند حقوقی برابر دارند که بای حق همه را به درستی به آنها برسانی.

مبادا که سرگرم کامیابها شوی و تهیدستان را از یاد ببری و یا به عذر انجام کارهای مهم، وظایف کوچک خود را ناچیز شماری، هرگز توجه خود را از آنان بازنگیر و چهره به سرافرازی از آنها برمگردان و کارهای کسانی را که به تو دسترسی ندارند یا به چشم مردم کوچک می‌آیند به دقت و ارسی کن و کسانی را که به آنها اعتماد داری و خدا ترس و فروتنند به بازرسی حال نیازمندان و مستمندان برگزین، تا وضع آنها

[صفحه ۳۴۸]

را به تو گزارش دهند، آنگاه با آنان چنان رفتار کن که در روز رستخیز که خدا را دیدار می‌کنی مسئول و مجرم نباشی، زیرا این گروه از مردم بیش از هر کس به دادگری نیازمندند پس حق آنها را به درستی ادا کن تا عذر و حجتی به درگاه خدا داشته باشی. و به یتیمان خردسال و نیازمندان سالمند که توان زندگی ندارند و برای ابراز نیاز خویش آماده نیستند توجه کن و نیازشان برآورد، البته این کارها برای زمامداران سنگین است و همیشه کارهای حق گران و توانفرساست ولی خداوند سنگینی بار حق و وظیفه را بر دوش کسانی که خواهان فرجامی نیکند و بر سختیها شکیبائی می‌ورزند و وعده‌های پروردگاری را درست می‌دانند سبک می‌گرداند.

نیازمندان را به حضور بپذیر

بخشی از وقت خویش را به پذیرائی نیازمندان اختصاص ده و آنها را خودت به حضور بپذیر و با همه‌ی آنها در مجلسی بنشین و برای خشنودی خدائی که ترا آفرید با آنها فروتن باش و در آن گاه، نگهبانان و یاران و اطرافیان را از خود دور کن، تا نیازمندان بتوانند بدون هراس و لکنت زبان، نیازهای خود را بازگویند که از پیامبر خدا که درود خداوند بر او باد شنیدم که فرمود (مردمی که ناتوانشان نتواند بدون لکنت زبان، حق خود را از توانگران بازستاند به پاکی و نیک بختی نمی‌رسند)

[صفحه ۳۴۹]

اگر سخنی بدرستی و یا به نادانی گفتند و بشنو و بردباری کن و از درشتخوئی و به خود نازی بر کنار باش تا خداوند دامن عنایتش بر تو بگستراند و پاداش فرمانبریت را بدهد.

و اگر چیزی به نیازمندان می‌بخشی به خوشروئی ببخشی و اگر بخششی را مصلحت ندانی، با مهربانی و پوزشخواهی پاسخشان ده.

کار خدا و مردم

کارهایی در امر حکومت هست که ناچار خودت باید به انجام رسانی از جمله پاسخگوئی به برخی نامه‌های کارگزارانت که از عهده‌ی دبیران بیرون است و آنها قدرت تصمیم و توان اجابت ندارند، یا برآوردن بعضی نیازهای مردم که همکاران و مسئولان برجسته‌ات از انجام آنها ناتوانند.

کار هر روز را همان روز به پایان رسان و به روز دیگر مگذار، که برای هر روز وظیفه و کاری است و بهترین گاههای روز و برترین بخشهای اوقات خویش را برای نیایش به درگاه خدای، به کار بند، اگر چه همه‌ی وقتها اگر نیت انسان پاک باشد و مردم از آن آسایش یابند در راه خدا به کار می‌رود.

و باید زمانی را که خالصانه برای خدای صرف می‌کنی در انجام فرائضی که مخصوص خداست بگذرانی، پس در شبانه‌روزی نیروی بدنی خویش را برای پرستش خداوند به کار گیر و کوششی فراوان برای نزدیکی

[صفحه ۳۵۰]

خدا ایفا کن آنچنانکه کمی و رخنه و ریائی در آن نباشد و بیکرت در راه پرستش به رنج آید و هر گاه خواستی با مردم نماز بگزاری نه آنرا بد رازی به جای آور نه با کوتاهی تباهاش کن، زیرا گروهی هستند که به جهت بیماری و یا گرفتاری توانائی خواندن نمازهای دراز را ندارند و من هنگامی که به یمن می‌رفتم از پیامبر خدا که درود پروردگار بر او باد پرسیدم، چگونه با مردم نماز بگزارم؟

فرمود، همچون ناتوان‌ترینشان با آنها نماز بگزار و با مومنان مهربان باش.

از مردم دور مباش

از مردم خویش دور مباش و پرده‌ی استتار بر چهره مینداز که اگر زمامداران از مردم بدور مانند کینه‌ها برخیزد و فرمانروا از کار مردم ناآگاه ماند و کارها به ناسامانی کشد و زمامدار از اوضاع بی‌خبر ماند و به ناچار کارهای بزرگ را، کوچک شمارد و کارهای کوچک را بزرگ داند و نیکی را زشتی پندارد و زشتی را نیکو پندارد و ناروائی با روائی در آمیزد.

چون به هر حال، زمامدار هم انسان است و کارهایی را که مردم از او پنهان می‌دارند نمی‌فهمد و حقیقت هم نشانه‌ای بر چهره ندارد که زمامدار آنرا از باطل بازشناسد و راست و دروغ را به درستی تمیز دهد.

[صفحه ۳۵۱]

تو به هر حال، از دو حال بیرون نیستی، یا خویشتن را جوانمردانه به حقیقت واداشته‌ای که در این صورت چرا رو از مردم پنهان داری و به ایفای حق نپردازی و به خدمات بزرگوارانه‌ات ادامه ندهی و یا مردی خشن و سخت گیر و بی بخششی که در این حال مردم از تو روی برمی‌گردانند و حق خویش از تو نمی‌خواهند و از حق گزاریت نومید می‌شوند با اینکه نیاز مردم به تو است و برای تو پاسخ به نیاز مردم در رسیدگی به شکایت ستمدیدگان و اجرای دادگری در روابط توده، سختی و مشکلی همراه ندارد.

نزدیکان نادرست را دور کن

زمامداران، نزدیکان و راز دارانی دارند که به اتکای قدرت حکومت، به خودخواهی می‌پردازند و دست به غارت اموال مردم می‌کشایند و در رابطه با ملت به رعایت عدالت نمی‌پردازند، پس ابزار قدرت از آنان باز گیر و ریشه‌ی ستمکاریشان را بر کن تا از

تجاوز بازمانند و هرگز زمین و مزرعه‌ای را در تیول آنان قرار مده و برایشان خاصه خرجی مکن و نگذار که آنها به پشتیبانی تو معاملات به سود خویش و زیان مردم انجام دهند و در زمینه‌ی آبیاری زمینها یا کوششهای مشترک کشاورزی، وظیفه‌ی خود را به دیگران تحمیل کنند و کار نکرده سود برند زیرا بهره‌های گوارا را آنها می‌برند و بار گران مسئولیت گناهشان در دنیا و آخرت بر دوش تو می‌ماند.

[صفحه ۳۵۲]

حق را همه جا در دور و نزدیک اجرا کن و در همراهی حق، مردانه پایدار و شکیب باش و پاداش خویش از خدایت بخواه اگر چه در اجرای حق به خویشان و نزدیکانت زیان برسد و گرانی بار حق‌گزاری را به امید پایان فرخنده‌اش به دوش گیر و حق‌جوئی را به خاطر پی آمدهای پسندیده‌اش پذیرا باش.

اگر مردم به تو بدگمان شدند و در داد‌گریت به شک افتادند از آنان پوزش بخواه و حقیقت کار را برایشان آشکار کن و بدگمانیشان را بر طرف ساز تا در داد‌گری و انصاف ورزیده شوی و خوش‌گمانی و مهربانی مردم بدست آوری و مردم پوزشت را بپذیرند و به حق‌گرایند و ترا در پایداری حق یاری دهند.

پیمان شکن مباش

اگر دشمنت ترا به آشتی خواند و رضای خدا را در آن دیدی، پیشنهادش را رد مکن، زیرا صلح موجب آسایش سپاهیان تو است و اندوه و گرفتاریت را می‌زداید و شهرهایت را به امنیت می‌رساند ولی پس از صلح از فریب دشمنت بپرهیز و با تمام توانت از توطئه خصم پرواگیر، زیرا چه بسا که دشمنت به تو نزدیک شود تا غافلگیرت کند، پس دور اندیش باش و در خوش‌گمانیت تردید کن و اگر با دشمنت پیمانی بستی و مسئولیتی در برابر او به عهده گرفتی به پیمانت وفا کن و امانتدار عهد خویش باش و خویشنت را در رعایت مسئولیت پیمانت متعهد شمار

[صفحه ۳۵۳]

زیرا در پیشگاه خدا هیچ فریضه‌ای که همه‌ی مردم با وجود اختلاف آراء خویش آنرا بزرگ و محترم شمارند، همچون وفای به پیمان نیست تا بدانجا که مشرکین هم به پیمانهای که با مسلمانان می‌بستند با آگاهی از زیانهای پیمان شکنی، به آن وفادار می‌مانند، پس در زنهارت حيله موز و پیمان را مشکن و دشمنت را فریب مده، زیرا پیمان شکنی، گستاخی بر خدا و کار افراد نادان و تیره بخت است و خداوند پیمان و زنهارش را موجب آسایش بندگانش قرار داده و به مهربانی خویش بین آنان گسترده است تا در حریم آن آسایش یابند و به پناه آن در آیند.

بدین جهت روانیست ک در پیمان، فریب و نیرنگ و حيله به کار بری و یا راهی برای بهانه‌گیری و فرار از مسئولیت بازگشائی و یا گفتاری دو پهلو به زبان آری که استواری پیمان را به خطر افکند.

و اگر پایداری به پیمان خدا برای دشواری پدید آورد نبایستی بنا حق در صدد شکستن پیمان بر آئی، زیرا اگر دشواری پیماننداری را تحمل کنی می‌توانی به دریافت گشایش امیدوار باشی و پی آمدهای نیکوئی به دست آوری که از فریبکاری زیانمندی که از نتایجش بیم داری برای بهتر باشد و به کیفر خداوندی که از هر سویت فراگیرد و راه رهائی را در دنیا و آخرت بر تو ببندد گرفتار نگردی.

[صفحه ۳۵۴]

خون بنا حق مریز

زنهار، از خونریزی پرهیز و خونی بنا حق مریز، که گناهی از آن بد کیفرتر و زشت حاصل تر نیست، گناهی که به دوران حکومت پایان می‌دهد و روزگار زمامداری را به سر می‌آورد و خدای پاک در روز رستاخیز پیش از هر چیز درباره‌ی خونریزی به داوری می‌پردازد پس مبدا که زمامداریت را به ریختن خونهای ناروا استوار سازی که این جنایت حکومت را سست و ناتوان می‌سازد بلکه تباه و دیگر گونش می‌کند و تو درباره‌ی کشتار عمدی هیچ پوزشی در پیشگاه خدا و نزد من نداری زیرا پاداش آن مرگ است و اگر به اشتباه مرتکب قتلی شدی و تازیانه و شمشیر تادیبت بدون عمد کسی را کشت چنانکه از مشت زدن هم ممکن است کسی از پای درآید، باید خونبهای مقتول را پردازی و نباید قدرت حکومت ترا از پرداخت حق اولیاء مقتول بازدارد.

خود خواه مباش

بر تو باد که از خویشتن خواهی و خودپرستی پرهیزی و از هر کار که ترا به این خوی بکشاند بر کنار بمانی و هرگز دوست نداری که ترا بستایند، که این ستایش خواهی و خود پرستی برای شیطان فرصت بزرگی است که می‌تواند از راه آن احسان نیکوکاران ار نابود سازد.

[صفحه ۳۵۵]

هرگز در برابر احسان خویش، بر مردم منت مگذار و خدمات خود را بزرگ مشمار و اگر به مردم وعده‌ای می‌دهی آنرا برآور، زیرا منت گزاری، نیکوکاری را از بین می‌برد و فزون بینی فروغ حق را از دل می‌زداید و پیمان شکنی، خشم خدا را برمی‌انگیزد که خدای تعالی فرمود:

(دشمنی بزرگی است نزد خدا که به آنچه می‌گوئید عمل نکنید)

از شتاب در کارها پیش از وقت پرهیز و چون هنگام آن رسید کندی روا مدار و در کاری که هنوزش نمی‌شناسی سر سختی مکن و چون آنرا شناختی سستی روا مدار، پس هر کار را به هنگامش انجام ده و هر عمل ار در موقعش به کار بند. از این پرهیز که حقوق عمومی را که همه‌ی مردم در آن برابند به خویشتن اختصاص دهس و در تو وجه به مسائلی که همه به آن آگاهی دارند خود را به نادانی زنی، که به زودی حقوقی را که از دیگران ربوده‌ای از تو بازمی‌ستانند و به اهلش می‌رسانند و پرده از کارها فرو می‌افتد و داد ستمدیده از تو می‌ستانند.

خشم خویش را فرو نشان و از ستیزه جوئی پرهیز، دست قدرت به ستم مگشای و زبان از دشنام فرو بند و خویشتن از این خویها با خویشتن داری و تاخیر از حمله، بر کنار دار، تا خشمت فرو نشیند و اختیار خویش به دست آری و و آنگاه می‌توانی بر خود چیره گردی که به یاد معاد باشی و بازگشت به خدای را به خاطر آری.

[صفحه ۳۵۶]

پایان فرمان

و بر تو واجب است که خدمات حکومت‌های دادگر پیش و روشهای نیکوی آنها را بیاد آری و آنچه از پیامبران که درود خدای بر او باد بیادگار مانده و فرمانهایی که در کتاب خدای آمده است به خاطر آوری و کارهای ما را که در امر زمامداری به چشم خویش می‌بینی سرمشق خود سازی.

ای مالک، بکوش تا از این فرمان که به نام تو نگاشتیم پیروی کنی این حجتی است که بر تو تمام کردم تا اگر به هوا پرستی شتافتی بهانه و عذری نداشته باشی تنها خداست که بندگانش را از بدکاری بازمی‌دارد و به نیکوکاری توفیق می‌بخشد.

پیامبر خدا که درود خداوند بر او باد در پیمانی که از من گرفت سفارش فرمود که نماز و زکوه را بر پای داریم و به زیردستان مهر

ورزیم در اینجا به فرمانم پایان می‌دهم. و لا حول و لا قوه الا بالله العظیم

دستور مالیات

سفارش نامه‌ای است که امام برای مامور دریافت صدقات نوشته و در آن مهربانی حکومت به مانند پدری نسبت به فرزندان نشانمانست و شایسته است دولتهای نمونه‌ای که آرمان انسانهای برگزیده باشند از آن الهام گیرند.

[صفحه ۳۵۷]

به تقوی پروردگاری که همانند ندارد، روانه شو، هیچ مسلمانی را مترسان و از سرزمین مردم بدون رضایشان مگذر و بیش از میزانی که حق خداست از کسی چیزی مگیر، چون به قبیله‌ای وارد شدی بر سر آبشان فرود آی و به خانه‌ی مردم مرو و با آرامش نزد آنها برو و بر آنها سلام کن و درود و احترام به کمال رسان، پس از آن بگوی:

ای بندگان خدا، مرا ولی خدا و جانشین او بسوی شما فرستاده است تا حق خدا را از اموالتان برگیرم، آیا در سرمایه‌های شما حقوقی از خدا هست که به من پردازید؟ اگر کسی گفت نه کاری به او مدار و اگر کسی گفت چرا، همراه او برو و او را مترسان و به هراس مینداز بر او سخت مگیر و هر چه پول و طلا- و نقره برایت آورد بگیر و اگر چهارپایان و یا شترانی داشت بی اجازه او به جانب آنها مرو زیرا بیشتر این دامها از اویند و چون به سوی دامها رفتی با قهر و چیرگی پیش مرو و درشتخوئی مکن و دامها را مران و صاحبشان را نگران مساز دامها را بدو بخش تقسیم کن و او را درانتخاب هر بخشی که بخواهد آزاد گذارد و به انتخابش اعتراض مکن و باقیمانده را نیز بدو بخش تقسیم کن و باز او را در گزینش هر بخشی که خواهد آزاد گذارد و اعتراضی به انتخابش نداشته باش و این تقسیم را همچنان ادامه ده تا آنچه سهم خداس باقی بماند و حق معین را دریافت کن و اگر خواست که در این تقسیم تجدید نظر کنی، تقسیم را به هم بزن و درهم آمیز و از نو به تقسیم پرداز

[صفحه ۳۵۸]

تا سهم خدارا از مالش دریافت کنی و کسی را که به ایمانش اطمینان داری بر دامها بگمار تا اموال مسلمین را به حضور امام بیاورد و امام آنرا به حقدارانش برساند.

نادانان و تبهکاران

این نامه را امام به همراه مالک اشتر برای مردم مصر فرستاد.

سوگند به خدا، اگر با دشمنانم که همه‌ی روی زمین را فرا گرفته باشند روبرو شوم باکی ندارم و هراسی به دل راه نمی‌دهم و من به گمراهی دشمنان و هدایت خویش بر بینشی آگاهانه و یقینی خدائی آگهی دارم و به دیدار پروردگارم (شهادت در راه خدا) مشتاقم و به پاداش نیکوی پروردگار امیدوارم.

ولی از آن بیم دارم که زمام حکومت این امت را نادانها و تبهکاران برابیند و مال خدا را دست به دست دهند و بندگان خدا را به بردگی گیرند و با شایسته کاران به جنگ برخیزند و با بدکاران هم پیمان شوند.

در میان این تبهکاران (بنی امیه) گروهی هستند که به جرم شرابخواری تازیانه خورده‌اند و گروهی که ایمان نیاوردند و در برابر بهره اندکی که از اسلام بردند به ظاهر مسلمان شدند، اگر چنین خطری در پیش نبود هرگز شما را به جهاد نمی‌خواندم و سرزنتان نمی‌کردم و به

[صفحه ۳۵۹]

یگانگی و آمادگیتان بر نمی‌انگیختم و چون سستی و امتناع شما را در جنگ می‌دیدم رهایتان می‌کردم.

مگر نمی‌بینید که سرزمین‌هایتان را گرفته و شهرهاتان را گشوده و در کشورتان جا گزیده‌اند و سپاهیان‌شان را به سوی شما بسیج می‌کنند خدایتان رحمت آورد برای پیکار با دشمن براه افتید و گرانبار بر جای نمانید که به خواری می‌افتید و بیچاره می‌شوید و فرومایگی بهره شما می‌شود، دشمن جنگاور شما هوشیار است و اگر شما بخواهید او بیدار است.

والسلام

حاکمان رشوه خوار

ای مردم گونه‌گون (که هر روز برنگی در می‌آئید) دل‌هائی پراکنده دارید، پیکرهایتان نمایان و خرده‌اتان ناپیداست، هر چند با مهربانی شما را به حق می‌خوانم، از حق به مانند بزی که از فریاد شیر بهراسد گریزانید هیئات چگونه به کمک شما می‌توانم چهره عدل را از تاریکی ستم بیرون آرم و کجی حق را به راستی آورم.

بار خدایا تو آگاهی که تلاش و جهاد ما برای اشتیاق و دست‌یابی به مقام حکومت نیست و نمی‌خواهیم کالای بی‌ارج دنیا را به دست آوریم بلکه می‌خواهیم نشانه‌های از یاد رفته‌ی دین را به مردم بازگردانیم و در شهرهای تو شایستگی را پدید آوریم، تابندگان ستم‌دیده آسایش یابند و کیفر بخشی تبهکاران را که معطل مانده بر پای دارم.

[صفحه ۳۶۰]

خدایا تو می‌دانی، من نخستین کسی هستم که در اسلام به سوی تو آمدم و فرمانت را شنیدم و پذیرفتم و هیچکس جز پیامبر خدا که درود خدای بر او باد بر من در اقامه‌ی نماز پیشی نگرفت.

و شما مردم به خوبی می‌دانید که آن کس که سرپرستی ناموس و جان و دارائی و قوانی و پیشوائی مسلمانان را به عهده می‌گیرد نباید بخیل باشد تا به اموال مردم طمع بندد و نباید نادان باشد تا مردم را به جهل خویش گمراه کند و نباید ستمگری باشد که با ستمکاری ریشه‌ی مردم را برکند و بر حکومتش نترسد که ناچار با گروهی خاص در آمیزد و در داوری رشوه‌نگیرد که حقوق مردم را پایمال سازد و از اجرای دادگری بازماند و نیز نایستی روش پیامبر را از یاد برد و امت مسلمان را نابود کند.

با مظلوم

شما با من بدون بررسی و اندیشه بیعت نکردید و کار من با کار شما در این بیعت یکسان نیست، زیرا من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان می‌خواهید.

ای مردم مرا برای اصلاح کار خویش یاری کنید، سوگند به خدا که حق ستم‌دیده از ستمگر بازستانم و بینی ستمکار را با مهار عدالت بکشم تا او را به آبشخور حق برسانم هر چند او را ناخوش آید.

[صفحه ۳۶۱]

مال از مردم است

عبدالله بن زمه که از یاران امام بود به روزگار خلافت امام به حضور حضرتش آمد و مالی طلب کرد امام در پاسخش فرمود:

این مالها نه از من است و نه از تو بلکه غنیمت مسلمانان و دستاورد شمشیر آنهاست، اگر تو هم در جنگ همراه آنها بوده‌ای بهره‌ای به میزان بهره‌ی آنها می‌بری و گرنه دستاورد آنها را نمی‌توان به دهان دیگری گذاشت.

امانت

نامه‌ای که امام به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان نوشت.

این زمامداری که بر عهده‌ی تو است، طعمه‌ای نیست که به چنگ گیری، بلکه امانتی بر عهده‌ی تو است که باید نسبت به فرمانروائی خویش به رعایت آن پردازی، ترا نرسد که در کار مردم برای خویش رفتار کنی

[صفحه ۳۶۲]

و جر به فرمان زمامدار خویش به کارهای بزرگ حکومت پردازی، اکنون اموالی از حقوق الهی را در دست داری که باید آنها را به امانت نگهداری تا به من تسلیم کنی و امیدوارم که برای تو فرمانروای بدی نباشم.

والسلام

ترا به شمشیرم می‌زنم

نامه‌ای است که امام به یکی از کار گزارانش که موجودی بیت المال را برداشته و به حجاز رفته بود نوشته است.

اما بعد، من ترا در امانت زمامداری با خویش شریک ساختم و ترا یار و راز دار خود دانستم و در خاندانم به هیچکس چون تو اعتماد نکردم که یار و یاور همراه و امانتدار من باشد ولی تو، چون دیدی که روزگار بر پسر عمویت (امام) سخت گرفت و دشمن، به جنگ او برخاست و امانت زمامداری مردم به یغما رفت و امت به خونریزی گستاخ شدند و پراکنده شدند، سپر دفاع را بر پسر عمویت وارونه ساختی و چون دیگران از او دوری کردی و باخوار گرداندن به خواریش پرداختی و با دیگر خائنان به او خیانت کردی نه به پسر عمویت کمک کردی و نه امانت بیت‌المال را پرداختی، گویا تو در جهادت خدا را در نظر نداشتی و برهانی از پروردگارت در اختیار نبود.

[صفحه ۳۶۳]

از رفتارت چنین پیدا است که تو از پیش مردم را فریب دادی و خواستی سرمایه‌شان را بر بانی و چون در خیانت قدرت یافتی، به شتاب حمله کردی و به زودی برجستی و تا توانستی اندوخته‌ی بیوه زنان و یتیمان را ربودی، همچون گرگ سبک رفتاری که ران بزغاله‌ی مجروح را به دندان کشد، آنگاه با شادمانی و افتخار، اموال مردم را به حجاز بردی و از این خیانت احساس گناه نکردی.

پدري برای غیرت مباد (اف بر تو) مقل اینکه میراث پدر و مادرت را برای خانواده‌ات بردی، سبحان الله، آیا بروز رستاخیز ایمان نداری و از حساب رس دقیق آن روز نمی‌ترسی؟

ای آنکه ترا اندیشمند و با خرد میدانستم، چگونه آشامیدنی و خوراکی از گلویت به گوارائی فرو می‌رود، با اینکه می‌دانی، حرام می‌خوری و می‌آشامی؟ و از اموال تهیدستان و یتیمان و مومنان مجاهدی که خدا بهره غنیمت را به آنان بخشوده کنیزانی می‌خری و زنانی به کابین می‌گیری پس از خدای بترس و اموال آنها را بازگردان، اگر چنین نکنی و به نیروی خداوند بر تو دست یابم به کیفیت می‌رسانم و به همین شمشیر ترا می‌زنم که هر کس را به آن زده‌ام به آتش افتاده است.

به خدا سوگند، حتی اگر حسنین، کاری را که تو کردی می‌کردند هرگز از من روی آشتی نمی‌دیدند و درخواستشان را نمی‌پذیرفتم تا اینکه حق را از آنها باز می‌ستاندم و ناروائی را از کردارشان می‌ربودم و سوگند به خدای که پروردگار جهانیان است اگر مال حلالی هم از مردم برای شخص من می‌گرفتی تا برای فرزندانم به میراث گذارم، شادمان نمی‌شدم.

[صفحه ۳۶۴]

پس در چاشتگاه شتر را آهسته بران (در خیانت شتاب مکن) که به زودی روزگارت به پایان می‌رسد و در زیر خاکها جای می‌گیری و در دادگاه خداوندی از تو بازخواست می‌شود، دادگاهی که ستمگر حسرت زده به فریاد می‌آید و تجاوز کار تباهاگر درخواست بازگشت می‌کند تا به جبران خیانت خویش پردازد ولی در آنروز فرصتی برای فرار از کیفر نیست.

ای دنیا از من دور شو

به امام گزارش رسید که عثمان بن حنیف فرماندار بصره بر سفره‌ای رنگین نشسته و دعوتی را پذیرفته است، امام به او چنین نوشت. اما بعد، ای پسر حنیف به من خبر رسید که یکی از جوانان بصره ترا به پذیرائی خوانده است و تو با شتاب به دعوت او رفته و بر سفره‌اش نشسته‌ای در آن پذیرائی خورشهای رنگارنگ برایت آورده و کاسه‌های پر به پیشت نهاده‌اند هرگز گمان نمی‌کردم که تو دعوتی را بپذیری که گرسنگان از آن ضیافت رانده شوند و سرمایه‌داران بخوردن بنشینند، نگاه کن چه لقمه‌ای بزیر دندان داری اگر ندانستی که حلال است آنرا از دهانت بیرون بینداز و اگر یقین کردی که حرام نیست بخور.

[صفحه ۳۶۵]

آگاه باش که هر پیروی پیشوائی دارد که از او پیروی می‌کند و از پرتوی رهبریش فروغ می‌گیرد، آگاه باش که امام شما از دنیایش به دو کهن جامه و از خوراکش به دو قرص نان قناعت ورزیده است اگر چه شما را توان چنین پارسائی نیست اما مرا به زهد و تلاش و پاکدامنی و درستکاری خود، کمک کنید به خدا قسم که من از دنیای شما دیناری نیندوختم و غنیمت فراوانی فراهم نیاوردم و بر این جامه‌ی کهنه چیزی نیفزودم چرا، ما فقط در زیر این آسمان باغستان فدک را داشتیم که گروهی بخیل، آنرا از ما گرفتند و ما هم از آن دست برداشتیم و خدا بین ما و آنها بهترین داور است.

من با فدک و غیر فدک چه کنم؟ که فردا خانه‌ی گور در انتظارم است، که در تاریکی آن یادگارها پنهان و خبرها ناپیدا می‌شود گودالی که هر چند فراختر شود یا گور کن بر وسعت آن بیفزاید، سنگ و کلوخ آنرا تنگ می‌کند و سوراخهایش را خاکهای انباشته فرا می‌گیرد و من نفس خویش را با پرهیزگاری می‌فرسایم تا در روز هراسناک بزرگ، ایمن ماند و در کنار پرتگاه آتش پا برجای شود اگر بخواهم می‌توانم به عسلهای صافی و مغز گندم و جامه ابریشمین راه یابم ولی دور است که هوس بر من چیره گردد و شکمبارگی مرا به خوراکهای لذیذ بکشاند و در آن حال در حجاز و یمن کسانی باشند که به قرص نانی دست نیابند و هرگز سیر نباشند یا من، شبها را با شکم سیر بخوابم و در اطرافم شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشد یا چنان باشم که شاعر گفت:

[صفحه ۳۶۶]

(این درد برای تو بس است که شب را سیر بخوابی و در کنار تو جگرهای تشنه باشند که قدح پوستی را آرزو کنند)

آیا به این دل خوش دارم که امیرمومنانم گویند و در سختیهای روزگار با مردم شریک نباشم و در دشواریهای زندگی سرمشق آنها نگردم؟ من برای آن آفریده نشدم که به پروار بندند و تلاشش در علف‌خواری باشد یا حیوانی که در بیابان رهایش کنند تا زمینها را بکاورد و چیزی بیابد و بخورد و شکمش را پرکند و نداند که بر سرش چه خواهد آمد.

مرا نیافریده‌اند که بیهوده رها باشم و زندگی بیاوگی بسر آرم و ریسمان گمراهی را بگردن گیرم و در بیابان حیرت، سرگردان بمانم شاید یکی از شما بگوید، اگر خوارک فرزند ابیطالب، این باشد در نبرد با دلیران و پیکار با جنگجویان ناتوان می‌ماند، ولی باید بدانید که چوب درختهای بیابانی استوارتر و پوست شاخه‌های تر و سبز نازکتر است و گیاهان صحرائی بیشتر در آتش می‌سوزند و دیرتر خاموش می‌شوند من با پیامبر خدا همچون دو نخل به هم پیوسته و یا به مانند ساق دست و بازو به یکدیگر پیوند داشتیم.

به خدا سوگند اگر همه‌ی عرب به پیکار من آیند به آنها پشت نمی‌کنم و اگر فرصت بیابم با شتاب به میدان مبارزه می‌تازم و به زودی می‌کوشم تا زمین را از پلیدی وجود این عنصر واژگونه و این هیکل وارونه (معاویه) پاک سازم تا اینکه این کلوخ پاره از میان دانه‌های درو شده بیرون افتد.

[صفحه ۳۶۷]

از من دور شو ای دنیا که مهارت را بکوهانت افکندم (رهایت کردم) از چنگال تو رهیدم و از ریسمانت جهیدم و از لغزشگاههایت بر کنار ماندم، کجایند گروههایی که آنها را به بازی خود فریفتی، کجایند ملت‌هایی که به زیورهایت آنها را از راه بردی؟ آنها اکنون در گر و گورها و فروخته در لحد‌هایند.

به خدا سوگند، ای دنیا اگر تو به صورت انسانی در می‌آمدی و در قالبی حسی جای می‌گرفتی حدود خدائی را بر تو جاری می‌کردم و به کیفیت می‌رساندم چرا که بندگان خدا را به آرزوهای دراز فریب دادی و مردم را به گودالهای خطر انداختی و پادشاهانی را به نیستی کشاندی و به سختی‌ها کشاندی چنانکه راه چاره‌ای برایشان نماند، هیهات که فریفته‌ی تو شوم، زیرا هر کس براه ناهموار تو افتاد لغزید و هر کس بر امواج تو نشست غرق شد و هر کس از دامهای نیرنگت بر کنار ماند پیروز شد و آنکس که از فریب تو سالم ماند از تنگی زندگی باکی نداشت و هر روز خود را آخرین روز زندگی پنداشت.

ای دنیا از من دور شو، به خدا سوگند تسلیم تو نمی‌شوم که خوایم سازی و سر در برابرت فرود نمی‌آورم تا به هر جایم که بخواهی بکشانی و سوگند بخدا انشاءالله، نفس خویش را چنان پارسائی پرورش دهم که از خوردن قرص نانی شادمان شود و به نمکی در سفره قناعت ورزد و کاسه‌ی چشمم را به گریستن واگذارم تا چون چشمه‌ای فرو خشکد و اشکی در آن نماند.

[صفحه ۳۶۸]

این چرندگانند که چندان می‌خورند که به پهلو می‌افتند و رمه‌ها که سیر می‌شوند و به خوابگاه می‌روند، آیا علی هم به مانند آنها چندان بخورد که بخوابد چشمش روشن باد که پس از سالها زندگی، اکنون از چهارپایان یله و دامهای چراگاه پیروی کند. خوشا آن کس که فرمان خدا را پذیرفت و در سختیها و ناگواریها شکیبائی ورزید و شبها دیده بر هم نهاد و به پرستش پرداخت تا آنکه خواب بر او چیره شد و در آن حال به بسترش خاک و بالینش دستش بود و به گروهی پیوست که از ترس رستاخیز، چشمانشان بیدار بود و پهلو از بستر خواب برمی‌گرفتند و به عبادت برمی‌خاستند و لبهایشان به یاد خدا می‌جنبید و گناهانشان به آمرزشخواهی بخشیده می‌شد آنان حزب خدا هستند و آگاه باشید که حزب خدا رستگارانند پس ای پسر حنیف از خدا بترس و به همان قرصهای نانت قناعت کن تا از آتش رهایی یابی.

زمادار و دادگری

نامه‌ای است که امام به اسود بن قطبه فرمانده سپاه حلوان ناحیه‌ای در نزدیکی بغداد نوشت. اما بعد، اگر زمادار به همه‌ی مرمان یکسان نگاه نکند، از اجرای دادگری بازمی‌ماند، پس باید کار مردم در نزد تو در اجرای حق برابر

[صفحه ۳۶۹]

باشد زیرا هرگز ستمکاری، پی‌آمد عدل را در بر ندارد پس هر کاری را که برای خویشان زشت می‌دانی برای دیگران هم مخواه و از آن دوری کن نیروی خویش را در انجام فرمانهای پروردگار به امید پاداش و ترس از کیفر او به کار انداز و بدان که دنیا سرای گرفتاری و آزمون است و هر کس ساعتی در دنیا آسایش یابد از این آسودگی و بی‌خبری در قیامت به حسرت افتد. هیچ چیز ترا از حق بی‌نیاز نمی‌کند و از لوازم حق آنست که خود را از گناه بازداری و برای سامان دادن کار مردم تلاش کنی که سودی که از خدمت مردم به تو می‌رسد بیش از سودی است که بهره‌ی آنان می‌شود.

بالهای خود را بگشای

نامه‌ای که به یکی از کارگزارانش نگاشت

اما بعد تو از کسانی هستی که در برپائی دین از آنها کمک می‌خواهم تا به یاریشان ریشه‌ی سرکشی تجاوزکاران را برکنم و مرزهای خطرناک دشمن را فروبندم، پس در انجام مسئولیت خویش از خداوند یاری جوی و سختی، را با نرمی درهم آمیز و در آنجا که مدارا بهتر است مدارا کن و اگر کار جز با درستی انجام نمی‌پذیرد، سخت گیر باش.

[صفحه ۳۷۰]

بالهای مهربانی بر مردم بگستران و چهره‌ی مهر بر آنها بگشای و با آنها نرمخوی باش و بین آنها حتی در نگاه و اشاره و سلام، به یکسان رفتار کن تا توانگران به تو طمع ستم ندارند و ناتوانان از دادگریت ناامید نشوند.

نادان را بیاموز

نامه‌ای که امام به قثم بن عباس فرماندار مکه نوشت.

اما بعد، حج را برای مردم برپای بدار و روزهای خدا را بیادشان آر و در هر بامداد و شامگاه با آنها بنشین و به پرسشهای دینی‌شان پاسخ گوی نادان را دانش بیاموز و با دانشمند گفتگو کن.

زهار که میان تو و مردمان، سفیری جز زبانت نباشد و جز چهره‌ات پرده داری در میان نیاید و از نیازمندان رخ مپوش و آنان را از دیدارت بی‌بهره مساز، زیرا اگر آنات از در برانی، هر چند نیازشان را برآری حاکمی ستوده نیستی.

اموالی را که در نزدت فراهم می‌آید واری کن و آنها را به عیالمدان و گرسنگان و بی‌چیزان و تهیدستانی که نزدیک تو هستند ببخشی و آنچه باقی ماند برای ما بفرست، تا آنها را بین نیازمندی که پیش مایند بخش کنیم.

[صفحه ۳۷۱]

به مردم مکه فرمان بده که اجاره‌ای از حاجیانی که از دیگر جاها می‌آیند و در خانه‌ی آنها نشیمن می‌گیرند نستانند زیرا خداوند پاک فرمود (شهرنشینان و مسافران در این جای یکسانند) خداوند، ما را و شما را به انجام کارهایی که دوست می‌دارد توفیق بخشد.

فرماندار خیانتکار

نامه‌ای است که امام به منذر بن جارود عبدی که در امر فرمانداریش خیانت کرده بود نوشته است.

اما بعد، من فریب شایستگی پدرت را خوردم و گمان بردم که تو هم از روش راستین او پیروی می‌کنی و راه او را می‌روی، ولی اکنون به من خبر رسید که زمام کارت را بدست هوس سپرده‌ای و توشه‌ای برای آخرت نیندوخته‌ای، دنیایت را به ویرانی آخرت آباد می‌کنی و ریشه‌ی دینت را برمی‌کنی که به خویشاوندانت به پیوندی،

اگر گزارشی که درباره‌ی تو به من رسیده راست باشد شتر قبیله‌ات و بند کفشت از تو بهتر است و به اعتماد تو و امثال تو نمی‌توان مرزی را استوار کرد و فرمانی را اجرا نمود و مقام چنین کسی را نمی‌توان بالا برد یا او را در امانتی شریک ساخت یا از خیانتش در امان بود پس تا نامه‌ی من به تو رسید به نزد من بیا.

[صفحه ۳۷۲]

خوبهای نیکو

نامه‌ای که امام به حارث همدانی نوشت

به ریسمان قرآن، چنگ بزن و از آن پند بیاموز، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدار و کتابها و پیامبران پیشین را به او ربدار از گذشته‌های دنیا برای آینده‌ات عبرت آموز، زیرا گذشته‌ها و آینده‌ها (از لحاظ قوانین طبیعی و اجتماعی) مانند یکدیگرند و پایان

آنها به آغازشان پیوسته است و همه در معرض نیستی و نابودیند، نام خدای را بزرگ بدار و جز بدرستی به آنها سوگند یاد مکن، خواستار مرگ مباش مگر آنکه به ایمن و کردار شایسته‌ات اعتمادی کامل داشته باشی، همیشه مرگ و حوادث پس از مرگ را به فراوانی به یاد آور، از هر کاری که برای خودت پسندیده و برای دیگر مسلمانان ناپسند باشد پرهیز، از هر عملی که در پنهان به جای آری و در آشکارائی از آن شرم بداری.

از هر کاری که چون درباره‌اش بازخواست شوی آنرا انکار کنی و از آن پوزش بخواهی دوری کن، ناموس و شرف خود را آماج تیرهای اتهام قرار مده هر سخنی را که از مردم شنیدی بازگویی مکن تا دروغگوی نباشی و همچنین سخنان مردم را بدون بررسی رد مکن تا نادانت ندانند، خشم را فروخور و در توانائی گذشت کن و به هنگام غضب

[صفحه ۳۷۳]

بردبار باش و با اینک توانائی انتقام داری از تلافی در گذر تا نیک فرجام باشی، بهره‌هایی را که خداوند به تو ارزانی داشته به شایستگی به کار بند و هیچیک از نعمت‌های خدائی را تباه مساز و باید نشانه‌ای از نعمتهای خداوندی بر تو پدیدار باشد (آنها را از مردم پنهان نداری و در آنها شریکشان سازی)

و بدان، که مومن برتر از آنست که بخشش را از خویش و خاندان و سرمایه‌ی خویش آغاز کند و هر کار خیری که از پیش فرستی برای آخرت تو سودش باقی می‌ماند و اگر سرمایه‌ای را از خود به جای گذاری بهره‌اش به دیگران می‌رسد، از همنشین سست اندیشان و زشتکاران پرهیز زیرا خوی همنشین اثر می‌گذارد و انسان را به همنشینش می‌شناسند، در شهرهای بزرگ نشیمن گزین که مرکز گروه مسلمانان است و در جائی که بی‌خبری و ستم از آن برمی‌خیزد و فرمانبرداران خدا اندکند ساکن مشو، اندیشه‌ات را به آنچه به کارت آید وادار، بر سر بازارها منشین (در آنجا به بیهوده وقت مگذران) که آنجا گذرگاه اهریمنان و جایگاهی فتنه خیز است.

به کسانی که بر آنها برتری داری نگاه کن و خدای را به نعمت فضیلت خویش سپاس کن، روزهای جمعه، تا نماز جمعه رانخوانی مسافرت مکن (د این سعادت را از دست مده) مگر اینکه در راه خدا مسافرت کنی یا عذری داشته باشی، در همه‌ی کارها فرمانبردار خدا باش، زیرا اطاعت خدا از هر کاری برتر است، نفس خویش را به عبادت وادار و با آن مدارا کن و بر او سخت مگیر، فراغت و شادیش را دریاب

[صفحه ۳۷۴]

(مگذاربه انحراف افتد و آنرا به کوشش و کار وادار کن) مگر گاههائی که باید فرایض دینی را بجای آری و ناگریز بایستی به ایفای آنها در وقت معین پردازی، بترس از آنرزو که ترا مرگ فرارسدو تو در جستجوی دنیا از خدایت گریخته باشی. از همنشینی تبهکاران پرهیز که بدی به بدی پیوند می‌خورد، خدای را بزرگ شمار و دوستانش را دوست بدار و از خشم پرهیز که سپاهی بزرگ از سپاهیان اهریمن است.

والسلام

سیرها و گرسنه‌ها

خطبه‌ای که درباره‌ی سیرها و گرسنه‌ها بیان فرمود.

ای بندگان خدا، شما و آرزوهایتان در این دنیا مهمانید، مهمانی که دورانش به پایان می‌رسد و وامدارانی هستید که باید وام خویش را پردازید، روزگارتان پایان می‌یابد و کردارتان باقی می‌ماند، چه بسیارند کسانی که در دنیا تلاش کردند و عمر خویش تباه کردند و کوشیدند و زیان دیدند، شما اکنون در روزگاری به سر می‌برید که نیکبها پشت کرده و بدبها روی آورده‌اند و

اهریمن به نابودی مردم طمع بسته است. اکنون، شیطان، نیروهایش توان گرفته و فرییش گسترش یافته و به شکار مردم دست زده است.

[صفحه ۳۷۵]

به این مردم نگاه کن و ببین که تهیدست برنج افتاده و توانگر به نعمت خداوند ناسپاس است و بخیل حق خدا را نمی‌پردازد و از کمک به نیازمندان بخل می‌ورزد و سرکشان چنانند که گوششان پندها را نمی‌شنود.

کجایند نیکوکاران و شایستگان شما و آزاد مردان و بخشندگان؟ کجایند آنان که در سواداگریشان پارسا و در راه و روششان پاکدل بودند؟ آنها همه از این دینای پست و سرای زود گذر رنج آور کوچیدند و شما اکنون جانشین آنها شده‌اید در گروه فرومایگانی که از بس پست و بی‌ارزند لبها برای بدگوئی آنها نمی‌جنبید و نمی‌خواهد نامشان را به یاد آورد (ما از خدائیم و به سوی او بازمی‌گردیم)

تباهی همه جا را فرا گرفته کسی نیست که زشتی‌ها را دگرگون کند و مردم را از بدکاری بازدارد، آیا با اینکاره‌ایتان می‌خواهید خدای را در جایگاه پاکش همسایه شوید و در شمار دوستان عزیزش در آئید؟

هیئات، هرگز نمی‌توانید خدای را فریب دهید و به بهشتش راه یابید و خشنودی خدای را جز با فرمانبری او نمی‌توانید به دست آورید نفرین خدا بر آنان باد که مردم را به نیکی می‌خوانند و خودشان نیکی را به جای نمی‌آورند و مردم را از بدی بازمی‌دارند و خودشان بد کارند.

[صفحه ۳۷۶]

قاضی نادان

امام درباره‌ی کسی که قضاوت مردم را بدست گیرد و شایسته‌ی آن نباشد چنین فرمود:

دو کس بیش از هر کس خشم خدای را برمی‌انگیزند، یکی آنکس که خداوند او را به خود واگذارد و او از راه راست کناره گیرد و به کج روی پردازد دل به بدعت‌گزاری و گمراه‌گری مدرم خوش دارد، او مردی فتنه‌انگیز است که مردم را به تباهی می‌کشاند و از راه راستی که می‌رفته‌اند منحرف می‌سازد، در زندگی و مرگ خویش گمراه‌گر پیروان خویش است و بار گناه دیگران را بدوش دارد و در گرو تبه‌کارهای خویش است و دیگر کس، آنکه نادانیه را در خود فراهم آورده و در تاریکیهای فتنه و فساد فرورفته و در اصلاح کار مردم، کور مانده است، نامردمان او را دانا می‌شمارند ولی او دانشی ندارد.

هر بامداد به دنبال فراهم آمدن سرمایه‌ای رفت که اندک آن از بسیاریش بهتر است تا اینکه به لجن‌گندیده‌ای سر فرورد و از آن آشامید و پلیدیها و بیهودگیها را فراهم آورد (و بنادانیه پرداخت)

بین مردم به داوری نشست و ادعا کرد که اشتباهکاریها را کنار زند و حقایق را آشکار کند و چون مشکلی در کار قضاوت پیش آید

[صفحه ۳۷۷]

نارواییهایی به زیان آرد و بیهودگیهایی بیان دارد و به نادانی داوری کند بافته‌هایش همچون بافتهای تار عنکبوت، سست و بی‌ارزش است و نمی‌دان که در قضاوتش اشتباه کرده و یا بدرستی داوی کرده است، اگر قضاوتی بدرستی کرده بیم دارد که مبدا اشتباه کرده باشد و اگر بنادرستی سخن گفته باشد امیدوار است که دارویش درست باشد، نادان اشتباهکاری است که در جهالت فرورفته و نایبائی است که بر مرکبی کور سوار شده است هرگز حکم قاطع و دندان شکنی نمی‌تواند بدهد، روایت واحکام دینی را همچون گیاه خشکی که در برابر تند بادی پراکنده می‌شود بباد می‌دهد.

به خدا سوگند در پاسخ گفتن به پرسشها توانائی و مایه‌ای ندارد و لیاقتی در انجام کاری که به او واگذاراند ندارد، گمان نمی‌کند که دانشی در برابر نادانی او وجود دارد و نمی‌فهمد که بالاتر از اندیشه‌ی او، روشی درست‌تر و رساتر ممکن است باشد، نادانیش را در برابر مسائل مشکل که نمی‌داند بازبردستی پنهان می‌کند.

خونهای پامال شده در برابر قضاوت نادرست او به فریاد می‌آیند و میراثهایی که به دستور ناروای او به اهلش نرسیده‌اند به ناله برمی‌خیزند به خدا شکایت می‌برم از گروهی که زندگانی را به نادانی می‌گذرانند و در گمراهی می‌میرند.

اگر کتاب خدا آنچنانکه به حقیقت هست تلاوت شود برای آنها کالائی بی‌ارج است و اگر مفاهیمش تحریف شود برای آنها کالائی ارزنده است در نزد آنها چیزی زشت‌تر از معروف و بهتر از منکر نیست.

[صفحه ۳۷۸]

اختلاف آراء علماء

چون مسئله‌ای دینی به پیش یکی از علماء برده شود برای خویش به آن پاسخ می‌دهد و همان مسئله را چون به عالمی دیگر عرضه کنند پاسخی برخلاف عالم نخستین می‌دهد بعد که آراء مختلف را به حضور قاضی اصلی می‌برند او همه را تصویب و تایید می‌کند، با اینکه خداشان و پیامبرشان و کتابشان یکی است، آیا خدا آنها را به اختلاف فرمان داده که فرمانش را می‌برند یا از اختلاف بازشان داشته و نافرمانیش می‌کنند؟ یا خداوند دین ناقصی فرستاده و از آنها خواسته است تا کاملش کنند؟ یا آنها با خداوند در قانونگزاری شریکند و خداوند از کار آنها خشنود است؟ یا اینکه خداوند، دینش را کامل فرستاده و پیامبر در تبلیغ آن کوتاهی کرده است؟

در صورتیکه خداوند پاک می‌فرماید (ما، در کتاب خود از بیان هیچ چیز فروگذار نکردیم) و می‌فرماید (این کتاب بیانگر همه چیز است) و یادآوری می‌کند که آیات این کتاب یکدیگر را تصدیق و تفسیر می‌کنند و هیچ اختلافی در این آیات نیست و خداوند پاک همچنین می‌فرماید (اگر این قرآن را کسی دیگر جز خدا می‌فرستاد، در آن اختلافی فراوان دیده می‌شد).

قرآن، ظاهری شگفت‌انگیز و نهادی ژرف دارد، شگفتیهایش پایان نمی‌یابد و رازهای بزرگ آن جاودانه است و تاریکی‌ها را جز به روشنائی قرآن نمی‌توان از میان برداشت.

[صفحه ۳۷۹]

دانشمندان دوروی است

درباره‌ی مردم روزگارش چنین فرمود:

ای مردم، بدانید در روزگاری بسر می‌برد که گویندگان به حق اندکند و زبان از راستگویی گرائیده‌اند، جوانشان زشتخوی است و پیرشان گناهکار و دانشمندان دوروی، کوچکان، بزرگان را بزرگ نمی‌شمارند و توانگران به نیازمندان کمک نمی‌رسانند.

هر مغز داری اندیشمند نیست

خطبه‌ای از امام

اما بعد، خداوند، ستمکاران را پس از روزگاری مهلت و آسایش درهم می‌شکند و کار امتها را پس از مدتها سختی و گرفتاری به سامان می‌رساند، رنجهایی که به سراغتان می‌آید و ناگواریهایی که پشت سر می‌گذارند برای شما پند و درس است، هر مغز داری اندیشمند و هر گوش داری شنوا و هر چشم‌داری بینا نیست. شگفتا و چرا در شگفت نباشم

[صفحه ۳۸۰]

از لغزشهای مردمی که در برهانهای روشن دینشان اختلاف دارند، نه از رفتار پیامبرشان پیروی می‌کنند و نه پیشوائی جانشین پیامبر را می‌پذیرند، نه به غیب ایمان دارند و نه از تبهکاریها دست بر می‌دارند کارشان اشتباه کاری است. و راه شهوات را می‌پیمایند، معروف را چیزی می‌دانند که خودشان بشناسند و زشتی کاری است که خودشان زشت بشمارند، در مشکلات، خودشان داوری می‌کنند و پیچیدگیهای دانش را به اندیشه‌ی خود می‌خواهند بکشایند، چنانکه گوئی، خویشان پیشوای خویشند و می‌خواهند باندیشه‌ی کوتاه خود بندهای استوار دانش و ابزار مستحکم را بدست گیرند و بر مشکلات فائق آیند.

کارهایتان را بسنجید

از خطبه‌های مردم

ستایش خدائی را سزااست که بدون آنکه به چشم دیده شود شناخته شود و آفرینش را بی‌آنکه بیندیشد بیافریند، خدائی که همیشه پایدار بوده و همواره برقرار است، از آنگاه که آسمان و برجهای استوارش نبود و نه دریائی آرام و نه کوه پردامنه نه بیابان فراخ و نه زمین گسترده و نه آفریده‌هائی پرتوان هیچکدام وجود نداشتند او نپرداز آفرینش و میراث بر هست و خداوند و روزی رسان آفریدگان خویش است.

[صفحه ۳۸۱]

خورشید و ماه به فرمان او می‌گردند و هر تازه‌ای کهنه و هر دوری به اراده‌ی او نزدیک می‌گردد روزی مردم را پخش می‌کند و از آثار و کردارشان آمار می‌گیرد نفسهائی را که برمی‌آورند می‌شمارد و از چشمهای خیانتکار و آنچه در دلها می‌گذرد آگاهست، جایگاه انسان را در رحم مادر و پیدایش و سیر آن را تا آخرین روز روزگارش می‌شناسد، با مهربانی گسترده‌ای که دارد دشمنانش را به سختی کیفر می‌دهد و با خشم فراوانی که دارد درحمت گسترده‌اش را بر دوستانش می‌گستراند، دشمنش را در هم می‌شکند و نافرمانش را واژگون می‌کند و هر که را از او دور جوید خوار می‌گرداند و بر مخالفانش چیره می‌شود.

هر کس بر او توکل کند کفایتش می‌کند و به هر کس از او چیزی بخواهد می‌بخشد و هر که به او وامی دهد وامش را می‌پردازد و سپاسگزاران را پاداش نیکو می‌دهد، ای بندگان خدا، کردار خویش را پیش از آنکه در ترازوی رستاخیز بسنجند، خود بسنجید و به حساب کارتان بیش از حسابرسی آخرت برسید و پیش از آنکه پنجه‌ی مرگ گلویتان را بفشارد (در طاعت خدا) نفس کشید و قبل از آنکه شما را به گودال مرگ بکشانند به فرمان خدا آئید و بدانید کسی که به کمک جان خویش نشتابد ورد نهاد خود پند آموز و بازدارنده‌ای نداشته باشد هرگز از دیگران نمی‌تواند پندی بیاموزد و از کار زشت بازماند.

[صفحه ۳۸۲]

بر تو باد

از سخنانی که به فرزندش حسن (ع) وصیت فرمود:

پسر، بر تو باد که از دوستی نادان پرهیزی که چون خواهد به تو سودی رساند زیانت می‌بخشد و از دوستی بخیل بر کنار باش که از هر چه بدان نیازمندتری بی‌بهره‌ات می‌سازد و با بدکار همنشین مباش که ترا به بهایی اندک می‌فروشد و از دوستی با دروغگوی پرهیز که همچون سرابی است که دور را برابرت نزدیک و نزدیک را در برابرت دور نشان می‌دهد.

خشنودی و خشم

ای مردم، از کمی راه یافتگان براه ایمان به هراس نیفتد که مردم بر سفره‌ای (دنیا) فراهم آمده‌اند که سیریش کوتاه و گرسنگیش دراز است.

ای مردم، خشم و خشنودی مردم را فراهم آمده است.

ای مردم، هر کس براه روشنی رود به سرچشمه‌ی نیکبختی رسد و هر که از آن راه کزی گزیند در بیابان گمراهی، سرگردان ماند.

نفاق و ستم

بر شما باد که اخلاق را با تبه‌کاری و دورویی و دگرگونی درهم نشکنید زبان مومن در پشت قلب او قرار دارد (از روی اعتماد و تدبیر سخن می‌گوید) و قلب منافق در پشت زبان اوست (اندیشه‌اش پیرو

[صفحه ۳۸۳]

زبان اوست) زیرا مومن چون می‌خواهد سخن بگوید نخست، می‌اندیشد اگر دید نیکو است آنرا بیان می‌دارد و اگر شرش دانست ناگفته‌اش می‌گذارد ولی منافق آنچه به زبانش آمد می‌گوید و نمی‌فهمد که این سخن به زیان یا به سود اوست.

اما ستمی که هرگز وا گذاشته‌اند نمی‌شود، ستمی است که مردم درباره‌ی یکدیگر روا می‌دارند و گروهی که حق را با ناخوشی و بی‌میلی انجام می‌دهند از کسانی که باطل را دوست می‌دارند بهترند (زیرا به هر حال طرفدار حق اگر چه اجرای برخی از موارد آن برایش مشکل باشد بالاخره بحق می‌گراید و نظام اجتماع را رعایت می‌کند ولی دوستدار باطل همیشه در معرض انحراف و بدبختی است و چه بسا که کامیابی یک ساعته او شقاوتی همیشگی بیار آورد و نظام جامعه را بهم زند) خوشا آنکس که به عیب خویش پردازد و در رفع آن بکوشد و به عیوب دیگران پردازد که در این حال به خود سازی خویش مشغول است و مردم هم از دست او در امانند.

بستگان

ای مردم هر چند توانگر و سرمایه‌دار باشد از همکاری و کمک خویشاوندان و بستگان خویش بی‌نیاز نیست، زیرا آنها با دست و زبان خویش به دفاع می‌پردازند و از هر کس بهتر در غیابش از او طرفداری می‌کنند و نیروهای پراکنده‌اش را فراهم می‌آورند و

چون

[صفحه ۳۸۴]

سختی و گرفتاری برایش پیش آید از هر کس به او بیشتر توجه دارند و به همراهیش می‌پردازند.

و هر کس دست از همکاری بستگان خویش بردارد، دستهای فراوانی را در حمایت خویش از کف داده ولی آنها تنها یکدست از همکاریشان بازمانده است.

سرشتهای انسان

از سخنان امام درباره‌ی سرشتهای انسان.

در وجود انسان نیروهائی از حکمت و غرائزی متضاد، ایجاد شده است، اگر امیدواری به اروی آورد به طمع می‌افتد و چون طمع او را به هیجان آورد به حرص و آز کشانده می‌شود، اگر غضب، به سختی به او روی آورد خشمگین می‌گردد و اگر راحت و خشنود شود، خود را از خطرها، نگاه نمی‌دارد، اگر ترسی به او رسد به هراس و پروا می‌افتد و اگر آسایش یابد، دچار بی‌خبری می‌شود، اگر سرمایه‌ای به چنگ آورد به خوشگذرانی می‌پردازد و اگر اندوهی به سراغش آید، آه و ناله و زاری بر سوائش می‌کشاند، اگر

اندوه تنگدستی به او رسد گرفتار بلا می شود و اگر گرسنگی سراسیمه اش کند از ناتوانی زمینگیر می گردد و اگر شکمش خیلی سیر شود درد و بیماری برنجش می اندازد، پس هر تقصیری برایش زیانبخش و هر زیاده رویی برایش تباهگر است. [صفحه ۳۸۵]

مردم روزگار

از سخنان بدیع امام اگر شایستگی بر روزگار و مردم آن چیره شد، چنانچه مردی به مرد دیگر که گناهی از او آشکارائی سر نزده است بدگمان شود، به او ستم کرده است و چنانچه روزگار و مردم آنرا تباهی فراگیرد اگر کسی به مردم خوش گمان باشد فریب خورده است.

چه بسا روزه دار

از سخنان امام درباره ی نماز و روزه چه بسا روزهداری که از روزه اش جز گرسنگی و تشنگی بهره ای نمی برد و چه بسا کسانی که شبها برای نماز بر پای می خیزند و جز بیدار خوابی و رنج سودی نمی برند، خوشا خواب آگاهان و افطار آنان. [صفحه ۳۸۶]

گروههای مردم

ای مردم، در روزگاری سخت و سرکش به سر می بریم، که نیکوکاران را بدکار می شمارند و ستمگر بر غرور و تجاوز خویش می افزاید وضع، چنان است که نمی توانیم از دانش خویش بهره بریم و مجهولات خویش را بازپرسیم و از ناگورایهائی که به ما می رسد بترسیم و راه چاره ای بجوئیم مردم این دوران به چهار گروه بخش شده اند، گروهی از ناتوانی و کندی شمشیر و تهیدستی خویش توان تبهکاری ندارند گروه دوم تجاوزگران توانائی هستند که شمشیر ستم می کشند و با آشکارائی شر برمی انگیزند و پیاده و سواره بسیج می کنند و آماده تبهکاریند، آنها دین خود را برای به چنگ آوردن کالای بی ارج دنیا از دست می دهند یا به دین خود ار برای به چنگ آوردن کالای بی ارج دنیا از دست می دهند یا به این دل خوشند که سوارانی پیشاپیش آنها حرکت کنند و یا بر روی منبرها، به خودنمائی پردازند و چه سودای زیانبخشی است که انسان دین خویش را بدینا بفروشد و پاداش پروردگار را در جستجوی لذت این جهانی از دست بدهد.

گروه سوم، آنانکه در زیر نقاب آخرت جوئی، در جستجوی دنیایند و نمی خواهند که با تلاش در دنیا به نعیم آخرت رسند آنها (برای فریب مردم) آهسته راه می روند و گامهایشان را نزدیک به هم می گذارند و دامان جامه شان را بهم می پیچند و خود را چنان در دیدگاه مردم می آریند که امین همگان گردند و مردم امانتشان را به [صفحه ۳۸۷]

آنها سپارند آنها از عیب پوشی پروردگار برای گناهکاری خویش استفاده می کنن و در تباهی بسر می برند.

گروه چهارم کسانی هستند که از بی مایگی و بی عرضگی خانه نشین شده و به مقامی دست نیافته اند و اکنون که در این حال مانده اند خود را به قناعت زده و جامه ی پارسائی بر خود آراسته اند ولی آنها در شامگاه و نه در بامدادان (نه در خانه و نه در بازار) اهل پارسائی و زهد نیستند.

پس از این چهار گروه، مردانی باقی می ماند که یا در روز رستاخیز چشمه اشان را از فریبندگیهای دنیا فرو بسته است و اشکهاشان از

ترس دادگاه قیامت فرومی‌بارد آنها رانده و رمیده‌اند و هراسناک و درهم کوفته، خاموش و دهان بسته و یا فریاد گری بیدادگر و مخلص و یا ماتمرداری دردمند و اندوهگین که به پنهان به مبارزه برمی‌خیزند و در پشت حجاب تقیه گمنام و ناشناس می‌مانند، گوئی در دریاء از آب شور و تلخ فرورفته‌اند که دهانشان بسته و دلهاشان جریحه دار است آنقدر مردم را پند داده‌اند که خسته شده‌اند و چنان در فشار دشمنانند که درهم شکسته شده‌اند و آنقدر به دست دشمنان کشته شده‌اند که به کمی گرائیده‌اند، پس باید دنیا در برابر چشمهای شما بی‌ارزش تر از خارهای خشکیده و سرقیچی‌های کنار افتاده باشد پیش از آنکه دیگران از حال شما پند گیرند شما از وضع پیشینیان عبرت آموزید و این دنیا را به ناپسندیش بدور اندازید، همچنانکه مشتاقانش هم به ناچار بدور انداختند.

[صفحه ۳۸۸]

با هر بادی می‌جنبند

درباره‌ی مردم روزگارش فرمود:

اینها پشه‌های سبک و بی‌مایه‌ای هستند که به دنبال هر فریادی می‌روند و با هر بادی می‌جنبند، از فروغ دانش تابشی نگرفته و به جایگاه استواری پناه نبرده‌اند.

چه بسیار کوچکی که بر بزرگ پیروز می‌شود

از سخنان امام

از جایگاههای ترس آور و مجالس هراسناک و خطرمنند پرهیز که ترس خرد و اندیشه‌ی ترا می‌برد، خردی که همیشه از او کمک می‌خواهی و او را نگهبانی و پیروزی خویش به کار می‌بری.

از خشم و خطرات آن که ترا فرامی‌گیرد بر کنار باش که اندیشه را می‌رباید و پایداری را مانع می‌شود و از انجمن‌هائی دوری گزین که افرازش بین تو و مدعی تو در روی آوردن و شنیدن سخن، رعایت برابری نمی‌کنند و عدالت را به کار نمی‌بندند و ایمان و فرهنگی ندارند که آنها را از دوری ستمگرانه بازدارد.

[صفحه ۳۸۹]

از سخن گفتن با نادان که گفتارت را نمی‌فهمد پرهیز کن تا دلتنگ نشوی، دشمن را کوچک شمار تا از نگهبانی خویش غافل نمایی زیرا چه بسیار کوچکی که بر بزرگ پیروز می‌شود.

چراغش در شب، ماه بود

سخنی از امام درباره‌ی پیامبران

روش پیامبر که درود خداوند بر او باد برای سرمشق تو بس است و این دلیل پستی و زشتی دنیا و بدیها و خواریهای آن است که از پیامبر خدا دامان برچید و به دشمنان او میدان و مان داد، پیامبر از شیر پستان دنیا بازداشته شد و از زیورهایش بر کنار ماند و اگر خواهی دومین پیشوا را در کنار گیری از دنیا بشناسی به موسی هم سخن خدا که درود خداوند بر او باد نگاه کن هنگامی که می‌گفت (خدایا به نعمتهائی که برایم فرستی نیازمندم) به خدا قسم او چیزی نمی‌خواست مگر نانی که بخورد زیرا او گیاههای بیابانی را می‌خورد و از لاغری و بی‌گوشی سبی گیاهان از پوست نازک شکمش نمودار بود و سومین پیشوا را اگر بخواهی داود را که درود خداوند بر او باد به پیشوائی برگزین، پیامبری که صاحب مزامیر است و قاری بهشتش می‌گویند او به دست خویش از لیف

خرما حصیر می‌بافت و به دوستانش می‌گفت کدامتان در فروش این حصیرها به من کمک می‌کنید؟ و از پول آنها نان جوی می‌خرید و می‌خورد.

[صفحه ۳۹۰]

و اگر بخواهی درباره‌ی عیسی بن مریم علیه‌السلام بگویم که بسترش از سنگ بود و جامه‌ی خشن و خوراک سخت می‌خورد، خوراکش گرسنگی و چراغش در شب، ماه بود و سایبان و پناهگاهش در زمستان مشرقها و مغربهای زمین بود، گیاهانی که برای چهارپایان از زمین می‌روئیده میوه و سبزی خوردنش به شمار می‌رفت، همسری نداشت که او را بفریید و فرزند نداشت که اندوهگینش سازد و نه ثروتی داشت که او را به خود جذب کند و نه طمعی داشت که خوارش سازد مرکبش پاهایش و دستهایش خدمتگزارش بود و پس تو، ای مسلمان، از پیامبر پاک و پاکیزه خویت پیروی کن او بهترین رهبری است برای کسی که بخواهد پیروی کند و به روش نیکوی او نسبت یابد و آنکس که از پیامبرش پیروی کند محبوبترین بندگان در پیشگاه خداست، او لقمه‌ی دنیا را به کناره‌ی دندانش می‌جوید (دهانش را پر نمی‌کرد) و به دنیا چشمک نمی‌زد، دنیا را به او عرضه کردند ولی او نپذیرفت، چون می‌دانست، دنیا از هر چیز پیش خدا مبعوض تر است و از این روی او هم به دنیا به خشم نگریست و چون دانست که خداوند، دنیا را کوچک و ناچیز می‌شمرد او هم دنیا را پست و کوچک شمرد.

اگر ما دنیائی را که خدا و پیامبرش مبعوض می‌دارند، دوست بداریم و آنرا که خدا و پیامبرش کوچک می‌دانند بزرگ شماریم به دشمنی خدا برخاسته و به نافرمانیش پرداخته‌ایم.

پیامبر، که درود خدا بر او باد بر روی زمین غذا می‌خورد و هم

[صفحه ۳۹۱]

چون بندگان می‌نشست، کفشش را به دست خود پینه می‌کرد و جامه‌اش را خودش وصله می‌زد، بر الاغ برهنه سوار می‌شد و دیگری را در ردیف خود سوار می‌کرد.

یکی از زنانش پرده‌ای بر خانه‌اش آویخته بود که نقش و نگاری داشت، پیامبر به او فرمود، این پرده را از برابرم دور کن چون اگر به آن نگاه کنم دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم.

پیامبر، با دل و جان از دنیا روی گردانید و یاد آنرا از خاطره‌اش برد و خواست که زیور دنیا از برابرش پنهان شود تا از آن زینتی برنگیرد و قرارگاه و پایگاه خودش نداند، از این روی اشتیاق دنیا را از جان خویش بیرون راند و عشقش را از دل بدور افکند و از برابر چشمانش دورش ساخت، زیرا هر کس چیزی را دشمن بدارد بدان نگاه نمی‌کند و به یادش نمی‌آورد.

بر روش مسیح

نوف بکالی گفت، امیرالمومنین را دیدم که شبی از بستر خواب برخاسته و به ستارگان آسمان نگاه می‌کند، به من گفت، ای نوف آیا خوابی یا بیداری؟ گفتم بیدارم، به من فرمود:

[صفحه ۳۹۲]

خوش به حال پارسایان دنیا که به آخرت روی می‌آورند، آنها کسانی هستند که زمین پرش آنها و خاک بسترشان و آب، نوشابه‌ی گوارای آنها و قرآن شعارشان و دعا کارشان است آنها در دنیا روش مسیح را پیش گرفته‌اند.

داود پیامبر درباره‌ی این ساعت از شبانگاه گفت هر کس در این وقت دعا کند، خداوند در خواستش را می‌پذیرد مگر آنکس که از مردم مالیاتی به ناروا بستاند و یا راز مردم را برای حکومت فاش کند و یا از یاران ستمکاران باشد.

چیزی که نمی‌دانید نگوئید

سخن امام درباره‌ی نیکمردان

ای بندگان خدا، بهترین بندگان در نزد خداوند، بنده‌ای است که خویشتن را به رعایت عدالت وادارد و نخستین مرحله‌ی عدل، باز داشتن خویش از هوی پرستی است او اینکه حق را بستاید و آنرا به کار بندد و نیکی را بخواهد تا آخرین سویش پیش رود و هر جا خیری را ببیند آهنگ آن کند.

ای مردم، چیزی را که نمی‌دانید نگوئید زیرا شما بسیاری از موارد حق را هنوز نمی‌شناسید و از گفتن سخنی که دلیلی بر آن ندارید پوزش بخواهید.

[صفحه ۳۹۳]

گفتارشان راست و روش آنها فروتنی است

یکی از یاران امام به نام همام به حضرتش گفت، ای امیرالمومنین برای من پرهیزگاران را چنان بستای که گوئی آنها را می‌بینم، امام از پاسخ او خودداری کرد و فرمود ای همام از خدای پرهیز (که خداوند با پرهیزگاران و نیکوکارانست) همام قانع نشد و امام را سوگند داد، امام خدا را ستایش کرد و بر پیامبرش درود فرستاد و آنگاه چنین فرمود:

اما بعد، خداوند پاک و والا، آفریدگان را بیافرید ولی به فرمانبری آنها نیازی نداشت و زانگاهشان ایمن بود زیرا گناه بدکاران خدا را زیانی نمی‌رساند و اطاعت فرمانبرداران برایش سودی ندارد، نعمتهای زندگی را بین آنها پخش کرد و هر کدامشان را در دنیا به جائی رسانید و پرهیزگاران در میان مردمان، پایگاه و برتری والائی دارند، گفتارشان راست است و به جامه‌ی میانه روی آراسته‌اند، روش آنها فروتنی است، دیدگان خود را از حرام خدا فرو می‌پوشند و گوش

[صفحه ۳۹۴]

خود را به شنیدن دانشهای سودمند و امیدارند به هنگام سختی و گرفتاری چنانند که به وقت آسایش و شادمانی و اگر نه این بود که خدا برای مرگ آنها موقعی را معین فرموده است، روانشان هرگز در پیکرشان آرام نمی‌گرفت و یک چشم به هم زدن از اشتیاق پاداش خدا و ترس از کیفر او در دنیا باقی نمی‌ماندند.

پروردگار را به جان خویش می‌دارند و هر کس و هر چیز دیگر را به چشم‌های خود کوچک می‌بینند، آنها با بهشت چنانند که گوئی درآند و از بهره‌هایش بهره‌ورند و با دوزخ چنانند که گویا آنها را می‌بینند و عذاب دردناکش را می‌چشند، دلهایشان اندوهگین است و مردم از شر آنها در امانند، پیکرهایشان لاغر است و نیازهایشان اندک و جانهاشان پاک،

به سختی‌های روزهای کوتاه دنیا شکیبایند تا آسایش دراز آخرت را دریابند دست به سوادى سودمندی با خدای خود زنده‌اند دنیا آنها را خواست ولی آنها نخواستند، دنیا خواست که گرفتارشان کند ولی آنها جان خویش را به سختی انداختند و فدا کردند، شبها را به پای می‌خیزند و آیات قرآن را تلاوت می‌کنند و در مفاهیم آن می‌اندیشند و دلها به تلاوتش اندوهگین می‌سازند و داروی دردهای خود را از آن می‌جویند، چون آیه‌ای را می‌خوانند که تشویقی به همراه دارد به آن طمع می‌بندند و در نهادشان آتش شوق زبانه می‌کشد و نعمت بهشتی را در برابر دیدگان خود می‌بینند و چون از آیه‌ای بگذرند که از آن آزریر هراسناک عذاب بر می‌خیزد گوش دل به آن می‌دهند گویا آوای دم زدن و دم فروبردن

[صفحه ۳۹۵]

دوزخ در بیخ گوششان نفیر برمی‌آورد آنها پیکرشان را برای رکوع در برابر خدا دو تا می‌کنند و به حال سجده، پیشانیها و زانوها و

پاهایشان را بر زمین می‌گسترانند و از خدا می‌خواهند که از زنجیر عذاب رهايش سازد، روزها را شکیبایان و آگاهان و نیکمردان و پرهیزگارانند که ترس از کیفر خدا پیکرشان را همچون پیکانی تراش خورده لاغر کرده است، چون کسی آنها را ببیند گمان برد که بیمارند ولی بیمار نیستند و گمان برد که آنها عقلشان با دیوانگی در آمیخته است ولی آنها دل به خطری بزرگ داده‌اند، از کردار نیکوی اندک خویش ناخشنودند و کارهای فراوانشان را هم بزرگ و بسیار نمی‌شمارند، جانهایشان را به زیانگاری متهم می‌دانند و از کردارشان هراسناکند، اگر کسی آنها را به پاکدامنی بستاید از این ستایش به هراس می‌افتند و می‌گویند ما خود به کار خویشتن از دیگران آگاه تریم و خدا هم از ما به کار ما داناتر است.

بار خدایا ما را به آنچه می‌گویند مگیر و از آنچه می‌پندارند برتر ساز و از گناهان ما که آنها نمی‌دانند درگذر.

از نشانه‌های یکی از پرهیزگاران آنکه، او را در ایمانش نیرومند می‌بینی و در نرمخوئی دوراندیش است و ایمانش با یقین همراه، در جستجوی دانش حریص است دانش را با شکیبائی می‌آمیزد و در بی‌نیازی میانه رو و در عبادت فروتن و در بی‌چیزی، آراسته و در سختی پایدار و در جستجوی حلال، پرتلاش و در هدایت پرنشاط است و از آزمندی بدور.

[صفحه ۳۹۶]

با اینکه کار شایسته انجام می‌دهد، هراسناک است، روز را با سپاس به سر می‌آورد و شب را با یاد خدا سپری می‌کند، شبها را با ترس از کیفر خدا می‌گذراند و سحرگاه به شادمانی بخشش خدا بر می‌خیزد، از خطر بی‌خبری خویش می‌ترسد و پروا می‌گیرد و از بخشش و مهربانی خدا شادمان است به آن دل خوش می‌دارد اگر نفسش بر او سخت گیرد که به ناروایی دست زند هرگز به خواست او پاسخ نمی‌دهد، آنچه پایدار است روشنی چشم اوست و از آنچه ناپایدار است پارسائی می‌ورزد، شکیبائی را با دانش و گفتار را با کردار در هم می‌آمیزد،

اورا می‌بینش که آرزوهایش کوتاه، لغزشهایش اندک، دلش خاشع، جانش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش محفوظ شهوتش مرده و خشمش فرو خورده است، همه از او آرزوی خیر دارند و از شرش درامانند، در میان بیخبران به یاد خداست. و در میان ذاکران، از بی‌خبران نیست، از آنکس که به او ستم کرده می‌گذرد و به آنکس که محرومش ساخته می‌بخشاید زشتی از او بدور است گفتارش نرم است، زشتیهایش ناپیدا و نیکیهایش آشکار است، خیرش روی می‌آورد و شرش پشت می‌کند، در سختیها و ناگواریها با وقار و در ناخوشیها شکیبیا و در آسایشها سپاسگزار است، بر دشمن ستم روا نمی‌دارد و در دوستی به گناه نمی‌افتد، حق را پیش از آنکه به آن گواهی دهد می‌شناسد، چیزی را که به او سپارند تباه نمی‌کند و آنچه را به یادش دهند از یاد نمی‌برد، مردم را به نامهای بد نمی‌خواند و به همسایه آزار نمی‌رساند و بلا دیده را شماتت نمی‌کند، به باطل در نمی‌آید و از حق بیرون نمی‌شود اگر خاموش ماند به اندوه نمی‌افتد و اگر بخندد صدا بر نمی‌آورد و اگر

[صفحه ۳۹۷]

به او ستمی رسید شکیبیا می‌ماند تا خدای کیفر بخش، انتقامش را بگیرد نفسش از او در رنج است و مردم از او در آسایشند، اگر از دنیا پرستان دوری می‌کند به جهت پارسائی و پاکدامنی است و اگر به مردم نزدیک نمی‌گردد.

چون همام این سخنان را شنید فریادی کشید و به زمین افتاد و جان داد، امیرالمومنین فرمود به خدا قسم، من می‌ترسیدم که چنین حادثه‌ای برایش پیش آید و فرمود پنندهای بلیغ، اینگونه با اهلش رفتار می‌کند، یکی از حاضران گفت، ای امیرمومنان ترا از مرگ او باکی نیست. امام فرمود، وای بر تو، هر مرگی را وقتی است که پس و پیش نمی‌افتد و انگیزه‌ای است که از آن نمی‌گذرد، آرام باش و دیگر چنین مگوی، که اکنون شیطان به زبان تو سخن گفت.

خطبه‌ای از امام در شناخت منافقان

خدائی را می‌ستائیم که ما را اطاعت و برکناری از گناه توفیق دهد به ریسمان قرآن چنگ زنیم و گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست پیامبری که در راه خوشنودی خدا در امواج فتنه فرو افتاد و شرننگ

[صفحه ۳۹۸]

درد و اندوه را آشامید، نزدیکانش به او درنگی نشان دادند و به دشمنیش عرب، مرکب به جانبش راندند و به میدان پیکارش از سامانهای دور و سرزمینهای بعید شتافتند.

بندگان خدا، شما را به پرهیز از کیفر خدا سفارش می‌کنم و از خیانت منافقان بر کنار می‌دارم، که آنها گمراه و گمراه‌گرند، می‌لغزند و می‌لغزانند و هر روز رنگی به خود می‌گیرند و با گفتار فریبی خود شما را می‌فریبند و به هر دستاویزی چنگ می‌زنند و بهر ابزاری دست می‌یازند و در هر کمینگاهی به کمین می‌نشینند دل‌هایشان بیمار است و چهره‌هاشان سالم و شاداب، به پنهانی راه می‌روند و همچون شکارچیان به جنگلها می‌خزند، چون سخن گویند دوا آورند و ب هبودشان دهند و چون به کار افتند دردهای بیدرمان براه اندازند، به آسایش مردم رشک می‌برند و می‌کوشند که آنها را به گرفتاری دچار کنند و امیدها را به نومیدی کشانند در هر راهی به زمین افتاده‌ای دارند و بهر دلی برای فریبکاری راهی می‌یابند و در برابر هر سختی و بلائی به دروغ اشک می‌ریزند، مردم را می‌ستایند تا مردم هم آنها را بستایند و همیشه به پاداش و انعام چشم دارند، درخواستهایشان همواره با پافشاری است و چون کسی را به گناهی سرزنش کنند رسوایش می‌سازند و چون بدآوری پردازند زیاده روی می‌کنند، برای هر حقی باطلی و برای هر حقیقت راستینی، ناروای کجی و برای هر زنده‌ای کشته‌ای و برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی آماده دارند، به آزمندی و نومیدی دست می‌زنند تا بازارشان را رواج دهند و کالای بی‌ارزشان را که به نیرنگ، ارزنده نشان

[صفحه ۳۹۹]

داده‌اند بفروشدند، سخن می‌گویند و مردم را به اشتباه می‌اندازند و گفتارشان را به فریب می‌آرایند، رهروی در راه باطل را آسان نشان می‌دهند و چون کسی از آن راه رفت چنان به تنگنایش می‌اندازند که راه فرار نداشته باشد، آنها پیروان شیطان و شراره‌های آتش دوزخند (آنها حزب شیطانند و گروه شیطان زیانکارند).

به ابدیت پیوستند

سخنی از امام درباره‌ی مردگان

آنها چنانند که از رویدادهای سهمگین دنیا، به هراس نمی‌افتند و دگر گونیهای زشت روزگار، اندوهگینشان نمی‌سازد و به انجمن آرائی بیهوده نمی‌پردازند و به فریاد نمی‌آیند، غایبانی هستند که کسی در انتظارشان نیست و شاهدانی هستند که به حضور نمی‌آیند، با آنکه در یکجا فراهم آمده‌اند، پراکنده‌اند و از گذشت روزگار و دوری جایشان نیست که خبری از آنها نمی‌رسد و جایگاهشان را خاموشی فراگرفته است بلکه جام مرگ را سرکشیده‌اند و از این شربت ناگوارا، از سخن گفتن به گنگی و از شنوائی به کری و از جنبش به سکون افتاده‌اند.

همسایگانی که همدم هم نیستند و دوستانی که به دیدار یکدیگر نمی‌روند، به شناسائی هم نمی‌توانند پردازند و پیوندهای برادریشان از هم گسسته است، تنهاوند با آنکه فراهمند و از هم دورند با اینکه

[صفحه ۴۰۰]

دوستان همد، برای شبانگاه سحرگاهی و برای بامداد شامی نمی‌شناسند و نمی‌دانند در کدامین شب و روز کوچیده‌اند که آنها را به ابدیت پیوسته است.

او را به هراس می‌اندازد

از سخنان شگفت آور امام درباره‌ی دنیا.

هر که در آن جای گرفت ناگزیز از کوچیدن است و هر کس در آن نشیمن گزید به ناچار از آن باید دور شود، دنیا، اهلش را به کشتی‌یی می‌نشانند که توفانهای توفنده و امواج بلاخیز دریا بر آن هجوم می‌آورند و گروهی از دنیائیان غرق می‌شوند و باد آنها را به هر سوی می‌راند و به هراس و خطر می‌اندازند آنکه غرق شد راهی برای رهایی ندارد و آنکه نجات یافت به سوی مرگ می‌شتابد.

[صفحه ۴۰۱]

آنها عمری درازتر داشتند

از سخنان امام درباره‌ی چگونگی دنیا

شما را از دنیا بر کنار می‌دارم، دنیائی که در دهان دنیاپرستان شیرین است و در برابر دیدگان مشتاقانش سبز و خرم به نظر می‌رسد ولی پیچیده در شهواتست و خود را به بهره‌های ناپیدارش به دوستی می‌زند و با کالای اندکش شگفتی می‌زاید و به آرزوها و فریبهایش خویش را زیور می‌کند انما شادمانیش پایدار نیست و کسی از دردها و گرفتاریهایش در امان نمی‌ماند، بسیار می‌فریبد و زیان به بار می‌آورد بهره‌هایش دگرگون پذیر و ناپایدار و نابودگر است، شکمباره‌ای است که می‌خورد و می‌کشد، هوا خواهانش به آرزویشان رسیدند و از آن خشنود شدند بهره‌ای بهتر نمی‌یابند و بهره‌ای پایدار نمی‌یابند چنانکه خداوند فرمود:

بهره‌های دنیا، همچون آبی است که از آسمان می‌بارد و با گیاهان زمین در می‌آمیزد ولی پس از آن خشک می‌شود و بادها آنرا به هر سوی می‌پراکند و خداوند به هر چیز تواناست

هر کس از این دنیا به شادمانی و خرمی رسید به دنبال آنها دردهائی یافت که اشکهایش فروریخت و اگر شکمش از نعمتهای دنیا سیر شد ناگواریهای روزگار، زیر و رویش کرد و اگر باران آسایش دنیا بر کسی بارید، ابرهای اندوه بر او باران بلا بارید این دنیا ست که بامدادان یاری می‌دهد و شبانگاهان کسی را نمی‌شناسد و اگر از سوئی گوارائی و شیرینی می‌بخشد از دیگر سوی تلخی و ناروائی به بار می‌آورد و چون کسی به خرمی و شادایش دست یابد پشت سر آن به به سختیها و رنجها گرفتار می‌گردد و چون شبانگاه در بستر آسایش بخوابد سحرگاه با ترس و هراس روبرو می‌شود، فریبگری است که مردمان را می‌فریبد و نابود

[صفحه ۴۰۲]

گری است که هر کس در او زیست می‌کند بنابودی می‌افتد، در توشه‌های آن خیری نیست مگر در توشه‌ی پرهیزگاری، هر کس از آن بهره‌ای اندک یافت، به امنیتی بسیار می‌رسد و آنکس که به فراوانی از آن بهره گرفت به گناه و هلاک افتاد و بهره‌هایش به نابودی افتاد چه بسیار کسانی که به او اعتماد کردند و به سختی و درد افتادند و چه بسا کسانی که به او اطمینان کردند و دنیا به زمین‌شان انداخت، مردانی شکوهمند را به پستی کشانید و قدرتمندانی را خوار کرد و قدرتها و دولتها را دست به دست گردانید، زندگانی و کامرانش تیره و کدر و آب گوارایش شور و ناگوار و شیرینیش تلخ و خوراکش زهر آگین و ریسمانش سست و تکه پاره است، زنده‌اش در خطر مرگ و تندرستش در معرض بیماری و دولتش از دست رفته و چیره و پیروزش شکست یافته است هر کس از آن بهره‌ای فراوان یافت واژگون شد و هر کس به همسایگیش در آمد هست و نیستش به غارت رفت.

آیا این شما نیستید که به جای کسانی نشسته‌اید که عمری درازتر و آثاری پایدارتر و آرزوهائی درازتر و گروههائی بیشتر و سپاهیانى انبوه‌تر داشتند؟

آنها دنیا را پرستیدند و نعمتهایش را برگزیدند و پس از آن بدون توشه‌ای کافی و بی مرکبی آماده و هموار از این دنیا کوچ کردند.

آیا شما شنیدند که دنیا برای آنها خودش را فدا کند یا به کمکی یاریشان دهد و یا با آنها به نیکی رفتار کند؟ نه... [صفحه ۴۰۳]

بلکه آنها رابه سختی‌ها دچار کرد و با حوادثی کوبنده درهم کوفت و سست کرد و با ناگواریها از جایشان کند و چهره‌شان را به خاک مالید و در زیر گامهای بلاها لگد کوبشان کرد و رنجها و دردها را به سراغشان فرستاد و شما دیدید که چگونه با نزدیکان خود به نا آشنائی پرداخت و کسانی را که به او گزائیدند و به او دل بستند از خود راند تا اینکه از دنیا به جهان ابدی کوچ کردند آیا جز گرسنگی توشه‌اتی و جز گور تنگ جایگاهی و غیر از تاریکی، چراغی و جز پشیمانی پی آمدی به آنها بخشید؟ آیا چنین دنیائی را برای خود برمی‌گزینید و به او اطمینان می‌کنید و به بهره‌هایش حرص می‌ورزید؟ دنیا برای آنکس که رنگ و زیورش را متهم نسازد و از خطراتش نترسد جایگاهی بدو ناسزاوار است.

پس بدانید و البته می‌دانید که شما دنیا را پشت سر می‌گذارید و از آن کوچ می‌کنید از سرنوشت کسانی پند گیرید که می‌گفتند، (کی از ما نیرومندتر است؟) آنها را بسوی گورهایشان بردند بدون اینکه در سواری مرکب خویش مختار باشند و به ژرفای گور انداختند بی آنکه در آنجا مهمان باشند، در بستر گور آرمیدند و از خاکها کفن پوشیدند و با استخوانهای پوسیده همسایه شدند، همسایگانی که بدعوتها پاسخ نمی‌دهند و سختی‌ها را از خود دور نمی‌کنند و گریه‌ها و زاریها را نمی‌فهمند اگر بارانی بر آنها بارد شادمان نمی‌شوند و اگر خشکسالیها پدید آید زیان نمی‌بینند، فراهمند ولی تنه‌ایند و همسایه‌اند و از هم دورند و با آنکه به هم نزدیکند به دیدار یکدیگر نمی‌روند و در کنار همند و نزدیکی نمی‌جویند، شکیبایانی که کینه‌هاشان از دل رفته و صابرا نی که حسدهاشان مرده است، کسی از درد و اندوهشان نمی‌ترسد و به یاری آنها امید نمی‌بندد.

[صفحه ۴۰۴]

از روی زمین به شکم آن انتقال یافته و از فراخی به تنگی افتاده و از اجتماع، به تنهائی گزائیده و از روشنی به تاریکی رسیده‌اند همان سان که برهنه به دنیا آمدند، برهنه از آن رفتند و به همراه اعمالشان از این دنیا به جهان ابدی و سرای پایدار آخرت کوچ کردند چنانکه خداوند پاک فرمود (آفریدگان را همچنان که پدید آوردیم باز می‌گردانیم این وعده‌ی ما حتمی است و ما چنین خواهیم کرد).

خدایا کوههای ما از خشکی درهم شکافت

فدعائی از امام در طلب باران که در آن مهر و عاطفه و فروتنی نسبت به آفریدگار جهان موج می‌زند.

بار خدایا، کوههای ما از خشکی و تفتیدگی درهم شکافت و از زمینهای داغ ما غبار برخاست، چهارپایان ما تشنه ماندند و در بیابانها سرگردان شدند، آنها همچون مادران فرزندان مرده فریاد می‌کشند و از رفت و آمد بی ثمر در چراگاهها و آبشخورهای خشکیده خسته شدند.

بار خدایا، بر این فریادها و ناله‌ها رحمت، خدایا بر سرگردانی چهارپایان در بیابانها و ناله‌هاشان در جایگاه‌شان رحم کن

[صفحه ۴۰۵]

بار خدایا، در این هنگامه که سالهای خشک به مانند شتران لاغر و ناتوان به ما روی آورده و ابرهای باران خیز با ما به کینه برخاسته‌اند به سوی تو آمدم، توئی امید ناامیدان و خواهش پذیر خواهشمندان، ترا می‌خوانم در این گاه که مردمان ناامیدند و ابرها نمی‌بارند و چهار پایان نابود شده‌اند، از تو می‌خواهیم که ما را به کردارمان نگیری. به گناهانمان کیفر نبخشی و رحمت را بر

ما بگسترانی و ابرهای پر باران به سوی ما بفرستی، به همراه بهاری خرم و پر آب و گیاهانی تازه و پاکیزه بارانی که فراوان بیارد و مردگان را زنده سازد، بارانی زنده ساز و سیراب گر، فراوان، همگانی، پاکیزه، برکت بخش، گوارا، بخشنده و گیاه آور، که گیاهان را رشد دهد و شاخه‌ها را ثمر بخشد و برگها را سبز گرداند، تابندگان ناتوانت آسایش یابند و شهرهای مرده‌ات زنده شوند. خدایا از تو بارانی می‌خواهیم که زمینهای بلند ما سیراب شود و در زمینهای پست ما آبها به جریان افتد و روستاها به فراخی رسد و میوه‌ها فراوان گردد و چهارپایان کامیاب شوند و سرزمینهای دور افتاده سیراب گردد و کشتزارهای خشک و آفتاب خورده به کمک باران، به سبزی گراید از برکتهای گسترده و بخشش‌های فراوانت باراین به بندگان نیازمند و چهارپایان سرگردان ارزانی دار.

خدایا بر ما بارانی فرست که زمین را فرا گیرد و پیایی بیارد و بارشها و قطراتش به هم خورد و ابری بر ما نفرست که برقش [صفحه ۴۰۶]

بی باران باشد وافق را بی فایده پوشاند و بارانی اندک همراه بادهای سرد فرو ریزد. بارانی بر ما فرو فرست که قحطی زدگان به فراخی رسند و به برکت آن زندگی یابند و این توئی که پس از ناامیدی مردمان، باران را فرو می‌فرستی و رحمت را می‌گسترانی و توئی زمامدار هستی که سزوار ستایشی.

وای بر شما

سخنی از امام درباره‌ی مردم بصره
وای بر خیابانهای آبادان و خانه‌های زیور یافته‌ی شما، خانه‌هایی که کنگره‌هایی همچون بالهای کرکس و ناودانهایی به مانند خرطوم فیل دارد و این خیابانها و خانه‌های آباد بدست سپاهییانی ویران می‌شود که بر کشته‌هاشان نمی‌گریند و به جستجوی ناپیدهاشان نمی‌پردازند من دنیا را برودر انداخته و مقدارش را اندازه گرفته‌ام و آنرا چنانکه هست می‌بینم. [صفحه ۴۰۷]

غیبت

سخنی در پرهیز از غیبت آنها که گناه بدورند و از خطر معصیت به سلامت جسته‌اند، شایسته است که بر گناهکاران و نافرمانان، ببخشایند و به آنها مهر ورزند و سپاس بی‌گناهی بر آنها چیره باشد تا به گناهکاران نتازند و به غیبت آنها نپردازند، این غیبت گر را چه می‌شود که برادرش را غیبت می‌کند و به سرزنش او می‌پردازد؟ آیا به یاد نمی‌آورد که خداوند گناهان او را پوشیده داشته و رسوایش نساخته است، گناهانی که از گناهان برادرش بزرگتر بوده است؟ چگونه او را به گناهی سرزنش می‌کند که خود نیز به مانند آن مرتکب شده است؟ و اگر گناهی مثل گناه او انجام نداده در انجام گناهی که از آن بزرگتر است به نافرمانی خدای پرداخته است و به خدا سوگند اگر هم گناه بزرگی به جا نیاورده و گناهانش کوچک بوده است گستاخی او بر عیجونی مردم از آن گناهان بزرگتر است.

ای بنده‌ی خدا در عیجونی هیچ گناهکاری شتاب مکن، شاید که خدا او را آفریده باشد و بر گناه کوچک خود ایمن باش شاید که به جهت آن کیفر یابی، پس هر کدام از شما، به گناه دیگری آگاه است باید از بدگوئی او دست بردارد و به جبران گناه خویش پردازد و به سپاس پاکدامنی خویش به افشای گناهان دیگران نپردازد.

امروز می‌رود و فردا می‌آید

از خطبه‌های امام

ستایش خداوندی را سزااست که ستودنش کلید یاد او و موجب فراوانی نعمتش و دلیل عنایات و بزرگی اوست. ای بندگان خدا، دنیا بر شما همانسان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت و آنچه از دنیا گذشت دیگر باز نمی‌گردد و بهره‌هایش پایدار و همیشگی نیست آغاز و فرجام کارش همانند است، کارهایش به شتاب می‌گذرند و برهم پیشی می‌گیرند و نشانه‌هایش آشکارند، گویا هم اکنون به سوی رستاخیزتان می‌کشاند چون شترانی که ساربان‌هایشان به پیش می‌رانند، پس هر کس از خویش بی‌خبر ماند و به دنیا روی آورد در تاریکیها فرو ماند و به خطرهای ناگوار فرو افتاد و اهریمنانش به سرکشی واداشتند و بدکاریهایش را به چشمش زیبا نمودند، پس بهشت، جایگاه پیشتازان ایمان است و دوزخ فرجام زیاده روان است. ای بندگان خدا، بدانید که پرهیزگاری دژ استوار پیروزی و بدکاری قلعه‌ی مستحکم خواری و پستی است، قلعه‌ای که ساکنانش را از خطر باز نمی‌دارد و پناهندگانش را ننگه‌بانی نمی‌کند، بدانید که با تقوی می‌توان نیشهای زهر آگین خطر را قطع کرد و با یقین و ایمان می‌توان بسر انجامی نیکو نائل شد.

[صفحه ۴۰۹]

بندگان خدا، خدا را، خدا را، پروا گیرید درباره‌ی گرامیترین و محبوبترین کسانتان (خودتان) که خداوند راه حق را بر شما آشکار ساخته و راههای هدایت را روشن فرموده، در برابر شئامت راهی که به بدبختی می‌رسد و راهی که نیکبختی همیشگی را در پی دارد پس از این روزهای گذران برای روزهای ابدی توشه برگیرید که وسیله‌ی توشه اندوزی را به شما آموخته و شما را به کوچ کردن فرمان داده‌اند و شما را به شتاب، پیش می‌رانند و اکنون به سوارانی مانید که ایستاده‌اید و نمی‌دانید که به سوی کدامین مقصد باید براه افتید.

آگاه باشید، آنکس که برای آخرت پدید آمده او را دنیا چکار؟ و آنکس که سرمایه‌ی اندک دنیایش را می‌گیرند و حساب و پی‌آمد دارائیش برایش باقی می‌ماند با مال دنیا چکار دارد؟

ای بندگان خدا، نباید خیرهائی را که خداون به بندگانش وعده فرموده کنار گذاشت و نایستی به آنچه خداوند از آن بازتان داشته دل بست، بندگان خدا از روزی که از کردار شما پرس و جو می‌کنند و سراسیمگی‌ها پدید می‌آید و کودکان از هراس پیر می‌شوند بترسید.

بدانید ای بندگان خدا، که مراقبانی از وجودتان و دیده‌ورانی از اندامهایتان بر شما گماشته‌اند و آمارگرانی راستین کردار شما و حتی تعداد نفسهایتان را حساب و نگهداری می‌کنند چنانکه شبهای تاریک و دل‌های بسته نمی‌توانند کردارتان را از دیدگاه آنها پنهان دارند و فردای قیامت به امروز دنیای شما نزدیک است.

[صفحه ۴۱۰]

امروز با آنچه در آنست می‌رود و فردا با پی‌آمدهایش فرا می‌رسد و هر کدام شما از روی زمین به خانه‌ی تنهایی و گودال گور سرازیر می‌شود شگفتا از آن خانه‌ی تنهایی و منزل ترسناک و گودال هراس و غربت، اکنون چنان می‌بینیم که فریاد وحشتزای قیامت به شما می‌رسد و وحشت قیامت فراتان می‌گیرد و برای داوری کردارتان به دادگاه رستاخیز کشانده می‌شوید، جایی که نتوانید دروغ بگوئید و به باطل گرائید و بهانه جوئی کنید، در آنجا حقایق بر شما آشکار می‌شود و کارهایتان به شما باز می‌گردد. پس از گذشته‌ها پند گیرید و از دگرگونیهای روزگار عبرت آموزید و از بیم رسانی پیامبران برای اصلاح کارتان سود ببرید.

آه از دوری راه

ضرار بن ضمیره ضبانی نزد معاویه آمد و معاویه از او درباره‌ی امیرالمومنین پرسید، ضرار گفت هنگامی که شب تاریکی خود را گسترده بود، علی را به هنگام عبادت دیدم که در محراب ایستاده و محاسنش را بدست گرفته بود و همچون مار گزیدگان به خود می‌پیچید و با گریه‌ای گلوگیر چنین می‌گفت:

[صفحه ۴۱۱]

ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، آیا خود را به من نشان می‌دهی و خود را مشتاق من نشان می‌دهی؟ هنگامه فریبت از من دور و کار نیرنگ تو از من بدور است، برو دیگری را به فریب که مرا به تو نیازی نیست من ترا سه بار طلاق گفته‌ام که راه بازگشتی برای تو نیست زیرا، کامیابی تو کوتاه و ارزش تو اندک و آرزویت کوچک است، آه از توشه‌ی اندک و درازی راه و دوری مقصد و سختی ورود گاه (قبر و قیامت)

سرشت آفرینش

خطبه‌ای از امام که نشانگر دریافت ژرف او از سرنوشت آفرینش و احوال دنیاست.

ای مردم شما در این دنیا آماج تیره‌های مرگ و ناگواریهائید که خوردن و آشامیدنش گلوگیر است. و هر بهره‌ای که از آن برگیرید بهره‌ای دیگر را از دست می‌دهید و هر روز که از عمر خود را دریابید روز دیگرتان نابود می‌شود و آنچه از این خوان ناپایدار بخورید، سهمی از روزی خود را از دست می‌دهید و هر اثری دیگر در برابرتان می‌میرد و آنچه از آن تازه بدارید، بخشی دیگرش به کهنگی می‌گراید و اگر گیاهی در این کشتزار بروید با زرد روئی به دروگاه می‌افتد، پیشینیان که ریشه‌ها بودند در گذشتند و ما که شاخه‌هائیم باقی ماندیم و شاخه‌ها هم پس از گذشت ریشه‌ها پایدار نمی‌مانند.

[صفحه ۴۱۲]

خورشید و ماه را به گردش در آورد

خطبه‌ای از امام درباره‌ی آفرینش آسمانها و زمین.

ستایش سزاوار خداوندی است که ستایشگران از ثنایش ناتوان مانند و آمارگران، نعمتهایش از نتوانند به حساب آورند و کوششگران به ادای حقش نتوانند پردازند، خدائی که بلند همتان را توان ادراک ذاتش نباشد و هوشمندان و زیرکان به ژرفای شناختش راه نیابند، پروردگاری که صفاتش در مرزی محدود نیست و ستایشش در حدی نمی‌گنجد و ذاتش در حوصله‌ی زمان و مکان، جای نمی‌گیرد آفریدگان را به توان خویش بیافرید و بارها را به مهر خود بگسترانید و زمین را با میخهای کوهساران استوار ساخت سرآغاز دین، شناخت اوست و شناختش به درست انگاری ذاتش کمال می‌یابد و کمال باور داشتش یگانه دانستن اوست و توحید او را با اخلاص می‌توان کامل شناخت و در این اخلاص بایستی صفاتش را از ذاتش جدا ندانست، زیرا هر صفتی گواهی می‌دهد که از موصوف خویش جداست و هر موصوفی با صفت خویش دو تاست، ولی اگر کسی خدای را از صفتش جدا بداند او را با صفاتش جفت دانسته و آنکس که چنین کند دو گانه‌اش پنداشته

[صفحه ۴۱۳]

است و چون خدای را دو گانه پندارد تجزیه اش کرده و بدرستیش نشناخته و به او اشاره کرده و برایش مرزی و جایی تعیین کرده و به شمارش او پرداخته است.

اگر کسی بگوید خدا در چیست؟ برایش جایی شناخته و اگر کسی بگوید خدا بر چیست؟ جاهائی را ز او تهی دانسته است ذاتی

که بوده و پدید نیامده و از نیستی به هستی نگرائیده است با همه چیز هست نه آنکه همتایش باشد و از همه چیز جداست نه آنکه از آن کناره گیرد، فاعلی است که دگرگونی در آن پدید نمی‌آید و به ابزار کار نیازمند نیست و بینائی است که پیش از هر پدیده‌ای که به چشم آید موجود بوده است، یگانه‌ای که به هیچ چیز انس نبسته و از تنهائی به هراس نیفتاده است، آفرینش را خود پدید آورد و هستی را بیاغازید، بی آنکه اندیشه‌ای به کار برد و از تجربتی بهره گیرد و در خود جنبشی پدید آورد و در آفرینش به سراسیمگی افتد همه چیز را به گناه معین بیافرید و تضادها را هماهنگ ساخت و غرایز را پدید آورد و به آنها پیوستگی و شکل بخشید به همه چیز پیش از آفرینش آگهی داشت و به مرزها و پایان آنها گاه و به پیوندها و کرانه‌هاشان آشنا بود آنگاه پروردگار پاک، جو بیکران را در هم شکافت و کرانه‌های هوا را باز گشود و فضائی خالی پدید آورد و آبهای موج و برهم انباشته به جریان انداخت و بر دوش تند بادهائی توفنده سوار کرد و فرمان داد تا از هر سوی ابرها را باز گرداند و فراهم آورد و به استواری نگه دارد و باد از هم مرز آب

[صفحه ۴۱۴]

ساخت آنچه‌انکه هوا در زیر آن تراکم یافت و از بالا آبها سرازیر شد، آنگاه باید دیگر برانگیزانید تا موجها پدید آورد و همراه آبها پیش رود و آن باد را به تندی بوزش آورد و زافراز گاههای دور به جنبش در آورد و به او فرمان داد تا آبها را بشوراند و برانگیزد و موجها پدید آورد، باد هم آبها را به مانند مشک بجنبانید و به هر سوی بپراکند و آغازش را به انجامش پیوند داد و کرانه‌هایش به هم پیوست و ساکن را به متحرک بستگی داد، تا آنکه انبوهی از آب بالا آمد و بخشی بر روی هم انباشته شد و کف برآورد پس خداوند آن کفها را به فضائی باز و جوی گشاده بالا برد و از آن هفت آسمان را پدید آورد و در زیر آن امواجی ایستا و بازدارنده بیافرید و بر فراز سقف آسمان را برافراشت، سقفی بلند و استوار که بر ستونی تکیه ندارد و میخهایی آنرا استوار و منظم نسازد، آنگاه آسمان را به زیور اخترانی روشن و ستارگانی درخشنده بیاراست و چراغهایی درخشان و ماهی روشنگر در مدارهایی گردان و سقفی چرخان و گنبدی جنبان به گردش آورد.

[صفحه ۴۱۵]

خروش آب

سخنی از امام درباره‌ی توانائی خداوند.

خداوند از فریاد دد و دام در بیابانها و گناه بندگان در نهانگاهها رفت و آمد ماهیان در دریاها و پرموج و خروش آبها از وزش تند بادهای توفنده آگهی دارد.

آفرینش شبیره

خطبه‌ای از امام درباره‌ی آفرینش شبیره

ستایش شایسته‌ی خداوندی است که زبان ستایشگران از دریافت ژرفای شناختش بازماند و خردها را از درک بزرگیش بازداشت بدانسان که برای رسیدن به ملکوت نامتناهیش راهی نیافت اوست خدای حاکم و پایدار و آشکار، پایدارتر و آشکارتر از آنچه به چشم آید خردها نتوانند ذات بی‌انتهایش را به مرزبندی کشانند تا نمونه‌ای برای او به نظر آورند، آفریدگان را بدون نقشه‌ای قبلی بیافرید بی آنکه باکسی به مشورت پردازد و از یآوری یاری بخواهد پس آفریدگانش را به فرمان خود بیافرید و به فرمانبری خویش واداشت آنها فرمانش را پذیرفتند و نافرمانی نکردند و امرش را گردن نهادند و به مخالفت برخاستند.

از نازک کاریهای آفرینش و شگفتی‌های حکمت او که در پیچیدگیهای خلقتش می‌نگریم، آفرینش شبیره‌گان است که روشنی

[صفحه ۴۱۶]

او را به تنگی می‌کشاند و تاریکی متراکمی که همه‌ی زنده‌ها را فرومی‌گیرد او را به جنبش و پرواز می‌آورد، چشم‌هایش به هنگام تابش خورشید در مسیر حرکت نابیناست و رد پرتو آفتاب نمی‌تواند خود را به مقصدش برساند و درخشش خورشید او را از دیده‌وری و پرواز باز میدارد و به ناچار در آشیانه‌ی تاریک خود می‌ماند و بیرون نمی‌آید و پلک‌ها را در تمام روز بر هم می‌گذارد و تاریکی شب را برای بدست آوردن روزیش چراغ راهش می‌سازد و سیاهی شب‌هنگام، دیده‌اش را از بینائی بازمی‌دارد، تاریکی انباشته شب راه را بر پروازش نمی‌بندد و چون خورشید پرده از چهره‌اش برمی‌دارد و روشنی روز همه جا را فرامی‌گیرد و نور آفتاب حتی سوراخ سوسمارها را روشن می‌کند، شبیره دیده بر هم می‌گذارد و روزی خود را که در تاریکی شب بدست آورده به کام می‌گیرد.

پس پاک است خدای‌ء که شب را برای او روز قرار داد تا به دنبال روزی رود و روز را بریا او شب ساخت تا به خواب و آرامش پردازد و برای او بالهائی از گوشت بیافرید که به مانند لاله‌ی گوش انسان است که پر و استخوانی ندارد، ولی شاه رگهای این بالها به خوبی نمودار است، دوبرال او نازک نیست تا به هنگام پرواز پاره شود و کلفت و سخت نیست که سنگین باشد و از حرکتش بازدارد، او بچه اش را به هنگام پرواز با خود دارد و کودکش به او پناه می‌برد هر جا مادرش فرود آید او هم فرود می‌آید و به هر جا پرواز کند به پرواز می‌آید هرگز از او جدا نمی‌شود تا آنکه اندامش استوار گردد

[صفحه ۴۱۷]

و بالهایش برای پرواز، توان یابد و راههای حرکت و پیدا کردن روزی را بازیابد. پس منزله است آفریدگاری که همه چیز را بدون نمونه و نقشه‌ای پیشین بیافرید.

آفرینش طاووس

سخنی از امام درباره‌ی شگفتی‌های آفرینش طاووس

پدیده‌های آفرینش را به شگفتی بیافرید، برخی را جاندار و برخی را بی‌جان، گروهی را بی‌جنبش و گروهی را در چرخش و با نازک کاریهای آفرینش براهینی روشن بر توانائی بی‌پایانش بر پا داشت بدانسان که خرده‌ها بزرگیش را پذیرفتند و رد برابر فرمانش تسلیم شدند، دلایل یگانگیش در گوشها آواز می‌دهند و ما را به پذیرش یکتائیش می‌خوانند.

و پرندگان گوناگونی بیافرید که در شکافهای زمین و دره‌های ژرف و ستیغ کوهها آشیان گیرند با پرهای رنگارنگ و اندامهای گونه‌گون که مهار فرمان او را به گردن دارند و با پر و بالهای خویش در هوای گشاده و فضای گسترده پرواز می‌کنند و آنها را با همه‌ی شگفتیهای که در آفرینش خود دارند بدون نمونه و نقشه‌ی قبلی

[صفحه ۴۱۸]

بیافرید و بر استخوانهایشان پرده‌هایی از پوست و گوشت فروکشید و برخی از آن پرندگان را به جهت سنگینی اندام از پرواز در اوج هوا بازداشت تا در نزدیکی زمین به پرواز آیند و پر و بال هر دسته را برنگی بیافرید و نگارهایی در آنها پدید آورد و با صنعت دقیق خویش هر یک را در قالب رنگی ریخت که رنگی دیگر در آن نیامیخت و طوقی رنگین به پرنده‌ای بخشید که زارنگهای دیگر ممتاز گردید.

و از شگفت انگیزترین آفریده‌های او طاووس است که پیکرش را در نهایت اعتدال بیاراست و رنگهایش را به نیکوترین گونه، بنگاشت بالهایش را به هم پیوست و دمش را بدرازی کشید که چون بسوی جفتش روی آورد آن دم را چون چتری بکشاید و از آن سایبانی بر سرش بسازد، همچون کشتیبانی که بادبان کشتی را به هر سوی بگشای حیوانک برنگهایش می‌نازد و به آهستگی و

فخر می‌خرامد تیغ باله‌ایش گویا از سم خام است و بر پره‌ایش دایره‌هائی رنگین از طلای ناب و پاره‌های زبرجد که اگر باله‌ایش را به گیاهان مانند کنی، مثل دسته گلی رنگ برنگ است و اگر به جامه‌ای تشبیه کنی بهمانند پارچه‌های پرنگار و قماش رنگین یمنی است و اگر بزبورها مانند شود همچون نقره‌های سپید گونه‌ای است که گوهرها بر صفحه مرصعش بدرخشند، مستانه و شادمان می‌خرامد و بر دم و باله‌ایش می‌نگرد و از زیبایی پیراهنش بقیهقه می‌افتد و از رنگهای زیبایش به خنده می‌آمد ولی چون به پاهایش نگاه می‌کند به ناله می‌افتد و بانگ برمی‌آورد و می‌گرید، گویا فریاد رسی می‌جوید و برای ناله‌های

[صفحه ۴۱۹]

دردناکش گواهی می‌خواهد زیرا پاهایش باریک و زشت است مانند پای خروسی که نه سپید و نه سیاه باشد و از ساقهای خارهایی پنهان برآمده است.

افسری سبز رنگ و پرنقش و نگار بر فراز یالش برخاسته و برآمدگی گردنش به مانند ابریقی است زیبا و کشیده و بلند که تا زیر شکمش با رنگی سبز و تند کشیده شد همچون حریری رنگین که به مانند آینه صیقل یافته، گویا خود را به چادری سیاه پیچیده که از بسیاری شادابی و خرمی سبز گونه است و از شکاف گوشش خطی به باریکی سر قلم بدرخشش گلی سفیدت کشیده شده که در متنی سیاه می‌درخشد و از هر رنگی در پیکر خود بهره‌ای یافته و با شادابی به آن رنگها جلاء و درخشندگی داده است تا رنگها بهتر به جلوه افتد، همچون شکوفه‌هائی پراکنده بدون آنکه از قطره‌ی باران و تابش آفتاب پرورش یافته باشد و گاه پره‌ایش می‌ریزد و جامه‌اش از تن می‌افتد و پی‌درپی پره‌ایش همچون برگهای درخت می‌ریزد ولی به جایش پره‌ائی دیگر می‌روید و چندان برمی‌آید که به چهره‌ی نخستین بازمی‌گردد، بدانسان که با رنگهای پیش اختلافی ندارد و رنگی در غیر جای خویش پدید نمی‌آید.

و اگر به یکی از موهای نازک پره‌ایش نگاه کنی گاهی سرخ گلرنگ و گاهی سبز زبرجدی و زمانی زرد طلایی به نظر می‌آید، پس چگونه دریافته‌ای ژرف انسان را توان درک اینهمه شگفتی‌هاست و چگونه اندیشه می‌تواند به عمق اینهمه زیبایی فرورود؟ و یازبان ستایش

[صفحه ۴۲۰]

گران به توصیف نظمهای دقیقش پردازد؟ خیالها از درک کوچکترین جزئی از اینهمه زیبایی ناتوانست و زبانها از بیان اینهمه هنرمندی‌الکن.

پس پاک است پروردگاری که خردها از ستاش یکی از آفریدگانش ناتوانند با اینکه این آفریده‌ای که در برابر چشمها جلوه می‌کند پدیده‌ای محدود است که از نقشها و نگاره‌ائی ترکیب یافته و زبانها نتوانند به وصفش پردازند و به شایستگی به شناختش نائل آیند.

پس پاک است پروردگاری که پیکر جانورانی کوچک همچون مورچه و پشه و حیواناتی بزرگ همچون فیل و نهنگ را بیاراست و مقرر فرمود که هر جنبنده‌ای که روحی در پیکر دارد به سرانجام مرگ رسد و نابودی فرجام کارش باشد.

آفرینش مورچه

سخن امام درباره‌ی توصیف مورچه

اگر در بزرگی آفرینش بیندیشید و نعمتهای فراوان خلقت را بدیده آرید براه هدایت بازمی‌گردی و از شکنجه‌ی آتش آخرت به هراس می‌افتی ولی در دلها بیمار و چشمها نابیناست آیا به آفریده‌های کوچک نمی‌نگرید که چگونه آفرینش آنها استوار و ترکیبشان منظم است و خداوند برای آنها چشم و گوش آفریده و پوست و استخوانشان را آراسته است؟

[صفحه ۴۲۱]

به مورچه و کوچکی پیکر و نازکی اندامش نگاه کنید که به گوشه چشم نمی‌آید و اندیشه به آفرینش آن راه نمی‌یابد، چگونه بروی زمین راه می‌رود و برای بدست آوردن روزیش می‌جنبد و دانه را به لانه‌اش می‌برد و انبار می‌کند و در تابستان برای زمستانش فراهم می‌آورد و به گاه گرما برای سختی سرمایش ذخیره می‌کند، خداوند روزی او را کفالت می‌فرماید و به تناسب نیازش روزیش می‌دهد، خدای منت گزار از او بی‌خبر نیست و پروردگار پاداش بخش بی‌بهره‌اش نمی‌گذارد هر چند در شکاف سنگهای صاف و سخت باشد و اگر در اندامهای گوارش و در پائین و بالای آن و سازمان‌ها ضمه آن و چشم و گوش که در سر دارد بیندیشی به شگفتی می‌افتی و از بیان شگفتیهای پیکرش ناتوان می‌مانی.

پس بلند مرتبه است خداوندی که پیکرش را به پا داشت و ساختمان اندامش را بر بنیان هندسه‌اش بنا کرد و هیچکس را در آفرینش او شریک نگرفت و از یآوری یاری نخواست و اگر درست بیندیشی در می‌یابی که آفریدگار مورچه همان آفریدگار درخت خرما است که با وجود امتیاز پدیده‌ها و اختلاف جنبندگان دقتی یگانه به کار برده است و موجودات ریز و درشت و سنگین و سبک و توانا و ناتوان را یکسان آفریده است، همچنین است آفرینش آسمان و هوا و باد و آب، پس به آفرینش خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و آمد و شد شبانه روز و جوش و خروش دریاها و فراوانی

[صفحه ۴۲۲]

کوهسارها و بلندی تیغها و گونه‌گونی واژه‌ها و زبانهای مختلف بژرفی نگاه کن و بیندیش، پس وای بر آنکس که خدای اندازه گیر و پرتدبیر را انکار کند، آنها چنین می‌پندارند که در دنیا به مانند گیاهی بدون کشاورز روئیده‌اند و با اینکه چهره‌ای گونه‌گون بدون سازنده‌اند ولی در گفتار و اندیشه‌ی خویش برهانی ندارند آیا ممکن است که ساختمانی بدون سازنده پدید آید و یا کاری بدون کارگری انجام پذیرد؟

آفرینش ملخ

گفتاری از امام درباره‌ی خلقت ملخ

و نیز اگر خواهی درباره‌ی آفرینش ملخ بیندیش که خدایش دو چشم سرخ بخشید و آنرا چون چراغی در حدقه‌ای درخشنده جا داد و گوشه پنهان برایش قرار داد و دهانی مناسب در سرش بازگشود و احساسی نیرومند به او بخشید و دندانهایی که با آن گیاه را خورد می‌کند و داسهائی که با آن می‌درود، کشاورزان از هجوم او به هراس می‌افتند و اگر همه‌شان فراهم آیند توان بیرون راندنش را ندارند، تا اینکه به کشتزارها در آید و بهره‌اش را برگیرد با اینکه تمام پیکرش از یک انگشت نازک، کوچکتر است.

[صفحه ۴۲۳]

پس خجسته است پروردگاری که همه‌ی آفریده‌ها خواه و ناخواه بدرگاهش سجده می‌برند و پیشانی‌ها و رخهایشان را به آستانش می‌سایند و در برابرش ابراز ناتوانی و فرمانبری می‌کنند و از بیم حشمتش به اظهار بندگی می‌پردازد، پرندگان در گرو فرمان اویند دریا اندامشان را می‌آراید و روزیشان می‌دهد و گروههایشان را به آمار می‌آورد، پس این کلاغ است و این عقاب و این کبوتر است و این شتر مرغ، هر پرنده‌ای را به نامش می‌خواند و روزیش می‌دهد ابرهای پربار را پدید می‌آورد تا بارانهای خود را ببارند و هر گروه از ابرها را به جایی می‌فرستد تا زمینهای خشک را سیراب کنند و پس از مردگی با رویش گیاهان زنده شوند.

خدایا مرا بیامرز

بخشی از دعاهای امام.

خداوندا از گناه من که تو به آن آگاه‌تری در گذر و اگر به سوی تو بازگشتم تو هم با آمرزش خویش به جانب من بازگرد. خدایا از پیمانهای که با تو بستم و به آنها وفا نکردم خواستار آمرزشم و تو بر من از این گناه بیخشای. خدایا مرا بیامرز که با زبان بتو نزدیکی جستم و دلم آنرا نپذیرفت، خدایا گناهان مرا در اشاره‌های گوشه‌ی چشم و بیهوده گوئیهای زبان و میلها و آرزوهای دل و اشتباهات زبان بیامرز.

[صفحه ۴۲۴]

چه‌ها دیدم؟

در بامدادی که ضربت خورد چنین فرمود:
نشسته بودم که چشمهایم را خواب گرفت و پیامبر خدا را در خواب دیدم و به او گفتم ای پیامبر خدا، چه‌ها که از امت تو در کجروی و دشمنی که ندیدم، فرمود بر آنها نفرین کن، گفتم خداوند آنها را از من بگیرد و بهتر از آنها به من دهد و مرا از آنها بگیرد و بدتر از من زمامداری به آنها بدهد.

بخش قاتل

پس از ضربت ابن ملجم در بستر مرگ چنین وصیت فرمود:
من دیروز همنشین شما بودم و امروز عبرت شمایم و فردا از شما جدا می‌شوم، اگر زنده ماندم خودم خونخواه خویشم و اگر از دنیا رفتم و در میان شما نبودم اگر کشنده‌ام را بخشیدبد برای من مقامی است و برای شما پاداشی، پس از او در گذرید.

[صفحه ۴۲۵]

مظلوم

درباره‌ی ستمهایی که بر حضرتش وارد آمد فرمود:
من از آنروز که پیامبر خدا از دنیا رفت تا به امروز مظلوم بودم قبل از اسلام هم به من ستمی بیشتر می‌شد زیرا برادرم عقیل در برابر اشتباهی که از جعفر سر می‌زد مرا کتک می‌کرد.

گاوهای سه‌گانه

بهتر آن دیدیم که این مثل را در اینجا بیاورم زیرا از زیباترین داستانهای عربی است که درباره‌ی حیوان آمده است و این داستان که از قول امام آمده است و پیش از داستانهای است که ابن مقفع در کتاب مشهورش کلیه و دمنه بیان داشته است و این داستان دعوتی

[صفحه ۴۲۶]

است به اتحاد و دوری از پراکندگی و فساد. عجب اینجاست که چنین داستانی که انتساب آن به امام ثابت شده در نهج البلاغه و کتاب‌های پیشینی که نهج البلاغه از آن فراهم شده است نیامده است [۱۱۸].

سه گاو سفید و سیاه و قرمز، به همراه شیری در بیشه‌ای بودند و چون گاوها با هم متحد بودند، شیر نمی‌توانست به آنها دست یابد روزی شیر به گاوهای سیاه و سرخ گفت، دلیلی نمی‌بینم که گاو سفید در بیشه‌ی ما باشد زیرا رنگ او برخلاف رنگهای ماست و شما دو تا با من هم‌رنگید، اگر بگذارید او را بخورم، بیشه در انحصار خودمان می‌ماند، آنها به شیر گفتند مانعی ندارد او را بخور و شیر گاو سفید را خورد، چند روزی که گذشت شیر به گاو سرخ گفت رنگ من به مانند رنگ تو است بگذار تا گاو سیاه را

بخورم و بیشه برای ما دو تا باقی ماند گاو قرمز گفت باکی نیست او را بخور، پس از آنکه گاو قرمز تنها ماند شیر به او گفت اینک ناگزیر ترا می‌خورم، گاو قرمز گفت بگذار سه بار فریاد زنم، شیر به او گفت، فریاد بزن، گاو قرمز فریاد زد و گفت من آنروز خورده شدم که گاو سفید خورده شدم.

[صفحه ۴۲۷]

شگفتیه‌ای از گفتار کوتاه امام

کسی که به تو گمان نیکو دارد نیکویت گمانش را تایید کن اگر در رفتار کسی احتمال خیرداری سخنش را به بدی تعبیر مکن بدترین مردم کسی است که بر اثر بدگمانیش به کسی اطمینان نکند و مردم هم بر اثر بدکاریش به او اعتماد نورزند. این از دادگری نیست که کسی به اعتماد شخصی خویش به مردم بدگمان گردد. بدگمانی دلها را بیمار و درستکاران را متهم سازد و همدم را براند و دوستی برادران را دگرگون سازد. آنکس که در راه خدا جهاد کند پاداشی بزرگتر از آنکس ندارد که بتواند گناه کند و پاکدامن باشد، پاکدامن، فرشته‌ای از گروه فرشتگانست.

بخشش زکاه پیروزی است.

آنکس که به انتقامجویی تواناتر است به بخشش سزاوارتر است. گناه برادرت را بپوشان و از لغزش دوستت در گذر

در همه‌ی کارهایت راستگو و درستکار باش

هیچ بدی، بدتر از دروغگویی نیست.

دروغگو با آنکه در امنیت است خود را به هراس می‌افکند.

[صفحه ۴۲۸]

نشانه‌ی ایمان آنست که راستگویی را با آنکه برایت زیان دارد بر دروغی که ترا سود می‌بخشد برتری دهی.

از دروغ بپرهیز که راستگوی در پایگاه رهائی و بزرگواری جای دارد و دروغگو در کنار پرتگاه نابودی است

دروغگوی و مرده برابرنند، زیرا برتری زنده بر مرده، اعتماد او بر خویشتن است و اگر زنده‌ای به سخن خود اطمینان نداشته باشد زندگیش بیهوده است.

اگر راستگو باشی ترا یاری می‌دهیم و اگر دروغ بگویی کیفیت می‌بخشیم دروغ، در شوخی و واقعیت شایسته نیست و نباید شما به دختر کوچک خود وعده‌ای بدهید و به آن رفتار نکنید، دروغ انسان را به بدکاری می‌کشاند.

بهترین گفتار آن است که کردار گوینده آنرا تصدیق کند

کسی که گفتارش به دروغ آلوده گردد بزرگواریهای اخلاقیش بنابودی گراید.

هیچ شمشیر برنده‌ای در دست مرد دلاور، عزیزتر از راستگویی نیست

زشت‌ترین راستگوییها، خود ستائی انسان است.

همیشه مسئول گفتار خویشم تا به آن رفتار کنم

به تعهدات خویش پای بند باشید

برای عدم تعهد خویش پوزش مخواه و پیمانته را سست مشمار و دشمنت را فریب مده

[صفحه ۴۲۹]

به پیمانتهان وفا کنید و در داوری دادگر باشید و به نیاکانتان ننازید چنان مباش که مردم را از زشتی‌ها بازداري و خود، زشتکار باشی

و مردم را به نیکی فرمان دهی و خود نیکوکار نباشی و مردم را پند دهی و پند نپذیری که در این صورت مردم را گول زده و خود را خوار کرده‌ای

با نادان همنشین باش که او کردار ناروایش را در برابرت زیور بخشد و خواهد که تو نیز همانند او باشی
مرد چند رنگ و چند چهره را دوستی نباشد و دروغگو را وفائی نیست و حسود، آسایشی ندارد و دون همتان را جوانمردی نباشد
فرصتهای نیکو را ارج نهید.

کار خیر را انجام دهید و آنرا کوچک شمارید که کار نیکوی کوچک بزرگ است و اندکش بسیار است.
سخن نیکو گوئید تا به نیکی شناخته شوید و نیکو کار باشید تا در شمار نیکوکاران بشمار آئید.
آنکس که مردم را به نیکوکاری وادار کند همچون نیکوکاران است و آنکس که مردم را به بدی وادارد و با نیکی بستیزد دشمن خدا و انسانهاست

مباد بگوئید که دیگری در نیکوکاری از من شایسته است که در این صورت به خدا قسم چنان خواهید شد
چون بدی به جنبش درآید ولی آشکار نشود سراسیمگی می‌زاید و چون پدید آید اندوه و درد به همراه آرد و چون نیکی به جنبش آید

[صفحه ۴۳۰]

گشایش زاید و چون آشکار شود لذت پدید آورد

آنکس که دو روزش برابر باشد زیانکار است

زیرک آنکس است که امروزش از دیروز بهتر باشد

هر کس به مردم منت گزارد نیکیش تباه گردد

اگر ترا سپاس نگویند از نیکوکاریت دست بردار

نیکوکاران برای بدست آوردن زمینه‌ی نیکوکاری از نیازمندان، نیاز مندترند

مبادا به بهانه‌ی نیکوکاری بیشتر از انجام کارهای نیک کوچک

دست برداری زیرا کار کوچکی که هنگام نیاز انجام پذیرد بهتر از کار بزرگی است که در بی‌نیازی صورت گیرد

نیکوکاری از نیکی بهتر و بدکار از بدکاری، بدتر است

نیکی را با ریاکاری انجام مده و از شرمگینی کار خیر را رها مکن

کسی که کار نیک را از بد باز نشناسد همچون چارپایانست

خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌گرداند

در جستجوی نیکی و نیکوکاران باشد و بدان که بهتر از خیر آنکس است که آنرا به جا آورد و بدتر از شر آنکس است که بدکار

باشد هر روز که بر انسان می‌گذرد فریاد می‌کند، من روزی تازه‌ام و بر کردار تو گواهم پس در من به نیکی سخن گوی و نیکوکار

باش، زیرا چون بگذرم هرگز مرا نخواهی دید.

درباره‌ی انسان شریف فرمود: بسیار به نیکی می‌اندیشد و بخشی از نیکی‌ها را انجام می‌دهد و از گذشته‌های خویش اندوهگین

است

[صفحه ۴۳۱]

که چرا به کارهای خیر بیشتری دست نزده است.

و نیز فرمود: انسان شریف آنکس است که خود را به دادگری وادارد و حق را بستاید و به آن عمل کند و نیکی را وانگذارد تا به

پایانش برسان و هر جا خیری بیند آهنگ آن کند.

اگر خواهی کینه را از دل مردم بر کنی نخست از دل خویش دور کن.

کسی که زشتکاری را نیکو شمارد خود نیز زشتکار است

اگر خواهی کسی را بشناسی با او مشورت کن تا به دادگری و ستم و نیکی و بدی او آگاه شوی.

آنکس را که در تاریکی‌ها فرورفته است از درخشش روشنی سودی نباشد.

پوزش آنکس را که از تو پوزش بخواهد بپذیر و تا توانی بدی را بتاخیر انداز

باید حقوق همه‌ی مردم در برابر یکسان باشد

کسی که به حق بستیزد به خاک افتد

جز با حق همدم مباش و جز از باطل دوری مگزین

آگاه باش که آسمانها و زمین به حق پایدار است

از آنگاه که حق را شناختم درباره‌ی آن تردید نکردم

از حق و پیروان آن هر کجا که باشند پیروی کن

چون مردم برگردم فراهم آیند. عزتی بر من نیفزایند و اگر پراکنده شوند به هراس نیفتم و مرگ در راه حق را ناخوش نمی‌دارم

[صفحه ۴۳۴]

باشد و تو او را بی‌جهت سرزنش کرده باشی

وای بر آنکس که آنچه را از دیگران ناخوش می‌دارد برای خویش نیکو شمارد و گناهی را که در دیگران زشت می‌شمارد خویشتن

بجا آورد.

آنکس که چون دروغ درباره‌اش گویند ناآرام شود خردمند نیست و آنکس که از ستایش جاهلان خشنود شود از حکمت بدور

باشد آنکس که بسود تو گستاخی ورزد به زیانت نیز گستاخ باشد آنکس که به هنگام خشنودی از تو به نیکی‌هایی که در تو نیست

ترا بستاید، به هنگام خشم هم از تو درباره‌ی زشتی‌هایی که در تو نیست بدگوئی کند.

در شگفتم از آنکس که چون درباره‌ی خیری که در او نیست او را بستایند شادمان شود و یا درباره‌ی شری که در او نیست چون او

را بدشمارند، به خشم آید

باید شناخت تو درباره‌ی خود، از ستایش ستایشگران درباره‌ات استوارتر باشد

آنکس که از مردم شرم دارد ولی از خویشتن حیا نکند، برای خود ارجی قائل نشود.

سرآمد دانش مدار است

مدار به هر چیز، زیور بخشد

آنکس که شبانه روزش به مرگ می‌کشانند شایسته است که به تو به کردن شتاب ورزد

[صفحه ۴۳۵]

خوشا آنکس که به اصلاح نارواییهای خویش پردازد و از عیبگوئی مردم بر کنار ماند

آنکس که گناه مردم را زشت شمارد ولی خویشتن کاری خود خشنود باشد، مردی واقعا احمق است

هر کس گناهان خویش را فراموش کند، گناه دیگران را بزرگ شمارد و آنکس که بر مردم بنازد خوار گردد

در نادانی مرد همین بس که اندازه‌ی خویش نشناسد

آنکس که قدر خویش نشناسد قدر دیگران را بیشتر نشناسد

هر کس که خود را بشناسد خدایش را شناخته است

هر کس که ارج خویش نشناسد نابود گردد

چهره‌ی خویش را همیشه در آینه نگاه کن اگر زیباست حاضر نباش که با بدکاری آن را زشت کنی و اگر زشت است بپرهیز که زشتکاری را با زشتروئی در آمیزی

انسان آئینه‌ی انسان که درباره‌ی او می‌اندیشد و کمبودهایش را جبران می‌کند

اگر در انسانی صفتی نیکو یافتی در انتظار صفات نیکوی دیگر او باش

بدترین شما آنکس است که به سخن چینی پردازد و بین دوستان جدائی افکند و برای بیگناهان، گناه بترشد

انتقامجویی با بزرگواری و درستکاری با عدم مشورت همراه نیست

گواهی تبهکار را نپذیر مگر آنکه بر زیان خود گواهی دهد

[صفحه ۴۳۶]

چون به تو خوشامد گویند به نیکوترش پاسخ گوی و چون دستی به کمک کاریت دراز شود به آن پاداشی بهتر ده و برتری شایسته‌ی آن کس است که در خیر و خوشامد پیشگام باشد.

اگر انسان بیش از اندازه‌اش به بهره‌های دنیا دست یابد خوی او برای مردم زشت و ناشناخته گردد

چون کسی را بیش از شایستگی بالا بری منتظر باش که به همان میزان قدر ترا پائین آورد

از اینکه کسی به سختی افتاد شادمان مباش زیرا نمی‌دانی که روزگار با تو چه خواهد کرد؟

جان خویش را از هر پستی بدور دار

جز الاغ هیچکس از بزرگواری کناره گیری نکند

دادرسی دردمندان و رها بخشی گرفتاران موجب آرمزش گناهان بزرگ است

کسی که سوگواری را تسلیت دهد خداوندش در زیر سایه‌ی خویش جای دهد

کودکان بی‌سرپرست را همچون فرزند خویش ادب بیاموز

به هنگام خوردن ناتوانها را با خویش برابر شمارید

مباد که خویشاوندانت به ستمکاری تو طمع ورزند و دشمنانت از دادگریت نومید گردد

[صفحه ۴۳۷]

با آنکس که برای تو به مانند امتیازی که تو برای او قائلی فضیلتی قائل نیست، همسفر مباش

پیاده راه رفتن در التزام سواره، برای سواره تباهی و برای پیاده خواری ببار آورد

در انجمن خویش با کسی راز مگوی و اگر خشمگین شدی برخیز و به هنگام خشم داوری مکن

به هنگام خشنودی و میل چنان رفتار کن که به هنگام ترس و اضطراب رفتار می‌کنید

چون برادرت در خانه‌ی تو را به مهمانی کویدند، همه‌ی چیزهائی که در خانه داری برای آنها بیاور ولی از بیرون چیزی برایشان تهیه مکن

بدترین برادران آنکس است که برادریش برای تو تکلف آورد

از هر رفتاری که مردم آن را زشت شمارند بپرهیز

کسی که در نهان کاری کند که از آشکارایش آزرده دارد برای جان خویش ارجی ننهاده است

هر کس نهان خود را اصلاح کند ظاهر خویش را نیز اصلاح کرده است

آنکس که تو را از بدی بترساند همچون کسی است که ترا به نیکی بشارت داده است.

حسود از تو خشنود نشود تا اینکه یکی از شما بمیرد

حسادت دوست از بیماریهای دوستی است

فروتنی نعمتی است که حسود نتواند آنرا به خطر اندازد

[صفحه ۴۳۸]

من هیچ ستمگری را شبیه‌تر به ستمدیده از حسود نیافتم که اندوهی همیشگی و قلبی دردمند و غمی بزرگ همراه دارد بر بی‌گناهان

خشمگین است و به آنچه ندارد بخل می‌ورزد

ستایش بیش از شایستگی چاپلوسی و کمتر از آن ناتوانی یا حسادت است.

چنان با مردم رفتار کن که اگر مردی بر تو بگریند و اگر زنده بودی با تو مهربان باشند

دوست آن است که در سه مورد نگهبان شخصیت و اعتبار تو باشد در غیبت، در سختی و بهنگام مرگ

دشمن دانا بهتر از دوست نادان است

از بهترین صفات مرد بزرگوار آن است که خود را از رازهای مردم بنادانی زند

بزرگترین دشمنان آنکس است که حیل‌های گریش پنهان‌تر باشد

کسی که جامه‌ی آزر مپوشد عیوبش از مردم پنهان ماند

چشمها از سختی دلها از گریه خشک ماند و دلها از فراوانی گناه سخت گردد

خویشاوندی بدوستی نیازمند است ولی دوستی به خویشاوندی نیازمند نیست

چه بسا خویشاوندی که از بیگانه دورتر باشد و چه بسا بیگانه‌ای که از خویشاوند نزدیک‌تر باشد و غریب آنکس است که او را

بدرستی

[صفحه ۴۳۹]

دوستی، خویشاوندی سودبخشی است

غربت، در نداشتن دوستانست

نشانه‌ی بزرگواری آنست که انسان بر گذشته‌های خویش بگرید و به مردم خویش مهر بورزد و جانب دوستان دیرین را نگهدارد.

آزمندی بندی است که همیشه بر گردن آزمند است

خردها در زیر شمشیر آزاها به خاک می‌افتد

چه بسا خردها که اسیر هوی پرستی است

اگر بر آنچه از دست می‌دهی ناله می‌کنی پس بر آنچه هم که به دست نمی‌آوری زاری کن

هوسرانی مرکب فتنه و تباهی است

اگر زندگانی را بر خود آسان گیری همه‌ی مردان، خویشاوندان تواند و اگر سخت بگیری خاندان خویش را هم شناسی

چون دنیا به کسی روی آورد نیکی‌های دیگران هم به او نسبت یابد و چون به او پشت گرداند خوبیهای خودش هم از او سلب شود

به نیاز خویش نرسیدن بهتر از نیاز به نااهل بردن

به سه کس باید رحم کرد، دانائی که نادان بر او فرمان راند،

ناتوانی که در چنگال ستمگری تواناست و بزرگواری که نیازمند به پست همتی است چون از بزرگواری نیازی خواستی، بگذار تا

بیندیشد، زیرا او جز به خیر نمی‌اندیشد ولی چون به دون همتی نیاز بردی از او شتاب بخواه زیرا چون بیندیشد به پست فطرتی

خویش باز گردد

[صفحه ۴۴۰]

روی آوری به بزرگوار او را به بخشش و امیدارد و به پست همت او را به بخل وادرا می کند
بزرگواران در تنگدستی به نرمی نگریند و در توانگری دل سخت نشوند
به آنکس که از دل دوستش می دارید امید ببندید

بخشندگی باید پیش از پرستش انجام پذیرد و اگر بعد از سوال باشد از روی شرم و فرار از بدگوئی است.
بخل، همه‌ی بدیها را در بردارد و افساری است که انسان را به سوی همه‌ی بدیها می کشاند
بخل ورزی، پرده‌ای بر چهره‌ی بی چیزی است

بخیلان چنانند که بی خبر ماندن آنها از گناهان بزرگ آسان تر از این است که به احسان اندکی پاداشی دهند
ای فرزند آدم، آنچه بیش از نیاز خویش فراهم آوری برای دیگران بجا می گذاری

ای فرزند آدم، خودت وصی خویشتن در سرمایه‌ات باش و آنچه می خواهی پس از مرگت برایت انجام دهند خودت انجام ده
آنها که سرمایه‌ای باشد باید با آن گرفتاران را رهائی بخشد
کسیکه جان خویش را گرامی دارد سرمایه‌اش را پست شمارد
آزمندی و تکبر و حسد، انسان را به گناهکاری وادار می کند
صفات نیکوی خویش را با نازش و تکبر نبود مکن
اگر دوست داری که ترا بستایند از خود را بستایش آشکار مکن

[صفحه ۴۴۱]

بزرگترین افتخار آنست که بخود نبالی

شکیبائی را به اندازه‌ی گرفتاری می دهند

مصیبت یکی است و چون بزاری افتی دو تا می شود

جان خویش را به شکیبائی در برابر گرفتاریها عادت بده

چون ناگواریها، بشدت رسد، گشایش فرامی رسد

شکیبائی مرکبی است که سرنگون نمی شود

صبر دو گونه است، یکی در برابر ناگواریها و دیگر در برابر هوسرانیها روزگار دو روز است روزی بسود تو و روزی بزبان تو، پس

اگر به سودت بود به بیهودگیش مگذران و اگر به زیانت بود شکیبا باش

آنکس که بردباری کند باید همچون آزادگان شکیبا باشد و گرنه نادانی است که خویشتن را به بی غمی زند

به هنگام بهره‌مندی و گشایش به بیهودگی مگرای و به هنگام سختیها سراسیمه مباش

تکبر ورزیدن با متکبرین هم نوعی فروتنی است

کسی که به جستجوی چیزی برخیزد همه‌ی آن و یا برخی از آن را به دست آورد

آنکس که زبانش بر او فرمان راند جان خویش را ناچیز گرداند

زبان خردمند در پشت قلب او و قلب نادان در پشت زبان اوست

چون همه‌ی کارها را انجام دادی چنان باش که گوئی کاری انجام نداده‌ای

[صفحه ۴۴۲]

خاموشی به هنگام دانائی به مانند سخن گوئی بوقت نادانی، خیری همراه نخواهد داشت
 زبانت را نگهدار، زیرا تلافی خاموشی آسانتر از جبران زیانهای سخنگوئی است
 درباره‌ی چیزی که نیست پرسشی مکن زیرا در آنچه اکنون هست مشغولیت داری
 وفاداری با فریبکاران در نزد خداوند، نوعی فریبکاری است
 چون در کارها به اشتباه افتی از کارهای گذشته برای آینده پند بگیر
 اندیشمند در کارها به نتیجه می‌رسد و مرد شتاب زده به اشتباه می‌افتد
 چقدر پندها فراوان است و پندگیران اندکند
 اندیشه‌ی پیر مردان از مبارزه‌ی جوانان ارزنده‌تر است
 به امام گفتند: خردمند را برای ما تعریف کن، فرمود: آنکس که هر چیز را به جای خود گذارد
 گفتند: نادان را برای ما تعریف کن، فرمود: تعریف کردم (یعنی کسی که هر چیز را به جای خود نگذارد)
 کسی را که نمی‌شناسید از رفیقانش بشناسید
 شما که به دنیا پشت کرده و به مرگ رو آورده‌اید، چه زود است که بیدار مرگ برسید
 کسیکه دوری سفر را بیاد آورده آماده‌ی رفتن می‌شود
 [صفحه ۴۴۳]

نفسهای انسان، گامهای او بسوی مرگ است
 چه بسا لقمه‌ای که انسان را از بسیاری خوردنیها باز می‌دارد
 اختلاف، اندیشه را درهم می‌کوبد
 آنرا که فرمان نبرند رایب نباشد
 چون سخن خوارج را شنید که می‌گویند (فرمانی جز از خدا نیست)
 فرمود: سخن حقی است که از آن نتیجه‌ی باطل می‌گیرند
 آنکس که چیزی را نشناسد برایش عیب می‌تراشد
 مردم، چیزی را که نمی‌دانند دشمن آنند
 کسیکه درخت وجودش نرم و تازه باشد شاخه‌های فراوان از آن بر می‌خیزد
 خفتن بر یقین بهتر از عبادت در شک است
 یک فقیه از هزار عابد برای شیطان خطرناکتر است
 بهترین پارسائی آنست که پنهان باشد
 نماز در نشستن و برخاستن نیست بلکه در اخلاص است
 بزرگترین گناهان آنست که کوچکش شمارند
 کوچک را، کوچک نشمارید، باشد که بزرگ گردد و اندک را کم ندانید شاید که بسیار شود
 روزی بر مردم فرارسد که جز خبر چینان تقرب نیابند و جز تبهکاران هنرمند نباشند و جز دادگران ناتوان نمانند
 دنیا احمق است و نابخردان به آن روی آورند
 ما دنیا را به رو بر زمین انداختیم و به اندازه‌ی نیاز از آن بهره
 [صفحه ۴۴۴]

گرفتیم و به پستیش به او نگاه کردیم
ای مردم، به خدا قسم شما را به هر طاعتی که واداشتم خویشتن پیش از شما آنرا به جا آوردم و از هر گناهی که بازتان داشتم،
خودم پیش از شما از آن دوری کردم
کسیکه خویش را پیشوای مردم قرار می‌دهد، باید پیش از دیگران به آموزش و تهذیب خویش پردازد و باید مردم را پیش از
زبانش با عملش هدایت کند و آنکس که جان خود را پاک و تربیت کند بهتر از آنکس است که به تربیت دیگران پردازد آنکس
که زمام امور مردم را بدست می‌گیرد باید نخست خویشتن را درست و راست گرداند و سپس به راست کردن دیگران پردازد و
گر نه به مانند کسی است که بخواهد سایه‌ی چوب کجی را قبل از راست کردن خود چوب راست گرداند
شگفتا آیا شرط خلافت همنشینی و خویشاوندی پیامبر است؟

(یعنی در اینصورت من از همه سزوارترم)

بدبخت‌ترین زمامداران، آنکس است که مردم او را به بدبختی کشاند چقدر فریب کاری از زمامدار زشت است
بدخوی را حق زمامداری نیست

اگر چوپان گرگ باشد، پس گوسفند را چه کسی نگهبانی کند؟
هرگز در انتخاب فرمانداران، سفارش کسی را پذیر و کفایت و درستکاری را ملاک کار قرار ده
آنکس که رازداران و اطرافیانش تبهکار باشند چون کسی است که

[صفحه ۴۴۵]

آبی در گلویش گیر کند، زیرا اگر چیز دیگری در گلو گیرند آنرا با آب دفع کنند، ولی اگر آب در حلق فرورود چه کنند؟
دادگری یک چهره دارد و ستمگری چهره‌های گونه‌گون، بدین جهت ستمگری آسان است و دادگری سخت و مشکل، به مانند
تیراندازی که به خطا انداختن آسانست ولی به هدف انداختن نیاز به ورزش و تمرین دارد
دادگری را بر سختگیری پیشی ده و در آنجا که سخن سود می‌دهد فعل را بکار بیند بدترین مردم، زمامدار گمراهی است که مردم
را به گمراهی کشاند ستمگری آخرین دوران زمامداری است
دادگری زمامدار از فراوانی و خرمی روزگار بهتر است

انسان آزاد است، ولی چون پیمانی و عهدی بنده در گرو مسئولیت آن است

دل‌های مردم گنجینه‌ی زمامدار است و زمامدار آنچه از داد و بیداد در دل مردم بنهد آنرا بیابد
بدانید که من با دو کس می‌جنگم مردی که به چیزی که ندارد ادعا کند و آنکس که حقی را که بعهده دارد ایفا نکند
تا زمامدار با مهربانی کند دست لطف خدای بالای سر او است و چون ستم ورزد خداوند او را بخود واگذارد
امام درباره‌ی خداوند فرمود: و کوهها را از جای کند و از هم پاشید و سنگها از هیبت و شکوه خداوندی بر روی هم غلتیدند

[صفحه ۴۴۶]

سپاس خدائی را، که هیچ آسمانی آسمان دیگری و هیچ زمینی زمین دیگری را از نظر او پوشیده نمی‌دارد
پیشوایان دادگر باید زندگی خود را با زندگی توده‌ی مردم هماهنگ سازند
مردی ساختمانی بلند و با شکوه ساخت، امام فرمود سکه‌های پول از بلندی این ساختمان سر بر آورده و چنین خانه‌ای از سرمایه‌داری
تو حکایت می‌کند

چون خداوند بر مردمی خشم آورد کالاهایشان را گران می‌کند و تبهکاران را بر آنها چیره می‌گرداند
سه گروهند که پول را برای خود می‌خواهند، بازرگانان دریائی (استعمارگران)، اطرافیان حکومتها و داوران رشوه خوار.

پروردگارا ما را از آنچه گمان می‌برند بهتر کن و گناهان ما را که از آنها پوشیده است بیامرز
 عثمان به امام عتاب می‌کرد و به فراوانی به سرزنش امام می‌پرداخت و امام خاموش مانده بود، عثمان گفت چرا چیزی نمی‌گویی؟
 امام فرمود اگر بخواهم چیزی بگویم ترا ناخوش آید و حرفی هم که ترا خوش آید ندارم که بزخم
 بر شما باد که از ریاکاری و دشمنی پرهیزد که این هر دو، دل را بیمار می‌کنند و بر آنها نفاق می‌روید
 کسی را که از آزارش در امانی، برادریش را بپذیر
 خداوند شما را از ستم خویش پناه داده است (بکسی ستم نمی‌کند)
 [صفحه ۴۴۷]

ناتوان را کمک کنید و ستمدیدگان را یاری دهید
 حق را در بین خودتان گسترش دهید و آنرا بدست ستمگری که نمی‌فهمد یاری دهید بار خدایا، من فرماندارم را فرمان ندادم که به
 مردم ستم کند
 روز انتقام ستمدیده از ستمگر، سخت تر از روز ستمکاری ستمگر بر ستمدیده است
 پیروان ما چون بخشم آیند ستم نکنند، آنها برای همسایگان خویش برکت و برای دوستان خود سلامت و آسایشند
 ستمکاری و دروغ به شخصیت مرد زیان می‌رسانند
 ستمگران زیانکارند
 چقدر، بدخوئی با همسایه بد است
 هلاک شد آنکس که بی‌جهت ادعا کرد و زیانکار شد آنکس که به مردم تهمت زد
 آنکس که دشمنی بکارد، زیانکاری بدرود
 دشمنی بیندگان خدا، کاری نارواست
 ستم، خواهان شمشیر است
 حکومت خویش را با خونریزی بر پای مدار
 به خدا قسم داد ستمدیده از ستمگر بستانم و ستمگر را مهار کنم تا بسرچشمه‌ی عدالت بکشانم هر چند او را ناخوش آید
 اگر عادل‌ی شکست خورده باشی بهتر از آن است که پیروزی را با ستم بدست آوری
 [صفحه ۴۴۸]

پست ترین مردم کسی است که از ناتوانی، بزمامدار ستمگری سخن چینی کند
 ستم به ناتوانان زشت‌ترین ستمهاست
 اما گناهی که آمرزیده نمی‌شود، ستم مردم نسبت به یکدیگر است هرگز یاور ستمکار مباش
 ستمگر را سه نشانه است، خدای را که فوق اوست با نافرمانی ستم کند و مردمی را که در زیر فرمان اویند به چیرگی ستم کند و
 گروه ستمکاران را نیز یاری دهد.
 خدای رحمت کند آنکس را که حق را بنگرد و آنرا یاری کند و ستم را ببیند و آنرا طرد کند و یاران حق را یاور باشد
 آنکس که ستم کند و آنکه او را یاری دهد و هر کس به ستم خشنود باشد هر سه درستکاری شریکند
 هر کس بکار ناروای گروهی خشنود باشد در شمار آنان است و هر کس در شمار بدکاران باشد دو گناه دارد گناه بدکاری و گناه
 رضایت به بدکاری
 از امام پرسیدند، کدامین گناه زودتر کیفر داده می‌شود و گناهکار را زودتر سرنگون می‌کند؟ فرمود: ستم به کسی که جز خدا

یاوری نداشته باشد و تجاوز بی نیاز به نیازمند

چون خواهی ستم کنی، عدالت خداوند را نسبت به خویشتن به یاد آور و بهنگام توانائی بادی توانائی خدا باش
تبهکاری دژ خواری است که تبهکاران را از ورود باز نمی دارد ولی

[صفحه ۴۴۹]

پناهندگان را نگهبانی نمی کند

حکمت را به نااهلان نیاموزید که در نتیجه به آنها ستم کرده‌اید هر کس را دستاورد کار خویش بدست آورد
ارزش مرد در آن چیزی است که نیکویش می شمارد

بدانید که مردم، فرزند نیکوکاری خویشند

به سخن نگاه کن نه بگوینده‌ی سخن

حسبی چون تواضع و شرفی مانند دانش و همدمی مثل خوشخوئی نیست

شریفترین چیزها دانش است و خدای تعالی داناست و دانایان را دوست می دارد

کسیکه در رفتاری کندی کرد، افتخار نژادیش او را به شتاب نمی آورد

آنکس که در کسب دانش کوتاهی کرد به سختی‌ها گرفتار آید

آنچنان مباش که بیشتر از کردارت برای خود امیدوار به پاداش باشی

برای دنیایت چنان کار کن که گوئی همیشه زنده خواهی ماند

از آن کسان مباش که بدون کردار شایسته، به آخرت امیدوار باشند

هرگز در جنگ پیشدستی مکن

هیچ جنبشی نیست مگر آنکه به شناخت آن نیازمندی

آنکس که بدون دانش کار کند چون رهروی است که برای دیگر رود هر چند راه پیماید از مقصدش دورتر شود و آنکس که با

آگاهی کار کند چون رهروی است که به راهی روشن رود پس هر روز باید

[صفحه ۴۵۰]

بنگرد که آیا پیش می رود با بر می گردد؟

اندیشه، روشنی پدید آورد و بی خبری تاریکی بار آورد

برای دانستن بیرس نه برای ستیز و دشمنی

داناترین مردم آنکس است که دانش مردم را با رفتار خویش فراهم آورد

آنکس که خود رای باشد نابود گردد و کسیکه با مردم به مشورت پردازد در خرد آنها شریک شود

آنکس که اندیشه‌ی مردم را بپذیرد، اشتباهات را بشناسد

گنجی سودمندتر از دانش و کرامتی بالاتر از بردباری نیست

دانش به پوزش بهانه جویان پایان دهد

خیر در فراوانی سرمایه و فرزندان نیست بلکه خیر در بسیاری دانش است

گنجوران با آنکه زنده‌اند مرده‌اند و دانشمندان تا روزگار پایدار است زنده‌اند زمامداران بر مردم حکمرانند و دانشمندان بر

زمامداران چیره‌اند

دانا زنده است اگر چه مرده باشد و نادان مرده است هر چند زنده باشد

دانش یکی از دو زندگانی است و دوستی یکی از دو خویشاوندی است و نام نیکی یکی از دو است اگر کسی پاسخ پرسشی را نمی‌داند از اینکه بگوید نمی‌دانم شرم نکند و آنکس که چیزی نمی‌داند اگر آنرا بیاموزد نباید شرم کند [صفحه ۴۵۱]

چه بسا چیزی را که ندانی و در رای خویش سرگردان مانی و بینائیت به گمراهی افتد ولی پس از آن به دانائی و بینائی رسی هیچ فقری سخت‌تر از نادانی نیست

نادان هر چند خویشاوند و همسایه‌ات باشد از شرش در امان نیستی

چون خداوند خواهد بنده‌ای را خوار گرداند دانش را از او بازگیرد

هر ظرفی که چیزی در آن ریزند تنگ و پرگردد جز ظرف دانش که هر چه در آن ریزند فراختر شود

دلها نیز به مانند تنها خسته و فرسوده شوند، پس دلها را به حکمت آموزی تازه دارید

شعله‌ی اشتیاق، سبکبارتر از سنگینی خستگی و فرسودگی است

در ارزش دانش همین بس که بیدانشان هم ادعای دانش کنند و چون آنها را بدانند بستایند شادمان شوند و در بی‌ارجی نادانی

همین بس که نادانان از آن بیزاری جویند و چون نادانشان خوانند خشمگین شوند

کم‌ارجترین مردمان کم‌دانشانند

دانشی دینی است که به آن می‌گرایند و به آن پاداش می‌یابند

دانشها بیشتر از آنند که به آمار آیند پس از هر دانشی بهترینش را برگزین

کسی که از روی نادانی فتوا دهد زمین و آسمان نفرینش کنند

[صفحه ۴۵۲]

دانشمندان در میان انبوه بی‌دانشان غریبند

خداوند بی‌دانشانی را که دانش نیاموخته‌اند بازخواست نمی‌کند تا آنکه دانشمندی را که به مردم دانش نیاموخته‌اند بازخواست

کند سپاس دانشمند از دانشی که دارد آن است که علم خویش به آنها که سزاوارند بیاموزد

بلند همتان اگر چه فروتنی کنند باز هم بلندی یابند، چنانکه هر چند بخواهند آتش را پنهان کنند شعله‌اش بالا می‌زند

چون با دانشمندی انجمن کنی، بکوش بیشتر بشنوی تا اینکه سخن گوئی

علم با عمل هماهنگ است، پس کسی که بداند به آن رفتار می‌کند و علم مردم را به عمل می‌خواند و اگر پاسخش ندهند می‌رود

ای دانشوران، آیا بار دانش را بدوش می‌کشید؟ دانش از آن کسی است که بداند و بدانش خویش رفتار کند و علمش با عملش

موافق باشد

دانشمندی که بدانش خویش رفتار نکند، همچون نادان سرگردانی است که به جهلش گرفتار باشد بلکه حجت بر عالم تمامتر و

بزرگتر است

دانشتان را نادانی و یقین خود را شک قرار ندهید، چون دانستید به آن رفتار کنید و چون یقین کردید اقدام ورزید

چه نیکوست آن که دانش را با مدارا زینت دهد

گفتید فلانی سرمایه‌ای فراوان فراهم آورده است، آیا از روزهایی که

[صفحه ۴۵۳]

آن سرمایه را انفاق کند سود برده است؟

فرزند آدم را در روز رستاخیز بر پای می‌دارند و از او می‌پرسند که عمر خود را چگونه گذرانده و جوانیش را چگونه سپری کرده و

سرمایه‌اش را از کجا فراهم کرده و در چه راهی خرج کرده و به علم خود چگونه عمل کرده است. زیاده روی در زندگی و بیش از نیازمندی فقری بی پایان است چقدر دشوار است که بنده‌ی شهوات به فضیلت گراید آنکس که توانا شود، بهره‌ها را به خود اختصاص دهد دو گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند، دانشجو در طلب دانش و دنیاپرست در بدست آوردن سرمایه بازرگان تبهکار است و تبهکار در آتش است مگر کسی که بحق بگیرد و به حق بازستاند سرمایه‌دار، یا سرمایه‌اش را از راه باطل بدست آورده یا حقوقی را نپرداخته است فقر، مرگ بزرگتر است

فقر، زیرکی را می‌رباید و فقیر در شهر خویش غریب است هیچ سرزمینی از زادگاهت شایسته‌تر نیست و بهترین شهرها جایی است که تو را نگهدارد اگر فقر در برابرم شکل گیرد او را خواهم کشت گرسنگی فقیر، پدیده‌ی بهره‌کشی سرمایه‌دار است هر جا نعمتی فراوان دیدم، حقوقی ضایع شده در کنارش یافتم [صفحه ۴۵۴]

سرمایه فراهم نمی‌شود مگر از راه بخل و حرام ه نعمت‌ب که بدست می‌آید نعمتی دیگر از دست می‌رود هیچ نعمتی بدون رنج بدست نمی‌آید

انسان، بیهوده آفریده نشده است که تا هوسرانی کند و او را رها نکرده‌اند تا به بیهودگی گراید بخشش به کسی که شایسته نیست و نبخشیدن به کسی که سزاوار بخشش است هر دو اشتباهی به مانند هم است چون از چیزی بی‌نیاز شدی آنرا فروگذار و آنچه را بدان نیازمندی برگیر از احتکار جلوگیری کن

هر کس که چیزی که از او نیست بگیرد شایسته‌ی سرزنش است بر شما باد که از وام گرفتن بپرهیزید وام موجب خواری است

از گرفتاری‌هایی که برای پیشینیان پیش آمد و نتیجه‌ی کردار زشت آنها بود، دوری کنید و در خیر و شر، احوال آنها را بیاد آرید و بکوشید که همچون آنها نباشید

از رفتار گذشتگان پند بگیرید پیش از آنکه آیندگان از رفتار شما اندرز یابند فرزندان خود را به خویهای خویش پرورش ندهید که آنها برای روزگاری دیگر آفریده شده‌اند دل‌های مردم رمنده است هر کس با آنها همدم گردد بسوی او [صفحه ۴۵۵]

روی می‌آورند

بنده‌ی دیگران مباش که خدایت آزاد آفرید

هر چه بر آزاد مرد تحمیل کنی می‌پذیرد و بر بزرگواریش افزون می‌گردد مگر آنکه بخشی از آزادی او را بازگیری که در

اینصورت تحمل نخواهد کرد

من چیزی را که نمی‌خواهید بر شما تحمیل نمی‌کنم

من به تو اجازه می‌دهم که به آنچه که بر تو آشکار شد رفتار کنی

اندوه نیمی از پیری است، من مردم را به سوءظن، کیفر نمی‌دهم

کسی که خود را بر روزگار بزرگ شمارد روزگارش خوار گرداند

ترا از شتابزدگی در گفتار و کردار بر کنار می‌دارم

از خدا بترسید و به بندگان و شهرهای خدا ستم نوزید زیرا شما حتی درباره‌ی حیوانات و بیابانها مسئولید چه به شتاب می‌روند

ساعتها در روزها در ماه‌ها و ماهها در سالها و چه به شتاب می‌گذرند سالها در عمرها.

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه تغز بها الاسلام و اهله

پاورقی

[۱] خطبه‌ی ۲۹ نهج البلاغه.

[۲] ترجمه‌ی خطبه‌ی ۴۹ نهج البلاغه.

[۳] خطبه‌ی اول نهج البلاغه.

[۴] خطبه‌ی ۹۰ نهج البلاغه.

[۵] خطبه‌ی ۹۰ نهج البلاغه.

[۶] خطبه‌ی ۸۰۱ نهج البلاغه.

[۷] گفتار ۳۱ نهج البلاغه.

[۸] گفتار ۲۱۸ نهج البلاغه.

[۹] خطبه‌ی اول نهج البلاغه.

[۱۰] قرآن مجید.

[۱۱] نهج البلاغه.

[۱۲] خطبه‌ی ۹۳ نهج البلاغه.

[۱۳] سوره بقره.

[۱۴] خطبه‌ی ۲ نهج البلاغه.

[۱۵] خطبه‌ی ۹۵ نهج البلاغه.

[۱۶] خطبه‌ی ۷۱ نهج البلاغه.

[۱۷] سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۱۹.

[۱۸] خطبه‌ی نهج البلاغه.

[۱۹] خطبه‌ی ۸۶ نهج البلاغه.

[۲۰] نهج البلاغه گفتار ۹۹.

[۲۱] خطبه‌ی ۲۳۹ نهج البلاغه.

[۲۲] خطبه‌ی ۱۵۳ نهج البلاغه.

- [۲۳] آخر خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه.
- [۲۴] سوره بینه آیه ۴.
- [۲۵] طارق ۱۴.
- [۲۶] انعام ۱۱۶.
- [۲۷] خطبه‌ی ۱۳۳ نهج البلاغه.
- [۲۸] خطبه‌ی ۱۵۵ نهج البلاغه.
- [۲۹] آل عمران ۱۹۹.
- [۳۰] آیه‌ی اول سوره‌ی ابراهیم.
- [۳۱] خطبه‌ی ۱۷۵ نهج البلاغه.
- [۳۲] خطبه‌ی ۱۷۵ نهج البلاغه.
- [۳۳] سوره‌ی بینه آیه‌ی ۸.
- [۳۴] سوره‌ی بینه همان آیه.
- [۳۵] ۷۸ قصص.
- [۳۶] ۳۱ اعراف.
- [۳۷] ۹۲ مائده.
- [۳۸] خطبه‌ی ۱۲۶ نهج البلاغه.
- [۳۹] نامه‌ی شماره‌ی ۴۵ نهج البلاغه.
- [۴۰] خطبه‌ی ۹۸ نهج البلاغه.
- [۴۱] خطبه‌ی ۸۲ نهج البلاغه.
- [۴۲] خطبه‌ی ۱۰۲ نهج البلاغه.
- [۴۳] خطبه‌ی ۱۱۰ نهج البلاغه.
- [۴۴] کلمات قصار شماره‌ی ۷۴ نهج البلاغه.
- [۴۵] عنکبوت ۶۵.
- [۴۶] آخر سوره‌ی اعلی.
- [۴۷] انعام ۳۳.
- [۴۸] اسراء ۲۳.
- [۴۹] ضحی ۵.
- [۵۰] قصص ۴۸.
- [۵۱] خطبه ۱۱۹ نهج البلاغه.
- [۵۲] خطبه‌ی ۱۳۲ نهج البلاغه.
- [۵۳] خطبه‌ی ۱۵۵ نهج البلاغه.
- [۵۴] خطبه‌ی ۱۹۴ نهج البلاغه.
- [۵۵] گفتار قصار ۲۴۳ نهج البلاغه.

- [۵۶] سوره رحمن.
- [۵۷] سوره‌ی حدید آیه‌ی ۲۶.
- [۵۸] آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی شوری.
- [۵۹] نساء آیه‌ی ۱۳۵.
- [۶۰] سوره‌ی مائده ۱۲.
- [۶۱] سوره‌ی نساء ۶۲.
- [۶۲] نحل ۷۹.
- [۶۳] حجرات ۱۰.
- [۶۴] نحل ۱۶.
- [۶۵] انبیاء ۴۹.
- [۶۶] شماره‌ی ۴۶ از نامه‌های نهج البلاغه.
- [۶۷] ۴۱ نهج البلاغه.
- [۶۸] شماره‌ی ۴۵ از نامه‌های نهج البلاغه.
- [۶۹] سوره‌ی یوسف.
- [۷۰] خطبه‌ی ۳ شقشقیه نهج البلاغه.
- [۷۱] خطبه‌ی ۱۲۶ نهج البلاغه.
- [۷۲] خطبه‌ی ۱۳۲ نهج البلاغه.
- [۷۳] خطبه‌ی ۱۳۱ نهج البلاغه.
- [۷۴] خطبه‌ی ۱۶۳ نهج البلاغه.
- [۷۵] خطبه‌ی ۲۰۷ نهج البلاغه.
- [۷۶] خطبه‌ی ۲۰۷ نهج البلاغه.
- [۷۷] خطبه‌ی ۲۰۷ نهج البلاغه.
- [۷۸] خطبه‌ی ۲۱۵ نهج البلاغه.
- [۷۹] خطبه‌ی ۲۱۵ نهج البلاغه.
- [۸۰] نامه‌ی ۵ از نامه‌های نهج البلاغه.
- [۸۱] نامه‌ی ۶۲ نهج البلاغه.
- [۸۲] سوره‌ی قلم.
- [۸۳] نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه.
- [۸۴] نامه‌ی ۴۷ نهج البلاغه.
- [۸۵] گفتار کوتاه نهج البلاغه.
- [۸۶] گفتار کوتاه ۹ و ۱۰ از نهج البلاغه.
- [۸۷] گفتار کوتاه ۳۴ نهج البلاغه.
- [۸۸] گفتار کوتاه ۱۰۹ نهج البلاغه.

- [۸۹] خطبه‌ی ۴۱ نهج البلاغه.
- [۹۰] خطبه‌ی ۴۲ نهج البلاغه.
- [۹۱] گفتار کوتاه ۴۲ نهج البلاغه.
- [۹۲] سوره‌ی مائده آیه‌ی ۶۱.
- [۹۳] رعد ۴۴.
- [۹۴] مائده آیه‌ی ۷۲.
- [۹۵] مائده آیه‌ی ۶.
- [۹۶] خطبه‌ی شقشقیه نهج البلاغه.
- [۹۷] خطبه‌ی شقشقیه نهج البلاغه.
- [۹۸] خطبه‌ی ۱۱۹ نهج البلاغه.
- [۹۹] خطبه‌ی ۱۳۶ نهج البلاغه.
- [۱۰۰] خطبه‌ی ۱۸۸ نهج البلاغه.
- [۱۰۱] خطبه‌ی ۲۳۱ نهج البلاغه.
- [۱۰۲] خطبه‌ی ۲۱۵ نهج البلاغه.
- [۱۰۳] خطبه‌ی ۲۳۴ نهج البلاغه.
- [۱۰۴] خطبه‌ی ۲۳۴ نهج البلاغه.
- [۱۰۵] خطبه‌ی ۸۶ نهج البلاغه.
- [۱۰۶] خطبه‌ی ۱۰۳ نهج البلاغه.
- [۱۰۷] نامه‌ی ۱۰ نهج البلاغه.
- [۱۰۸] خطبه‌ی ۱۷۳ نهج البلاغه.
- [۱۰۹] کوهی در فلسطین.
- [۱۱۰] از کوههای لبنان.
- [۱۱۱] از کوههای لبنان.

[۱۱۲] مروان پسر حکم مشهور، که رایزن و منشی عثمان بود و تحریکات او مردم را بر ضد عثمان برانگیخت.

[۱۱۳] امام می‌گوید من مردم را به قتل عثمان بر نینگیختم تا قاتل او باشم و از قتل او برکنارم و با شمشیر هم از او دفاع نکردم تا یاورش باشم، ولی بازداشتن امام از قتل عثمان ثابت است و آن حضرت فرزندانش حسن و حسین را فرمود تا از عثمان دفاع کنند.

[۱۱۴] زیرا گروهی از مردم بر اثر بخششهای فراوان عثمان به طمع افتاده و از راه حق منحرف شده بودند و برای امام ممکن نبود که پس از این تبعیضات ناروا، دوباره برابری را بین مردم برقرار سازد و اگر امام می‌خواست با آنان به عدالت رفتار کند برای رسیدن به منافعشان بفتنه برمی‌خاستند و چون از اشراف و بزرگان عرب بودند غوغائی بزرگ بر ضد خلافتش بر پا می‌کردند و اگر امام، وضع ظالمانه‌ی آنها را تشییع می‌کرد مرتکب ستم می‌گشت و امام دشمن ستم بود و مخالفان عثمان علیه حکومت او هم برمی‌خاستند و برای رسیدن به عدالت برمی‌شوریدند پس راه برای رسیدن به حق و برکناری ازفتنه، کدام راه بود، پس از بیعت با امام آنچه پیش بینی می‌شد به وقوع پیوست.

[۱۱۵] گرفتاریهایی که عرب، پیش از بعثت پیامبر به آن دچار بود، گرفتاری تفرقه و دورویی و تعصب و ستم ستمکار بر ناتوان و

توانگر بر نیازمند بود و چنین گرفتاری دردناکی که امت‌ها را نابود می‌کند پس از قتل عثمان دوباره به سراغ مسلمانان آمد.

[۱۱۶] امام در گفتارش به روشنی بیان می‌دارد که آنها می‌خواستند در خلافت امام هم به ستمکاری و خاصه خرجی و غنیمت خواری خود مثل روزگار خلافت عثمان ادامه دهند و چون نمی‌توانستند به روزگار پیش بازگردند و به آزادی به مال مردم دست درازی کنند بر ضد خلیفه‌ی جدید شوریدند و مردم را به جنگ برانگیختند.

[۱۱۷] شهر بصره دو بار، یکی در زمان خلافت القا در بالله و یکی در زمان خلافت القائم به امرالله در آب غرق شد و همچنانکه امام پیش‌بینی کرده بود مسجد جامع که در بلندی جای داشت از آب بیرون ماند.

[۱۱۸] گمان نمی‌رود امام به داستان نویسی‌های خیالی بپردازد (مترجم).

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتهد فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

